سیری در معارف اسلامی

۲

عقل محور زندگی

[illegible]

استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

عقل: محرم راز ملکوت

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عقل: محرم راز ملکوت

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور:عقل: محرم راز ملکوت / حسین انصاریان.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:۵۲۷ ص.

فروست:مجموعه آثار؛ ۶۱.

سیری در معارف اسلامی؛ ۲.

شابک:۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۲-۱

وضعیت فهرست نویسی:فاپا(برون سپاری)

یادداشت:عنوان روی جلد: عقل محرم راز ملکوت: متن سخنرانی های استاد حسین انصاریان.

یادداشت:کتابنامه: ص. ۵۰۵-۵۱۰.

یادداشت:نمایه.

عنوان روی جلد:عقل محرم راز ملکوت: متن سخنرانی های استاد حسین انصاریان.

موضوع:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

موضوع:اخلاق اسلامی -- مقاله ها و خطابه ها

موضوع:عقل و ایمان (اسلام)

رده بندی کنگره:BP۱۰/۵/الف۸۲ع۷۴ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی:۲۹۷/۰۸

شماره کتابشناسی ملی:۱۵۸۲۴۷۷

یادداشت ناشر

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم در جهان پر تلاطم امروز،آيات پرشور الهی و كلام روح بخش معصومين و زمزم لا يزال معارف شيعه مرهم جان های خسته و سيراب كننده تشنگان هدايت و رهايی جويندگان از ظلمت های نفس است.عالمان دينی و عارفان حقيقی غواصان اين اقيانوس بيكران معرفت اند كه گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بيت،عليهم السلام، را به دست آورده و به مشتاقان حقيقت عرضه می نمايند.

در اين ميان،كرسی منبر و خطابه رسانه ديرپا و سازنده ای است كه از ديرباز زمينه ارتباط و انتقال معارف دينی و مكارم اخلاقی را ميان عالمان و متعلمان فراهم كرده است و عالمان آگاه و هاديان دلسوز،كه عمر خويش را صرف تتبع و تحقيق در آثار علمی شيعه نموده اند،عباد اللّه را به مصداق كريمهٔ «اُدْعُ إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» ،با كلام نغز و لطيف خود به راه سعادت دعوت كرده اند.

مجموعه حاضر،كه با عنوان«سيری در معارف اسلامی»در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختيار خوانندگان محترم قرار می گيرد،مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسين انصاريان،مد ظله العالی، است كه يكی از عالمان برجسته و ميراث داران گوهرسخن در زمان خويش است كه استواری كلام و لطافت بيان نافذشان بر اهل نظر پوشيده نيست.

اين گنجينه ارزشمند حاصل نيم قرن مجاهدت علمی و تبليغی حضرت استاد جهت نشر و ترويج فرهنگ غنی شيعه بر كرسی بحث و نظر می باشد كه به منظور پربارتر ساختن محتوای تبليغ دينی در جامعه و استفاده بيشتر طلاب محترم علوم دينی به زيور طبع آراسته می شود.

در اين مجموعه گرانقدر،تلاش شده است با تكيه بر ويرايشی روشمند و دقيق- كه شرح آن در يادداشت ويراستار آمده است ساختار هنرمندانه مباحث و سبك استاد در ارائه سخن از بين نرود،تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل اللّه، عليهم السلام،شيوه منحصر به فرد استاد در تبيين معارف دينی نيز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی كه اكنون تقديم خوانندگان گرامی می شود دومين مجلد از اين مجموعه سترگ،و دربر دارنده ۲۲ گفتار در باب عقل است كه مربوط به سخنرانی های استاد در ماه رجب سال ۱۳۸۱(حسينيه سليمی تهران)،دهه سوم محرم سال های ۸۲-۸۳ (مسجد حضرت معصومه شهرستان كرج)،و دهه دوم رجب سال ۱۳۸۵ در حسينيه عاشقان ثار اللّه شيراز است.اين مكتوب،علاوه بر دربر داشتن متن سخنرانی كه لا جرم سبك و سياق متن را نيز گفتاری می سازد،از فوايد زير خالی نيست:

-عنوان بندی مناسب و تفكيك مطالب و موضوعات.

-استخراج مصادر آيات و روايات و ارائه مطالب متنوع ديگر در پی نوشت.

-ذكر نام مستقل برای هر بحث.

-مجموعه متنوع فهرست ها و...

در پایان،با امید به این که اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت،علیهم السلام،و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد،لازم است از استاد انصاریان،دامت برکاته،که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.هم چنین،از هیئت مدیره محترم مرکز و پژوهشگران و ویراستاران موسسه نگارش و ویرایش،به ویژه جناب آقای محسن باغبانی،که تولید و آماده سازی این اثر را بر عهده داشتند،و دیگر عزیزانی که در نشر این اثر یاری رساندند،کمال تشکر را داریم.و للّه الحمد.

مرکز علمی تحقیقاتی دار العرفان

۱ عقل سودمندترین ثروت انسان

اشاره

تهران،حسینیه سلیمی رجب ۱۳۸۱ بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

خداوند متعال،در همان هنگام که سرشت هر انسانی را در رحم مادر، جایگزین می کند،نعمت عقل را نیز مانند سایر نعمت ها(از جمله چشم، گوش،دهان،دست و پا و...)به او مرحمت می فرماید.این ودیعه ارزشمند اهلی ابزار توانای انسان برای درک حقایق عالم و دستیابی به آن ها به شمار می آید.انسان از طریق عقل خود می تواند خدا را دریابد، انبیا و ائمه،علیهم السلام،را بفهمد،قیامت را درک کند،به انواع و اقسام نعمت های خدادادی پی ببرد،به خودشناسی برسد،راه زندگی را پیدا کند،و خیر و شر را بشناسد.

اگر پروردگار این نعمت عظیم را در اختیار انسان قرار نمی داد،انسان حیوانی از حیوانات به شمار می آمد و،در این صورت،صرفا از زندگی ای محدود و معیّن برخوردار می شد و به خور و خواب و شهوت و،در نهایت،به مرگ بسنده می کرد؛ولی خداوند متعال چنین اراده نفرمود و نخواست انسان مانند سایر حیوانات زندگی کند.بنابراین،

نعمت عقل را در وجود وی به ودیعت نهاد تا این مخلوق بر همه مخلوقات هستی برتری یابـد و به آنچه دیگر موجودات از آن دور نگه داشته شده انـد دسترسـی پیـدا کنـد.آری،بـازوی پرتوان عقـل انسان را به حقایقی رهنمون می شود که حتی ملائکه مقرب الهی نیز به آن دست نیافته اند. ۱

عقل:سودمندترین ثروت انسان

در قرآن کریـم،در بیش از هزار آیه،به عقـل و آثـار بـابرکت این نعمت الهی پرداخته شـده است. ۲ به علاـوه،پیامبران و امامان معصوم در این باره فراوان سـخن گفته اند، ۳ اما به واقع،هیچ کدام از انسان هاحتی انبیای خدااز عهده شـکر نعمت عظیم عقل برنیامده اند. ۴ پیامبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله،در جمله ای بی نظیر و پرارج درباره عقل،به امیر المؤمنین علی،علیه السلام،می فرمایند:

«یا علی،لا مال اعود من العقل». ۵

در این عالم،ثروتی سودمندتر از عقل وجود ندارد.

آری،به راستی که همه عبادات و خـدمات انبیای خدا و ائمه طاهرین، علیهم السـلام،از عقل کامل آن ها سرچشـمه گرفته و،در نهایت،ایشان را به بهشت برین رهنمون ساخته است.

خرد آن است که چون هدیه فرستاد به تو

زو خداوند جهان با تو سخن گفت به راز ۶

تأثیر عقل در سعادت و شقاوت انسان

امام جعفر صادق،علیه السلام،می فرمایند:

«العقل ما عبد به الرحمن».

در این جمله،واژه«به»حـائز اهمیت فراوان است.امام صادق، علیه السـلام،عقل را حقیقتی قلمـداد می فرمایـد که انسان به وسـیله آن،به

طرف عبادت پروردگار هدایت می شود.باری،انسان عاقل درباره خدا، انسان،و جهان می اندیشد و به تحلیل و ارزیابی هریک از آن ها می پردازد تا به این نتیجه می رسد که در این عالم،که سفره ای بی نقص از نعمت های شگفت انگیز خدا به شمار می آید،مخلوق و میهمان پروردگار است.بنابراین،لازم است عبد و بنده خدای متعال باشد.او به این نکته می اندیشد که برای چه باید در مقابل غیر خدا تعظیم کند؟برای چه در مقابل هر شاهی،هر وزیری،هر وکیلی،هر اربابی،و هر ثروتمندی سر تعظیم فروبیاورد؟مگر نه این است که آن ها هم مانند دیگر انسان ها وظیفه دارند در مقابل صاحب حقیقی عالم سر تعظیم فروآورند؟بدین ترتیب،او نتیجه می گیرد که اگر به موجودی هم مرتبه یا کم مرتبه تر از خود تسلیم شود،دیگر کمال زیان را دیده است.آری،جماد و نبات، طلا ـ و نقره،مال و ثروت،و مقام و شهرت همگی در مرتبه ای پایین تر از انسان قرار دارند و عاقل خود را بنده آن ها قرار نمی دهد.

خداوند در قرآن،خطاب به پیامبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،می فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً». ۷

بگو:جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست.پس،کسی که دیدار پاداش و مقام قرب پروردگارش را امید دارد،باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگار شریک نکند.

همه انسان ها در مقامات انسانی یکی هستند.حال،این افراد هریک شغلی دارند:یکی شاه است،نفر بعدی رئیس جمهور است،یک نفر وکیل است،و دیگری وزیر.این که شغل مهم داشتن نمی تواند برای کسی امتیاز به حساب آید و همه موجودات مخلوق پروردگار و هم مرتبه هستند از طریق عقل فهمیده می شود:

ص:۵

خرد راهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای. ۸

در اثر به کار گرفتن عقل،انسان پی می برد که باید بسان تمام موجودات عالم یک خط سیر مستقیم را در پیش بگیرد.تنها در این صورت است که انسان عاشق بندگی آفریدگار می شود.پروردگار نیز،به واسطه انبیای خود،راه بندگی را به او نشان می دهد.

به راستی،وقتی انسان خدا را بندگی می کند،ارزشی افزون تر از همه ارزش ها می یابد و در روز قیامت مقام «فِی عِیشَهٍ رٰاضِیَهٍ» ۹ را نصیب خود می کند.آری،انسان از طریق عقل و به کمک آن«عبد اللّه»می شود.

یادآور می شود امتیاز معنوی انبیا و ائمه طاهرین،علیهم السلام،به سبب همین عبد اللّه بودن آن ها بوده است.همه عشق انبیا و ائمه در بندگی خدا خلاصه می شده است.گاهی،حتی به سبب این عشق به بندگی پروردگار به شهادت می رسیده اند،ولی بندگی را رها نمی کرده اند؛چون می دانستند پذیرش شهادت،به سبب بندگی خدا،یکی از بالاترین ارزش ها محسوب می شود.

عمل امام حسین،علیه السلام،گویای این حقیقت است

به حضرت سید الشهدا پیشنهاد شد در هر شهری که می خواهند سکونت کنند و هر مالی که می خواهند در اختیار بگیرند و در عوض از یزید اطاعت کنند.بدین ترتیب،از حضرت خواستند خدا را با یزید عوض کنند،خدا را کنار بگذارد و یزید را در زندگی اش بگنجاند!چرا حضرت سید الشهدا،علیه السلام،در برابر این خواسته مقاومت کرد و تن به شهادت داد و فرمود:

«مثلی لا یبایع مثله». ۱۰

انسانی مثل من با فردی چون یزید بیعت نمی کند.

عقل کامل و جامع آن حضرت پذیرش این دادوستد را زیانبار

می دانست؛زیرا عقل ایشان همهٔ ارزش ها را در وجود پروردگار بزرگ عالم می دید.

در روایات آمده است:در کنار دروازه مکه،مردم برای حضرت سید الشهدا،علیه السلام،دلسوزی کردند و به ایشان گفتند:یابن رسول اللّه،این سفر بوی خون می دهد.شما از این سفر صرف نظر کنید!ولی حضرت جواب دادند:اشتیاق من به مرگ از اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف بیشتر است. ۱۱ به راستی که من،در این مرگ،سرمایه بندگی را حفظ می کنم و این تجارت و کسب را از دست نمی دهم.پیامبر اکرم، صلی اللّه علیه و آله،در این باره می فرمایند:

«الکاسب حبیب اللّه». ۱۲

کاسب دوست و حبیب خداوند عالم است.

چنین کاسبی حبیب خدا به شمار می آید.او با پروردگار خویش معامله می کند و پروردگار نیز متاع او را به گران ترین قیمت می خرد.قرآن کریم در این باره می فرماید:

«إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرٰاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بٰايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». ۱۳

یقینا،خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده است.همان کسانی که در راه خدا پیکار می کنند،پس دشمن را می کشند و خود در راه خدا کشته می شوند.خدا آنان را بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن وعده بهشت داده است؛وعده ای حق.و چه کسی به عهد و پیمانش از خدا وفادارتر است؟پس ای مؤمنان،به این داد و ستدی که انجام داده اید خوشحال باشید؛و این است کامیابی بزرگ.

جهل:بدترین تنگدستی انسان

پیامبر بزرگوار اسلام،صلی اللّه علیه و آله،بعد از این که خطاب به حضرت

علی،علیه السلام،از عقل به عنوان سودمندترین ثروت هستی یاد می کند، ادامه می دهد:

«و لا فقر اشد من الجهل».

هیچ یک از اقسام تهیدستی و فقر در این عالم از نفهمی و جهل دشوارتر نیست.

جهل آن است که آدم هفتاد سال در این دنیا زندگی کند،اما نفهمد جهان یعنی چه؟نعمت ها یعنی چه؟انسان و خدا یعنی چه؟به دنیا بیاید و از دنیا برود و،در طول این به دنیا آمدن و از دنیا رفتن،در تاریکی مطلق به سر ببرد و هیچ چیز را نبیند.طبیعی است که در تاریکی هیچ چیز دیده نمی شود.اگر شب هنگام،بدون این که چراغی روشن باشد،به اتاقی وارد شویم،هیچ چیز را در آن اتاق تشخیص نخواهیم داد.حتی اگر عامل خطرآفرینی در اتاق وجود داشته باشد،آن را تشخیص نخواهیم داد،اما اگر چراغی در اتاق روشن باشد،عامل احتمالی خطر را می بینیم و از خود مواظبت می کنیم.

عقل مسموع و اثر آن

عقل طبیعی و خدادادی انسان،به تدریج،از طریق دیده ها و شنیده ها رو به کمال می رود و به قول امیر المؤمنین علی،علیه السلام،انسان عقل مسموع پیدا می کند.کودک رفته رفته بزرگ تر و فهمیده تر،می شود و بسیاری از برنامه های بچگانه را کم کم کنار می گذارد و به طرف یک سلسله برنامه های مثبت سوق پیدا می کند که این مربوط به عقل اوست.

اگر عقل انسان رشد کند،انسان را در زمره انبیا و ائمه طاهرین،علیهم السلام،قرار می دهد؛چراکه عقل انسان را به پیروی از انبیا و ائمه به عنوان رهبران واقعی بشر تشویق می کند.در نتیجه،انسان سعی می کند مانند ایشان زندگی کند:از حرام خدا گریزان بوده به حلال خدا عشق

بورزد،قناعت پیشه کند،اخلاق نیکو داشته باشد و...

وجود مبارک امام موسی بن جعفر،علیه السلام،درباره ارزش های فراوان عقل مسموع و کمال یافته می فرمایند:

وقتی انسان از عقل کامل برخوردار شود،یکی از نتایج آن عقل کامل درخواست های بسیار شایسته از پروردگار عالم است. ۱۴

این گونه درخواست ها در قرآن مجید،روایات و دعاها به وفور یافت می شوند؛ضمن این که وقتی انسان از خدا درخواستی می کند،پروردگار بزرگ زمینه دستیابی انسان به آن خواسته را فراهم می کند و جمله ذرات زمین و آسمان هماهنگ می شوند تا انسان به آنچه خواسته برسد.ازاین رو،کلید همه قفل ها در اختیار انسان قرار می گیرد.خداوند در قرآن مجید می فرماید:

«وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ». ۱۵

وکلیه خزائن غیب نزد خداست،و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست.

پروردگار عالم،با توجه به رحمت و عنایت خاص الهی،می تواند به خواهندگان و دعاکنندگان لطف کند و خواسته های آن ها را پاسخ گوید.

خواسته های شایسته انسان از خدا

امام موسی کاظم،علیه السلام،به هشام بن حکم فرمودند:در یکی از آیه های سوره مبارکه فرقان،از خداوند متعال درخواستی ارزشمند شده است که به نظر می رسد این درخواست از سوی یکی از عقلای عالم مطرح شده باشد؛زیرا درخواست کننده عقل کامل بوده و چیزی را خواسته است که سرمایه دنیا و آخرت او قرار بگیرد.این گونه درخواست ها به عاقلان واقعی اختصاص دارد:

«وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنٰا هَبْ لَنٰا مِنْ أَزْوٰاجِنٰا وَ ذُرِّيّٰاتِنٰا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقِينَ إِمٰاماً». ۱۶

و آنان که می گویند:پروردگارا،ما را از سوی همسران و فرزندانمان خوشدلی و خوشحالی بخش،و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده.

امام کاظم،علیه السلام،ادامه دادند:ای هشام،عاقلان حقیقی براساس شهوت،ثروت مادّی،و زیبایی ظاهری به امر ازدواج اقدام نمی کنند؛ بلکه مصلحت خود را در این امر مقدس به خداوند متعال وامی گذارند:

«هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا».

این گروه از عاقلان این گونه با خداوند نجوا می کنند:ما سازنده این نعمت ها نیستیم،این ها آفریده تو و در حوزه اختیار و شناخت تو هستند.

در نتیجه،خود تو باید وارد میدان زندگی بشوی و امر ازدواج را برای ما به انجام برسانی.

باری،انسان عاقل از خدا می خواهد همسر و نسلی از فرزندان به او عطا کند که در دنیا و آخرت موجب شادی قلب او باشند و قلب مؤمن را شاد کنند.به راستی که قلب مؤمن حرم خداست:

«قلب المؤمن حرم اللّه». ۱۷

خداوند متعال در سوره های رعد و مؤمن خاطرنشان فرموده است که در روز قیامت،این گروه از عقلا همراه با خاندان خود از طریق رحمت و عنایت ویژه پروردگار به راحتی وارد بهشت می شوند.خداوند در سوره مبارکه رعد می فرماید:

«جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ». ۱۸

بهشت های جاویدی که آنان و پدران و همسران و فرزندان شایسته و درستکارشان در آن وارد می شوند،و فرشتگان از هر دری بر آنان درآیند.

ص:۱۰

پی نوشت

(۱).در سوره بقره،آیات ۳۱ و ۳۲ می خوانیم: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمٰاءَ كُلَّهٰا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاٰئِكَةِ فَقٰالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمٰاءِ هٰؤُلاٰءِ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ* قٰالُوا سُبْحٰانَكَ لاٰ عِلْمَ لَنٰا إِلاّٰ مٰا عَلَّمْتَنٰا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ». نیز در روایتی در کتاب مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی،ص ۱۲۶ وجه دیگری از این معنا را بیان می کند:«عن ابی الربیع الشامی عن ابی جعفر(ع)قال:کنت معه جالسا فرأیت ان أبا جعفر، علیه السلام،قد نام فرفع رأسه و هو یقول:یا أبا الربیع،حدیث تمضغه الشیعه بالسنتها لا تدری ما کنهه.قلت:ما هو؟جعلنی اللّه فداك!قال:قول ابی علی بن ابی طالب، علیه السلام،ان امرنا صعب مستعصب لا یحتمله الا ملك مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن اللّه قلبه للایمان.یا أبا الربیع الا تری انه یکون ملك و لا یکون مقربا و لا یحتمله الا مقرب و قد یکون نبی و لیس بمرسل و لا یحتمله الا مرسل و قد یکون مؤمن و لیس بممتحنین و لا یحتمله الا مؤمن قد امتحن اللّه قلبه للایمان».

(۲).در جلد نخست تعداد آیات مربوط به این مطلب آمده است.

(۳).برای نمونه،مراجعه کنید به کتاب های کافی و بحار الانوار باب عقل و جهل.

(۴).احادیث درباره ممتنع بودن به جا آوردن حق شکر نعمت های الهی فراوان است.با این حال در روایات آمده است:

-مشکاه الأنوار،علی طبرسی،ص ۷۱:«عن الباقر علیه السلام قال:قال اللّه عز و جل لموسی بن عمران علیه السلام:یا موسی،اشکرنی حق شکری.قال:یا رب کیف أشکرك حق شکرك و النعمه منك و الشکر علیها نعمه منك؟فقال اللّه تبارك و تعالی:إذ عرفت أن ذلك منی فقد شکرتنی حق شکری».

-تفسیر قرطبی،ج ۱،ص ۳۹۸:«قال تعالی «اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُكْراً» .فقال داود:کیف أشکرك یا رب و الشکر نعمه منك!قال:الآن قد عرفتنی و شکرتنی إذ قد عرفت أن الشکر منی نعمه.قال:یا رب فأرنی أخفی نعمتك علی!قال:یا داود تنفس!فتنفس داود فقال اللّه تعالی:من یحصی هذه النعمه اللیل و النهار.

و قال موسی علیه السلام:کیف أشکرك و أصغر نعمه وضعتها بیدی من نعمك لا

یجازی بها عملی کله!فأوحی اللّه إلیه:یا موسی الآن شکرتنی».

-میزان الحکمه،محمدی ری شهری،ج ۲، ص ۱۴۸۷:«الإمام الصادق علیه السلام:أوحی اللّه تعالی إلی موسی علیه السلام:یا موسی اشکرنی حق شکری،فقال:یا رب کیف أشکرک حق شکرک،و لیس من شکر أشکرک به إلا و أنت أنعمت به علی؟!فقال:یا موسی شکرتنی حق شکری حین علمت أن ذلک منی».

(۵).کافی،ج ۱،ص ۲۵؛توحید صدوق،ص ۳۷۶؛تحف العقول،حرانی،ص ۶:«عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:یا علی لا فقر أشد من الجهل،و لا مال أعود من العقل».

(۶).از ناصر خسرو است.

(۷).کهف، ۱۱۰ و مضمون آن در سوره فصلت،آیه ۶.

(۸).از فردوسی است.

(۹).حاقه،۱۹-۲۴: «فَأَمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ* إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ* فَهُوَ فِی عِیشَهٍ راضِیَهٍ* فِی جَنَّهٍ عالِیَهٍ* قُطُوفُها دانِیَهٌ* کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِی الْأَیّامِ الْخالِیَهِ».

(۱۰).این عبارت را حضرت به حاکم مدینه فرموده است.بحار الأنوار،ج ۴۴،ص ۳۲۴:

«...فلما مات معاویه و ذلک لنصف من شهر رجب سنه ستین من الهجره کتب یزید إلی الولید بن عتبه بن أبی سفیان و کان علی المدینه من قبل معاویه أن یأخذ الحسین علیه السلام بالبیعه له و لا یرخص له فی التأخیر عن ذلک،فأنفذ الولید إلی الحسین فی اللیل فاستدعاه فعرف الحسین علیه السلام الذی أراد،فدعا جماعه من موالیه و أمرهم بحمل السلاح،و قال لهم:إن الولید قد استدعانی فی هذا الوقت،و لست آمن أن یکلفنی فیه أمرا لا اجیبه إلیه،و هو غیر مأمون،فکونوا معی فإذا دخلت إلیه فاجلسوا علی الباب،فان سمعتم صوتی قد علا فادخلوا علیه لتمنعوه عنی.فصار الحسین علیه السلام إلی الولید بن عتبه فوجد عنده مروان بن الحکم فنعی إلیه الولید معاویه فاسترجع الحسین ثم قرأ علیه کتاب یزید و ما أمره فیه من أخذ البیعه منه له،

ص:۱۲

فقـال الحسـين عليه السـلام:إنى لاـ أراك تقنع ببيعتى ليزيـد سـرا حتى ابايعه جهرا فيعرف ذلك الناس،فقال له الوليـد:أجل.فقال الحسـين:فتصـبح و ترى رأيك فى ذلك،فقال له الوليد:انصرف على اسم اللّه تعالى حتى تأتينا مع جماعه الناس.فقال له مروان:و اللّه لئن فارقـك الحسـين الساعه و لم يبايع لا قـدرت منه على مثلها أبـدا حتى تكثر القتلى بينكم و بينه احبس الرجل و لا يخرج من عندك حتى يبايع أو تضـرب عنقه،فوثب الحسين عليه السلام عند ذلك و قال:أنت يا ابن الزرقاء تقتلنى أم هو؟كذبت و اللّه و أثمت،و خرج يمشـى و معه مواليه حتى أتى منزله(ارشـاد المفيـد ص ۱۸۲ و ۱۸۳ و هكذا ما بعده).قال السـيد:كتب يزيد إلى الوليد يأمره بأخذ البيعه على أهلها(يعنى المدينه)و خاصه على الحسـين عليه السـلام و يقول:إن أبى عليك فاضرب عنقه،و ابعث إلى برأسه،فأحضـر الوليد مروان و استشاره فى أمر الحسين،فقال:إنه لا يقبل،و لو كنت مكانك ضربت عنقه،فقال الوليد،ليتنى لم أك شـيئا مـذكورا.ثم بعث إلى الحسـين عليه السـلام فجاءه فى ثلاثين من أهل بيته و مواليه و ساق الكلام إلى أن قال-:فغضـب الحسين عليـه السـلام ثـم قـال:ويلى عليـك يـا ابن الزرقـاء أنت تـأمر بضـرب عنقى؟كـذبت و اللّه و أثمت.ثم أقبـل على الـوليد فقـال:أيهـا الأـمير!إنا أهل بيت النبوه،و معـدن الرساله،و مختلف الملائكه،و بنا فتـح اللّه،و بنا ختم اللّه،و يزيـد رجل فاسق شارب الخمر،قاتـل النفس المحرمه،معلن بـالفسق،و مثلى لاـ يبـايع مثله،و لكن نصـبح و تصـبحون،و ننظر و تنظرون،أينـا أحـق بـالبيعه و الخلافه،ثم خرج عليه السلام (كتاب الملهوف،ص ۱۷ و ۱۸).و قال ابن شهر آشوب:كتب إلى الوليد بأخذ البيعه من الحسين عليه السـلام و عبـد اللّه بن عمر،و عبـد اللّه بن الزبير،و عبـد الرحمان بن أبى بكر أخـذا عنيفا ليست فيه رخصه،فمن يأبى عليك منهم فاضـرب عنقه،و ابعث إلى برأسه.فشـاور فى ذلـك مروان فقـال:الرأى أن تحضـرهم و تأخـذ منهم البيعه قبل أن يعلموا.فوجه فى طلبهم و كانوا عنـد التربه،فقال عبـد الرحمان و عبـد اللّه:ندخل دورنا و نغلق أبوابنا،و قال ابن الزبير:و اللّه ما ابايع يزيد أبدا و قال الحسـين:أنـا لاـ بـد لى من الـدخلول على الوليـد و ذكر قريبـا مما مر(مناقب آل أبى طالب،ج ۴،ص ۸۸).قال المفيد:فقال مروان للوليد:عصيتنى لا و اللّه لا يمكنك مثلها من نفسه أبدا فقال الوليد:

ویـح غیرک یـا مروان إنک اخترت لی التی فیها هلاک دینی و دنیای و اللّه ما احب أن لی ما طلعت علیه الشـمس و غربت عنه من مال الدنیا و ملکها و إنی قتلت حسـینا، سـبحان اللّه أقتل حسینا إن قال لا ابایع،و اللّه إنی لا ظن أن امرءا یحاسب بدم الحسین خفیف المیزان عنـد اللّه یوم القیامه.فقال له مروان:فإذا کان هـذا رأیک فقـد أصـبت فیما صـنعت،یقول هـذا و هو غیر الحامد له علی رأیه...».

(۱۱).ایـن روایت مضـمون آن مطلب را می رسانـد:اللهـوف،سـید ابن طـاووس،ص ۳۸؛نیز در کلمات امام حسـین،شـریفی،ص ۳۲۳:«قال أبو محمد الواقدی و زراره بن خلج:

لقینـا الحسـین بـن علی علیهمـا السـلام قبـل أن یخرج الی العراق فأخبرنـاه ضـعف النـاس بـالکوفه و إن قلـوبهم معـه،و سـیوفهم علیه،فأومی بیده نحو السماء ففتحت أبواب السماء و نزلت الملائکه عددا لا یحصیهم إلا اللّه عز و جل».

(۱۲).مصباح الفقاهه،آیت اللّه خوئی،ج ۵،ص ۴۷۷(بدون اینکه به راوی ان اشاره کند)؛شرح اسماء الحسنی،سبزواری،ج ۱،ص ۲۶۴(به صورت ورد من الائمه).

(۱۳).توبه،۱۱۱.

(۱۴).اقتباس از فقرات متفاوتی از این حـدیث است.کافی،ج ۱،ص ۱۶:«یا هشام،ما بعث اللّه أنبیائه و رسـله إلی عباده إلا لیعقلوا عن اللّه،فأحسـنهم استجابه أحسنهم معرفه،و أعلمهم بأمر اللّه أحسنهم عقلا،و أکملهم عقلا أرفعهم درجه فی الدنیا و الآخره....یا هشـام،من سـلط ثلاثـا علی ثلاث فکأنمـا أعـان علی هـدم عقله:من أظلم نـور تفکره بطـول أمله،و محـا طرائف حکمته بفضول کلامه،و أطفأ نور عبرته بشـهوات نفسه،فکأنما أعان هواه علی هـدم عقله،و من هـدم عقله،أفسـد علیه دینه و دنیاه.یا هشام کیف یزکو عند اللّه عملک،و أنت قد شـغلت قلبک عن أمر ربک و أطعت هواک علی غلبه عقلک.یا هشام،الصبر علی الوحده علامه قوه العقـل،فمن عقـل عن اللّه اعتزل أهـل الـدنیا و الراغبین فیهـا،و رغب فیمـا عنـد اللّه،و کان اللّه انسه فی الوحشه،و صاحبه فی الوحـده،و غنـاه فی العیله،و معزه من غیر عشـیره.یا هشـام،نصب الحق لطـاعه اللّه،و لاـ نجـاه إلاـ بالطـاعه،و الطـاعه بالعلم و العلم بالتعلم،و التعلم بالعقل یعتقد،و لا علم إلا من عالم ربانی،و معرفه العلم بالعقل.یا هشام،قلیل العمل من

العالم مقبول مضاعف،و كثير العمل من أهل الهوى و الجهل مردود.يا هشام،إن العاقل رضـى بالـدون من الدنيا مع الحكمه،و لم يرض بالدون من الحكمه مع الدنيا،فلذلك ربحت تجارتهم.يا هشام،إن العقلاء تركوا فضول الدنيا فكيف الذنوب،و ترک الدنيا من الفضـل،و ترک الـذنوب من الفرض.يـا هشـام،إن العاقـل نظر إلى الـدنيا و إلى أهلها فعلم أنها لا تنال إلا بالمشـقه و نظر إلى الآخره فعلم أنها لا تنال إلا بالمشـقه،فطلب بالمشـقه أبقاهما.يا هشام،إن العقلاء زهـدوا فى الـدنيا و رغبوا فى الآخره،لأنهم علموا أن الـدنيا طـالبه مطلوبه و الآـخره طـالبه و مطلوبه،فمن طلب الآـخره طلبته الـدنيا حتى يسـتوفى منها رزقه،و من طلب الـدنيا طلبته الآـخره فيـأتيه الموت،فيفسـد عليه دنيـاه و آخرته.يـا هشام،من أراد الغنى بلا مال،و راحه القب من الحسـد،و السـلامه فى الـدين فليتضـرع إلى اللّه عز و جـل فى مسـألته بـأن يكمـل عقله،فمن عقل قنع بما يكفيه، و من قنع بما يكفيه اسـتغنى،و من لم يقنع بما يكفيه لم يدرک الغنى أبدا...»

(۱۵).انعام،۵۹: «وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلاّ هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّ يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلاّ فِی كِتابٍ مُبِينٍ».

(۱۶).فرقان.۷۴.

(۱۷).شـرح الأسماء الحسنى،ملا هادى سبزوارى،ج ۱،ص ۳۴؛بحار الانوار،ج ۵۵، ص ۳۹؛تفسير سيد مصطفى خمينى،ج ۲،ص ۱۹۱:«فى الحـديث قلب المـؤمن عرش الرحمن».بحـار الأـنوار،ج ۶۷، ص ۲۵؛ميزان الحكمـه،ج ۱، ص ۵۰۲:«قـال الصادق عليه السلام:القلب حرم اللّه فلا تسكن حرم اللّه غير اللّه».

(۱۸).رعد،۲۳.

تهران،حسينيه سليمى رجب ۱۳۸۱

ص:۱۵

۲ خدامحوری در رفتار عاقلان

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

در روایتی،وجود مبارک حضرت موسی بن جعفر،علیه السلام،برای شاگرد مدرسه علمی خود،هشام بن حکم،آثار مثبت و با ارزش عقل را، بیان فرموه اند.حضرت بخشی از این آثار را که در کتاب خدا نیز آمده یادآور شده و قسمتی از آن آیات را نیز قرائت فرموه اند که از جمله آن ها،یکی از آیات سوره مبارکه آل عمران است.حضرت درباره این آیه به هشام بن حکم فرموده اند:خداوند عالم در این آیه چند خواسته از آثار عقل عاقلان عالم را بیان فرموده است.این عده چون انسان های عاقلی هستند و عقل کاملی دارند و این تکامل را نیز از طریق معارف الهی به دست آورده اند،خواسته های با ارزش و با عظمتی از پروردگار عالم دارند.خداوند هم به فضل خود دعای این بزرگواران را در طول تاریخ اجابت کرده است.آن ها به پیشگاه پروردگار عرضه می دارند:

وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً». ۱

از فعل«یقولون»برمی آید که این خواسته و دعای همیشگی عاقلان است و مرتب و پیوسته از پروردگار عزیز عالم درخواست می کنند که همسران و نسل آن ها را همسران و نسلی قرار دهد که مایه شادی قلب و دلخوشی شان،هم در این دنیا و هم در آخرت،باشد.این بزرگواران به این معنا واقف بودند که زن و فرزند شایسته،زن و فرزند صالح و پاک، از سرمایه های عظیم پروردگار هستند که خداوند از باب رحمت خود آن ها را به انسان عنایت می کند.

البته،انسانی که لیاقت و شایستگی از خود نشان دهد و قصدش این باشد که برای خاطر خدا،برای رسیدن به کرامت،برای نیل به ارزش ها، برای خاطر انسانیت،و برای ایجاد دنیایی آرام و آخرتی آباد ازدواج کند، دیگر منظورش از ازدواج فقط پاسخگویی به شهوات نیست،بلکه او به ازدواج به عنوان تجارتی الهی و واقعیتی ملکوتی نظر می کند؛همان طور که در قرآن مجید به این معنا به شکل های مختلف اشاره شده است. ۲

توجه به زن و ازدواج از دیدگاه قرآن

قرآن کریم در سوره مبارکه بقره می فرماید:

«نِسٰاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنّٰى شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاٰقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ». ۳

زنان شما کشتزار شمایند،هر زمان و هر کجا خواستید به کشتزار خود در آیید و با رعایت حقوق یکدیگر و حفظ عفت و پاکی در سایه زناشویی و تولید نسلی پاک و شایسته و صالح،خیر و ثوابی برای خود پیش فرستید و از خدا پروا کنید،و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد.و مؤمنان را بشارت ده!

خداوند در این آیه به صراحت می فرماید:من زن را آفریدم و وجود او را برای شما بسان کشتزار و سرزمین و زراعت قرار دادم.سپس،در

آیه ای دیگرالبته بعد از این که سفارشات زیادی درباره یک ازدواج سالم می کند که مرد مؤمن با زن مشرک یا زناکار و زن مؤمن با مرد مشرک یا زناکار ازدواج نکند ۴ ۵ و در مساله ازدواج به صالح بودن همسر توجه داشته باشدنتیجه ازدواج درست را بیان می کند که خود مصداق این آیه شریفه قرآن است:

«وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِى خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلاّ نَكِداً كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ». ۶

و زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می آید،و زمینی که ناپاک است،جز گیاهی اندک و بی سود از آن بیرون نمی آید؛این گونه نشانه ها را،برای گروهی که سپاس گزارند،[به صورت های گوناگون]بیان می کنیم.

نکته قابل توجه در آیه این است که خداوند می فرماید:از زمین پاک نیز جز به اذن پروردگار چیزی نمی روید؛یعنی سرزمین پاک هم اگر بخواهد گل بدهد یا درختی در آن رشد کند یا نهالی را در دل خود تربیت کند،باز نیازمند و وابسته به عنایت خداست و با تکیه بر رحمت خدا و اذن او این کار صورت می گیرد.

برآیند مفهوم دو آیه

خداوند در آیه پیش فرمود:

«نِساؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ».

زنان شما کشتزار شما هستند.

یعنی انسان باید مواظب باشد و دقت کند که چه زمینی را برای پرورش اولاد خود انتخاب می کند؛باید مطمئن باشد که همسرش انسان پاکی است که اهل ایمان و عفت و پاکدامنی است.چنین زمینی است که «بِإِذْنِ رَبِّهِ» فرزندانی پاک به وجود می آورد.

نکته دیگر موجود در آیه این است که قرآن می فرماید «بِإِذْنِ رَبِّهِ»، نه

«باذن اللّه».دلیل این که از اسامی شریف پروردگار تنها کلمه«ربّ»در این آیه انتخاب شده این است که رب به معنای مالک و پرورش دهنده است؛به معنای رشددهنده و مالکی است که با فرهنگ کامل و جامع رشد و نمو می دهد و تربیت می کند:

«وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إِلاّ نَکِداً».

به عکس،اگر این کشتزار خبیث یا بی دین و مشرک باشد،اگر این کشتزار ناصالح باشد،اگر این کشتزار بی عفت و بی عصمت باشد،اگر این کشتزار بی حجاب و بد حجاب باشد،و به قول آیه سوره احزاب گرفتار تبرّج جاهلیت ۷ باشد، ۸ جز گیاهی بی ریشه و به درد نخور و تلخ و بی خاصیت از این کشتزار بیرون نمی آید.آنچه هم که از آن بیرون می آید بر باد است،بر فناست و لب مرز نابودی قرار دارد.او نیز بمانند ریشه اش که همان زمین خبیث است به خباثت میل می کند و به طرف خباثت حرکت می کند.

عاقلان عالم این معنا را درک کرده بودند و می دانستند که خداوند متعال زن را کشتزار می داند و آن را شوره زار نمی پسندد.خداوند نمی خواهد این کشتزار بسان کویر خالی از ایمان و عواطف و مهرورزی و خالی از اخلاق و عمل صالح باشد.این است که عاقلان عالم برای ازدواج به خدای خود متوسل می شدند و حالت دعا به خود می گرفتند؛ زیرا آن را مساله مهمی می دانستند.حق هم داشتند،چون ازدواج مسأله ای است که اگر خدای نکرده به انحراف بیانجامد،دیگر جای جبران ندارد.اگر انسان خانه ای بسازد و یک گوشه آن خراب از آب در آید،ضرری را تحمل می کند تا آن را اصلاح کند و با صرف مقداری پول از معمار می خواهد که اشکال به وجود آمده را رفع کند؛یا اگر پول آدم را دزد ببرد،بالاخره روزی این ضرر جبران می شود؛اما اگر آدم از

سر شـهوت همسـری انتخاب کندکه به قول قرآن سـرزمین خبیثی است و بعد از آن زن صاحب چندین اولاد بشود و بچه ها به سبب زنـدگی در کنار چنین مادری بی دین رشـد کننـد و حاضـر به دیندار شدن هم نباشـند،دیگر نه ضـرر این زن قابل جبران است و نه ضرر آن بچه ها.

چنین ضـرری تا قیامت هم قابل جبران نیست.اصولا،خیلی چیزها در این عالم قابل جبران نیست که اگر انسان از آن ها پشـیمان هم بشود نمی تواند ضـررشان را جبران و ناراحتی حاصل از این پشیمانی سخت را درمان کند؛مانند درد بی درمان خواهد شد که روی قلب آدم می ماند و نمی توان برای درمان آن کاری انجام داد.

نمونه این پشیمانی

یکبار،پیاده در خیابانی راه می رفتم که مردی تقریبا شـصت هفتاد ساله که موی سـرورویش سفید شده بود با عجله نزدم آمد و با گریه گفت:

خودکشی در اسلام چه حکمی دارد؟گفتم:جزو محرمات واقعی است و در قرآن مجید از آن نهی شده است:

«وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ». ۹

خودکشی نکنید!

کسـی هم که خودکشـی می کند،در توبه را به روی خود بسته است،زیرا جای توبه در دنیاست و انسانی که به عالم بعد منتقل شـده راهی برای توبه و جبران مافات ندارد،چون دیگر زمان جبران گناه را در اختیار ندارد.درهرحال،در قرآن مجید و روایات آمـده است که خودکشـی از محرمات و از گناهان کبیره است و به فاعل آن وعـده عـذاب داده شده است...گفت:پس من چه کنم؟زیرا خیلی نـاراحت و متـأثر و متأسـفم و در تنگنا هسـتم.وضع مالی ام هم خیلی خوب است و خانه ام در فلان جاست(که آن زمان از گران ترین مناطق تهران بود)؟

ص:۲۳

وقتی از سبب ناراحتی اش پرسیدم گفت:اشتباهی در جوانی کرده ام که الان به درد آن گرفتارم.با این که پدر و مادرم در آن روزگار مرا نهی کردند و گفتند:این کار را نکن،گوش ندادم.ماجرا این است که آن زمان،در مسیر دبیرستان دخترانه،دختر بی حجابی را دیدم و به او علاقمند شدم.آدرسش را هم پیدا کردم و با او ازدواج کردم و به حرف و نصیحت های اطرافیانم گوش ندادم و تا الان هم این زن با حجاب نشده است.البته،او الان پنجاه و پنج سال دارد و از او چهار بچه دارم:

دو دختر و دو پسر،ولی حتی یکی از بچه هایم هم دین ندارد؛حتی یکی از آن ها هم نماز نمی خواند و دخترهایم در بی حجابی نمره کامل می گیرند.حالا که پیر شده ام و فهمیده ام باید به پیشگاه خدا بروم، نمی دانم جواب خدا را با این بچه های بی دین چه بدهم؟

بدین ترتیب،معلوم می شود به این سادگی ها هم نیست که بنشینیم و بگوییم هر دختری که پسرم دید و او او خوشش آمد باید با او ازدواج کند،یا ازدواج با هر کسی که از او خوشم آمد مشکلی ندارد.تمام این ازدواج ها در قیامت محاسبه می شوند؛تمام این انتخاب ها و تمام این اولادها در قیامت حساب دارند.

مساله آن اندازه مهم است که بزرگواران عاقل عالم را نیز دچار دغدغه خاطر می کند و از خدا راه چاره می طلبند.در قیاس با یان افراد،معلوم می شود آن ها که بدون تفکر و مشورت ازدواج می کنند اهل عقل نیستند، بلکه اهل شهوت اند.عاقلان عاقلانه ازدواج می کنند نه حیوان صفت، چون اهمیت مسأله را درک کرده اند و می دانند که ازدواج هم دنیا و هم آخرتشان را تحت تاثیر قرار می دهد.

درخواست همسر از خدا روش بزرگان است

بزرگان از پروردگار عالم پیوسته تقاضا می کنند که «هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ

ص:۲۴

ذُرِّیّاتِنا قُرَّهَ أَعْیُنٍ» .قرآن مجید نمونه هم در این باره معرفی می کند.یکی از عاقلان برجسته ای که در مسأله ازدواج پناه به خدا برد و همسر خود را از خدا خواست و بچه هایش را از خدا طلب کرد و پروردگار بزرگ عالم هم دعایش را مستجاب کرد همسر عمران و مادر حضرت مریم بود:

«إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ».

قرآن در این جا هم از زن و هم از شوهر او نام می برد.با راهنمایی حضرت موسی بن جعفر،علیه السلام،معلوم می شود که عمران قبل از ازدواجش این زن را از پروردگار عالم درخواست کرده و دعا کرده بود که خدایا،همسری نصیب من کن و حاصل این ازدواج را برای ما مایه روشنی قلب و شادی دل قرار بده!خداوند هم این زن با کرامت و این خانم بزرگوار با عفت با ایمان پاکدامن اهل توحید را نصیب او فرمود.

چیزی از عروسی این دو نگذشته بود که این خانم حامله شد.خانمی که شاید سنش به بیست نرسیده و از عروسی اش شاید یک سال نگذشته بود،وقتی متوجه شد حامله است،با خدای خود کلماتی گفت که نشان می دهد این خانم جوان چقدر با معرفت و با کرامت و فهمیده و عقل بوده است:

«إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ. فَلَمّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنْثی وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی وَ إِنِّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ». ۱۰

یاد کنید هنگامی که همسر عمران گفت:پروردگارا،برای تو نذر کردم که آنچه را در شکم خود دارم برای خدمت خانه تو از ولایت و سرپرستی من آزاد باشد.بنابراین،از من بپذیر؛یقینا تو شنوا و دانایی.زمانی که او را زایید گفت:پروردگارا،من او را دختر زاییدم.و خدا به آنچه او زایید داناتر بود؛و آن پسر که زاییدن او را آرزو داشت،در کرامت،عظمت،

ص:۲۵

ارزش و شخصیت مانند این دختر نیست؛پس در مقام نامگذاری اش گفت:البته من نامش را«مریم»نهادم،و او و فرزندانش را از خطرات مهلک و وسوسه های بنیان برانداز شیطان رانده شده به پناه تو می آورم.

همین قسمت آیه چقدر مطلب در خود جای داده است!خداوند می گوید:این خانم به درگاه من دعا کرد و گفت:خدایا،عهد می کنم، نذر می کنم،تعهد می کنم که فرزندی را که در شکم خود دارم،از خدمت به خودم و خانواده ام آزاد کنم تا این فرزند فقط و فقط در راه خدمت به تو قرار بگیرد:

«رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مٰا فِی بَطْنِی مُحَرَّراً».

خدایا،نذر کردم کاری به کار این بچه نداشته باشم و وقت او را در خدمت خانه و خانواده ام هدر نکنم،بلکه او را به تو واگذار کنم تا خدمتگزار دین تو باشد و خدمتگزار بیت المقدس شود؛این نذر و عهد من است،اما خدایا،این کار من زمانی ارزش پیدا می کند که آن را از من بپذیری:

«فَتَقَبَّلْ مِنِّی».

خدایا،این فرزند را به تو واگذار کردم.تو هم از من قبول فرما.

در این قسمت از آیه،توحید و عشق به عبادت خدا موج می زند.در حقیقت،او به خدا می گوید:من این کار را برای رضایت تو انجام می دهم،تو هم آن را از من بپذیر!

«فَلَمّٰا وَضَعَتْهٰا قٰالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهٰا أُنْثیٰ».

وقتی بچه به دنیا آمد و او دانست که فرزندش دختر است گفت:

خدایا،من همه آرزویم این بود که این بچه پسر باشد تا او را در راه تو قرار دهم،اما فرزندم دختر است،حال چه کنم؟خداوند می فرماید:

«قٰالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهٰا أُنْثیٰ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا وَضَعَتْ وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثیٰ».

خودم این بچه را دختر قرار دادم.می دانستم این بچه دختر است و دختر

به دنیا می آید،اما این دختر به هیچ وجه قابل مقایسه با پسر نیست.این دختر وضع دیگری دارد و سرمایه دیگری است که میلیون ها پسر به گرد پای او نخواهند رسید:

«وَ إِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ».

همسر عمران گفت:حالا که دختر زاییدم،نام او را مریم گذاشتم:

«وَ إِنِّی أُعِیذُهَا بِکَ وَ ذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ».

خدایا،من که قدرت ندارم امانت تو را حفظ کنم.من در این دنیای فاسد و پر فتنه،این دختر و هرچه از نسل او تا قیامت به دنیا می آید را از شر شیطان رجیم در پناه تو قرار می دهم.

این نمونه یک مادر واقعی است.اگر چنین زنی نصیب انسان شود که این قدر بیدار و بینا باشد و فتنه های شیطان را بشناسد و فساد زمان را درک کند،دنیا و آخرت انسان و سعادت اولاد او تامین شده است.چنین زنی می فهمد چه خبر است و برای سلامت بچه اش چه باید بکند.او فرزندش را به خدا واگذار می کند و می گوید:

«أُعِیذُهَا بِکَ».

خدایا،فرزند خود را به تو سپردم،ای پناه پناه آوران!آیا می شود انسان چیزی را به پناه خدا بدهد و او روی برگرداند و بگوید:من نمی توانم او را در پناه خودم بگیرم؟آن هم خدایی که قدرت بی نهایت است؟

درخواست همسر عمران از خدا

درخواست دیگر این خانم از حضرت حق پذیرش خواسته اش بود:

«فَتَقَبَّلْ مِنِّی».

خدایا،این فرزند را از من قبول فرما!من او را به تو واگذار می کنم.

خداوند در آیه بعد در باب خواسته او می فرماید:

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ».

خداوند متعال مریم را از این مادر به وجهی نیکو قبول کرد.

«وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً».

چون این مادر فرزند خود را به من سپرده بود،من هم او را به نحوی نیکو و پسندیده پرورش دادم و خود تربیت او را به عهده گرفتم.

زمانی که خدا تربیت کسی را بر عهده بگیرد دل او را هدایت می کند؛ فکرش را هدایت می کند،در وجود او ایجاد رغبت می کند،و ازاین رو، هزار لطف و عنایت به جانب او سرازیر می شود.

«فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ كَفَّلَها زَكَرِيّا».

می فرماید یکی از پیغمبران خود را سرپرست مریم قرار دادم و او را موظف کردم تا این دختر را پرورش و رشد دهد.نکته مساله در همین جاست که خداوند یک پیغمبر را که باید معلم همه انسان ها باشد،معلم یک نفر قرار می دهد.از برکت چنان پدر و مادر پاکدامن و چنین معلم شایسته ای این دختر به قدری رشد می کند که قرآن می فرماید:

«كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً».

هرگاه زکریا در محراب عبادت بر مریم وارد می شد،چیز شگفت آوری می دید.از خود می پرسید:مادر مریم که به این جا نیامده تا برایش غذا بیاورد،پدرش هم که نیامده،قوم وخویش هایش هم که نیامده اند،پس این غذا از کجا برای او آماده شده است:

«قالَ يا مَرْيَمُ أَنّى لَكِ هذا؟».

این سفره از کجا برای تو پهن شده است؟

و مریم در پاسخ سوال حضرت می گفت:

«قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ».

این سفره از جانب خدا برای من پهن شده است.

«إِنَّ اللّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ».

ای پیغمبر،بدان خدا به هرکس که بخواهد بی حساب روزی می دهد.

ص:۲۸

آری،کار این فرزند به جایی رسیده است که به علم توحید پیغمبر خدا هم می افزاید:

«قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ». ۱۱

من از زمره آن «مَنْ یَشاءُ» هایی هستم که خداوند «بِغَیْرِ حِسابٍ» به آن ها روزی می دهد.

این سیمای یک خانواده در قرآن است که مشمول این دعا بوده اند:

«رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً» .

درخواست دوم

«وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً».

این توقع و درخواست بسیار عجیبی است که عاقلان عالم از خدا دارند.چه خوب است انسان توقع و آرزو و درخواست و دعا را از ایشان یاد بگیرد و اگر قرار است توقعی داشته باشد،لااقل بداند چه توقعی داشته باشد بهتر است!

نمونه ای دیگر

قرآن مجید در سوره مبارکه کهف،به اجمال و اشاره،از زن و شوهر دیگری یاد می کند که روایتی از وجود مبارک حضرت صادق، علیه السلام،احوال آنان را بیان می کند.قرآن از این زن و شوهر به «صالحین»تعبیر کرده است؛یعنی هم شوهر شایسته و پاک و هم همسر شایسته و پاک و صالح.این دو،پسر هشت نه ساله ای داشتند که در حادثه ای از دست رفت و در فقدان او بسیار اندوهناک شدند،ولی خداوند به فضل خود مصیبت آنان را جبران کرد.

مفهوم جباریت خداوند

می دانیم یکی از اسامی خداوند«جبّار»است.جبار صیغه مبالغه است،

ص:۲۹

یعنی خدایی که بسیار بسیار جبران کننده است:شکستگی ها و خلأها و از دست رفته ها را او جبران می کند.او بسیار جبران کننده است،کم هم نه؛مثلا،اگر یک تومان از دست کسی برود،با یک میلیون تومان جبران می کند؛اگر کسی در راه عبادت او چشم،گوش یا دست خود را از دست بدهد،او با اعطای بدنی بهشتی و ابدی این نقص را جبران می کند؛اگر کسی پول خود را در راه خیر مصرف کند،فقط هفت صد برابر در دنیا برای او جبران می کند.حال،وضعش در قیامت بماند.

بنابراین،جبار یعنی خدایی که بسیار جبران کننده است.

به هرحال،این پدر و مادر به این پسر خیلی دل بسته بودند و همین یک فرزند را هم داشتند.قرآن می فرماید:این فرزند در حادثه ای از دست رفت و آن ها را داغدار کرد؛آری:

بتوان ز جگر برید پیوند دیدن نتوان خراش فرزند. ۱۲

ولی چون آن ها بندگان خوب و صالح و شایسته ای بودند،بر این مصیبت صبر کردند.بعد از مدتی نیز،پروردگار عالم دختری به آن ها عنایت کرد که از مصادیق قول خداوند در سوره آل عمران: «وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثىٰ» بود.

به راستی،این دختر کجا و آن پسر کجا؟اگر آن پسر بزرگ می شد، هیچ چیز نصیب والدین خود نمی کرد،لذا خداوند بر پرونده اش قلم کشید و او را از آنان گرفت تا در عوض به سبب فرزند بهتری این مصیبت را جبران کند.

در این جا ممکن است عده ای بگویند:خدا که می خواست فرزند ما را بگیرد،از اول او را به ما نمی داد بهتر نبود؟درحالی که خداوند به ما فرزند می دهد و از ما می گیرد تا هم صبر و رضایت ما را بیازماید و هم در زندگی آن را به وجهی جبران کند که در عالم نمونه ای نداشته باشد.

به واقع،معلوم نیست این پدر و مادر چه دعای خالصانه ای کرده بودند

و بـا چه خلوصـی به پروردگارشـان گفته بودنـد: «رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً» .اما امام صادق،علیه السلام، می فرماید:از نسل این دختر هفتاد پیغمبر به وجود آمد. ۱۳

این معنا جباریت خداست.خداونـد دعاب دعاکننـدگان عاقل را مسـتجاب می کنـد؛خلأ مردم با ایمان را جبران می کند؛و اگر چیزی را از دست کسی به مصلحت بگیرد،بهتر از آن را به او عنایت می کند. ۱۴

«ما نَنْسَخْ مِنْ آیَهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ». ۱۵

هر آیه ای را که[محتوی حکم یا احکامی است،وقتی بر پایه مصلحت یا اقتضای زمان]از میان برداریم یا به تأخیر انـدازیم،بهتر از آن یا مانندش را می آوریم.آیا ندانسته ای که خدا بر هر کاری تواناست؟

علی(ع)هم این دعا را می خواند

در روایات آمـده است یکی از کسانی که در ایام جوانی خود این دعا را فراوان می خواند و درخواسـتش مسـتجاب شد،وجود مبارک امیر المؤمنین، علیه السـلام،بود. ۱۶ حضـرت خدا را وکیل ازدواج خود قرار داد،لذا روزی که به خانه پیغمبر،صـلی اللّه علیـه و آلـه،آمـد سـرش را پـایین انـداخت و هیـچ نگفت.پیغمـبر فرمـود:علی جـان!برای کـاری بـه خـانه مـن آمـده ای؟عرض کرد:گمـان می کنم وقت ازدواجم است!و دیگر هیـچ نگفت.آن گـاه، جبرئیـل نازل شـد و به پیامبر فرمود:خداونـد می فرماید فاطمه را به عقد علی درآور،من نیز در عالم ملکوت عقد زهرا را برای علی می خوانم. ۱۷

این اثر دعـای علی است.فـاطمه زهرا،در حقیقت،اجـابت دعای امیر المؤمنین،علیه السـلام،از سوی پروردگار است.حال،این که در باطن عالم چه پیوندهایی و چه روابطی وجود داشته است را تنها خدا می داند.

ذریه ای که خدا به این زن و شوهر عنایت کرد مصداق «لِلْمُتَّقِینَ إِماماً»

نیز شدند؛هم مردانشان و هم زنانشان.یکی از افراد این ذریه وجود مبارک زینب کبری،علیها السلام،بود.در روایات آمده است که وقتی قنداقه ایشان را به پیغمبر،صلی اللّه علیه و آله،دادند،پیامبر این جمله را فرمود که نشان دهنده عظمت این خانم است.ایشان به فاطمه زهرا، علیها السلام،فرمود:

ای پاره تنم و روشنی چشمانم!هرکس بر زینب و مصائب او بگرید، ثواب کسی را دارد که بر دو برادر او حسن و حسین،علیهما السلام، بگرید. ۱۸

زینب کبری(س)و رسالت بزرگ او

عصر عاشورا،زینب کبری،علیها السلام،از حضرت سید الشهدا،علیه السلام،سوال مهمی پرسید.عرض کرد:این بار که تشریف می برید دیگر برنمی گردید؟فرمودند:درست است.دیگر نمی آیم!سؤال کرد:یابن رسول اللّه،اگر شما برنگشتید،تکلیف من با این زن ها و بچه ها چیست؟

دقت شود!معنی سؤال زینب کبری،علیها السلام،این نبود که بعد از شما چه خواهد شد،بلکه از امام خود درباره وظیفه و تکلیف خود و دیگران که مجموعا هشتاد و چهار زن و دختر و بچه بودند سوال کرد.

حضرت در پاسخ فرمودند:بعد از من،همه به پروردگار عالم توکل کنید، زیرا کارساز و نگهبان ما اوست.

وکیل به معنی کارساز است.اگر کسی نتواند کار خودش را به جریان بیاندازد یا از خود دفاع کند و کارهایش را در مجرای صحیح قرار دهد، وکیل می گیرد.فرمود:خواهر،خدا را وکیل خود قرار بدهید،زیرا ما غیر از خدا کسی را نداریم: «وَ عَلَی اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» . ۱۹

زینب کبری با این پاسخ آرام شد ۲۰ و خداوند هم از عاشورا تا روز اربعین،و از کوفه و شام تا مدینه برای اهل بیت امام حسین،

علیه السلام،کارسازی کرد.در چند موضع،دشمن تصمیم قطعی گرفت زینب کبری،علیها السلام،را به قتل برساند،اما نتوانست؛زیرا خداوند متعال دل دشمن را برگرداند،در نیت دشمن اخلال ایجاد کرد،و زبان دشمن را بست؛مخصوصا وقتی که در سخنانش خطاب به یزید گفت:

«أمن العدل یابن الطلقاء». ۲۱

دهان دشمن در پاسخ این سخنان بسته و اراده او تعطیل بود و خواست دشمن با مانع روبه رو شد.و این معنای کارسازی و وکالت پروردگار است.

ص:۳۳

پی نوشت

(۱).فرقان،۷۴.

(۲).از جمله این آیات سوره رعد ۱۹-۲۵: «أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمى إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ* اَلَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لاَ یَنْقُضُونَ الْمِیثَاقَ * وَ الَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ* وَ الَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلاَنِیَةً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ أُولَئِکَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ* جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ الْمَلاَئِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بَابٍ* سَلاَمٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ* وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولَئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» .

(۳).بقره،۲۲۳.

(۴).اشاره به این آیه است:بقره،۲۲۱: «وَ لاَ تَنْکِحُوا الْمُشْرِکَاتِ حَتَّى یُؤْمِنَّ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لاَ تُنْکِحُوا الْمُشْرِکِینَ حَتَّى یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولَئِکَ یَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ یُبَیِّنُ آیَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ».

(۵).نور،۳: «اَلزَّانِی لاَ یَنْکِحُ إِلاَّ زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَ الزَّانِیَةُ لاَ یَنْکِحُهَا إِلاَّ زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَ حُرِّمَ ذَلِکَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ».

(۶).اعراف،۵۸.

(۷).کلمه تبرج که در این آیه ذکر شده خطاب به زنان پیغمبر،صلی اللّه علیه و آله،است:

«وَ لاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ»؛ یعنی آرایش کردن زن به قصد بیرون رفتن و خود را نشان همه دادن.این معنای تبرج است. (مولف)

(۸).اشاره است به این آیه ۳۲-۳۴ سوره احزاب: «یَا نِسَاءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً* وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلاَةَ وَ آتِینَ الزَّکَاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً* وَ اذْکُرْنَ مَا

يُتْلى فِی بُيُوتِكَنَّ مِنْ آياتِ اللّهِ وَ الْحِكْمَهِ إِنَّ اللّهَ كانَ لَطِيفاً خَبِيراً».

(۹).نساء،۲۹: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً».

(۱۰).آل عمران،۳۵-۳۶.تفاسیر در ذیل این آیه نکات ارزشمندی را توضیح داده اند:

-تفسير العياشى،محمد بن مسعود العياشى،ج ۱،ص ۱۷۰:«عن اسمعيل الجعفى عن أبى جعفر عليه السلام قال:ان امرأه عمران لما نذرت ما فى بطنها محررا قال:و المحرر للمسجد إذا وضعته[أو]دخل المسجد فلم يخرج[من المسجد]أبدا فلما ولدت مريم،"قالت رب انى وضعتها انثى و اللّه أعلم بما وضعت و ليس الذكر كالانثى و انى سميتها مريم و انى اعيذها بك و ذريتها من الشيطان الرجيم."فساهم عليها النبيون فاصاب القرعه زكريا،و هو زوج اختها و كفلها و ادخلها المسجد،فلما بلغت ما تبلغ النساء من الطمث و كانت أجمل النساء،فكانت تصلى و يضيئ المحراب لنورها،فدخل عليها زكريا فإذا عندها فاكهه الشتاء فى الصيف و فاكهه الصيف فى الشتاء فقال:انى لك هذا قالت هو من عند اللّه.فهناك دعا زكريا ربه قال انى خفت الموالى من ورائى إلى ما ذكره اللّه من قصه زكريا و يحيى».

-«عن حفص البخترى عن أبى عبد اللّه عليه السلام فى قول اللّه"انى نذرت لك ما فى بطنى محررا،"المحرر يكون فى الكنيسه و لا يخرج منها فلما وضعتها انثى"قالت رب انى وضعتها انثى و اللّه أعلم بما وضعت و ليس الذكر كالانثى" ان الانثى تحيض فتخرج من المسجد و المحرر لا يخرج من المسجد».

-«عن جابر عن أبى جعفر عليه السلام قال سمعته يقول:أوحى اللّه إلى عمران انى واهب لك ذكرا يبرئ الاكمه و الابرص و يحيى الموتى باذن اللّه،و رسولا إلى بنى اسرائيل قال:فأخبر بذلك امرأته حنه،فحملت فوضعت مريم،فقال رب انى وضعتها انثى و الانثى لا تكون رسولا،و قال لها عمران:انه ذكر يكون منها نبيا فلما رأت ذلك قالت ما قالت،فقال اللّه و قوله الحق"و اللّه أعلم بما وضعت"فقال أبو جعفر عليه السلام:فكان ذلك عيسى بن مريم،فان قلنا لكم

ان الامر یکون فی أحدنا فکان فی ابنه و ابن ابنه و ابن ابن ابنه،فقد کان فیه فلا تنکروا ذلک».

(۱۱).آل عمران،۳۷:

(۱۲).از مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی است.

(۱۳).کافی،ج ۶،ص ۶:«عده من أصحابنا،عن أحمد بن محمد بن خالد،عن عده من أصحابه،عن الحسن بن علی بن یوسف،عن الحسین بن سعید اللخمی قال:ولد لرجل من أصحابنا جاریه فدخل علی أبی عبد اللّه علیه السلام فرآه متسخطا فقال له أبو عبد اللّه علیه السلام:أرأیت لو أن اللّه تبارک و تعالی أوحی إلیک أن أختار لک أو تخار لنفسک ما کنت تقول؟قال:کنت أقول:یا رب تختار لی،قال:فإن اللّه قد اختار لک،قال:ثم قال:إن الغلام الذی قتله العالم الذی کان مع موسی علیه السلام و هو قول اللّه عز و جل:" فَأَرَدْنا أَنْ یُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَیْراً مِنْهُ زَکاهً وَ أَقْرَبَ رُحْماً" أبدلهما اللّه به جاریه ولدت سبعین نبیا».

-تفسیر المیزان،ج ۱۳،ص ۳۵۷:«عن عثمان عن رجل عن ابی عبد اللّه علیه السلام فی قول اللّه: «فَأَرَدْنا أَنْ یُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَیْراً مِنْهُ زَکاهً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» قال:«إنه ولدت لهما جاریه فولدت غلاما فکان نبیا.اقول:و فی اکثر الروایات انها ولد منها سبعون نبیا و المراد ثبوت الواسطه».

(۱۴).در آیه ۷۰ سوره فرقان جباریت خداوند را به نوع دیگری می بینیم: «إِلاّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً».

(۱۵).بقره،۱۰۶.

(۱۶).مناقب،ابن شهر آشوب،ج ۳،ص ۱۵۲:«عن سعید بن جبیر فی قوله تعالی:

«وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا الآیه،قال نزلت هذه الآیه و اللّه خاصه فی امیر المؤمنین(ع)،قال کان اکثر دعائه یقول:« رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا، یعنی فاطمه و ذریاتنا،یعنی الحسن و الحسین قره اعین،قال امیر المؤمنین:و اللّه ما سألت ربی ولدا نضیر الوجه و لا سألت ولدا حسن القامه و لکن سألت ربی ولدا مطیعین اللّه خائفین و جلین منه حتی إذا نظرت إلیه و هو مطیع اللّه قرت به عینی،قال:

«وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً» .،قال:نقتدى بمن قبلنا من المتقين فيقتدى المتقون بنا من بعدنا».

(۱۷).امالی شیخ طوسی،ص ۳۹:«عن الضحاك بن مزاحم،قال:سمعت علی بن أبی طالب(علیه السلام)یقول:أتانی أبو بكر و عمر فقالا:لو أتيت رسول اللّه(صلى اللّه عليه و آله)فذكرت له فاطمه،قال:فأتيته،فلما رآنی رسول اللّه(صلى اللّه عليه و آله و سلم)ضحك،ثم قال:ما جاء بك يا أبا الحسن و ما حاجتك؟قال:فذكرت له قرابتی و قدمی فی الاسلام و نصرتی له و جهادی،فقال:يا علی،صدقت،فأنت أفضل مما تذكر.فقلت:يا رسول اللّه،فاطمه تزوجنيها؟فقال:يا علی،إنه قد ذكرها قبلك رجال،فذكرت ذلك لها،فرأيت الكراهه فی وجهها،و لكن على رسلك حتى أخرج إليك،فدخل عليها فقامت إليه،فأخذت رداءه و نزعت نعليه،و أتته بالوضوء،فوضأته بيدها و غسلت رجليه،ثم قعدت،فقال لها:يا فاطمه!فقالت:لبيك،حاجتك،يا رسول اللّه؟قال:إن علی بن أبی طالب من قد عرفت قرابته و فضله و إسلامه،و إنی قد سألت ربی أن يزوجك خير خلقه و أحبهم إليه،و قد ذكر من أمرك شيئا فما ترين؟فسكتت و لم تول وجهها و لم ير فيه رسول اللّه(صلى اللّه عليه و آله)كراهه،فقام و هو يقول:اللّه اكبر،سكوتها إقرارها،فأتاه جبرئيل(عليه السلام)فقال:يا محمد، زوجها علی بن أبی طالب،فإن اللّه قد رضيها له و رضيه لها».الاعتقادات،شيخ مفيد، ص ۸۶:«قوله صلى اللّه عليه و آله و سلم:«نزل على جبرئيل فقال:«يا محمد إن اللّه تعالى قد زوج فاطمه عليا من فوق عرشه،و أشهد على ذلك خيار ملائكته،فزوجها منه فی الارض،و أشهد على ذلك خيار أمتك».

(۱۸).طرز المذهب،ص ۲۲ و ۳۲.(مولف)

(۱۹).آل عمران،۱۲۲ و ۱۶۰؛مائده،۱۱؛توبه،۵۱؛ابراهيم،۱۱؛مجادله،۱۰؛تغابن، ۱۳.

(۲۰).اللهوف،سيد ابن طاووس،ص ۴۹:«ثم إن الحسين عليه السلام قام و ركب و سار و كلما أراد المسير يمنعونه تاره و يسا يرونه اخرى حتى بلغ كربلاء و كان ذلك فی اليوم الثانی من المحرم فلما وصلها قال ما إسم هذه الأرض فقيل كربلاء فقال عليه السلام

اللهم إنی أعوذ بک من الکرب و البلاء ثم قال هذا موضع کرب و بلاء إنزلوا ها هنا محط رحالنا و مسفک دمائنا و هنا محل قبورنا بهذا حدثنی جدی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فنزلوا جمیعا و نزل الحر و أصحابه ناحیه و جلس الحسین علیه السلام یصلح سیفه و یقول:یا دهر اف لک من خلیل/کم لک بالاشراق و الاصیل/من طالب او صاحب قتیل/و الدهر لا یقنع بالبدیل/و کل حی سالک سبیل*ما أقرب الوعد من الرحیل و إنما الأمر إلی الجلیل قال الراوی:فسمعت زینب بنت فاطمه علیه السلام ذلک فقالت:یا أخی هذا کلام من أیقن بالقتل،فقال،علیه السلام نعم یا أختاه فقالت زینب و اثکلاه ینعی الحسین علیه السلام إلی نفسه قال:و بکی النسوه و لطمن الخدود و شفقن الجیوب و جعلت أم کلثوم تناوی وا محمداه،وا علیاه،و أماه،وا أخاه،وا حسیناه، واضیعتنا بعدک یا أبا عبد اللّه.قیل فعزاها الحسین و قال لها:یا أختاه تعزی بعز اللّه فإن سکان السموات یفنون و أهل الأرض کلهم یموتون و جمیع البریه یهلکون ثم قال:یا أختاه یا أم کلثوم،و أنت یا زینب و أنت یا فاطمه و أنت یا رباب انظرن إذا أنا قتلت فلا تشفقن علی جیبا و لا تخمشن علی وجها و لا تقلن هجرا.و روی من طریق آخر أن زینب لها سمعت مضمون الأبیات و کانت فی موضع آخر منفرده مع النساء و البنات خرجت حاسره تجر ثوبها حتی وقفت علیه و قالت و اثکلاه لیت الموت أعد منی الحیات الیوم ماتت أمی فاطمه،و أبی علی،و أخی الحسن،یا خلیفه الماضین و ثمال الباقین فنظر إلیها الحسین علیه السلام فقال یا أختاه.لا یذهبن بحلمک الشیطان، فقالت:بأبی و أمی أستقتل نفسی لک الفداء فردت غصته و ترقرقت عیناه بالدموع ثم قال لو ترک القطا لیلا لنام،فقالت:یا ویلتاه أفتغتصب نفسک إغتصابا،فذلک أقرح قلبی و أشد علی نفسی ثم أهوت إلی جیبها فشقته و خرت مغشیه علیها،فقام علیه السلام فصب علیها الماء حتی أفاقت ثم عزاما علیها السلام بجهده و ذکرها المصیبه بموت أبیه وجده صلوات اللّه علیهم أجمعین».

(۲۱).اللهوف،سید بن طاووس،ص ۱۰۶؛لواعج الاشجان،سید محسن امین،ص ۲۲۷.

۳ عاقلان و فریبهای دنیا

اشاره

تهران،حسینیه سلیمی رجب ۱۳۸۱

ص:۳۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم.للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

کتاب با عظمت اصول کافی روایت بسیار مهمی را از وجود مبارک موسی بن جعفر،علیه السلام،نقل می کند که در آن امام،علیه السلام، محور مطلب خود را قعل قرار داده و به ارزش عقل،انسان عاقل،و آثار عقل اشاره فرموده اند.

عقل حقیقتی است که مانند سایر نعمت ها از جانب پروردگار به انسان عطا شده است.خداوند متعال برای عقل نیز غذایی معین فرموده و مردم وظیفه دارند این عضو را با آن تغذیه کنند،زیرا اگر عقل تغذیه نشود، مانند بدنی که بی غذا بماند،رو به ضعف و سستی و ناتوانی و در نهایت نابودی می گذارد ۱ و در نتیجه،انسان گرفتار دیو خطرناک جهل خواهد شد که به فرموده رسول خدا،صلی اللّه علیه و آله،سخت ترین تهیدستی و فقر و تاریکی محض است.آن ها که دچار این تاریکی هستند،آثار زشت و بدی از خود بروز می دهند و هم دچار اخلاق بهیمی و سبعی و شیطانی می شوند و هم دچار عمل فاسد می گردند.

کتاب های علم اخلاق،اخلاق بهیمی را به اخلاق چارپایان تعریف کرده اند،زیرا کار چارپایان در این دنیا به دنبال غذا رفتن و خوردن و شهوت راندن و،در نهایت،از بین رفتن است.

اخلاق سبعی به معنای اخلاق درندگی است.انسان جاهل،بعد از مدتی،تبدیل به موجودی درنده می شود که به همه چیز چنگ و دندان نشان می دهد.او تا جایی که قدرت داشته باشد به کشتن،غارت کردن، تجاوز به حقوق دیگران و بردن حق مردم دست می زند.

اخلاق شیطانی نیز به مکر و حیله و فریب و این قبیل حالات زشت تعریف شده است که مربوط به شیطان است ۲ و برگرفته از همان وسوسه سنگینی است که شیطان نسبت به آدم و حوا داشت و به وسیله آن،آن دو را از بهشتی که پروردگار در آن قرارشان داده بود بیرون کرد.

فریبکاری شیطان در قرآن مجید این گونه توضیح داده شده است:

«وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحِینَ» . ۳

و برای هر دو سوگند سخت و استوار یاد کرد که یقینا من برای شما از خیر خواهانم و قصد فریب شما را ندارم.

در آن وقت،یک قسم بیشتر وجود نداشت و آن فقط قسم به پروردگار بود،زیرا هنوز انبیا و ائمه طاهرین،علیهم السلام،به دنیا نیامده بودند و قسم به موجودات هم معهود نبود.تنها قسمی که وجود داشت قسم به وجود مقدس پروردگار عالم بود.بنابراین،انسان هایی مثل آدم و حوا که جز خدای متعال تکیه گاهی نداشتند و در حد خود نیز به پروردگار معرفت داشتند،قسم شیطان را راست پنداشتند و آن را باور کردند.

شیطان شش هزار سال با ملائکه همنشین بود و به فرموده امیر المؤمنین،علیه السلام،در خطبه قاصعه،در عبادت مقام بسیار بالایی داشت، ۴ اما وقتی برای گمراه کردن این زن و شوهر ظاهر شد به خدا

قسم خورد و با این قسم زمینه اثبات حرف خود را برای آدم و حوا فراهم کرد.این قسم شیطان قسم مکارانه،فریب کارانه و دورغ بود.

اصولاً،هیچ وقت افراد متقلب واقعیت قسم دروغ خود را برای انسان شرح نمی دهند،چون اگر چنین کاری انجام دهند و بگویند ما داریم قسم دروغ می خوریم و تقلب می کنیم،نقض غرض است و دیگر نامش دغل بازی و فریب کاری نیست.لذا،هیچ وقت متقلب فریبکار حقیقت کار خود را برای انسان بیان نمی کندو به همین سبب است که انسان فریب او را می خورد.

در قرآن مجید،به مردم فراوان سفارش شده است که سعی کنید بیدار و بینا باشید تا شما را گول نزنند و مغرور نکنند. ۵ البته،غرور در این جا به معنای فریب است.شیاطین انسان را یا با پول فریب می دهند یا با مقام یا با قیافه زیبا یا با زبان بازی و یا...بااین حال،انسان های عاقل فریب کاری را درک می کنند،زیرا وقتی در مقابل چنین دغل بازانی قرار می گیرد و می بینند آن ها به هر حیله و مکری متوسل می شوند درک می کنند که طرف مقابل می خواهد آن ها را از خدا دور کند و به کرامت و ارزش هایشان حمله کند.پروردگار عالم در قرآن می فرماید:

«إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوًّا مُبِيناً». ۶

تنها انسان عاقل است که مفهوم«عدوّ مبین»بودن شیطان را می فهمد.

اما کدام انسان عاقل؟مسلما،عاقلی که به قول امیر المؤمنین،علیه السلام، دارای عقل مسموع است،نه فقط دارای عقل طبیعی.کسی که تنها دارای عقل طبیعی است به سادگی گول می خورد،ولی کسی که عقل طبیعی خود را با معارف الهی تغذیه کرده و عمری با معارف و مسائل الهی سر و کار داشته می فهمد هدایت چیست و گمراهی کدام است؛حق چیست و باطل کدام است؛عملی که عامل رفتن به بهشت است چیست و کاری

که به جهنم منتهی می شود کدام است.آری،تنها چنین انسان هایی را نمی توان فریفت.

فریب های دنیا و رسم عاقلان

معاویه بن ابی سفیان همواره تلاش می کرد به شیوه های گوناگون(با نامه،پیک،ترغیب،تشویق و...)اولیای خدا و شیعیان ناب امیر المؤمنین، علیه السلام،را محاصره کرده و این بزرگواران را به نحوی فریب دهد، بلکه مردم نیز به تأسی از آنان از وجود مبارک امیر المؤمنین،علیه السلام، دست بردارند و خدا را رها کنند و به طرف شیطان بیایند،اما تاریخ شیعه گواه است که این بزرگواران نه با نامه های فدایت شوم و پرعاطفه معاویه گول خوردند،نه با پول فریب خوردند،نه با تشویق و ترغیب،و نه حتی با تهدید.حضرت موسی بن جعفر،علیه السلام،این فریفته نشدن را از آثار عقل کامل می داند.

در مقابل آنان،انسان های معمولی که عقل درستی نداشتند و در پول و شهوت و مادیات غوطه می خوردند،با اولین نامه یا ترغیب و تهدید معاویه به دام او می افتادند.

در تاریخ شیعه،شخصیت های با عظمتی مانند حجر بن عدی وجود دارند که نشانه عقل کامل اند.معاویه برای به دام انداختن این انسان والا-و یارانش شاید تمام توان خویش را به کار گرفت،ولی کمتر موفقیتی در این راه نصیبش نشد.در نهایت نیز دستور داد همه را دستگیر کنند.

سربازان معاویه آنان را در کوفه دستگیر کردند و دست و پایشان را با زنجیر بستند و به شام بردند و در آن جا زندانی کردند.در زندان،پیغام ها و پیشنهادهای فراوانی هم به این بزرگواران داده شد،اما زیر بار هیچ یک از آن ها نرفتند.

کسی که خدا را درک کرده و حقانیت نبوت انبیا و ولایت والیان امر را

دانسته و حق را از باطل و نور را از ظلمت شناخته است به خود اجازه نمی دهد برای این چند روز زندگی دنیایی وارد چنین دادوستد خسارت باری شود.او به سبب عقلی که در وجودش موج می زند به زندگی خیلی روشن نگاه می کند و در چنین شرایطی با خود می اندیشد که گیرم در سن شصت سالگی با معاویه بسازم و امیر المؤمنین، علیه السلام،را کنار بگذارم؛فرض که رسالت پیغمبر،صلی اللّه علیه و آله،را هم نادیده بگیرم و با این مجسمه ظلم و این شیطان خطرناک بسازم.

مگر قرار است پس از این چند سال زنده بمانم:ده سال یا بیست سال؟ مگر در این بیست سال باقی مانده از عمر بدنم چند متر پارچه برای پوشیدن لازم دارد و شکمم چقدر می خواهد در سایه حکومت معاویه آب و غذا بخورد؟وانگهی،بعد از این چند سال،وقتی مرگم فرا برسد، به خاطر پشت کردن به خدا و روی کردن به معاویه باید الی الابد در آتش جهنم بسوزم...

با چنین نگاه عاقلانه ای است که انسان عاقل وارد چنین دادوستدهایی نمی شود.برعکس،انسان جاهل مانند گوسفندی که علف جلوی دهانش گرفته باشند می دود و به خوردن مشغول می شود، ۷ چون اخلاقش بهیمی و سبعی است.

انتهای کار حجر و یارانش

در احوالات این بزرگواران آمده است که معاویه هر کاری کرد که آنان را به سازش دعوت کند نپذیرفتند و گفتند:محال است از حق دست برداریم.در نتیجه،یک روز با همان زنجیرهایی که به گردن و دست و پایشان بود،آن ها را از زندان بیرون آوردند و از دمشق به منطقه مرج عذراء بردند.در آن جا،از پیش شش قبر آماده کرده بودند.حجر و پنج تن از همراهانش را آوردند و کنار این قبرها قرار دادند و به آن ها گفتند:

ص:۴۵

یا دست از علی بردارید یا با همین زنجیرهایی که به بدنتان است سرتان را از بدن جدا می کنیم و بی غسل و کفن و بی نماز دفنتان می کنیم!

این آخرین سخن سربازان معاویه بود،ولی انسان عاقل از این تهدیدها هم وحشتی ندارد:

«یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ». ۸

حجر و یارانش با آرامش خیال به سربازان معاویه گفتند:ما از علی دست برنمی داریم.شما هم کاری را که به آن مامور شده اید انجام دهید! آن گاه،سربازان معاویه سر این مردان بزرگ را از بدن جدا کردند و با لگد بدن آنان را در قبرهایشان انداختند و روی قبرها را پوشاندند و رفتند. ۹

بیداری در انسان عاقل این قدر قوی است که شهادت را با خشنودی می پذیرد،برای این که،از برکت شهادت،حق یافته را نگاه می دارد و آن را از دست نمی دهد.

فریب دنیا و رسم جاهلان

معاویه برای شکار یاران امیر المؤمنین،علیه السلام،به تمام مناطق دست اندازی کرده بود.از جمله،توسط مأمورینش برای یکی از اهالی بصره،به نام ابو الاسود دؤلی،عسل زعفرانی فرستاده بود؛چون شام منطقه کشاورزی خوبی بود و باغات فراوان و آب و هوای خوبی داشت، عسل خوبی هم در آن تولید می شد و زنبورداران برای معاویه عسل فراوانی تولید می کردند.

وقتی ابو الاسود وارد منزل شد،دید دختر هفت هشت ساله اش دارد چیزی را مزمزه می کند:

-دخترم،چه در دهان داری؟

-عسل

-من برای خانه عسل نخریده بودم،عسل از کجا آوردی؟

دختر ظرف عسل را نشان داد.ابو الاسود نگاهی به ظرف کرد و گفت:

-دخترم،می دانی این عسل را چه کسی برای ما فرستاده؟

-نه!

-معاویه بن ابی سفیان.

-برای چه؟

-می خواهد کام ما را با این عسل شیرین کند تا برای أبد به سبب بریدن از علی،علیه السلام،کاممان را تلخ کند.

دخترک بلافاصله عسل را از دهان خود خارج کرد.این دختر عاقل، دختری که پدر و مادر عاقلی داشت و در خانه ای رشد کرده بود که چراغ عقل در آن روشن بود،روی خود را به طرف شام کرد و گفت:

أبا الشهد المزعفر یا ابن هند نبیع إلیک إسلاما و دینا

فلا و اللّه لیس یکون هذا و مولانا أمیر المؤمنینا. ۱۰

با قدری عسل زعفرانی،ای پسر هند،می خواهی ما را بفریبی تا دین و اسلام خود را به تو بفروشیم؟به خدا هرگز چنین نخواهد شد درحالی که مولای ما امیر المومنین علی است.

این سخن بزرگ و صعبی است و در آن دشمن شناسی و آگاهی موج می زند.آن ها که با عرف زبان عرب آشنایند می دانند که عرب ها نام شخص را به نام پدرش اضافه می کنند و مثلا می گویند:حسین بن علی.

اما وقتی نام کسی را به مادرش نسبت می دهند اغلب منظورشان تحقیر آن شخص به جهت ناپاک بودن مادرش است(مثل ابن مرجانه،ابن سمیه،ابن هند و...)در حقیقت،این دختر می خواست بگوید ای کسی که معلوم نیست پدر واقعی ات کیست،تو می خواهی ما را با ظرف عسل از علی جدا کنی؟منظورش از یابن هند نیز این بوده که به معاویه بگوید مادر تو فرد ناپاکی بوده و با مردهای مختلفی در مکه سروکار داشته

ص:۴۷

است.این اطلاعات را در خانه به این دختر داده بودند که او چنین فهمیده و آگاه بوده و می دانسته کسی که مملکت اسلامی در دست اوست،معلوم نیست پدرش چه کسی است. ۱۱

«أبشهد المزعفر یابن هند»؟

با ظرفی از عسل،می خواهی ما را وادار کنی دین خود را به تو بفروشیم؟

عاقلی که فهمیده دین چه گوهری است و امیر المؤمنین،علیه السلام، چه تکیه گاهی برای دنیا و آخرت انسان است و فهمیده که قرآن چیست، مگر امکان دارد این سرمایه های الهی را با باطل معامله کند؟هرچند که این فهم سبب شهادت او شود:

«نبیع الیک إسلاما و دینا».

معاذ اللّه؟چنین معامله و خرید و فروشی برای خانواده ما غیر ممکن است.مگر نمی دانی سرپرست ما در دنیا و آخرت علی،علیه السلام، است؟در این میان،تو چه کاره ای؟چه داری؟و اصلا که هستی؟

این ارزش عقل است.البته،عقل کامل و عقلی که تغذیه شده باشد.

چون اگر عقل را تغذیه نکنند،مثل بدنی بی غذا ضعیف می شود و می میرد.جهل کرسی خود را در کشور وجود آدم بنا می کند و حکمران آن می شود.عقل ارزشی ذاتی دارد،اما عقل کامل مافوق ارزش است.

انسان عاقل با فضیلت ترین موجود در عالم وجود است و یکی از آثار عقلش همین است که حق را از باطل معامله نمی کند و فریب نمی خورد.

چون به همه راه وچاه ها واقف است و از آن ها تا اندازه ای اطلاع دارد.

اگر آدم فریب ابلیس را خورد،علتش معلوم است،زیرا در آن زمان هیچ قسمی جز قسم به خدا وجود نداشت و آدم باور نمی کرد کسی به دروغ به ذات احدیت قسم یاد کند.شیطان از این نکته استفاده کرد و نزد آدم و حوا آمد و قسم خورد که به خدا قسم من خیرخواه شما هستم:

«إِنِّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ».

آدم و حوا باور نمی کردند کسی پیدا شود که به خدا قسم دروغ بخورد،چون هنوز این زمینه ها وجود نداشت.در روزگار ما،شاید این مساله تا حدودی حل شده باشد و هزاران نفر بتوانند به سادگی قسم دروغ بخورند،ولی در زمان آدم و حوا نه آدمیزادی نبود و نه این رفتارها از کسی دیده شده بود.لذا،هنوز آن عقل تکامل لازم را نیافته بود و چشم و گوش و وجدان آن ها خیلی چیزها را درک نکرده بود.ازاین رو،باورشان نمی آمد که یکی بیاید و به خدا قسم دروغ بخورد.به هر حال،شیطان گفت:به خدا من خیرخواه شما هستم!سبب این که به شما گفته شده از این درخت نخورید آن است که هرکس از میوه این درخت بخورد،در این جا ابدی شده یا تبدیل به فرشته خواهد شد:

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطَانُ لِیُبْدِیَ لَهُمَا مَا وُورِیَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاکُمَا رَبُّکُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَنْ تَکُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَکُونَا مِنَ الْخَالِدِینَ». ۱۲

شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه از شرمگاه بدنشان بر آنان پوشیده بود نمایان کند،(وسوسه اش این بود که به هر دو)گفت:پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر از این جهت که مبادا دو فرشته گردید یا از جاودانان شوید.و برای هر دو سوگند سخت و استوار یاد کرد که یقینا من برای شما از خیرخواهانم و قصد فریب شما را ندارم.

مگر آدم دوست نداشت فرشته شود؟ظریف شود؟لطیف شود؟نور محض بشود؟از این جسم تبدیل به ملائکه شود؟هنوز هم دروغ سابقه ای نداشت تا آدم متوجه شود که شیطان دارد با او مکر می کند و قصد خیانت به او را دارد.پس،هر دو از آن درخت می خوردند و هر دو را نیز فورا از بهشت بیرون کردند.

وقتی آدم و حوا از بهشت بیرون رانده شدند،عقل مطبوع خود را به کار گرفتند و گفتند:ما مقام خود را بر اثر فریب شیطان از دست دادیم،

اما آیا پروردگار ما قدرت ندارد این مقام از دست رفته را به ما برگرداند؟خدای ما تواناست و قدرت او بی نهایت است.حال،چه کنیم که حال از دست رفته برگردد؟قرآن در پاسخ می فرماید:

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». ۱۳

پس آدم کلماتی را[مانند کلمه استغفار و توسّل به اهل بیت علیهم السلام که مایه توبه و بازگشت بود]از سوی پروردگارش دریافت کرد و [پروردگار]توبه اش را پذیرفت؛زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

پروردگار می فرماید:آدم توبه ای واقعی کرد و من دوباره به او رو کردم و عنایات خود را به جانب او سرازیر ساختم.

توبه از آثار عقل است.یعنی وقتی انسان پی به اشتباه خود برد باید عذر بخواهد و جبران خسارت نماید و به مسیر و راه اصلی خود،که همان هدایت و سعادت است،برگردد.

واقعا چه بدبختی بزرگی است که انسان از سر سفره خدا بلند شود و سر سفره شیطان بنشیند و نفهمد چه سرنوشتی را برای خود رقم زده است!چه فاجعه سهمگینی است که انسان به جای کار کردن برای خدا برای معاویه و امثال او کار کند!به راستی،اگر کسی به جای خدا خود را برای فرعون هزینه کند و به جای خرج شدن برای حق برای باطل خرج شود،در عوض چه چیز مهم و درخور شانی نصیبش می شود؟

حکایتی از مرحوم شهید مدرس

سال ها پیش،کسی را ملاقات کردم که،در حقیقت،آخرین فردی بود که مرحوم شهید مدرس را در شب رحلتشان در کاشمر خراسان دیده بود.

ایشان نقل می کرد که یک شب عده ای دنبال من آمدند و مرا بردند که مرد غریبی در این حوالی مرده،بیا و او را دفن کن!من هم خبر نداشتم ایشان کیست،لذا قبری کندم و او را دفن کردم.بعدها،وقتی فهمیدم این فرد مرحوم مدرس بوده علاقمند شدم پرونده مدرس را دنبال کنم.

ص:۵۰

مدرس که بود؟

ایشان عالمی مجتهد بود که در نجف درس خوانده بود و درس های مرحوم آیت اللّه آخوند خراسانی،ملا محمد کاظم یزدی و چهره های برجسته دیگر را دیده بود.این عده از علما به هیچ وجه حاضر نبودند به کسی اجازه اجتهاد بدهند،مگر این که شرایطش را به واقع می داشت، ولی به مرحوم مدرس اجازه اجتهاد داده بودند.مقام علمی ایشان به حدی بود که اگر به دستور مراجع تقلید آن روزگار از نجف بیرون نیامده بود یا زمانی که در اصفهان بود،به تهران نیامده بود،قطعا از مراجع مسلم شیعه می شد،اما علمای بزرک بر ایشان تکلیف کردند که در شورای نگهبانی که در مجلس شورای ملی آن زمان به زحمت مرحوم آیت اللّه حاج شیخ فضل اللّه نوری تاسیس شده بود شرکت کند.ایشان اصرار زیادی داشت که در کنار مجلس،باید پنج مجتهد واجد شرایط حضور داشته باشد تا اگر وکلای مجلس بی دینی کردند و خواستند قانونی بر ضد قرآن و اسلام در مجلس تصویب کنند،این پنج مجتهد آن قانون را باطل اعلام کنند.البته،این شورا یکی دو دوره بیشتر در مجلس نبود و فراماسون ها و غرب زده ها و خودفروخته های به انگلیس آن پنج مجتهد را از مجلس شورای ملی آن زمان حذف کردند و بعد از آن هر قانونی را که خواستند به نفع انگلیس و روس و آمریکا و علیه دین خدا تصویب کردند.اوج این بی قانونی و بد دینی نیز متعلق به زمان رضا خان و پسرش بود.در زمان ما هم اگر می بینید عده ای با اصل وجود شورای نگهبان مخالفت می کنند بر همین اساس است.عقل کامل می فهمد که این حملات و مخالفت ها مربوط به شیطان است.قرآن می فرماید:

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ». ۱۴

انسان می خواهد[با دست وپازدن در شک و تردید]فرارویش را[از

ص:۵۱

اعتقاد به قیامت که بازدارنده ای قوی است]باز کند تا برای ارتکاب هر گناهی آزاد باشد.

آری،انسان دوست دارد در گناه مداومت داشته باشد و هر کاری دلش خواست انجام دهد.برای همین نه از قرآن،نه نبوت،نه امامت،نه فقه، نه فقیه،و نه هیچ چیز دیگری خشنود نمی شود.این نشانه کامل نبودن عقل است.

انتهای کار مرحوم مدرس

وقتی مرحوم مدرس از طرف مردم تهران وکیل اول مجلس شد،به تنهایی در مقابل قوانین ضد خدا و قوانینی که به نفع دولت های انگلیس و روس بود ایستادگی کرد.ایشان یک دوره هم در زمان قدرت رضا خان وکیل مجلس بود.بعد هم که رضا خان شاه شد،باز مرحوم مدرس رأی اول را در تهران به دست آورد،ولی صندوق ها را که باز کردند گفتند:

مردم به مدرس یک رای هم نداده اند.ایشان در مقابل این جریان ایستاد و گفت:

دورغگوها!شما می گویید هیچ کس به رأی به من نداده است.من خودم که به خودم رأی داده ام،پس رأی خودم کجا رفت؟

وقتی این مجتهد والا مقام از جریانات سیاسی اجتماعی ایران حذف شد،به کاشمر تبعیدش کردند.اما باز رضا خان،با همه قدرت و شوکتی که برای خود ساخته بود،از بودن این پیرمرد هفتاد و پنج ساله که با یک لباس کرباسی ساده در یک اتاق کاهگلی نشسته بود می ترسید.

نقل است که یک بار،در سر سه راهی مجلس شورا واقع در میدان بهارستان تهران،رضا خان که برای خودش فرعونی بود،گریبان مدرس را گرفت و او را به دیوار کوبید و گفت،سید!از جان من چه می خواهی؟ مرحوم مدرس گفت:می خواهم تو نباشی!

عاقل این طور در راه حق و در مبارزه با امور باطل سرسخت است.

کسی که واقعیت و حقیقت را فهمیده و می فهمد،کسی است که دارای عقل کامل است و عقل مسموع دارد وگرنه اگر مدرس با رضا خان متحد می شد،یک کاخ هم برای مدرس در سعد آباد درست می کردند و حقوق او را هم از بقیه بیشتر قرار می دادند و حاضر بودند با آن همه خوی فرعونی در مقابل مدرس تعظیم کنند،اما مدرس اهل این نبود که خدا را با فرعون در زندگی اش معامله کند.این بود که رضا خان از ایشان می ترسید و نمی توانست حضور ایشان را در روستایی دورافتاده نیز تحمل کند.لذا،برای مهیا کردن زمینه قتل ایشان،ابتدا رئیس شهربانی کاشمر را عوض کردند و یکی از هواداران حزب خود را بر سر کار گماشتند.بعد هم به او مأموریت دادند دو نفر پاسبان را بفرستد تا به مرحوم مدرس زهر بخورانند.

روز بیست و هفتم ماه مبارک رمضان،نیم ساعت مانده به افطار،این دو پاسبان به نزد این عالم واجد شرایط،این فقیه بزرگوار،و این اولاد فاطمه زهرا،علیها السلام،رفتند و به ایشان چای مسموم تعارف کردند.

فرمود:نیم ساعت به اذان مانده و هنوز افطار نشده،صبر کنید افطار بشود،می خورم.اما آن ها اجازه ندادند و به زور چای را در حلق ایشان ریختند.پس از مدتی،وقتی دیدند سم بر بدن ایشان اثر نکرده،نزدیک افطار،عمامه شان را از روی طاقچه برداشتند و به دور گردنش پیچیدند و او را خفه کردند و شبانه هم به خاکش سپردند.

بعد از این که گزارش این عمل به رضا خان رسید،پنجاه تومان به کاشمر فرستاد و گفت:سی تومان آن را به رئیس شهربانی بدهند و نفری ده تومان هم به آن پاسبان ها که مدرس را کشته اند.

این معامله حق با باطل است.ده تا یک تومانی گرفتند و یک مجتهد

ص:۵۳

سید واجد شرائط روزه دار را روز بیست و هفت ماه رمضان به شهادت رساندند.برای ده تومان خدا را رها کردند.این اثر جهل و نفهمی است.

جهالت مقدمه تمامی گناهان

جالب این است که قرآن سخن حضرت لوط به قوم خود را چنین بیان می کند: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ». ۱۵

می دانید درد شما چیست که به این گناه بزرگ دچار شده اید؟مشکلتان این است که انسان های نفهمی هستید و جهل در شما لانه کرده است.از این رو،در تاریکی به سر می برید.این درحالی است که عاقل به فرموده موسی بن جعفر،علیه السلام،در روشنایی محض زندگی می کند.

وقتی عقل که از ارزش های عرشی و ملکوتی است،با علم دین تغذیه شود،بدل به فوق ارزش می شود.این عقل عرشی که با معرفت دینی تغذیه شده دارنده خود را به«خیر البریه» ۱۶ تبدیل می کند.حال،در این روشنایی،چه کسی می تواند چنین انسانی را فریب دهد؟آری،عاقل است که فریب کاری ها و دغل بازی ها را می فهمد،درحالی که انسان های نفهم نمی فهمند.

توبه از اشتباهات،نشانه عقل

توبه از آثار عقل است.کسانی که مرتکب گناه می شوند و توبه نمی کنند، انسان های نادانی هستند.زیرا توبه نکردن از آثار جهل و نادانی است.

تعجبی ندارد که چرا از سی هزار جمعیت حاضر در کربلاـ تنها یک نفر توبه کرد؟چون تنها همان یک نفر عاقل بود و بقیه همگی نفهم و جاهل و نادان بودند.تنها یک نفر بود که صبح روز عاشورا عقل را به کار گرفت و از خود پرسید:من برای چه باید امام حسین را بکشم؟به چه هدف؟فلسفه این کار چیست؟

بعد،با خود اندیشید که گیرم در این جنگ شرکت کردم و پیروز هم

شدیم.یزید بعد از کشتن امام حسین چه چیزی می خواهد به من بدهد که چنین ظلمی را جبران کند؟خانه می خواهد بدهد؟که من خانه دارم.

لباس می خواهد بدهد؟که حقوق من در حدی هست که لباس بخرم.

می خواهد فروشگاهی را به من معرفی کند که ماه به ماه قند و شکر و چای و برنج به من بدهند؟که اگر به من کوپن هم ندهند،آن قدر مال دارم که آزاد خرید کنم.بعد از کشتن امام حسین چه چیز نصیب من خواهد شد،جز این که در ظلم یزید دست داشته ام و بعد از شصت سال زندگی خود را با دست خود گرفتار دوزخ کرده ام؟سپس،یادش آمد که در روز خروجش از کوفه صدایی شنیده که بشارت به بهشتش می داده. ۱۷ اندیشید که این بشارت کجا تحقق پیدا می کند؟در لشکر یزید یا سپاه امام حسین؟آن وقت پیش پسرش آمد و گفت:برخیز دست مرا بگیر تا با خجالت و شرمندگی نزد پسر فاطمه برویم و او او عذرخواهی کنیم! ۱۸

این رفتار از آثار عقل است.عقل و توفیق الهی دست به دست هم دادند و این انسان عاقل را از چاه جهنم نجات دادند و به فردوس اعلی رساندند.

در انتها

ای کاش این روایت موسی بن جعفر،علیه السلام،که حدود ده صفحه از کتاب شریف کافی است،در همه عالم تبدیل به کتاب درسی می شد تا همه مردم جهان با بهره گیری از آن به عقل رو می کردند!چون عقل رو به خدا و نبوت و امامت و نور دارد،درحالی که جهل به همه این ها پشت کرده و رو به دوزخ دارد.هرکه در این عالم جاهل بماند،سرانجام راهی دوزخ خواهد شد،حال آن که هرکه عاقل باشد به بهشت می رود، زیرا طبع عقل،طبع صعود به جانب پروردگار عزیز عالم است.

ص:۵۵

پی نوشت

(۱).بحار الأنوار،ج ۱، ص ۲۱۸:«قال الحسن بن علی(علیهما السلام):عجب لمن یتفکر فی مأکوله کیف لا یتفکر فی معقوله!؟فیجنب بطنه ما یؤذیه و یودع صدره ما یردیه».

(۲)..جواهر الکلام،شیخ جواهری،ج ۹،ص ۱۷۰:«إن للقلب جنودا،و ذلک لانه لما کان اکتساب الکمالات الانسانیه موقوفا علی البدن فلا بد من حفظه بجلب ما یوافقه و دفع ما یناقیه،فأنعم اللّه تعالی علی القلب بجندین:باطن و هو الشهوه،و ظاهر و هو آلتها، و لما توقف الشهوه للشیٔ و النفره عنه علی معرفه ذلک أنعم اللّه علیه فی المعرفه بجندین باطنین أحدهما الادراکات الخمس،و منازلها الحواس الخمس الظاهره، و ثانیهما القوی الخمس،و منازلها تجویف الدماغ،فإذا علم الموافق اشتهاه و انبعث علی جلبه،و إذا علم المنافر نفر عنه و انبعث علی دفعه،والباعث یسمی إراده،و هی المعبر عنها عند الاصحاب بالداعی،لانها هی التی تدعو لوقوع الفعل و وجوده فی الخارج، بل ربما کانت العله التامه فیه باعتبار أنها جزء أخیر،و المحرک للاعضاء قدره،فجمیع جنود القلب ثلاثه:الاراده و القدره و القوی الدراکه الظاهره و الباطنه،و لما اصطحبت فی الانسان هذه الجنود اجتمعت فیه أربعه أوصاف:سبعیه تحمله علی العداوه، و بهیمیه تحمله علی الشره و الحرص،و ربانیه تحمله علی الاستبداد و الانسلال من القیود السفلانیه و الاطلاق عن ربقه العبودیه،و شیطانیه تحمله علی المکر والخدیعه،...».

(۳).اعراف،۲۱.

(۴).نهج البلاغه،خطبه ۱۹۲،ج ۲،ص ۱۳۸:«فاعتبروا بما کان من فعل اللّه بإبلیس إذا أحبط عمله الطویل و جهده الجهید،و کان قد عبد اللّه سته آلاف سنه لا یدری أمن سنی الدنیا أم سنی الآخره عن کبر ساعه واحده».

(۵).لقمان،۳۳: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لاَ یَجْزِی وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لاَ مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلاَ تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَ لاَ یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ».

ص:۵۶

(۶).إسراء،۵۳: «وَ قُلْ لِعِبٰادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطٰانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطٰانَ کٰانَ لِلْإِنْسٰانِ عَدُوًّا مُبِیناً».

(۷).لردبایرون شاعر معروف انگلیسی می گوید:دنیا کومه ای علف خشک است و انسان ها الاغ هایی هستند که هرکس آن ها را به طرفی می کشاند.

(۸).مائده،۵۴: «یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکٰافِرِینَ یُجٰاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَ لاٰ یَخٰافُونَ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ».

(۹).الغارات،ابراهیم بن محمد ثقفی،ج ۲،ص ۸۰۹:«فلما قدم زیاد بن أبی سفیان والیا علی الکوفه دعا بحجر بن عدی فقال:تعلم أنی أعرفک،و قد کنت أنا و إیاک علی ما قد علمت،یعنی من حب علی بن أبی طالب،و أنه قد جاء غیر ذلک و انی انشدک اللّه أن نقطر لی من دمک قطره فأستفرغه کله املک علیک لسانک و لیسعک منزلک، و هذا سریری فهو مجلسک و حوائجک مقضیه لدی فاکفنی نفسک فانی أعرف عجلتک فأنشدک اللّه یا أبا عبد الرحمن فی نفسک،و إیاک و هذه السفله هؤلاء أن یستزلوک عن رأیک فانک لو هنت علی أو استخففت بحقک لم أخصک بهذا من نفسی.فقال حجر:قد فهمت ثم انصرف إلی منزله فأتاه اخوانه من الشیعه فقالوا:ما قال لک الامیر؟قال:قال لی:کذا و کذا.قالوا:ما نصح لک،فأقام و فیه بعض الاعتراض،و کانت الشیعه یختلفون إلیه و یقولون:إنک شیخنا و أحق الناس بانکار هذا الامر،و کان إذا جاء إلی المسجد مشوا معه،فأرسل إلیه عمرو بن حریث و هو یومئذ خلیفه زیاد علی الکوفه و زیاد بالبصره:أبا عبد الرحمن ما هذه الجماعه و قد أعطیت الامیر من نفسک ما قد علمت؟فقال للرسول:تنکرون ما أنتم فیه؟!إلیک،وراءک أوسع لک.فکتب عمرو بن حریث بذلک إلی زیاد و کتب إلیه:إن کانت لک حاجه بالکوفه فالعجل،فأغذ زیاد السیر حتی قدم الکوفه،فأرسل إلی عدی بن حاتم و جریر بن عبد اللّه البجلی،و خالد بن عرفطه العذری حلیف بنی زهره،و إلی عده من أشرف أهل الکوفه فأرسلهم إلی حجر بن عدی لیعذر إلیه و ینهاه عن هذه الجماعه و أن یکف لسانه عما یتکلم به،فأتوه فلم یجبهم إلی شئ و لم یکلم أحدا منهم،و جعل

يقول:يا غلام اعلف البكر.قال و بكر فى ناحيه الدار فقال له عدى بن حاتم:أمجنون أنت؟أكلمك بما أكلمك به و أنت تقول:يا غلام اعلف البكر؟فقال عدى لا- صحابه:ما كنت أظن هذا البائس بلغ به الضعف كل ما أرى،فنهض القوم عنه و أتوا زيادا فأخبروه ببعض و خزنوا بعضا و حسنوا أمره،و سألوا زيادا الرفق به،فقال:لست إذا لا-بى سفيان،فأرسل إليه الشرط و البخاريه فقاتلهم بمن معه ثم انفضوا عنه و أتى به زياد و بأصحابه فقال له:ويلك مالك؟فقال:إنى على بيعتى لمعاويه لا- أقيلها و لا أستقيلها،فجمع زياد سبعين من وجوه أهل الكوفه فقال:اكتبوا شهادتكم على حجر و أصحابه،ففعلوا.ثم و فدهم على معاويه و بعث بحجر و أصحابه إليه،و بلغ عائشه الخبر فبعثت عبد الرحمن بن الحارث بن هشام المخزومى إلى معاويه تسأله أن يخلى سبيلهم،فقال عبد الرحمن بن عثمان الثقفى:يا أمير المؤمنين جدادها حدادها لا تعن بعد العام أبرا.فقال معاويه:لا أحب أن أراهم و لكن اعرضوا على كتاب زياد فقرئ عليه الكتاب و جاء الشهود فشهدوا،فقال معاويه بن أبى سفيان:أخرجوهم إلى عذرى فاقتلوهم هنالك،قال:فحملوا إليها،فقال حجر:ما هذه القريه؟قالوا:عذراء،قال:

الحمد للّه،أما و اللّه إنى لاول مسلم نبح كلابها فى سبيل اللّه ثم أتى بى اليوم إليها مصفودا،و دفع كل رجل منهم إلى رجل من أهل الشام ليقتله،و دفع حجر إلى رجل من حمير فقدمه ليقتله...»،بحار الأنوار،ج ۱۸،ص ۱۲۴:«عن عبد اللّه بن زرير الغافقى قال:سمعت عليا(عليه السلام)يقول:«يا أهل العراق سيقتل سبعه نفر بعذراء مثلهم كمثل أصحاب الاخدود،فقتل حجر بن عدى و أصحابه».

(۱۰).الأربعون حديثا،منتجب الدين بن بابويه،ص ۸۱:«عن على بن محمد قال:رأيت ابنه أبى الاسود الدؤلى و بين يدى أبيها خبيص فقالت:يا أبه أطعمنى فقال:افتحى فاك.[قال:]ففتحت فوضع فيه مثل اللوزه،ثم قال لها:عليك بالتمر فهو أنفع و أشبع.

فقالت:هذا أنفع و أنجع؟فقال:هذا الطعام بعث به إلينا معاويه يخدعنا به عن حب على بن أبى طالب عليه السلام.فقالت:قبحه اللّه،يخدعنا عن السيد المطهر بالشهد المزعفر،تبا لمرسله و آكله،ثم عالجت نفسها و قاءت ما أكلت منه،و أنشأت تقول باكيه:أبالشهد المزعفر يا ابن هند*نبيع إليك إسلاما و دينا/فلا و اللّه ليس يكون

هذا*و مولانا أمير المؤمنينا».

(۱۱).چون مادر معاويه زناكارى حرفه اى بوده است.در نسب معاويه مى گويند معاويه بن ابو سفيان،ولى اين مطلب ثابت نيست.معاويه موجودى است زنا در زنا و معلوم نيست نطفه او متعلق به كيست.(مولف)

(۱۲).اعراف،۲۰.

(۱۳).بقره،۳۷.

(۱۴).قيامت،۵.

(۱۵).نمل،۵۵: «أَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ».

(۱۶).بينه،۶-۷: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِى نارِ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أُولئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ».

(۱۷).بحار الأنوار،ج ۴۵،ص ۱۵:«و رويت باسنادى أنه قال للحسين عليه السلام:لما وجهنى عبيد اللّه إليك خرجت من القصر فنوديت من خلفى:أبشر يا حر بخير،فالتفت فلم أر أحدا فقلت و اللّه ما هذه بشاره و أنا أسير إلى الحسين،و ما احدث نفسى باتباعك،فقال عليه السلام:لقد أصبحت أجرا و خيرا ثم قالوا:و كان كل من أراد الخروج ودع الحسين عليه السلام و قال:السلام عليك يا ابن رسول اللّه!فيجيبه و عليك السلام و نحن خلفك،و يقرأ عليه السلام"فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا."

(۱۸).اللهوف،سيد بن طاووس،ص ۶۱:«قال الراوى:ثم صاح عليه السلام أما من مغيث يغيثنا لوجه اللّه أما من ذاب يذب عن حرم رسول اللّه،قال فإذا الحر بن يزيد قد أقبل الى عمر بن سعد فقال أمقاتل أنت هذا الرجل!قال:أى و اللّه قتالا أيسره أن تطير الرؤوس و تطيح الايدى،قال:فمضى الحر و وقف موقفا من أصحاب و أخذه مثل الافكل،فقال له المهاجر بن أوس:و اللّه إن أمرك لمريب و لو قيل لى من أشجع أهل الكوفه لما عدوتك فما هذا الذى أرى منك فقال و اللّه إنى أخير نفسى بين الجنه و النار فو اللّه لا اختار على الجنه شيئا و لو قطعت و احرقت،ثم ضرب فرسه قاصدا إلى الحسين عليه السلام و يده على رأسه و هو يقول اللهم إليك أنبت فتب على فقد

أرعبت قلوب أوليائـك و أولاد بنت نبيك،فقال للحسـين عليه السـلام:جعلت فـداك أنا صاحبك الـذى حسـبك عن الرجوع و جعجع بـك و ما ظننت أن القوم يبلغون منك ما أرى و أنا تائب الى اللّه تعالى فهل ترى لى من توبه؟فقال الحسـين عليه السـلام نعم يتوب اللّه عليـك.فنزل و قـال:أنـا لـک فارسـا خير منى لك راجلا و إلى النزول يصـير آخر أمرى.ثم قال فإذا كنت أول من خرج عليك فأذن لى أن أكون أول قتيل بين يديک لعلى أكون ممن يصافح جدک محمد صـلى اللّه عليه و آله و سـلم غدا فى القيامه».

ص:۶۰

۴ هماهنگی قرآن مجید با عقل انسان

اشاره

کرج،مسجد حضرت معصومه(ع) دهه دوم و سوم محرم ۸۳-۱۳۸۲

ص:۶۱

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّی اللّه علی جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ علی محمّد و آله الطاهرين.

خداوند،در آيات ۱۹ تا ۲۴ سوره مبارکه رعد،نه مساله مهم را طرح فرموده که هم خود آن مسائل و هم محصول و نتيجه آن ها بسيار مهم است.گستردگی آيات کتاب خدا و فرصت کم اجازه پرداختن به مجموعه آيات شريفه الهی را نمی دهد.بااين حال،در اين گفتار،اگر توفيق الهی رفيق باشد،اين آيات را بخش به بخش و قسمت به قسمت با مدد جستن از روايات توضيح خواهيم داد.

خداوند در آيه ۱۹ سورۀ رعد می فرمايد:

«أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمىٰ إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ».

آيا کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که[از نظر باطن]نابيناست؟فقط خردمندان[بينادل] متذکّر[حق]می شوند.

آيا مردمی که به حقانيت آنچه از جانب پروردگار آمده يقين دارند با مردمی که در تاريکی باطن به سر می برند و به يقين نرسيده اند مساوی و

ص:۶۳

همردیف هستند؟مگر می شود انسان نادان با انسان دانا یکی باشد؟ اخلاق و منش نادان هم برای خودش و هم برای دیگران زیانبار است، اما کسی که داناست و تمام رفتار و کردارش مطابق آیات الهی است، وجودش در دنیا و آخرت مایهٔ سود همگان است؛مانند وجود گرامی پیامبر اسلام،صلی اللّٰه علیه و آله،که روش و منش اش براساس قرآن بود.

در بخشی از این آیه،پروردگار عالم می فرماید مجموعهٔ قرآنی که بر پیغمبر نازل کردم حق است(حق در برابر باطل)؛یعنی واقعیتی است که با عقل و فطرت و طبیعت زندگی مردم هماهنگ است.ازاین رو،انسان عاقل کلمه در قرآن کریم چیزی برخلاف عقل و فطرت و طبیعت زندگی نمی بیند.

در این گفتار،در صدد بیان هماهنگی قرآن مجید با عقل سالم و با فطرت و طبیعت زندگی نیستیم،زیرا این بحثی است که زمان موسعی می طلبد.بااین حال،برای نمونه آیه ای را در ضمن داستانی می آوریم:

این شهر طبیب نمی خواهد

نقل است که حاکمی،به سبب عشق و علاقه ای که به وجود مبارك رسول خدا،صلی اللّٰه علیه و آله،پیدا کرده بود و آیات شریفه و نورانی قرآن مجید را شنیده بود،می خواست خدمتی به منطقه و شهری که پیامبر در آن زندگی می کرد بنماید.ازاین رو،طبیب حاذقی را دعوت کرد و به او گفت:از جانب من به مدینه بروید و هرقدر امکان دارد در مدینه بمانید و مردم مسلمان را معالجه کنید.وجهی هم بابت طبابت خود از آن ها نگیرید،چون خرج رفت وآمد و زندگی تان را من تأمین می کنم.

وقتی طبیب به مدینه رسید،به خدمت پیامبر آمد و گفت:ای رسول خدا،فلان حاکم مرا به این جا فرستاده تا به درمان مردم بپردازم.در ازای این کار نیز وجهی دریافت نخواهم کرد.پیغمبر نیز موافقت کردند و

فرمودنـد:مطب را بنا کن!پس از مـدتی،آن طبیب نزد رسول خـدا آمد و گفت:مردم خیلی کم به من مراجعه می کنند،درحالی که من توقع داشـتم در روز چنـدین بیمار به نزدم بیاینـد،مگر اینان مریض نمی شونـد؟ پیغمبر فرمود:من در باب خوردن به این مردم توصیه ای کرده ام که دستور قرآن کریم است ۱ :این که تا کاملا گرسنه نشده اند سر سفره ننشینند،و پیش از آن که سیر شوند از سر سفره کنار بروند:

«کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا».

بدن ساختمان خداست

این خیلی عجیب است که قرآن مجیـد می گویـد خداونـد انسان های شـکم چران و پرخور را دوست نـدارد،چون پرخوری به بدن لطمه می زند: «إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ».

این نشان می دهـد پروردگار عالم برای سـلامت بدن ارزش بسـیاری قائل است.اهل دل می گویند:ساختمان بدن از آن خدا و ساختمان خداست.

درست هم می گوینـد و از عبارات «خَلَقْناکُمْ» و «خَلَقْنَا الْإِنْسانَ» در آیات قرآن برمی آید که تمام مصالح این ساختمان و طرح و نقشه اش متعلق به پروردگار است.پروردگار هم این ساختمان را دوست دارد،مثل هر صـنعتکاری که مصنوع خود را دوست دارد. ۲ ازاین رو،انسان بایـد در حفظ و سـلامت این ساختمان بکوشـد تا زمان مرگ واقعی(نه اجل معلق)فرا برسد.لذا،تخریب این ساختمان جسـمانی(بدن)از نظر شرع صحیح نیست و جنبه عقلانی هم ندارد.حفظ سلامت این ساختمان امری عقلی است و قرآن مجید به زیبایی با عقل در این باره هماهنگ است؛یعنی از هر عاقلی بپرسید ضرر زدن به بدن خوب است؟پاسخش منفی است و اگر از وی سؤال شود:بیماری بهتر است یا سلامت؟ می گوید:سلامت.

زندگی و مرگ در نگاه سید الشهدا(ع)

حضرت سید الشهداء،علیه السلام،به یقین از مرگ نمی ترسید.نقل می کنند وقتی امام،علیه السلام،از مکه بیرون می آمد یکی از اقوام بـا کمـال احـترام به ایشـان گفت:این سـفر بوی مرگ و خون می دهـد.گمان نمی کنم قافلهٔ شـما به سـلامت به منزل برسـد.لطف کنیـد و تشـریف نبریـد!امـام، علیه السـلام،در پاسـخ فرمود:اشتیـاق من به مرگ از اشتیـاق یعقوب به یوسف بیشـتر است.من از مرگ ترسـی نـدارم.مرگ برای منماننـد پلی است که با گـذر از آن پـدرانم،انبیای خـدا،اولیای خدا،و فرشـتگان پروردگار را ملاقات می کنم. ۳ مگر لقای خدا ترس دارد؟کسی از مرگ باید بترسد که گناهی کرده باشد و مرگ را نابودی بداند.

بـااین حـال،نکته در این است که همین امـام بزرگوار وقتی عصـر تاسوعا زینب کبری،علیها السـلام،صـدایش می زنـد که یابن رسول اللّه، فرمانـده دشـمن فرمان حمله داده است! ۴ به قمر بنی هـاشم می فرمایـد:برو و اگر توانستی جنـگ را به فردا موکول کن تا امشب را زنـده بمانم؛چون خـدا می دانـد که من به نماز و قرآن و اسـتغفار و دعا علاقه فراوان دارم. ۵ چنین انسانی اگر یک شب بیشتر زنده بماند،سود بیشتری می برد.پس، حیات در نظر امام حسین،علیه السلام،از مرگ بهتر است.

نه افراط و نه تفریط

حـال،به انـدازه خوردن بهتر است یـا پرخوری؟عاقـل می گویـد:به انـدازه خوردن.او به کم خوری نظر نـدارد،چون کم خوری تفریط است.

کم خوری از نیـاز بـدن کم گذاشـتن یـا به سـخن قرآن مجیـد حلاـل را بر خود حرام کردن است؛مثل این که انسان پنـج سال گوشت نخورد و یا سه سال نوشیدن آب را حرام بداند یا چهار سال از شهوت حلال دوری گزیند.

قرآن دربارهٔ این تفریطکاری ها می گوید:

ص:۶۶

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبٰادِهِ وَ الطَّیِّبٰاتِ مِنَ الرِّزْقِ». ۶

بگو:زینت های خدا و روزی های پاکیزه ای را که برای بندگانش پدید آورده،چه کسی حرام کرده؟

از نظر قرآن،نه تفریط درست است و نه افراط.سعدی حق این معنا را در بیتی به خوبی ادا کرده است:

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت درآید.

موسی(ع)و درخواست نان

وقتی موسی بن عمران،علیه السلام،از مصر گریخت و راه مدین را در پیش گرفت،مبتلا به گرسنگی شدیدی شد،اما نگفت:آن قدر صبر می کنم تا از گرسنگی بمیرم!قرآن مجید می گوید:وقتی او از مصر بیرون آمد،چند روزی نانی برای خوردن نداشت و علف سبز بیابان را می خورد،آن هم به اندازه ای که سدّ جوع شود،اما هنگامی که نزدیک شهری شد،با وجود علف سبز بیابان دست به دعا برداشت و گفت:

«رَبِّ إِنِّی لِمٰا أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ». ۷

پروردگارا!به آنچه از خیر بر من نازل می کنی نیازمندم.

پیغمبر می فرماید:منظور از کلمۀ«خیر»در این آیه نان است؛ ۸ یعنی موسی به آن عظمت دست به آسمان برداشت و گفت:خدایا،نانی رزق و روزی من کن!همان شب،پروردگار او را به خانه شعیب راهنمایی کرد و بر سفره ای نشاند که پر از نعمت بود و حضرت نیز به اندازه از آن خورد. ۹ پس،موسی،علیه السلام،هم با این که پیغمبر بود نگفت گرسنه می مانم تا بمیرم.

انسان عاقل می گوید:داشتن غذا بهتر از بی غذایی،زیبایی بهتر از نازیبایی و صدای دلنشین بهتر از صدای ناپسند است و اگر کسی دراین باره تردید داشته باشد،بایستی در عقل او شک کرد.

بگو خرش پیدا شد!

آورده انـد که مدرسـی در بـاب عقلی بودن زیبایی دوستی برای شاگردانش سـخن می گفت.پای درس هم ۵۰-۶۰ نفر نشسته بودنـد که یـک مرتبه فردی از بیرون مـدرس داد کشـید:ایها الناس،من الاغم را گم کرده ام.هر کس آن را پیـدا کنـد حاضـرم مژدگانی به او بدهم!

مدرس،هم چنان که موضوع را تعقیب می کرد،رو به شاگردانش گفت:

چه کسـی از صـدای خوب یا چهره خوب بـدش می آید؟از قضا،یکی از شاگردانش انگشـتش را بلند کرد و گفت:من!مدرس رو به یکی دیگر از شاگردانش کرد و گفت:برو و به آن مرد بگو:بیا الاغت پیدا شد!

نگاه قرآن به انسان نادان

قرآن مجیـد انسان نادان را به «کَمَثَلِ الْحِمارِ» ۱۰ وصف می کنـد و از آدم هـای نفهم به «لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها» ۱۱ یاد می نمایـد یا ایشان را «أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ» می نامد،زیرا آنان افرادی هسـتند که رابطه شان با عقل قطع شده است.از این روست که از پیغمبر،صلی اللّه علیه و آله،پیروی نمی کنند،اما از ابو جهل ها اطاعت می کنند.

آری،پیامبر به آن مرد حکیم فرمود:من چنین دستوری به مردم داده ام:

«کُلُوا وَ اشْـرَبُوا» ؛بخوریـد و بیاشامیـد،منتهی «وَ لا تُسْرِفُوا» .البته،این آیه معـانی گوناگونی دارد:یک معنی اش این است که تا گرسـنه نشدیـد سـر سـفره حاضـر نشویـد؛معنـای دیگری که می توان از آن اسـتنباط کرد این است که ضـرورتی نـدارد سـفرۀ پرتحمل بیندازید.وقتی با صـرف چند هزار تومان می شود اعضای خانواده و مهمان ها را سـیر کرد،درست نیست خرج بیشتری کرد و بیش از این میزان اسـراف است.در عوض،می توان بـا این صـرفه جویی هـا دست چنـد یـتیم یـا چنـد دختر بی جهـاز را گرفت یا از آن در راه رواج دین استفاده کرد.

دکتر به پیغمبر گفت:شما تمام علم بهداشت بدن(حفظ الصحه ۱۲)و دستگاه گوارش را به مسلمان ها یاد داده اید.اگر آن ها همواره به این دستور عمل کنند،بیمار نمی شوند. ۱۳ آن گاه،از پیامبر اجازه گرفت تا مدینه را ترک کند.

نتیجه

پس،قرآن با طبیعت زندگی موافق است.قرآن کتاب بهداشت نیست،اما به تناسب مسائل بهداشتی را نیز طرح کرده است.خدا خوردن بعضی گوشت ها را برای انسان ها حرام کرده و دستور داده گوشت حیوانی که خفه شده یا از بلندی پرت شده یا مرده را نخورند و به گوشت خوك و سگ لب نزنند. ۱۴ این دستورات از آن روست که خوردن این گوشت ها با طبیعت و فطرت انسانی موافق نیست و برای انسان مضر است.حتی در خوردن گوشت حلال هم سفارش کرده که حد تعادل را نگه دارند، مبادا خلق وخوی حیوانات را پیدا کنند.

همین سازگاری و توافق قرآن با طبیعت و عقل انسانی است که بزرگانی چون علی،علیه السلام،و فاطمه زهرا،علیها السلام،که از همهٔ ملائکه و جن و انس عاقل ترند،در برابر فرامین آن سکوت می کنند و بی چون وچرا آن را می پذیرند.به سبب همین سازگاری است که سخن و کلام بسیاری از دانشمندان علمی با فرمایشات قرآن سازگار است؛مثلا، در قرآن می بینیم که خداوند به حضرت ایوب،علیه السلام،می فرماید:

«فاغتسل فی الماء البارد».

و امروزه دانشمندان به هزار تجربه و آزمایش به این حقیقت رسیده اند که آب سرد تب را فرو می کاهد و آرامش اعصاب به همراه می آورد.

این مقدمه کوتاهی بود برای تبیین سازگاری قرآن با عقل و طبیعت که در گفتارهای بعدی به تفصیل بدان خواهیم پرداخت.

پی نوشت

(۱).اعراف،۳۱: «یا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ».

(۲).تفسیر صافی،فیض کاشانی،ج ۲،ص ۱۰۷:«عن الصادق علیه السلام الأجل المقضی:هو المحتوم الذی قضاه اللّه و حتمه،و المسمی و هو الذی فیه البداء یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء و المحتوم لیس فیه تقدیم و لا تأخیر ثم أنتم تمترون»؛بحار الأنوار، ج ۵۲،ص ۲۴۹:«عن حمران بن أعین،عن أبی جعفر محمد بن علی علیهما السلام فی قوله تعالی: «قَضی أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ» قال:إنهما أجلان:أجل محتوم،و أجل موقوف،قال له حمران:ما المحتوم؟قال:الذی لا یکون غیره،قال:و ما الموقوف؟قال:

هو الذی للّه فیه المشیه»؛کافی،ج ۱،ص ۱۴۷:«عن زراره عن حمران،عن أبی جعفر علیه السلام قال:سألته عن قول اللّه عز و جل: «قَضی أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ» قال:

هما أجلان:أجل محتوم و أجل موقوف».

(۳).روایتی که به این مطلب اشاره داشته باشد این است:معانی الأخبار،شیخ صدوق، ص ۲۸۸:«و قال علی بن الحسین علیهما السلام:لما اشتد الامر بالحسین بن علی بن أبی طالب علیهما السلام،نظر إلیه من کان معه فإذا هو بخلافهم لانهم کلما اشتد الامر تغیرت ألوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجات قلوبهم و کان الحسین علیه السلام و بعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم و تهدئ جوارحهم و تسکن نفوسهم،فقال بعضهم لبعض:انظروا لا یبالی بالموت!فقال لهم الحسین علیه السلام:صبرا بنی الکرام،فما الموت إلا قنطره تعبربکم عن البؤس و الضراء إلی الجنان الواسعه و النعیم الدائمه فأیکم یکره أن ینتقل من سجن إلی قصر و ما هو لا عدائکم إلا کمن ینتقل من قصر إلی سجن و عذاب.إن أبی حدثنی عن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله أن الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر و الموت جسر هؤلاء إلی جناتهم و جسر هؤلاء إلی جحیمهم،ما کذبت و لا کذبت».

(۴).اللهوف،سید بن طاووس،ص ۵۳:«و ورد کتاب عبید اللّه بن زیاد علی عمر بن سعد یحثه علی تعجیل القتال و یحذره من التأخیر و الاهمال فرکبوا نحو الحسین علیه

السلام».

(۵).اللهوف،سید ابن طاووس،ص ۵۴:«و لما رأی الحسین علیه السلام حرص القوم علی تعجیل القتال و قله انتفاعهم بمواعظ الفعال و المقال قال لأخیه العباس علیه السلام إن إستطعت أن تصرفهم عنا فی هذا الیوم فافعل لعلنا نصلی لربنا فی هذه اللیله فإنه یعلم إنی أحب الصلاه له و تلاوه کتابه».

(۶).اعراف،۳۲.

(۷).قصص،۲۳-۲۴: «وَ لَمّا وَرَدَ مٰاءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النّاسِ یَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَیْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُکُما قالَتا لا نَسْقِی حَتّی یُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَیْخٌ کَبِیرٌ* فَسَقی لَهُما ثُمَّ تَوَلّی إِلَی الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ».

(۸).کافی،ج ۶،ص ۲۸۷؛تفسیر المیزان،ج ۱۶،ص ۲۸:«عن أبی عبد اللّه علیه السلام فی قول اللّه عز و جل حکایه عن موسی علیه السلام:«رب انی لما أنزلت إلی من خیر فقیر»قال:سأل الطعام»؛نهج البلاغه،خطبه ۱۶۰:«و إن شئت ثنیت بموسی کلیم اللّه صلی اللّه علیه و سلم إذ یقول«رب إنی لما أنزلت إلی من خیر فقیر»و اللّه ما سأله إلا خبزا یأکله لانه کان یأکل بقله الارض.و لقد کانت خضره البقل تری من شفیف صفاق بطنه،لهزاله و تشذب لحمه».

(۹).تفسیر المیزان،ج ۱۶،ص ۲۸:«...فانتهی إلی أصل شجره فنزل فإذا تحتها بئر و إذا عندها أمه من الناس یسقون و إذا جاریتان ضعیفتان و إذا معهما غنیمه لهما قال ما خطبکما قالتا أبونا شیخ کبیر و نحن جاریتان ضعیفتان و لا نقدر أن نزاحم الرجال فإذا سقی الناس سقینا فرحمهما فأخذ دلوهما فقال لهما:قدما غنمکما فسقی لهما ثم رجعتا تکره قبل الناس.ثم تولی موسی إلی شجره فجلس تحتها و قال:«رب انی لما أنزلت إلی من خیر فقیر».فروی أنه قال ذلک و هو محتاج إلی شق تمره فلما رجعتا إلی أبیهما قال:ما أعجلکما فی هذه الساعه؟قالتا:وجدنا رجلا صالحا رحمنا فسقی لنا.فقال لاحداهما اذهبی فادعیه لی فجاءته احداهما تمشی علی استحیاء قالت:ان أبی یدعوک لیجزیک أجر ما سقیت لنا...».

(۱۰).جمعه،۵: «مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً بِئْسَ

مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّهِ وَ اللّهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ».

(۱۱).اعراف،۱۷۹: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لاٰ یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لاٰ یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ».

(۱۲).کتب و رسائل بر جای مانده از حکما و اطبای قدیم در پنج بخش بنیادین تدوین شده اند:کلیات دانش پزشکی؛بیماریهای عام؛بیماریهای خاص؛داروهای مفرد؛ داروهای ترکیبی.

یکی از بخش های مهم اصول پزشکی کهن مسئله بهداشت یا به تعبیر قدما«حفظ الصحّه بالاسباب السّته»یعنی حفظ تندرستی بدن به کمک اسباب ششگانه است.

خوشبختانه،درباره دانش حفظ الصحه،که بخش عمده ای از کلیات و مبانی طب سنتی را دربر گرفته است،رساله های کوچک و بزرگ فراوانی به زبان عربی و فارسی نگاشته شده و،از دیرباز،پزشکان بزرگی چون بقراط و جالینوس و رازی و ابو علی سینا و...رساله هایی در این باره تدوین کرده اند.

دانشمندان ایرانی به بهداشت عمومی،جهت پیشگیری از بیماریهای جسمی و روحی، توجه خاص داشته اند و برنامه مدونی برای آن تنظیم کرده اند.با ورود اسلام به ایران و تأکید اسلام بر بهداشت عمومی و حفظ صحت،این مقوله رواج بیشتری پیدا کرده است.تأکید اسلام بر حفظ سلامتی به حدی است که پیامبر خدا(ص)می فرمایند:

«لا خیر فی الحیوه الاّ مع الصحه»؛در زندگی خیری نیست مگر با سلامتی.

ابن سینا در آغاز کتاب الارجوزه فی الطّبّ که مورد توجّه دانشمندان شرق و غرب قرار گرفت ابن رشد اندلسی آن را با عبارت«المیسّر للحفظ و المنشّط للنّفس»توصیف می کنددر تعریف و تقسیم طب می نویسد:

الطبّ حفظ صحّه برء مرض من سبب فی بدن عنه عرض

قسمته الأولی لعلم و عمل و العلم فی ثلاثه قد اکتمل

یعنی پزشکی عبارت است از نگهداری تندرستی و بهبود بخشیدن بیماری که از سبب و عرضی بر بدن وارد آمده است.تقسیم آغازین آن به دو بخش علمی و عملی است و

بخش علمی آن در سه فصل کامل می شود.

امروزه،زمانه تغییر کرده و انسان به دستاوردهای جدیدی دست یافته و ابزار و ادوات زیادی برای راحت تر زندگی کردن ساخته است.اما،هنوز انسان همان انسان است و بدن آدمی،که موضوع علم طب است،تغییری نکرده است.هنوز برای جلوگیری از بیماری ناگریز به رعایت مسائلی هستیم؛از جمله،استفاده از هوای سالم،مواظبت در استفاده از انواع نوشیدنی ها و خوراکی ها،استراحت و ورزش و...در نتیجه، اگر هزاران سال دیگر نیز بگذرد و انسان آسمان ها را نیز فتح کند یا در تکنولوژی به پیشرفت های محیر العقول دیگری دست یابد،باز برنامه اش در حفظ سلامتی با برنامه هایی که نیاکان ما بدان سفارش کرده اند تفاوت چشمگیری نخواهد داشت.

آری،ممکن است تغییراتی در نحوه اجرا و عمل به آن ها پیدا شود،اما اصول و مبانی آن هرگز کهنه نخواهد شد و تغییر نخواهد کرد.(نوشته حکیم اسماعیل ناظم)

(۱۳).روایاتی در این باب:الدعوات،قطب الدین راوندی،ص ۷۴:«قال النبی صلی اللّه علیه و آله:ایاکم و البطنه فانها مفسده للبدن،و مورثه للقسم و مکسله للعباده».نیز در همین صفحه آمده:«و قال الاصبغ بن نباته:سمعت أمیر المؤمنین علیه السلام یقول لابنه الحسن علیه السلام:یا بنی الا أعلمک أربع کلمات تستغنی بها عن الطب؟فقال:

بلی یا أبت.قال علیه السلام:لا تجلس علی الطعام الا و أنت جائع،و لا تقم عن الطعام الا و أنت تشتهیه،وجود المضغ،و إذا نمت فأعرض نفسک علی الخلاء،و إذا استعملت هذا استغنیت عن الطب»،در همین کتاب صفحه ۷۵:«و سئل(امیر المومنین علیه السلام)فقیل:ان فی قرآن کل علم الا الطب؟فقال علیه السلام:أما ان فی القرآن لایه تجمع الطب کله «کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا».

(۱۴).مائده،۳: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِیرِ وَ مٰا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ الْمَوْقُوذَهُ وَ الْمُتَرَدِّیَهُ وَ النَّطِیحَهُ وَ مٰا أَکَلَ السَّبُعُ إِلاّٰ مٰا ذَکَّیْتُمْ وَ مٰا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ ذٰلِکُمْ فِسْقٌ الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دِیناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجٰانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ».

ص:۷۳

-نیز بقره،۱۷۳،و نظیرش در سوره نحل آیه ۱۱۵: «إِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ وَ ما أَهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ».

ص:۷۴

۵ سیمای عاقلان و جاهلان در قرآن

اشاره

کرج،مسجد حضرت معصومه(ع) دهه دوم و سوم محرم ۸۳-۱۳۸۲

ص:۷۵

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

سخن دربارهٔ آیات ۱۹-۲۴ سورهٔ رعد بود.پروردگار مهربان عالم در آیهٔ ۱۹ مردم را با معیار آگاهی و ناآگاهی به دو گروه تقسیم می کند:گروه دانا و به تعبیر خود قرآن صاحبان خرد و مغز؛و گروه اعمی.

گروه اول با مطالعه و شنیدن و فکر و تحصیل علم آنچه را که بر پیغمبر نازل شده است حق می یابند و از آن پیروی می کنند،اما گروه اعمی که در قرآن مجید وصف آنان در آیات مختلفی آمده است ۱ - اعمی به معنای کوردل،جاهل،نادان،و نفهم است کسانی هستند که می توانستند بیماری جهل و نادانی و نفهمی خود را با گوش دادن و مطالعه و تحصیل علم علاج کنند،اما خودشان چنین نخواستند.کوردلان قرآن را حق نمی بینند و صحیح و درست نمی انگارند و در هر دوره ای تعابیری دربارهٔ قرآن دارند که در قرآن کریم نیز نقل شده است.

عاقلان خردمند و دانایان بینا در همه شئون زندگی به کتاب خدا اقتدا می کنند و از این منبع عظیم خیر بهره می برند و خودشان را با تمسک به

قرآن کریم تبدیل به عبد اللّه می کنند و از طریق بندگی توفیق جلب رضایت پروردگار را پیدا می کنند و نعمت ابدی الهی را در قیامت نصیب خویش می نمایند،چون همهٔ خیرات از طریق قرآن مجید به دست می آید؛اما انسان های کوردل محروم از هر خیری هستند.نکته عجیب این است که به فرموده پروردگار همهٔ همّت کوردلان صرف شکم و لذّتشان می شود.قرآن مجید دربارهٔ این دسته از انسان ها می فرماید:

«فَالنّارُ مَثْویً لَهُمْ». ۲

جایگاه اینان برای همیشه آتش دوزخ است،چون خیری کسب نکرده اند.پیغمبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،در روایتی می فرماید:

«شرّ العمی عمی القلب». ۳

بدترین کوری و نابینایی کوری دل است.

زیرا اگر انسان بیدار و بینا باشد و بصیرت و نورانیت داشته باشد، قرآن را حق می داند و از آن پیروی می کند.قرآن از مردم سوال می کند:

«أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ؟». ۴

این آیه از مردم سؤال می کند،اما چه کسانی جز عاقلان،خردمندان، دانایان،و بینایان می توانند به آن جواب مثبت بدهند؟آنان که حق را از باطل،نور را از ظلمت،زشتی را از خوبی،و درستی را از نادرستی تمییز می دهند به حقانیت قرآن یقیین دارند و هیمن یقیین وادارشان می کند از حق پیروی نمایند.

خداوند در قرآن خطاب به پیامبر خود می فرماید:

«وَ اتَّبِعْ ما یُوحی إِلَیْکَ». ۵

یعنی به شخص پیامبر امر می کند که از آنچه بر او نازل شده پیروی کند،زیرا خیر پیامبر در این است و به طور کلی خوشبختی و سعادت و کمال در پیروی از قرآن است.

ص:۷۸

تمام عظمت پیغمبر اسلام به همین مطیع بودن و عبد اللّه بودنش است.

اگر به آیـاتی که در رابطه با پیغمبر است دقت کنیم،می بینیم قسـمت عمـده ای از این آیات از پیغمبر اکرم تعبیر به«عبـد»کرده اند. ۶ بنده و عبد کسـی است که پیرو قرآن و مطیع محض پروردگار است و ازاین رو این بالاترین مقام یک انسان در پیشـگاه خدا نیز هست.به سـبب داشـتن چنین مقامی است که در هر نمازی بر ما واجب کرده اند که به این مقام بندگی توجه کنیم.این مقام نردبانی بود برای رسیدن به مقام رسالت:

«عبده و رسوله».

در واقع،اگر پرسـیده شود که خداونـد چه کسانی را به پیغمبری انتخاب کرده است؟در پاسـخ بایـد بگوییم:آن کسانی که تابع محض حق بودند.

ویژگی مهم حضرت ابراهیم(ع)

پروردگار عالم در چندین سوره از حضـرت ابراهیم،علیه السـلام،یاد می کند و ویژگی های وی را بیان می دارد ۷ که از جمله آن ها متابعت حضرت ابراهیم،علیه السلام،است.

«إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْرٰاهِیمَ». ۸

نکته در این است که پیش از آن که ابراهیم پیغمبر اولو العزم و صاحب صـحف باشـد و فرزنـدی مثل اسـماعیل داشـته باشـد و پـدر همه انبیای بعد از خود قرار بگیرد،مطابق نص قرآن کریم پیرو حضـرت نوح، علیه السـلام،بوده است؛یعنی ابراهیم بودن را از این تابع بودن به دست آورده است.درحالی که کسـی که تابع و مأموم شـیطان و اقتداکننـده به اوست،هیـچ چیز گیرش نمی آید.این نکته مهم و قابل دقتی است که می تواند برای ما بالاترین درس ها باشد.

وقتی قرآن می خواهد از پیغمبر اسلام،صلی اللّه علیه و آله،تعریف کند، غیر از مساله عبد بودن می فرماید:

«إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ». ۹

نزدیک ترین مردم از نظر شخصیت و معنویت به ابراهیم کسانی هستند که از ابراهیم پیروی کرده و مثل پیغمبر من تابع ابراهیم اند:

«وَ هٰذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» .

مساله اقتدا این اندازه مهم و جدی است،آن هم به شخصی که خدا او را برگزیده تا انسان ها به او اقتدا کنند.

اهمیت مساله اقتدا

در نماز جماعت هم بحث اقتدا وجود دارد.فرق هایی اساسی میان نماز فرادی و نماز جماعت هست که اهمیت اقتدا را نشان می دهد.چیزهایی در نماز فرادی باطل است که گزاردن آن ها در نماز جماعت واجب است.برای مثال،در هر رکعت نماز یک رکوع واجب است و اگر دو رکوع انجام شود،نماز باطل است،چون به رکن اضافه شده است؛یا نمازگزار عادتش بر آن بوده که یک بار«سبحان ربی العظیم و بحمده» بگوید؛اما وقتی به امام جماعتی مثل مرحوم آیت اللّه العظمی بروجردی اقتدا کردیم که تا آخر عمر ذکر رکوع و سجود را حتی در جماعت هفت مرتبه می گفت،واجب است در رکوع و سجود به ایشان تأسی کنیم.به همین لحاظ،اگر سر از رکوع یا سجود برداشتیم و امام همچنان در حال سجود و رکوع بود،باید فورا به رکوع و سجود برگردیم و این بازگشت نماز را باطل نمی کند.

پیامبر هم پیرو بود

برطبق تعالم اسلامی،عاقل تر از وجود مبارک رسول خدا در عالم وجود ندارد.ایشان از همه فرشتگان،از همه جنیان،و از همه انسان ها بالاتر است، ۱۰ ولی نص صریح آیه قرآن است که ایشان با همه عظمتش پیرو

حضرت ابراهیم،علیه السلام،بوده است.معنی حقیقی این سخن آن است که پیغمبر به تمام خوبی هایی که در ابراهیم بود آراسته بود.این کمال پیغمبر است که به ابراهیم اقتدا می کند،نه این که ایشان جد حضرت رسول محسوب گردند،بلکه از آن رو که ابراهیم از جانب پروردگار مقتدای مردم انتخاب شده است:

«إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً». ۱۱

و این که تا قیامت به تمام این خوبی ها باید اقتدا کرد.

مبدأ تشیع

یکبار،در مقاله ای علمی نکته نوی را درباره تشیع دیدم. ۱۲ .نویسنده مقاله راجع به شیعه سوالاتی طرح کرده بود.از جمله این که شیعه چه گروهی است؟تابع چه مسلکی است؟اعتقاداتشان چیست؟و...بعد پیگیری کرده بود که مبدأ تشیع کجاست و اولین شیعه در امت اسلام چه کسی بوده است؟اولین شیعه به معنی اولین پیرو و نخستین اقتداکننده.در نتیجه،پس از موشکافی و دقت فراوان به این جا رسیده بود که اولین شیعه در امت اسلامی وجود مبارک علی بن ابی طالب،علیه السلام،بوده است که شیعه محمد بن عبد اللّه محسوب می شده است.بعد،نوشته بود:

کجا به دنبال ریشه شیعه می گردید؟ریشه شیعه علی،علیه السلام،است.

چرا انحراف می روید و از خودتان حرف در می آورید؟چرا می گویید شیعه یک حزب سیاسی و یک گروه خاص و بافتی جدای از امت است؟مبدأ تشیع امیر المؤمنین است.امیر المؤمنین بهترین و بالاترین و اولین شیعه در امت اسلام بوده که از تمام برنامه های پیغمبر پیروی کرده و در همه زندگی قدم جای قدم پیغمبر گذاشته است:

«...یحذو حذو الرسول صلی اللّه علیه و آله». ۱۳

سخن علی(ع)پس از جنگ جمل

از مروان حکم نقل شده است که گفت:

«عن مروان بن الحکم قال:لما هزمنا علی(علیه السلام)بالبصره ردّ علی الناس أموالهم،من أقام بینه أعطاه،و من لم یقم بینه أحلفه،قال:فقال له قائل:

یا أمیر المؤمنین اقسم الفئ بیننا و السبی،قال:فلما أکثروا علیه قال:أیکم یأخذ أم المؤمنین فی سهمه؟فکفوا». ۱۴

هنگامی که علی(علیه السلام)ما را در بصره شکست داد و به فرار واداشت،اموال مردم بصره را به آنان پس داد.هرکس دلیلی بر مالکیت خود آورد مالش را به او داد و هرکس دلیلی نداشت او را سوگند داد و، پس از سوگند،مالش را پس داد.در این میان،کسی به ایشان گفت:غنائم و اسیران را میان ما قسمت کن!هنگامی که شماری از یارانش از او چنین درخواستی کردند فرمود:کدام یک از شما غنیمت جنگی از ام المومنین عایشه می گیرید؟چون پاسخی نداشتند از اصرار خود دست برداشتند.

از این سخنان معلوم می شود که این عده به قدر کافی به امام خود معرفت نداشته اند.امام جلوه علم و عدل و حکمت و مظهر کمال و عبادت است و عمل او براساس عقل و علم و دانایی است.بااین حال، آن عده در امر تقسیم غنائم به حضرت ایراد کردند.امام صادق، علیه السلام،درباره رفتار حضرت در آن جنگ فرموده اند:

«عن عبد اللّه بن سلیمان قال:قلت لابی عبد اللّه(علیه السلام)إن الناس یروون أن علیا قتل أهل البصره و ترک أموالهم،فقال:إن دار الشرک یحل ما فیها،و إن دار الاسلام لا یحل ما فیها،فقال:إن علیا(علیه السلام)إنما من علیهم کما من رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله)علی أهل مکه،و إنما ترک علی لانه کان یعلم أنه سیکون له شیعه،و إن دوله الباطل ستظهر علیهم،فأراد أن یقتدی به فی شیعته،و قد رأیتم آثار ذلک،هو ذا یسار فی الناس بسیره علی(علیه السلام)،و لو قتل علی أهل البصره جمیعا و اتخذ أموالهم لکان ذلک له حلالا،لکنه من علیهم لیمن علی شیعته من بعده». ۱۵

ص:۸۲

رفتار علی،علیه السلام،در جنگ جمل مانند رفتار پیامبر،صلی اللّه علیه و آله،در فتح مکه بود.پیامبر خدا در آن جنگ بر کسانی که آن طور با ایشان جنگیده بودند منت گذاشت و اجازه نداد اموالشان به غنیمت گرفته یا زنانشان به اسارت برده شود.علی،علیه السلام،نیز بر مردم بصره منت نهاد و اموال آنان را بدیشان بازگرداند.

در سایر موارد نیز،از جمله قبول خلافت یا تقسیم بیت المال،سیره حضرت مطابق سیره پیامبر اکرم بود و از آن عدول نمی کردند. ۱۶ این معنای واقعی شیعه است.

فهم همراه با عمل

سوال این است که صرف داشتن این معنا که قرآن یا پیامبر خدا حق اند کافی است؟یا این که فهم تنها نقطه آغاز راه است و صرف فهمیدن به درد نمی خورد؟

پاسخ واضح است.من دانشمندان بسیاری را در اروپا و آمریکا می شناسم که باور دارند قرآن حق است و پیغمبر انسان کامل بوده است،ولی متاسفانه همان کسی که گفته قرآن عجب کتاب صحیح و سالمی است،تا آخر عمرش حتی به یک آیه قرآن هم عمل نکرده است! کارلایل که در انگلستان کتاب زندگی پیغمبر را نوشت و واقعا از پیغمبر تعریف کرد،تا آخر عمر مسیحی ماند و بر همان دین از دنیا رفت!پس مساله این نیست که من حق را یافته ام یا خیر.نکته در این است که باید تلاش کنم خودم هم حق بشوم.حق شدن هم به این است که به کتاب خدا در همه زمینه ها اقتدا کنم.آیات ۲۰ تا ۲۴ سوره رعد در مقام تبیین نحوه اقتدای اهل خرد به قرآن مجید است و مواردی هم که برمی شمارد همه مسائلی عقلی و اخلاقی و عملی است.در انتها نیز،نتیجه اقتدای ایشان به قرآن را بیان می کند که سرانجام کسانی که به حق اقتدا کردند

چه خواهد بود.ازاین رو،این آیات بسیار جالب و قابل تامل است.

پس،صرف حق یافتن قرآن کارساز نیست.باید قرآنی شد.و این به دست نمی آید،مگر در سایهٔ عمل به قرآن.آری،با سلوك در طریق قرآن است که کوردل از بینا تمیز داده می شود:

«أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمىٰ».

آیا کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که از نظر باطن ناییناست؟

آیا این دو گروه با هم یکی هستند؟ابدا.اهل بهشت کجا و اهل جهنم کجا؟حق بودن قرآن را تنها صاحبان خرد می یابند.تنها صاحبان مغز و عقل و علم و درایت درمی یابند که قرآن حق است؛کتابی که با عقل، با طبیعت،با فطرت،و با دنیا و آخرت انسان هماهنگ است.

نکته ای درباره آیه ۹۰ سوره نحل

یکی از دانشمندانی که مطالعات عمیقی درباره قرآن داشته درباره این کتاب آسمانی گفته است:

در آیه ۹۰ از سوره نحل خداوند متعال برای زندگی بشر زمینه ای را فراهم آورده است که اگر مسلمانان به همین آیه عمل می کردند،فرهنگشان در سراسر کره زمین حاکم می شد.

آیه موردنظر چنین است:

«إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسٰانِ وَ إِيتٰاءِ ذِي الْقُرْبىٰ وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

به راستی،چقدر این آیه با عقل پخته،با فطرت انسان،و با طبیعت زندگی او تناسب دارد!آیه شریفه شامل دو بخش است:در یک بخش آیه،سه مساله مطرح است که واجب است مردم آن ها را انجام دهند و در بخش دوم سه مساله دیگر مطرح است که واجب است مردم تا آخر

عمرشان این سه مساله را ترک کنند؛یعنی اجازه ندهند این سه مساله در زندگی شان راه پیدا کند.حال،شایسته است این آیه را با عقل،با فطرت و با طبیعت زندگی بسنجیم تا حق بودن قرآن بیشتر برایمان آشکار شود.

آیه شریفه با عبارت «إِنَّ اللّهَ» آغاز می شود،نه با«ان الرحیم»و«ان الرحمن».زیرا اللّه وجودی است که مستجمع جمیع صفات کمال است. ۱۷ چنین وجودی به انسان امر می کند که به عدل و احسان رفتار کند و جویای احوال نزدیکان خویش باشد:

«یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی».

نیز انسان را از فحشا و زشتی و تجاوز نهی می نماید:

«وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ».

خدا با این شش برنامه انسان ها را موعظه می کند،بلکه پند بگیرند و عبرت بپذیرند:

«یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ».

سخنی دربارهٔ این آیه

اولین امر پروردگار مربوط به عدل است.عدالت چیست؟در پاسخ باید گفت عدالت حقیقتی است که معصوم،علیه السلام،درباره آن فرموده است:

«بالعدل قامت السماوات و الارض». ۱۸

عدالت سنگ بنای برپایی آسمان ها و زمین است.

زیرا اگر ظلمی در این بساط بود،همه ارکان آن به هم می ریخت و فاسد و نابود می شد.پس،وقتی خداوند فرمان می دهد که در زندگی عدالت داشته باشید،مفهومش این است که وجودتان را با تمام جریانات هستی هماهنگ سازید.به راستی،چقدر ارزشمند است که پروردگار عالم انسان را با تمام جریانات عادلانه هستی هماهنگ قرار دهد؟!

مفهوم عدالت در گفتار

قرآن دستور می دهد که در سخن گفتن نیز عدالت را رعایت کنیم:

«إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا». ۱۹

یعنی در گفتارهایتان عدالت داشته باشید،نه افراط کنید و نه تفریط.

عدالت در گفتار.این است که وقتی انسان سخن می گوید بجا سخن بگوید و فقط حرف درست و مطابق با حق را بزند و شنیده های خود از مردم را تکرار نکند.

قرآن مجید هرجا می خواهد توصیفی از خدا ارائه دهد آن را با دو صفت همراه می کند: «عَلِيمٌ خَبِيرٌ» ، «رَحِيمٌ وَدُودٌ» ، «غَنِيٌّ حَمِيدٌ» ، «سَمِيعٌ بَصِيرٌ». ۲۰ از صفت سمیع بصیر می آموزیم که فقط نباید گوش داد،بلکه باید دید.

اگر انسان چیزی را خودش دید درست است،ولی اگر تنها برای او گفتند نباید باور کند تا این که آن چیز را با چشم خود ببیند.البته،اگر کسی بخواهد در گفتن عدالت داشته باشد،باید خیلی وقت ها ساکت باشد،زیرا اگر کسی بخواهد همواره براساس عدالت حرف بزند،یا باید برای مردم قرآن بخواهد یا به نقل روایت بپردازد یا تنها آنچه را که دیده و حق بودنش برایش روشن است بگوید.ضمن این که در برخی از دیده ها را نیز نباید گفت،زیرا آبروی مردم را می برد. ۲۱

تهمت ناروا

یادم هست یکبار کسی به من گفت:من دیگر میل ندارم پای سخن شما بشینم!علت را پرسیدم.گفت:برای این که به من گفته اند شما دو دستگاه ماشین ضد گلوله در خانه دارید!گفتم:بیا با هم برویم منزل.

شما ابتدا داخل خانه را ببین که مطمئن شوی چیزی در منزل ما نیست.

بعد،به اتفاق می رویم اداره راهنمایی.اگر در کامپیوتر آن جا ماشینی به نام من بود،می رویم محضر آن را به نام شما می کنم.گفت:آخر این طور

می گویند!گفتم:خدا هم چشم به ما داده و هم گوش.خودش هم سمیع و بصیر است.پس،هم ببین و هم بشنو تا به عدالت و از سر حق سخن گفته باشی.

این هم نمونه ای دیگر

زمانی در شهری منبر می رفتم و از قضا کسی بغل دستم نشسته بود.

صاحب مجلس آمد و گفت:می خوایهم این جا را تعمیر کنیم.حدود ۳۰ -۴۰ میلیون تومان برآورد هزینه کرده ایم.شما محبت کنید روی منبر این مطلب را بگویید!گفتم:می گویم.اما او درحالی که به بغل دستی ام اشاره می کرد گفت:البته،اگر ایشان بخواهد،پرداخت این مبلغ برایش سنگین نیست و به هیچ جای زندگی اش برنمی خورد.

پس از پایان مجلس،وقتی بیرون آمدم،دیدم این بنده خدا یک پیکان قراضه بیشتر ندارد.به من هم تعارف کرد که بفرمایید.من هم در را باز کردم و سوار شدم.گفت:کجا بروم؟گفتم:برویم منزل شما!با تعجب گفت:می آیید منزل ما؟گفتم:بله.خلاصه،آن شب به منزل ایشان رفتیم و خیلی با هم قاطی شدیم.گفت:پس من هر روز شما را می برم و بر می گردانم.نتیجه آن که بعد متوجه شدم ایشان کارمند بازنشسته اداره ای است و با وجود داشتن سه فرزند ماهی ۹۵ هزار تومان بیشتر نمی گیرد.

این است که شنیده ها را باید کنار گذاشت.انسان ابتدا باید به چشم خود چیزی را ببیند و بعد بگوید تا به عدالت حرف زده باشد.به واقع،کدام یک را عقل می پسندد:سنجیده سخن گفتن را یا این که هرچه از دهانمان درآمد بگوییم؟مسلم است که عقل عدالت را می پسندد.

عدالت در کسب وکار

عدالت در همه جا و در همه کارها باید رعایت شود.این توصیه و امر

قرآن است.وقتی کاسب یا بازاری پشت ترازو می ایستد باید به یاد این آیه باشد که می فرماید:

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ». ۲۲

پیمانه و ترازو را براساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید.

و مواظب باشد که ترازو را با چشم عدل بنگرد؛کم فروشی نکند؛سنگ را سبک نگیرد یا تنظیم دستگاه را دست نزند«خیانت نکند و...این رفتار را عقل می پسندد نه جز این را.

عدالت در برخورد با دشمن

قران می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ* وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ». ۲۳

ای اهل ایمان،همواره و در همه امور قیام کننده برای خدا و گواهان به عدل وداد باشید.و نباید دشمنی با گروهی شما را برآن دارد که عدالت نورزید؛عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است.و از خدا پروا کنید؛زیرا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.خدا به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند وعده داده است که برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است.

قرآن این قدر به مساله عدالت نظر دارد که اجازه نمی دهد مسلمانان با دشمن نیز به غیر عدل رفتار کنند.

فرامین دیگر آیه ۹۰ سوره نحل

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ».

فرمان دیگر خداوند به مسلمانان نیکی کردن و احسان ورزیدن به پدر و مادر،به خواهر و برادر،به مردم کوچه و بازار،به یتیم و...است.

حتی باید به پروردگار هم نیکی کرد و معنی احسان به پروردگار این است که خدا را به طور صحیح بندگی کرد.

«وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبیٰ».

فرمان بعدی درباره اقوام و آشنایان است.خداوند دستور می دهد که به اقوام فقیرمان رسیدگی کنیم و اگر مشکلی دارند حل نماییم.خوب است آن ها که با وجود استطاعت از این کار سر باز می زنند بدانند که اگر بتوانند مشکل آشنایی را حل کنند ولی به آن اقدام نکنند،خداوند هم در قیامت هزار مشکل برای آنان ایجاد می کند که قابل حل نباشد.به واقع، عقل کدام را می پسندد:این که خیر انسان به دیگران برسد یا این که انسان بیچاره پول باشد را؟

دوری از زشتی ها و گناهان

«یَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاءِ».

از همه زشتی های ظاهری بپرهیزید.

«وَ الْمُنْکَرِ»

و از زشتی های نهانی و در خلوت دور باشید.

«وَ الْبَغْیِ».

و به حق هیچ کس تجاوز نکنید.

همه نسبت به ما حق دارند،درست همان گونه که ما نسبت به همه حقوقی داریم.پس،همان طور که دلمان نمی خواهد کسی حق ما را پایمال کند،حق هیچ کس را نباید پایمال کنیم.

«یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ».

خداوند شما را موعظه می کند بلکه پند بپذیرید.

وقتی به محتوای این آیه دقت می کنیم می بینیم حق با آن دانشمند بوده است و اگر مسلمانان به مضمون همین آیه عمل کنند فرهنگشان عالم گیر

خواهـد شـد.توجه به همین نکـات در قرآن است که به هر انسـان عـاقلی حق بودن آن را ثـابت می کنـد،زیرا ایـات این کتاب بزرگ آسمانی با عقل،با فطرت،و با طبیعت زندگی انسان هماهنگ است.ازاین رو، انسان عاقل بدان اقتدا می کند.

ص:۹۰

پی نوشت

(۱).از جمله این آیات:إسراء،۷۲: «وَ مَنْ کانَ فِی هٰذِهِ أَعْمیٰ فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمیٰ وَ أَضَلُّ سَبِیلًا»؛ طه،۱۲۴-۱۲۵: «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمیٰ* قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمیٰ وَ قَدْ کُنْتُ بَصِیراً».

(۲).فصلت،۲۴: «فَإِنْ یَصْبِرُوا فَالنّارُ مَثْویً لَهُمْ وَ إِنْ یَسْتَعْتِبُوا فَما هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِینَ».

(۳).کتاب الزهد،حسین بن سعید کوفی،ص ۱۴:عن الصباح بن سیابه قال:سمعت کلاما یروی عن النبی(ص)انه قال:«السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من وعظ بغیره و اکیس الکیس التقی و أحمق الحمق الفجور و اشر الروایه روایه الکذب و أشر الامور محدثاتها و اشر العمی عمی القلب...»؛الذکری، شهید أول،ص ۲۷۱:«واف و قال أبو جعفر(ع)انما العمی عمی القلب لانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور».

(۴).رعد،۱۹.

(۵).انعام،۱۰۶: «اِتَّبِعْ ما أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ».

احزاب،۲: «وَ اتَّبِعْ ما یُوحیٰ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ إِنَّ اللّٰهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً». یونس، ۱۰۹: «وَ اتَّبِعْ ما یُوحیٰ إِلَیْکَ وَ اصْبِرْ حَتّٰی یَحْکُمَ اللّٰهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ».

(۶).دو مورد از شش مورد«عبدنا»های قرآن درباره پیامبر است:بقره،۲۳: «وَ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلیٰ عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَکُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ». انفال،۴۱: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتامیٰ وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلیٰ عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ». ص،۱۷: «اِصْبِرْ عَلیٰ ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوّابٌ». ص،۴۱: «وَ اذْکُرْ عَبْدَنا أَیُّوبَ إِذْ نادیٰ رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ». قمر،۹: «کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَکَذَّبُوا عَبْدَنا وَ قالُوا مَجْنُونٌ وَ ازْدُجِرَ». ص،۴۵ «وَ اذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ أُولِی الْأَیْدِی وَ الْأَبْصارِ».

(۷).بقره،۱۲۴: «وَ إِذِ ابْتَلیٰ إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً

قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ». بقره،۱۲۷: «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». نساء،۵۴: «أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً». نساء،۱۲۵: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلاً». انعام،۷۵: «وَ كَذلِكَ نُرِى إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ». هود،۷۵: «إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوّاهٌ مُنِيبٌ». مريم،۴۱: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا» .أنبياء،۵۱: «وَ لَقَدْ آتَيْنا إِبْراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنّا بِهِ عالِمِينَ» .صافات،۱۰۱-۱۰۹: «فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِيمٍ* فَلَمّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قالَ يا بُنَيَّ إِنِّي أَرى فِي الْمَنامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ ما ذا تَرى قالَ يا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّابِرِينَ* فَلَمّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ* وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ* وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ* وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ* سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ» .ممتحنه،۴: «قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّى تُؤْمِنُوا بِاللّهِ وَحْدَهُ إِلاّ قَوْلَ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ ما أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

(۸).صافات،۸۳.

(۹).آل عمران،۶۸: «إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ».

(۱۰).إعانه الطالبين،بكرى دمياطى،ج ۱، ص ۱۳؛تفسير قمى،ج ۱، ص ۷۱:«قال ذو العزه و الجلال:«لولاك لما خلقت الافلاك»؛بحار الأنوار،ج ۴۰،ص ۲۰:«يا محمد و عزتى و جلالى لولاك لما خلقت آدم،و لولا على ما خلقت الجنه،لانى بكم اجزى العباد يوم المعاد بالثواب و العقاب».

(۱۱).بقره،۱۲۴.

(۱۲).خدا رحمت كند صاحب اين مقاله را!.در دنياى عرب نويسنده اى معروف و انسان

بسیار بزرگواری بود.چند سالی هم در ایران بود و من با او آشنا بودم.گاهی به خانه یا به محل کارش می رفتم و سخن می گفتیم.واقعا نویسنده ظریف و دقیقی بود و خودش آن مقاله را به من نشان داد.(مولف)

(۱۳).جمله ای است از زیارت امام زمان(ع).رک:بحار الانوار،ج ۹۹، ص ۱۰۶(دعای ندبه)؛نیز:الأمالی،شیخ صدوق،ص ۶۰۴:«أنا من أحمد کالضوء من الضوء».

(۱۴).وسائل الشیعه(آل البیت)،حر عاملی،ج ۱۵،ص ۷۸.

(۱۵).وسائل الشیعه(آل البیت)،حر عاملی،ج ۱۵، ص ۷۸.و نیز:«عن زراره،عن أبی جعفر(علیه السلام)قال:لولا أن علیا(علیه السلام)سار فی أهل حربه بالکف عن السبی و الغنیمه للقیت شیعته من الناس بلاء عظیما،ثم قال:و اللّه لسیرته کانت خیرا لکم مما طلعت علیه الشمس».

(۱۶).شرح نهج البلاغه،ابن أبی الحدید،ج ۱۲،ص ۲۶۳:«و فی روایه الطبری ان عبد الرحمن دعا علیا علیه السلام،فقال:علیک عهد اللّه و میثاقه لتعملن بکتاب اللّه و سنه رسوله و سیره الخلیفتین؟فقال:ارجو ان افعل و اعمل بمبلغ علمی و طاقتی.و فی خبر آخر عن ابی الطفیل،ان عبد الرحمن قال لعلی علیه السلام:هلم یدک خذها بما فیها، علی ان تسیر فینا بسیره ابی بکر و عمر،فقال:آخذها بما فیها،علی ان اسیر فیکم بکتاب اللّه و سنه نبیه جهدی،فترک یده و قال:هلم یدک یا عثمان،أتأخذها بما فیها علی ان تسیر فینا بسیره ابی بکر و عمر؟قال:نعم،قال:هی لک یا عثمان.و فی روایه الطبری انه قال لعثمان مثل قوله لعلی،فقال:نعم،فبایعه».

(۱۷).اگر می خواهید بدانید این خدا کیست به هزار وصف او در دعای جوشن کبیر مراجعه کنید.(مولف)

(۱۸).عوالی اللئالی،أحسائی،ج ۴، ص ۱۰۳؛تفسیر صافی،فیض کاشانی،ج ۵، ص ۱۰۷؛کافی،ج ۵، ص ۲۶۶:(ولی به جای«بالعدل»،«بهذا»آمده است):«قال النبی صلی اللّه علیه و آله:«بالعدل قامت السماوات و الارض».

(۱۹).انعام،۱۵۲: «وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ الْیَتِیمِ إِلاّٰ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتّٰی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزٰانَ بِالْقِسْطِ لاٰ نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا وَ إِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کٰانَ ذٰا قُرْبیٰ

وَ بِعَهْدِ اللّهِ أَوْفُوا ذٰلِكَمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكَمْ تَذَكَّرُونَ».

(۲۰).حج،۷۵؛لقمان،۲۸؛مجادله ۱.

(۲۱).من لا يحضره الفقيه،شيخ صدوق،ج ۲،ص ۶۲۶؛بحار الانوار،ج ۶۶،ص ۵۱؛ نهج البلاغه،حكمت ۳۸۲(با اين اختلاف كه در نهج البلاغه وصيت نيامده است):

«قال أمير المؤمنين عليه السلام فى وصيته لابنه محمد بن الحنفيه رضى اللّه عنه:يا بنى لا تقل ما لا تعلم،بل لا تقل كل ما تعلم».

(۲۲).انعام،۱۵۲: «وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ الْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزٰانَ بِالْقِسْطِ لاٰ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا وَ إِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ وَ بِعَهْدِ اللّٰهِ أَوْفُوا ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ اعراف،۸۵: «وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخٰاهُمْ شُعَيْباً قٰالَ يٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جٰاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزٰانَ وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْيٰاءَهُمْ وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ مطففين،۱: «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ»؛ إسراء،۳۵-۳۶:

«وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذٰا كِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً* وَ لاٰ تَقْفُ مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤٰادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً».

(۲۳).مائده،۸-۹.

ص:۹۴

۶ مطابقت قرآن با عقل

اشاره

کرج،مسجد حضرت معصومه(ع) دهه دوم و سوم محرم ۸۳-۱۳۸۲

ص:۹۵

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

خداوند در آیهٔ ۱۹ سورهٔ رعد می فرماید:صاحبان خرد یقین دارند سراسر کتابی که بر پیامبر نازل شده،حق است.پیامبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،نیز وقتی در مکه بودند،دربارهٔ قرآن کریم به مردم فرمودند:

«انّی قد جئتكم بخير الدنيا و الاخره». ۱

یعنی از قرآن کریم به خیر دنیا و آخرت تعبیر نمودند.این حق بودن قرآن و خیر دنیا و آخرت بودن آن با تعقل در آیات قرآن نمود می یابد و فهم می شود.ازاین رو،هیچ عاقلی با کتاب خدا روبه رو نمی شود مگر آن که آن را با قلبش می پذیرد و تسلیم آن می گردد.

مروری بر آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ سوره انعام

تامل در این آیات بر موضوع حقانیت قرآن بیش از پیش صحه می گذارد.

زیرا خداوند در این آیات به نه برنامه اشاره فرموده است که از دقت در آن ها جز حق بودن قرآن چیز دیگری به دست نمی آید:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً

وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَکُمْ مِنْ إِمْلاٰقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکَمْ وَ إِیّٰاهُمْ وَ لاٰ تَقْرَبُوا الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ وَ لاٰ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ ذٰلِکُمْ وَصّٰاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ* وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ الْیَتِیمِ إِلاّٰ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتّٰی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزٰانَ بِالْقِسْطِ لاٰ نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا وَ إِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کٰانَ ذٰا قُرْبیٰ وَ بِعَهْدِ اللّٰهِ أَوْفُوا ذٰلِکُمْ وَصّٰاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ».

بگو:بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم:این که چیزی را شریک او قرار مدهید،و به پدر و مادر نیکی کنید،و فرزندانتان را از ترس تنگدستی نکشید،ما شما و آنان را روزی می دهیم،و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید،و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید؛خدا این گونه به شما سفارش کرده تا بیندیشید.

و به مال یتیم کز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حدّ بلوغ بدنی و عقلی خود برسد،و پیمانه و ترازو را براساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید؛هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کنیم؛و هنگامی که سخن گویید،عدالت ورزید هرچند درباره خویشان باشد،و به پیمان خدا وفا کنید؛خدا این گونه به شما سفارش کرده تا پند گیرید.

آیه نخست با عبارت «قُلْ تَعٰالَوْا أَتْلُ مٰا حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ» آغاز می شود.

یعنی حبیب من،به مردم بگو بیایند.البته،نه آمدنی از نوع آمدن با پا- زیرا وقتی آن ها با پا می آمدند،به گفتهٔ قرآن در جلسات شبانه شان علیه پیغمبر توطئه می کردند ۲ و می گفتند این فرد انسان دروغ پردازی است و هنر دروغ پردازی قوی ای دارد ۳ - بلکه آمدنی با دل و با عقل.کسی که با دل و عقل به جانب قرآن می آید به یقین دلداده قرآن می شود و عقلش تسلیم کتاب خدا می گردد؛مثل امیر المؤمنین،فاطمه زهرا،سلمان،مقداد، عمار،سمیه،یاسر،ابو رافع،حمزه سید الشهداء و...این عده عاقلانی بودند که با گوش عقل به آیات قرآن گوش می سپردند و با قدرت قلب

آیات را دریافت می کردنـد.برای همین،تسـلیم کتاب خـدا بودنـد و به هر قیمتی شـده به دسـتورات قرآن عمل می کردند و از عمل به کتاب خدا لذت هم می بردند.

«ارحنا یا بلال»

مردمی که از کار و تلاش روزانه خسته می شوند،برای رفع خستگی چه می کنند؟بسیاری از مردم حداقل در کشور ماعادت به نوشیدن چای دارنـد؛عـده ای دیگر برای رفع خسـتگی می خوابنـد و با خواب خسـتگی را فراموش می کننـد؛عـده ای دیگر با خـوردن دوا رفـع خسـتگی می کننـد و می گوینـد آرام بخش است و...به یقین،یکی از پرکـارترین انسـان هـای تاریـخ وجـود مبـارک پیغمبر اسـلام بوده است.در روایـات آمـده است که هر وقت ایشـان خسـته می شـد و بـدن مبـارکش در فشار قرار می گرفت، برای رفع خسـتگی نه چای می خورد،نه میوه میل می کرد،و نه می خوابید؛بلکه وقتی خیلی خسـته می شد بلال حبشی ۴ را صدا می کرد و اگر بلال در مجلس نبود به دنبالش می فرستاد و به او می فرمود:

«ارحنا یا بلال». ۵

بلال آن طور که در تواریخ نوشـته اند مردی لاغراندام،سیاه چرده،با موی مجعد،قیافه ای زشت و از اهالی حبشه بود که لکنتی هم در سـخن گفتن داشت و مثلا به جای«شـین»،«سین»می گفت و نمی توانست فصیح حرف بزند،بااین حال،حنجره ای داشت که به خـدا و به حق متصـل بود.چنین خاصـیتی خیلی بـا ارزش است و در هر انسـانی یـافت نمی شود.خیلی از افراد هسـتند که قرآن را بـا فصـاحت و قرائت عـالی می خواننـد،اما مشـکلشان این است که وصل به پروردگار نیسـتند.ازاین روست که درباره بلال گفته اند:

از«اشهد»فصیح به است«اسهد»بلال. ۶

ص:۹۹

به هرحال،وقتی بلال می آمد پیغمبر اکرم به او می فرمودند:خسته و کوبیده ام،به من قدری راحتی و آسودگی ببخش!بلال هم می دانست پیغمبر اسلام چه می گوید:

آشنا داند زبان آشنا جان من بادا فدای آشنا

لذا با همان گلوی ملکوتی شروع به خواندن قرآن یا گفتن اذان می کرد و پیغمبر،صلی اللّه علیه و آله،با شنیدن صدای او دوباره نشاط و سرزندگی می یافت. ۷

به چنین آمدن و شنیدن و خواندنی می گویند با دل آمدن،با دل شنیدن، و با دل خواندن.پس،مراد قرآن از فعل«تعالوا»این است که با دل و عقل بیایید تا آنچه ارزشمند است را برایتان بیان کنم.

فرمان اول: «أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً»

از این جمله این ارزش ها که آیه شریفه بدان اشاره دارد «أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً» است؛یعنی انسان ها نباید قدرت و علم و حکمت و غفران و رزاقیت بی نهایت را راها کنند و به پرستش بت های چوبین و سنگین بپردازند یا فردی مثل خودشان را بپرستند.آیا اگر در زندگی کسی گرهی بیفتد،آن ها قادر به گشودن آن هستند؟پرستش غیر خدا دلیل بر معطل بودن عقل،حبس عقل،و بی حرکت بودن عقل است که سبب می شود انسان منبع خیر بی نهایت را بگذارد و در مقابل موجودات جاندار و بی جان عالم طبیعت به بندگی بایستد.

فرمان دوم: «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»

اشاره

دومین ارزش احسان به والدین است: «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً». یعنی انسان باید با احسان کردن به ایشان زحمات پدر و مادر را راج بنهد،نه به صرف دیدار از آنان.برخی افراد می پندارند اگر هفته ای یکبار به خانهٔ پدر یا مادرشان سری بزنند و چای بخورند و بعد پی کارشان بروند حق

ایشان را ادا کرده اند.این درحالی است که قرآن نمی گوید به زیارت پدر و مادر خود بشتابید،می گوید به پدر و مادر احسان و نیکی کنید.

ممکن است فردی نیز بگوید پدر و مادرم به نیکی من نیازی ندارند و وضع مالی مناسبی دارند؟پاسخ این است که خداوند در آیه شریفه نفرموده به پدر و مادر فقیر احسان کنید.لباس های ایشان را شستن،آنان را به سفرهای زیارتی بردن و...از نمونه های احسان به پدر و مادر است و در مقابل همین احسان است که خداوند در سورهٔ الرحمن می فرماید:

«هَلْ جَزٰاءُ الْإِحْسٰانِ إِلاَّ الْإِحْسٰانُ». ۸

آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟

چگونه ممکن است تو به والدینت احسان کنی و من به تو نیکی نکنم؟

همسایه حضرت موسی در بهشت

حضرت موسی،علیه السلام،که در پیشگاه خداوند ارزش والایی دارد، روزی به پروردگار عالم عرض کرد:خدایا،همسایه من در بهشت کیست؟خداوند نشانی فردی را به او داد.حضرت طبق نشانی به مغازهٔ قصابی رسید و با خود گفت:این مرد در بهشت همسایه من است؟او که شغلی معمولی دارد و شب و روز سروکارش با ساطور و چاقو و استخوان و گوشت است؟!مدتی کنار آن مغازه نشست تا سرّ آن سخن را فهم کند.دید این مرد قصاب به فقیر همان گوشتی را می دهد که به غنی می دهد.پس از پایان کار روزانه،حضرت به او گفت:ای مرد، می خواهم امشب میهمانت باشم!با خوشرویی گفت:در خدمت شما هستم!تشریف بیاورید!این مرد تا آن روز موسی را ندیده بود و او را نمی شناخت،بااین حال،او را به خانه برد و برایش شام تهیه کرد و موسی،علیه السلام،میل فرمود.

مدتی بعد،حضرت به این فکر افتاد که وی شب را چگونه سر می کند.

ص:۱۰۱

امـا هرچـه تـوجه کرد صـدای مناجـات و گریـه ای از مرد نشـنید.فقط دیـد او مرتـب بـه اتـاق مجـاور می رود و برمی گردد.موسـی،علیه السلام،که زمینهٔ سؤال را مناسب می دید،فرمود:در آن اتاق به چه کاری مشغول هستید؟ مرد قصاب در اتاق را بـاز کرد و پرده را کنـار زد.موسـی دیـد گهواره ای از سـقف آویزان است.مرد گفت:بیـا درون گهواره را ببین!موسـی، علیه السـلام،پیرزنی خمیـده و کم وزن و صد واندی ساله را درون آن دید.مرد گفت:این خانم مادر من است.خودم غذا در دهانش می گـذارم؛ خـودم او را تمیز می کنم؛لبـاس هـایش را می شـویم؛او را به حمـام می برم و دائم هم به او می گویم:من نوکر تو هستم و هر کاری از دستم بربیایید برایت انجام می دهم!

موسـی فرمود:آیا مرا می شناسـی؟گفت:نه،ولی پیـداست انسان محترم و با ادبی هستی.فرمود:به دین چه کسـی هستی؟گفت:به دین موسی بن عمران که وجودم فدای او!گفت:ای مرد،من موسی بن عمران هستم.

دیروز از خداونـد پرسـیدم:همسایـهٔ من در بهشت چه کسـی است؟خدا نشانی تو را داد.تو بالاترین عبادت ها را انجام می دهی که به این مادر نیکی می کنی و مادر مادرت شده ای. ۹

به راستی،عقل دربارهٔ این حکم قرآن چه می اندیشـد؟غیر از این است که عقل و حقیقت انسانی این حکم را می پسـندد؟عقل می گوید:پدر و مادر همهٔ عمرشان را صرف فرزندشان کرده اند و از هیچ تلاشی دریغ نکرده اند.پس،سزاوار هر نوع احسان و نیکی ای هسـتند؛درحالی که مردمان دور از عقل و حقیقت انسانی احسان و نیکی ای به آنان نمی کننـد و اگر بین منافع مادی و احترام به پدر و مادرشان تداخلی پیش بیاید نفع مادی را برمی گزینند و چشم از این دو منبع لطف و محبت برمی گیرند.

***

ص:۱۰۲

فرمان سوم: «وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَکُمْ مِنْ إِمْلاٰقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیّٰاهُمْ »

فرمـان سوم دربـاره فرزنـدان است.خداونـد می فرمایـد عـده ای در زمـان پیغمبر بودنـد که فرزنـدانشان(نه فقـط دخترها)را می کشـتند.مثل همیـن کـاری کـه بعضـی از مردم در هنـد انجـام می دهنـد.علتش هـم ایـن اسـت کـه نمی تواننـد خرجشـان را بدهند.درحالی که علت اصلی قتل اولاد دوری از خداست.زیرا تنها انسان بریده از خدا می تواند چنین بی رحم باشد.

قرآن دسـتور می دهد که فرزندانتان را نکشـید.البته،در گذشـته،مردم تنها بدن بچه هایشان را می کشـتند،اما در زمان ما،دین و عقل و تربیت بچه هاست که کشته می شود.ازاین رو،پیغمبر فرمودند:

اگر زنان و شوهران آخر الزمان عقرب بزایند بهتر است تا آدمیزاد. ۱۰

پـدران و مادران آخر الزمان کسانی هسـتند که با تربیت نادرست خود فرزنـدانشان را می کشـند.اگر انسانی را که کشته شـده است دفن نکننـد، جسـد او بوی تعفّن می گیرد.اولاـد بی تربیت و بی دین هم این گونه انـد، یعنی چون از نظر جان و دل مرده انـد و در پی همـان تربیت غلط انـد، تعفن زنـدگیشان را فرامی گیرد.ازاین روست که آمار زنا و طلاق و فساد و جرم و جنایت در جامعه فزونی می گیرد.

قرآن گوشزد می کند که بچه هایتان را نکشید و در ادامه می فرماید:

«وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلاّٰ أُولُوا الْأَلْبٰابِ».

جز صاحبان خرد کسی این سخنان را نمی شوند.

فرمان چهارم : «وَ لاٰ تَقْرَبُوا الْفَوٰاحِشَ ».

چقـدر ایـن قسـمت آیه عـالی و زیبـاست.فواحش جمـع فـاحشه است.در قرآن،فـاحشه به معنـای زن و مرد نیست؛به معنـای زنا نیست؛زیرا واژه زنا در عبارت قرآنی «وَ لاٰ تَقْرَبُوا الزِّنیٰ » آمده است.در ادامه نیز آمده است:

«إِنَّهُ کٰانَ فٰاحِشَةً» ۱۱ ، یعنی زنا عمل زشتی است.پس،لغت فاحشه طبق این

ص:۱۰۳

آیه به معنای عمل زشت است.حال،این سوال مطرح است که عمل زشت به چه نوع عملی می گویند؟پاسخ این است:عملی که برای خود انسان،خانواده او،و جامعه اش ضرر داشته باشد.

خداوند می فرماید:

«وَ لاٰ تَقْرَبُوا الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ».

یعنی به هیچ نوع زشتی(چه زشتی آشکار و چه زشتی پنهان)نزدیک نشوید،دقت شود!نمی فرماید مرتکب کارهای زشت نشوید،می گوید از آن ها فراری باشید.

فرمان پنجم: «وَ لاٰ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ »

به جان کسی تعرّض نکنید؛دست روی مردم بلند نکنید؛خنجر نکشید؛ گلوله شلیک نکنید؛زیرا این جان ها در نزد خدا ارزش دارد.هیچ کس را نکشید،مگر این که این کشتن بر پایه حق و حقیقت باشد.

نتیجه: «ذٰلِکُمْ وَصّٰاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ »

این فرامین خدا به شماست تا بیدار شوید و متذکر گردید و به حق بودن قرآن پی ببرید.وقتی انسان این سخنان را با گوش دل می شنود،می فهمد که سخنان خداوند حق است.آن وقت است که مفهوم کلام پیغمبر، صلی اللّه علیه و آله،را درک می کند که فرمود:من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام.زیرا اگر انسان بر اثر پیروی از این سخنان در دنیا زندگی پاک و بی دردسر و زیبایی داشته باشد،در آخرت نیز چنین زندگی ای خواهد داشت.

مکن کاری که پا بر سنگت آیو جهان با این فراخی تنگت آیو

چو فردا نامه خوانان نامه خوانند چو نام خود ببینی ننگت آیو.

ص:۱۰۴

پی نوشت

(۱).الامالی،شیخ طوسی،ص ۵۸۳؛شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید،ج ۱۳؛ص ۲۱۱، بحار الانوار،ج ۳۸؛ص ۲۲۴:«...ثم تکلم رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فقال:«یا بنی عبد المطلب إنی و اللّه ما أعلم شابا فی العرب جاء قومه بأفضل مما جئتکم به، إنی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخره،و قد أمرنی اللّه تبارک و تعالی أن أدعوکم،فأیکم یؤازرنی علی أمری علی أن یکون أخی و وصیی و خلیفتی فیکم؟فأحجم القوم عنها جمیعا».

(۲).نساء،۸۱: «وَ یَقُولُونَ طٰاعَةٌ فَإِذٰا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِکَ بَیَّتَ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ غَیْرَ الَّذِی تَقُولُ وَ اللّٰهُ یَکْتُبُ مٰا یُبَیِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً».

(۳).البته،همه این آیات درباره پیامبر نیست).نحل،۱۰۱: «وَ إِذٰا بَدَّلْنٰا آیَةً مَکٰانَ آیَةٍ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا یُنَزِّلُ قٰالُوا إِنَّمٰا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ»؛ ص،۴: «وَ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قٰالَ الْکٰافِرُونَ هٰذٰا سٰاحِرٌ کَذّٰابٌ»؛ قمر،۹: «کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَکَذَّبُوا عَبْدَنٰا وَ قٰالُوا مَجْنُونٌ وَ ازْدُجِرَ».

(۴).بلال حبشی،از نخستین گروندگان به اسلام،اولین مؤذن،خادم و صحابی پیامبر (ص)است.از زندگی او پیش از گرویدن به اسلام اطلاعی در دست نیست،جز آن که برخی از منابع او را،بی آن که از پدرش یاد کنند،از زادگان مولدان بنی جمح،و مادرش حمامه جمامه باید تصحیف حمامه باشدرا کنیز یکی از اینان دانسته اند.

در منابع دیگر،او را بلال ابن رباح،و پدرش را از اسیران حبشی خوانده اند.بلال را گاه به مادرش نیز نسبت داده،و او را بلال بن حمامه نامیده اند.کنیه بلال را هم به اختلاف،ابو عبد اللّه،ابو عبد الکریم و ابو عمر آورده اند.از آنجا که گفته اند بلال همسن ابو بکر بوده،باید در سالزاد او،یعنی سال سوم عام الفیل،به دنیا آمده باشد.

بلال مقارن بعثت پیامبر(ص)از بردگان امیه بن خلف بود و آن گاه که اسلام آورد و آن را آشکار کرد،چون مردی فرودست بود و قبیله و خاندانی نداشت تا از او حمایت کنند،آزار و شکنجه های سخت دید،تا حدی که دل ورقه بن نوفل به رقت آمد و امیه را سرزنش و حتی تهدید کرد.سرانجام،ابو بکر بن ابی قحافه او را خرید،یا با

یکی دو غلام جوان و چابک معاوضه کرد و آزادش ساخت؛درحالی که پیامبر (ص)نیز در همان اندیشه بود.او خود در روایتی به این امر تصریح کرده است و گزارش های دیگر درباره سفر او به شام نیز مؤید این ماجراست.

ابن حجر آورده است که مادر او را نیز مشرکان عذاب می دادند و این نشان می دهد که او نیز مسلمان شده بود.ابو بکر او را هم خرید و آزاد کرد.بلال را در زمره نخستین گروندگان به اسلام یا نخستین کسانی که اسلام خود را ظاهر کردند،دانسته اند.اما این که گفته اند وی نخستین برده ای بود که اسلام آورد،محل تردید است،چه،زید بن حارثه بی گمان در اسلام آوردن بر بلال سبقت داشت.بلال پس از آزادی بی درنگ به پیامبر(ص)پیوست و خادم و خازن و کارپرداز او شد.

بلال نخستین مؤذن در تاریخ اسلام به شمار می رود.البته به نظر می رسد که چندی بعد، ابن ام مکتوم و کسانی دیگر هم در این کار با او انباز شدند.چنان که گفته اند:بلال به روز اذان می گفت و ابن ام مکتوم به شب.

پیامبر اکرم علاقه و عنایت خاصی به بلال داشت و او را به تعبیر جبرئیل،سید و سرور حبشیان می شمرد.در ذکر واقعه«اسراء»نیز،حضرت از او به عنوان سابق مسلمانان در برخورداری از نعیم آخرت یاد می کرد و پایگاهی بلند برایش قائل بود.

در مدینه،میان او و ابو رویحه خثعمی عقد اخوت برقرار شد و بلال همواره به این برادری وفادار بود.اما اینکه گفته اند:میان او و عبیده بن حارث بن مطلب یا ابوذر عقد برادری بسته شد،نباید درست باشد؛زیرا این اخوت میان مهاجر و انصار برقرار می شد.بلال را در زمره اهل صفه و از صوفیان راستین و اولیه شمرده اند.

بلال در تمام غزوات همراه پیامبر بود.در غزوه بدر،امیه بن خلف را به تحریک و اشاره بلال به قتل رساندند،و به روایتی خود،او را کشت.در روز فتح مکه وی همراه پیامبر وارد کعبه شد و نخستین کس بود که در آنجا اذان گفت.

پس از رحلت پیامبر،بلال دیگر اذان نگفت و به اصرار اجازه یافت تا برای جهاد به شام رود.در این باره دو روایت هست:برخی آورده اند که ابو بکر می خواست بلال را در مدینه و نزد خود نگاه دارد.پس،او را اجازه سفر نداد.چون ابو بکر درگذشت،

بلال سرانجام عمر را با اصرار راضی کرد و روی به شام نهاد.مطابق روایتی دیگر، بلال در همان روزگار خلافت ابو بکر وارد شام شد.او پس از رحلت پیامبر،به رغم خواست ابو بکر،هیچ اذان نگفت،مگر دو یا سه بار.یک بار به درخواست حضرت فاطمه زهرا(س)،و بار دیگر وقتی عمر به جابیه شام آمده بود،به درخواست مسلمانان و دعوت او اذان گفت.به روایتی،بلال پیامبر را در خواب دید که او را به زیارت خود می خواند.پس بی درنگ برنشست و به مدینه رفت و در آنجا اذان گفت.نیز آورده اند که این کار به درخواست امام حسن و امام حسین(ع)صورت گرفت و اذان بلال در مسجد النبی،شهر را به لرزه افکند.

بلال در برخی جنگها و فتوحات شام هم شرکت داشت.در فتح بیت المقدس،او از فرماندهان سپاه به عمر شکایت برد که از لذایذ دنیوی بیش از بقیه مسلمانان بهره می جویند،و عمر فرمان داد که به عامه جنگجویان غذای خوب دهند و غنایم به طور مساوی تقسیم گردد.ظاهرا بلال معتقد بود که همه غنایم و آنچه به فتح حاصل می شود،باید پس از کسر خمس آن،میان جنگجویان تقسیم شود؛درحالی که عمر همه مسلمانان را در آن انباز می دانست و بر آن بود که قسمتی از آن نیز باید وقف مسلمانان شود و گویا این باعث نقاری در میانه شده بود.در همین جا وقتی عمر دیوان شام را بنیاد نهاد،به درخواست بلال نام او و ابو رویحه خثعمی را در یک دفتر قرار داد و به یک اندازه از عطایا برخوردار گردانید.

درباره سال مرگ،محل و علت درگذشت بلال میان منابع اختلاف است.مرگ او را در سالهای ۱۸،۲۰،و ۲۱ ق در شصت و اند سالگی،به مرگ طبیعی یا بر اثر طاعون دانسته،و مرقدش را غالبا در دمشق باب الصغیر یا باب کیسان و بعضی در داریا یا عمواس،و حتی حلب نشان داده اند.

بلال نزد امامان شیعه و اصحاب ایشان از پایگاهی بلند برخوردار است.امام علی(ع) او را از جمله برگزیدگان اصحاب پیامبر و از جمله سابقان در اسلام دانسته اند و در دیوان منسوب به امام،در ابیاتی از بلال و اذان گویی او یاد شده است.گفته اند:با آنکه بلال آزاد شده ابو بکر بود،ولی امام علی(ع)را بسیار دوست می داشت و گویا

در این باره سرزنش هایی هم شنیده است.در برخی منابع ادب نیز از صداقت و صراحت و برخی اقوال و رفتارهایش یاد شده است و اشعاری هم از او نقل کرده اند.

با آن که برخی نویسندگان بلال را فاقد فرزند دانسته اند،ولی برخی دیگر از پسرش، عمر،به عنوان یکی از راویان او یاد کرده اند.نوادگان او نیز تا قرن ها بعد شناخته شده بودند؛چنان که ابن اثیر در حوادث سال ۱۹ ق/۱۲۵ م از مرگ هلال بن عبد الرحمان،از قاریان مشهور ساکن در سمرقند،به عنوان یکی از نوادگان بلال یاد کرده است.

از بلال احادیثی که ذهبی شمار آن ها را ۴۴ دانسته نقل شده است.برخی از این احادیث را صاحبان صحاح و سنن نیز از او روایت کرده اند.برخی از مهم ترین کسانی که از او روایت کرده اند،عبارتند از:جابر بن عبد اللّه،ابو بکر،عمر،براء بن عازب،عبد الرحمان بن ابی لیلی و عبد اللّه بن رواحه.در منابع شیعی نیز احادیثی از او آمده است و کسانی چون هشام بن حکم با اسناد از عبد اللّه بن علی،از بلال روایت کرده اند.

مآخذ:ابشیهی،محمد،المستطرف فی کل فن مستظرف،به کوشش مفید محمد قمیحه، بیروت،۹۸۶ م؛ابن ابی الحدید،عبد الحمید،شرح نهج البلاغه،قم،۴۰۴ ق/۹۸۴ م؛ابن ابی عاصم،احمد،الاوائل به کوشش محمد بن ناصر عجمی،کویت،دار الخلفاء للکتاب الاسلامی؛ابن اثیر،علی،الکامل،به کوشش عبد اللّه قاضی،بیروت، ۴۱۵ ق/۹۹۵ م؛ابن اسحاق،محمد،سیره النبی،به کوشش محمد حمید اللّه،قونیه، ۴۰۱ ق/۹۸۱ م؛ابن بابویه،محمد،الامالی،قم،۳۶۲ ش؛همو،الخصال،قم، ۴۰۳ ق/۹۸۳ م؛همو،من لا یحضره الفقیه،قم،۳۶۳ ش؛ابن جوزی،عبد الرحمان،صفه الصفوه،به کوشش محمود فاخوری و محمد رواس قلعه جی،بیروت،۳۹۹ ق/۹۷۹ م؛ همو،المنتظم،به کوشش محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا،بیروت، ۴۱۲ ق/۹۹۲ م؛ابن حبان،محمد،الثقات،به کوشش شرف الدین احمد،بیروت، ۳۹۵ ق/۹۷۵ م؛ابن حجر عسقلانی،احمد،الاصابه،به کوشش علی محمد بجاوی، بیروت،۴۱۲ ق/۹۹۲ م؛ابن سعد،محمد الطبقات الکبری،بیروت،دار صادر،ابن

عبد البر،یوسف،الاستیعاب،به کوشش علی محمد بجاوی،قاهره، ۳۸۰ ق/ ۹۶۰ م؛ابن عبدربه،احمد،العقد الفرید،به کوشش احمد امین و دیگران،قاهره،۳۶۵ ق/۹۴۶ م؛ ابن قانع،عبد الباقی،معجم الصحابه،به کوشش صلاح بن سالم مصرانی،مدینه ۴۱۸ ق/۹۹۷؛ابو نعیم اصفهانی،احمد،حلیه الاولیاء،بیروت ۴۰۵ ق/۹۸۵ م،همو، دلائل النبوه،به کوشش محمد محمد حداد،ریاض، ۴۰۹ ق/۹۸۹ م؛احمد بن حنبل، فضائل الصحابه،به کوشش وصی اللّه محمد عباس،بیروت،۴۰۳ ق/۹۸۳ م؛ترمذی، محمد،سنن،به کوشش احمد محمد شاکر و دیگران،بیروت،دار احیاء التراث العربی؛ تفسیر،منسوب به امام حسن عسکری ع،قم،۴۰۹ ق؛خلیفه بن خیاط،تاریخ،به کوشش اکرم ضیاء عمری،دمشق/بیروت،۳۹۷ ق؛همو،الطبقات،به کوشش اکرم ضیاء عمری،ریاض ۴۰۲ ق/۹۸۲ م؛دیوان امام علی ع،قم،۳۶۹ ش؛ذهبی،محمد، سیر اعلام النبلاء،به کوشش شعیب ارنؤوط و محمد نعیم عرقسوسی،بیروت، ۴۱۳ ق/۹۹۳ م؛همو،العبر،به کوشش صلاح الدین منجد،کویت،۹۴۸ م؛سخاوی، محمد،التحفه اللطیفه،بیروت،۹۹۳ م؛سیوطی،الخصائص الکبری،بیروت، ۴۰۵ ق/۹۸۵ م؛شیخ طوسی،محمد،رجال،نجف،۳۸۱ ق/۹۶۱ م؛طبری،تاریخ؛ طبری،احمد،الریاض النضره،به کوشش عیسی عبد اللّه محمد مانع حمیری،بیروت، ۹۹۶ م؛فاکهی،محمد،اخبار مکه،به کوشش عبد الملک عبد اللّه دهیش،بیروت، ۴۱۴ ق/۹۹۳ م؛کشی،محمد،معرفه الرجال،اختیار شیخ طوسی،به کوشش حسن مصطفوی،مشهد،۳۴۸ ش؛کلینی،محمد،الکافی،تهران،۳۶۵ ش؛مسلم بن حجاج، صحیح،به کوشش محمد فؤاد عبد الباقی،بیروت،دار احیاء التراث العربی؛یعقوبی، احمد،تاریخ،بیروت،دار صادر.

منبع اصلی:دائره المعارف بزرگ اسلامی،ج ۱۲.نویسنده مقاله:صادق سجادی.با ویرایش و تلخیص.

(۵).سنن النبی،سید طباطبائی،ص ۳۰۴:«فی أسرار الصلاه للشهید الثانی:کان النبی صلی اللّه علیه و آله ینتظر وقت الصلاه و یشتد شوقه و یترقب دخوله و یقول لبلال مؤذنه:أرحنا یا بلال»،تفسیر الصافی،فیض کاشانی،ج ۱،ص ۱۲۶:«قال نبینا

صلی اللّه علیه و آله و سلم جعلت قره عینی فی الصلاه و کان یقول روحنا أو ارحنا یا بلال».

(۶).شعر از قاآنی شیرازی است.امثال و حکم دهخدا.ج ۱،ص ۱۰۰.

(۷).ظاهر روایات این است که منظور پیامبر از ارحنا یا بلال اذان بلال بوده نه خواندن قرآن.

(۸).الرحمن،۶۰.

(۹).حدیث دیگری که با این موضوع ارتباط دارد:کافی،ج ۲،ص ۱۶۰:«عن معاویه ابن وهب،عن زکریا بن إبراهیم قال:کنت نصرانیا فأسلمت و حججت فدخلت.علی أبی عبد اللّه(علیه السلام)فقلت:إنی کنت علی النصرانیه و إنی أسلمت،فقال:و أی شئ رأیت فی الاسلام؟قلت:قول اللّه عز و جل: «مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتٰابُ وَ لاَ الْإِیمٰانُ وَ لٰکِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ» .فقال:لقد هداک اللّه،ثم قال:اللهم اهده -ثلاثاسل عما شئت یا بنی فقلت:إن أبی و امی علی النصرانیه و أهل بیتی،و امی مکوفه البصر فأکون معهم و آکل فی آنیتهم؟فقال:یأکلون لحم الخنزیر؟فقلت:لا و لا یمسونه،فقال:لا بأس فانظر امک فبرها،فإذا ماتت فلا تکلها إلی غیرک،کن أنت الذی تقوم بشأنها و لا تخبرن أحدا أنک أتیتنی حتی تأتینی بمنی إن شاء اللّه قال:

فأتیته بمنی و الناس حوله کأنه معلم صبیان،هذا یسأله و هذا یسأله،فلما قدمت الکوفه ألطفت لامی و کنت اطعمها و افلی ثوبها و رأسها و أخدمها فقالت لی:یا بنی ما کنت تصنع بی هذا و أنت علی دینی فما الذی أری عنک منذ هاجرت فدخلت فی الحنیفیه؟فقلت:رجل من ولد نبینا أمرنی بهذا،فقالت:هذا الرجل هو نبی؟فقلت:لا و لکنه ابن نبی،فقالت:یا بنی إن هذا نبی إن هذه وصایا الانبیاء،فقلت:یا امه إنه لیس یکون بعد نبینا نبی و لکنه ابنه فقالت:یا بنی دینک خیر دین،اعرضه علی فعرضته علیها فدخلت فی الاسلام و علمتها،فصلت الظهر و العصر و المغرب و العشاء الآخره،ثم عرض لها عارض فی اللیل،فقالت:یا بنی أعد علی ما علمتنی فأعدته علیها،فأقرت به و ماتت،فلما أصبحت کان المسلمون الذین غسلوها و کنت أنا الذی صلیت علیها و نزلت فی قبرها».

(۱۰).درباره داشتن فرزند صالح روایات فراوانی وارد شده است.از جمله:

-کافی،ج ۶،ص ۲:«علی بن إبراهیم،عن أبیه،عن النوفلی،عن السکونی،عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:الولد الصالح ریحانه من اللّه قسمها بین عباده و إن ریحانتی من الدنیا الحسن و الحسین،سمیتهما باسم سبطین من بنی إسرائیل شبرا و شبیرا».

-«عده من أصحابنا،عن أحمد بن محمد،عن عثمان بن عیسی،عن ابن مسکان،عن بعض أصحابه أنه قال:قال علی بن الحسین علیهما السلام:من سعاده الرجل أن یکون له ولد یستعین بهم».

-«عده من أصحابنا،عن أحمد بن محمد بن خالد،عن شریف بن سابق،عن الفضل ابن أبی قره،عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:مر عیسی بن مریم علیه السلام بقبر یعذب صاحبه ثم مر به من قابل فإذا هو لا یعذب، فقال:یا رب مررت بهذا القبر عام أول فکان یعذب و مررت به العام فإذا هو لیس یعذب؟فأوحی اللّه إلیه أنه أدرک له ولد صالح فأصلح طریقا و آوی یتیما فلهذا غفرت له بما فعل ابنه،ثم قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:میراث اللّه عز و جل من عبده المؤمن ولد یعبده من بعده،ثم تلا أبو عبد اللّه علیه السلام آیه زکریا علیه السلام "(رب)هب لی من لدنک ولیا*یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا"».

(۱۱).اسراء،۳۲: «وَ لاٰ تَقْرَبُوا الزِّنیٰ إِنَّهُ کٰانَ فٰاحِشَهً وَ سٰاءَ سَبِیلاً» و نزدیک زنا نشوید که کاری بسیار زشت و راهی بد است.

ص:۱۱۱

۷ علل روگردانی از حق

اشاره

کرج،مسجد حضرت معصومه(ع) دهه دوم و سوم محرم ۸۳-۱۳۸۲

ص:۱۱۳

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

خداونـد در سراسـر قرآن کریم از مردم دعوت می کنـد دربـاره حقایقی که در دسترس آن ها قرار دارد تعقل کننـد و اندیشـه نماینـد.زیرا وقتی انسـان در دنیـای پرقیمت بـاطن خویش قرار می گیرد و دربـاره حقـایقی که در دسترسـش قرار دارد فکر می کند،درستی آن حقایق را درک کرده و فهم.

می نماید.

حقیقت اول:وجود رسول خدا(ص)

یکی از حقـایقی که در دسترس مردم عصـر بعثت قرار داشت،وجود مبارك رسول خـدا بود.پروردگار عالم برای این که مردم را از دیـد باطـل و غلطشـان نسـبت به پیغمـبر نجـات دهـد تـا وجود مقـدس ایشـان را سـاحر و مجنون و کـذاب ۱ نخوانند،می فرماید:درباره این انسان والا که همنشین شماست اندیشه و دقت کنید:

«ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ». ۲

سپس درباره رفیقتان محمّد که عمری با پاکی،امانت،صدق و درستی در

میان شما زندگی کرده است بیندیشید که هیچ گونه جنونی ندارد.

زیرا وقتی مردم اندیشه کنند و ببینند که حالات دیوانگان و جن زدگان در وجود مقدس ایشان نیست و هر کاری که می کند صحیح و حق و با منفعت است،حق بودنش را درک می کنند و وقتی حق بودن ایشان را درک کردند،درمی یابند که باید به او اقتدا کنند و از او پیروی نمایند. ۳

حقیقت دوم:قرآن

حقیقت دیگری که در دسترس مردم بودو اکنون نیز هست قرآن است.پروردگار خطاب به مردم می فرماید:چرا در آیات الهی،در این وحی منزل،و در مجموعه کلماتی که بر پیغمبر نازل شده،تدبر و تفکر نمی کنید؟

«أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا». ۴

آیا در قرآن نمی اندیشند تا حقایق را بفهمند یا بر دل هایشان قفل هایی قرار دارد؟

مگر بر دل های شما قیدوبندها و قفل هایی زده شده است که نمی توانید فکر کنید؟قرآن در پاسخ به سخن آن عده که راجع به پیغمبر می گفتند قلب و فکر ما نسبت به ایشان بسته است،می گوید:آن ها دروغ می گویند.فکر یا دلشان در این باره بسته نیست،بلکه از سر عناد و لجبازی و کبر و حسادت این سخن را می گویند.قرآن می فرماید آن ها نمی خواهند حق را قبول کنند،لذا این که می گویند:

«قُلُوبُنٰا غُلْفٌ». ۵

دل های ما در پوشش است و قدرت ندارد که حقیقت را بفهمد.

دروغ است.قرآن در یکی از آیات سوره مبارکه بقره می فرماید:این گروه از بت پرستان دانای به توحید بوده و جاهل به آن نیستند.آن ها آگاهند که تمام چرخ های عالم به اراده یک نفر می چرخد و او خداست.

بااین حال،در برابر پروردگار مشتی بت جانـدار یا بیجان را علم کرده اند و در امور زندگی به آن ها متوسل می شوند؛درحالی که می دانند هیچ کاری از آن ها برنمی آید.در این میان،عده ای به مجسمه های مختلف متوسل می شوند؛گروهی به چوب و آهن و...،و عده ای به به پول.

قرآن در این باره می فرماید:

«أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ». ۶

(سرکشی و یاغی گری این افراد)برای آن است که دارای ثروت و فرزندان فراوان اند.

همـه دلخوشـی آنـان ایـن اسـت که پولـدار هسـتند و چـون فکر می کننـد که پـول همه جـا و همه وقت کلیـد حـلّ مشـکلات است،تکیه شان به پول است.در قرآن مجیـد،سـرنوشت تعـدادی از این پولـدارها آمده است که پروردگار عالم تا نابود شدن و مرگشان،از بندی که درونش افتاده بودند نجاتشان نداد.

ابو لهب عموی پیامبر

یکی از کسـانی کـه پروردگـار در قرآن از او نـام برده ابـو لهـب ۷ ،عمـوی پیغمـبر،است که وصـف او در سوره مسـد آمـده است.خداوند در پایان این سوره درباره او می فرماید:

«مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ». ۸

ثروتش و آنچه از امکانات به دست آورد چیزی از عذاب خدا راکه در دنیا عذاب استیصال است از او دفع نکرد.

یعنی ثروتش نتوانست ذره ای از گرفتـاری هایی که پروردگار برایش درست کرده بود را حل کنـد و جریمه خـدا را از او دفع نمایـد.زیرا ثروت ابزار است؛انسان ها ابزار هسـتند؛اشـیاء ابزار هسـتند،و هیچ چیز در این عالم از خود اسـتقلالی ندارد تا کاری بتواند انجام دهد.اگر پروردگار

اجازه بدهـد،آتش می سوزانـد،در غیر این صورت،کوهی از آتش نیز ابراهیم را نمی سوزاند. ۹ ماجرای حضرت یونس نمونه ای دیگر است.زیرا اگر انسان را در مکانی قرار دهنـد که هوای مناسب نداشـته باشد،می میرد؛ ولی خداوند یونس را در شـکم ماهی حفظ می کنـد و او نه از نبود هوا می میرد و نه در معـده نهنگ همراه غـذاهای دیگر هضم می شود،بلکه از آن جا زنده بیرون می آید. ۱۰

آری،هیـچ کس و هیـچ چیز در این عالم به اسـتقلال قـدرتی نـدارد و همه قـدرت ها و تاثیرها در دست با کفایت اوست.ازاین رو،گـاهی به فردی مریض گران ترین و مفیـدترین داروها را می دهنـد و او می میرد،و گاه به کسـی که مرضـش سـخت تر از اوست ارزان ترین دوا را می خوراننـد و او خـوب می شـود.زیرا درمـان واقعی متعلـق به دارو نیست،متـاثر از اجـازه پروردگـار است.اگر او اجازه بدهـد،دوا اثرش را در بـدن شـخص می گـذارد،ولی اگر اجازه ندهد،بدن فرد دوا را دفع می کند و اثری از آن نمی پذیرد.

نکته ای در سوره مبارکه حشر

گـاه فردی که خـاطرش خیلی عزیز است در بستر مرگ افتـاده و همه دوسـتدارانش دورش را گرفته انـد و حاضـرند هر کـاری برایش بکنند تا نمیرد.خداوند در سوره مبارکه واقعه در این باره می فرماید:

«فَلَوْ لاٰ إِذٰا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ. وَ أَنْتُمْ حِینَئِذٍ تَنْظُرُونَ. وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْکُمْ وَ لٰکِنْ لاٰ تُبْصِرُونَ. فَلَوْ لاٰ إِنْ کُنْتُمْ غَیْرَ مَدِینِینَ تَرْجِعُونَهٰا إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ». ۱۱

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می رسد و شـما در آن وقت نظاره گر هستید و هیچ کاری از شما ساخته نیست!و ما به او از شما نزدیک تریم، ولی نمی بینید.آری،پس چرا اگر شما پاداش داده نمی شوید و به گمان خود قیامتی در کار نیست و شما را قدرتی بزرگ و فراتر است؟آن روح

به گلوگاه رسیده را به بدن محتضر برنمی گردانید،اگر در ادعای خود راستگویید؟

این سخن قرآن به همه کسانی است که زروزیور فریبشان داده و اراده مطلق خداوند را بر جهان به سهل گرفته اند.خطاب آیه به آنان این است که اگر کاری از دستتان برمی آید چرا روح فرد محتضر را به او بر نمی گردانید و می گذارید او بمیرد؟

به راستی،مگر اروپایی ها و آمریکایی ها کم دارو دارند یا کم در علم پزشکی پیشرفت کرده اند؟پس،چرا آن ها نیز،مانند مردم مشرق زمین یا کشورهای جهان سوم یا کشورهای عقب افتاده،مردمانشان می میرند و هیچ کاری هم از دست کسی در این باره برنمی آید؟آری:

چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد بقا بقای خدایست و ملک ملک خدا. ۱۲

توصیه قرآن به تفکر

قرآن مجید به همه انسان ها توصیه می کند که فکر کنند و بعد با اشیاء عالم رابطه برقرار کنند.دستور قرآن این است که بی فکر و تعقل با چیزی پیوند برقرار نکنید.

نکته عجیب و مهم دیگر این است که قرآن مجید می گوید:این که عده ای ادعا می کنند حقیقت را نمی دانند یا دلشان در پوشش است مقبول نیست.قرآن قبول ندارد که عقل این انسان ها حرکت نداشته باشد،لذا به صراحت سخن آنان را دروغ می شمارد.یعنی هم می دانند و هم می توانند تعقل کنند.ازاین رو،آیه ای در قرآن مجید پیدا نمی شود که آنان را فاقد نیروی تعقل بداند.برعکس،معتقد است که:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا». ۱۳

یعنی ابزار تعقل و فهم را دارند،ولی خودشان دنبال فهم نیستند.چرا که اگر دنبال کشف حقیقت باشند و درباره آن تفکر کنند،حق بودن

پیغمبر و قرآنی که بر او نازل شده رادرک می کنند و در پیروی از آن ها کوتاهی نمی ورزند.

مساله عجیب دیگر این است که بعضی آیات قرآن معتقدند عده ای از مردم حقیقت را درک کرده اند،اما چیزی که نمی گذارد به آن اقرار کنند و خود را با آن هماهنگ سازند«تعصب»و«لجبازی»و«تکبر»و «حسادت»است.این چند علت به صراحت در آیات قرآن آمده است.

علت های اعراض از حق

الف.حسد

اشاره

«أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلىٰ ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ». ۱۴

بلکه آنان به مردم به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده حسد می ورزند.

پروردگار عالم اراده کرده از فضل خود خانواده ای را بهره مند سازد و یکی از این خاندان پیغمبر باشد،یکی انسانی چون فاطمه زهرا،یکی علی بن ابی طالب،و دیگری حسن یا حسین،علیهم السلام.عده ای از مردم هم می دانند این فضل خدا بر آن هاست،بااین حال،حسادت می ورزند و بر اثر حسادت علیه آن ها موضع می گیرند و در مقابلشان می ایستند.این بدان سبب نیست که انسان های حسود حق را نمی فهمند، ازآن روست که بیماری حسادت اجازه نمی دهد در مقابل حق ایستادگی نکنند و بر ضدّ آن حرکت ننمایند.

سبب دشمنی با علی(ع)حسادت بود

روزی،هشام بن حکم از حضرت صادق پرسید یابن رسول اللّه،مگر مردم بعد از مرگ پیغمبر،امیر المؤمنین را نمی شناختند؟راست هم می گفت.زیرا ما که ۱۵۰۰ سال با حضرت فاصله داریم او را می شناسیم، آن ها که حضرت را دیده بودند چگونه نمی شناختند؟

حضرت فرمود:آن ها هم کاملا حضرت را می شناختند و می دانستند ایشان،بعد از پیغمبر،اعلم و اعدل امت است و مجاهدت هایش سبب رشد اسلام بوده است و...

-پس چرا آن ها بعد از مرگ پیغمبر این طور با ایشان درگیر شدند و حتی هیزم به در خانه حضرت آوردند و اعلام کردند که اگر بیرون نیایید خانه را با هر کسی که در آن است می سوزانیم؟یعنی نه تنها در را آتش می زنیم،زهرا و حسن و حسین،علیهم السلام،را هم می سوزانیم. ۱۵ چرا آن ها این گونه در مقابل اهل بیت موضع گیری کردند؟

حضرت در پاسخ هشام حتی یک جمله هم نفرمودند؛در این باره سخنرانی نکردند و دلیل هم نیاوردند؛فقط یک کلمه به هشام بن حکم- این عالم دانشمند که به واسطه علمش بسیار مورد احترام حضرت صادق،علیه السلام،بودفرمودند و او نیز با همان یک کلمه مجاب شد:

«الحسد». ۱۶

یعنی آن ها چشم نداشتند این همه نعمت معنوی خدا به این خاندان را ببینند.تحمل نداشتند علی را علی ببینند،زیرا گمان می کردند او هم مثل خودشان است.اگر حضرت مثل آنان بیسواد بود یا در جنگ ها برنده نبود یا این همه اهل عبادت نبود،کسی کاری به کار او نداشت.آن ها مریض بودند و بیماری شان هم حسد بود.حسد این قدر بیماری خطرناکی است که حسود را وادار می کند زنده زنده اهل بیت پیغمبر را یک روز پس از مرگ پیغمبر بسوزاند!آیا گمان می کنید آن ها حق را نمی دانستند؟-البته که می دانستند.

ب.کبر

اشاره

علت دیگر اعراض از حق کبر است.آیا ابلیس نمی دانست امر به سجده بر آدم از جانب پروردگار است؟آیا نمی دانست آدم به سبب «نَفَخْتُ فِيهِ

مِنْ رُوحِي» ۱۷ موجود ممتاز است؟پس چرا امر خدا را اجابت نکرد؟ قرآن علت این نافرمانی را کبر می داند و می فرماید:

«أَبیٰ وَ اسْتَکْبَرَ». ۱۸

او خود بزرگ بین بود،لذا خلقت خود را با آدم مقایسه کرد و گفت:

«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ». ۱۹

جنس وجود من گرانتر از جنس وجود اوست.جنس وجود او خاک و جنس وجود من از آتش ۲۰ من خیلی بالاتر از او هستم.برای همین،من هرگز بر او سجده نمی کنم،حتی اگر تو امر کرده باشی!

فکر می کنید انسان های بی نماز چرا نماز نمی خوانند؟برای این که می گویند ما برای خودمان کسی هستیم و این حق خدا نیست که به من بگوید صبح بیدار شوید بروید وضو بگیرید و رو به قبله بایستید پیشانی خود را روی خاک بگذارید.

این درحالی است که وقتی خدا به پیغمبر می گوید نماز بخوان!ایشان پیشانی اش را بهتر از همه مردم روی خاک می گذارد،بیشتر از همه اشک می ریزد،و با این که عبادتش از نظر ارزش از عبادت ملائکه و جن و انس برتر است،وقتی روبه روی حضرت حق می ایستد،با گریه می گوید:

«ما عبدناک حّق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک». ۲۱

آن گونه که سزاوار توست تو را بندگی نکردم.

او خودش را نمی ببیند،نمازش را نمی بیند،هدایتگری اش را نمی بیند، نبوتش را نمی بیند،عظمتش را نمی بیند،زیرا هرچه می بیند جلوه خداست.می گوید:من تنها یک ظرف خالی هستم.نبوت جلوه او و عبادت جلوه ارادهٔ اللّه است.فضائلم نیز جلوه اسماء اوست.چنین کسی نمی تواند خودش را ببیند،چون خودی از خودش خبر ندارد.کسانی که از خودیت خود خبر دارند،انسان های بی شعوری هستند.زیرا خودیتی

برای کسی وجود ندارد.کسی که گمان می کند خودیتی دارد و براساس آن خود را«من»می خواند موجود بی شعوری است. ۲۲

تا با خودی،ای خواجه،خدا چون گردی بیگانه سرشتی آشنا چون گردی

جز سایه خویشتن نمی بینی تو ای سایه،ز خورشید جدا چون گردی؟ ۲۳

قصه آن کس که در یاری بکوفت ۲۴

نقل است که روزی کسی در خانه پیامبر را زد.پیغمبر فرمود:کیست؟ گفت:منم!پیغمبر فرمود:این بار که در خانه را زدی و پرسیدم کیستی، تنها بگو:در را باز کنید!نگو:منم!چون منی غیر از خدا در عالم وجود ندارد.«أنا»را کسی باید بگوید که خودیتی دارد.و در عالم تنها اوست که می تواند بگوید هستم.ما انسان ها از خودمان چیزی نداریم تا بخواهیم آن را به حساب بودنمان بگذاریم و مثلاـ بگوییم:علم من،پول من،بدن من،پهلوانی من،قدرت من،وکالت من،وزارت من،منبر من، مرجعیت من.همه این من ها دروغ و پوچ است.

پس،یکی از علت هایی که سبب می شود کسی در مقابل حق و قرآن و پیامبر خدا و اولیای او بایستد کبر است.چنین کسی از میان این همه احکام قرآن به هیچ یک عمل نمی کند و دقیقا برعکس آن رفتار می کند؛ مثلا،قرآن دستور می دهد که نماز بخوانید،روزه بگیرید،ربا نخورید و...؛ اما او هم نماز نمی خواند،هم روزه نمی گیرد و هم ربا می خورد.حال این فرد از دو امر خارج نیست:یا انسانی متکبر است یا مقلّدی نفهم است که از سر لجاجت و تعصب با حق می ستیزد.

ج.تعصب و لجاجت

پیغمبر اسلام از مردم می خواست دست از بت ها بردارند،اما آن ها می گفتند:پدران و اسلاف ما همگی این بت ها را می پرستیدند،مگر می شود ما از آن ها دست برداریم و از دین آباء و اجدادمان بازگردیم؟ ۲۵

ص:۱۲۳

قرآن می فرماید:ای پیامبر،به آن ها بگو اگر آباء و اجداد شما انسان های نفهمی بوده اند و خود را به آتش جهنم افکنده اند،شما هم باید همان کار را انجام دهید؟

«وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ». ۲۶

و هنگامی که به آنان که مشرک و کافرند گویند:از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید،می گویند:نه،بلکه از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم.آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و راه حق را به سبب کوردلی نمی یافتند باز هم کورکورانه از آنان پیروی خواهند کرد؟

ازاین روست که این اندازه قرآن کریم به تفکر و اندیشه و تعقل اهتمام می ورزد:

«أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها». ۲۷

بااین همه،باز عده ای بدون دلیل و به قول معروف«چوب انداز» می گویند:امروز عصر علم و قرن تسخیر فضاست و دیگر جایی برای قرآن وجود ندارد!درحالی که همه آفرینش جای قرآن است.این عده می خواهند با ژست های علمی خود قرآن را از زندگی انسان ها بیرون بگذارند.مگر قرآن کریم چه می گوید؟

ادامه سخن گفتار پیشین درباره آیات سوره انعام

در گفتار پیش دیدیم که پنج مساله مهم در این آیه مطرح شد:

«قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». ۲۸

بگو:بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم:این که چیزی را شریک او قرار مدهید،و به پدر و مادر نیکی کنید،و فرزندانتان را از

ترس تنگدستی نکشید،ما شما و آنان را روزی می دهیم،و به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهانش نزدیک نشوید،و انسانی را که خدا محترم شمرده جز به حق نکشید؛خدا این گونه به شما سفارش کرده تا بیندیشید.

خداوند در ادامه این آیات می فرماید:

«وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ الْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزٰانَ بِالْقِسْطِ لاٰ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا وَ إِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ وَ بِعَهْدِ اللّٰهِ أَوْفُوا ذٰلِكُمْ وَصّٰاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». ۲۹

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حدّ بلوغ بدنی و عقلی خود برسد،و پیمانه و ترازو را براساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید؛هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کنیم؛و هنگامی که سخن گویید،عدالت ورزید هرچند درباره خویشان باشد،و به پیمان خدا وفا کنید؛خدا این گونه به شما سفارش کرده تا پند گیرید.

آن ها که معتقدند قرآن در زندگی جا ندارد برای سخن خود در برابر این آیات قرآن چه مدرکی دارند؟قرآن در این آیه می فرماید:ابدا به مال یتیم نزدیک نشوید،مگر این که بخواهید به وجه احسن این مال را حفظ کنید که از بین نرود.آن هم تا زمانی که یتیم به بلوغ عقلی و جسمی برسد که در آن زمان باید مال حفظ شده اش را به او برگردانید.

خداوند در قرآن نزدیک به ۲۵ بار به رعایت حال یتیمان دعوت کرده است.در حقیقت،قرآن در این آیات به انسان ها دستور می دهد که ضعیف کش نباشید و بی پناه را بی پناه تر نکنید.حق انسانی مظلومی را نابود نکنید،مالش را بپردازید،مال یتیمان را حفظ کنید و سالم به آن ها برگردانید.مگر دو یا سه کودک صغیر چه تقصیری کرده اند که پدرشان را از دست داده اند که دایی یا عمو یا سرپرستشان بخواهد ارث آنان را به نام خودش کند و چیزی برای آن ها باقی نگذارد؟و بعد هم که این بچه های یتیم بزرگ شدند و اموال پدرشان را مطالبه کردند بگوید:کدام

اموال؟پدر شما چیزی برایتان به جا نگذاشته بود.در ثانی،خودش هم آن قدر محتاج بود که در ایام حیاتش هم ما به او کمک می کردیم.

در طول تاریخ،کم نبودند کسانی که به همین ترتیب میلیون ها تومان مال از افراد یتیم را غارت کردند و بعد به پدر آن ها نیز تهمت فقر زدند.

قرآن درباره مال یتیم فراوان سفارش کرده و گفته است:آن ها که مال یتیم را می خورند،در حقیقت،آتش می خورند و از همه زودتر وارد جهنم می شوند:

«إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامیٰ ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً». ۳۰

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند،فقط در شکم های خود آتش می خورند،و به زودی در آتش فروزان درآیند.

«سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً» یعنی از همه زودتر و با شتاب وارد دوزخ می شوند، زیرا خدا در مجازات کسی که مال یتیم را بخورد معطل نمی کند و از همه زودتر آن ها را به جهنم می فرستد.دلیلش این است که جنایت آن ها جنایت بزرگ و سنگینی است.خوردن مال انسانی که پدر از دست داده و نه قدرت دفاع از خودش یا مالش را دارد و نه آن قدر قدرت عقلی دارد که بفهمد چه بلایی دارد به سرش می آید جنایت کوچکی است؟

به بازوان توانا و قدرت سر دست خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست

ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده و گر تو می ندهی داد،روز دادی هست. ۳۱

انسان باید به میدان کسی برود که هماورد او باشد و با فردی پنجه بیازماید که مانند خودش باشد،نه با چند دختر و پسر داغدیدۀ پدر از دست دادۀ دو سه ساله یا شیرخوار.آن ها که توانی برای مقابله ندارند تا انسان به جنگشان برود و اموالشان را به یغما ببرد.بااین حال،برخی با یتیمان به گونه ای رفتار می کنند که انگار کافر حربی را به اسارت گرفته اند و غارت مال آنان مثل مال کافر حربی حلال است!

ص:۱۲۶

وصی خیانتکار

چندی پیش،یکی از همین بچه های یتیم را دیدم که البته دیگر بزرگ شده و ازدواج کرده است.می گفت:ما دو برادر و سه خواهر هستیم.

مالی که وصی پدر ما از ما به یغما برده و به نام خودش کرده را اگر بخواهد به ما برگرداند،حدود ۶۰۰ میلیون تومان می شود.این درحالی است که ما همه در شرایط زیر متوسط و با سختی داریم زندگی می کنیم.

شکایت هم نمی توانیم از او بکنیم،زیرا همه اسناد را به نام خودش کرده و مال ما را در ردیف مال خودش قرار داده است!اگر اسم این کار خیانت و جنایت نیست چیست؟

روش رسول خدا،صلی اللّه علیه و آله،درباره یتیمان

روزی رسول خدا دیدند در کوچه ای تعدادی از بچه ها مشغول بازی هستند،ولی بچه ای در گوشه ای ایستاده و با حسرت به بازی آن ها نگاه می کند.این را هم بگوییم که در عربستان و قبل از بعثت پیامبر یتیم را خیلی تحقیر می کردند و کوچکش می دانستند و چون عضوی زائد از اجتماع با او رفتار می کردند.خود رسول خدا هم که یتیم بود،لذا وقتی ایشان به رسالت مبعوث شد،گروهی از مردم از جمله عمویش ابو لهب و افرادی چون ابو جهل می گفتند:کار ما به جایی رسیده که از یک یتیم باید فرمان ببریم؟مگر او کیست؟

پیامبر با دیدن این صحنه جلو آمد و گفت:پسرم چرا وارد بازی نمی شوی؟گفت:راهم نمی دهند.

-چرا؟

-برای این که من یتیم هستم.

(از این سخن معلوم می شود که هنوز آن فکر شیطانی در میان عرب ها ریشه کن نشده بوده).

ص:۱۲۷

-پسر چه کسی هستی؟

-پدرم رفاعه انصاری است.

-مادرت کجاست؟

-شوهر کرد و مرا گذاشت و رفت!

پیغمبر عظیم الشأن اسلام او را در آغوش گرفت و به خانه حضرت زهرا برد: ۳۲

-فاطمه جان این برادر توست.بدنش را بشوی،موهایش را شانه کن،لباس نو بر او بپوشان تا او را با خود ببرم.

بعد،آن یتیم را نزد بچه ها برد و آن ها را صدا کرد و فرمود:کدام یک از شما گفته اید که این پسر یتیم است؟یکی دو نفر گفتند:ما این حرف را زدیم.فرمود:ولی او پدر دارد!گفتند:پدرش کجاست؟فرمود:من هستم.

بچه ها تا شنیدند پیامبر پدر آن پسر است در آغوشش گرفتند و در بازی راهش دادند. ۳۳

پیامبر می دانست که اگر از کنار ناراحتی این یتیم بی تفاوت بگذرد،در قیامت باید پاسخگو باشد.چه رسد به این که کسی بخواهد مال یتیم را بخورد.قرآن به انسان ها دستور می دهد که در حق کسی ظلم نکنید، بخصوص به یتیم و به مالش.این آئین زندگی در همه عصرها و در میان همه نسل هاست.آیا باز می توان گفت که در این روزگار قرآن جایی ندارد؟با این وصف،چه باید کرد؟سر یتیم را برید و مالش را به غارت برد؟آیا به راستی حفظ حرمت یتیم قدیمی شده و دیگر به درد امروز نمی خورد؟با این حساب،پس چه چیزی به درد امروز می خورد؟این فسادها،آلودگی ها،زناکاری ها،ورق ها،عرق ها،کثرت طلاق ها،مال مردم خوری ها؟آیا این ها به درد بشر امروز می خورد؟می دانید منشأ این که

می گویند قرآن به درد امروز نمی خورد چیست؟پاسخ ساده است:

اندیشه نکردن،بی فکری،و بی عقلی.

از یک مسیحی کمتر نباشیم!

هر وقت می خواهم این مطلب را بگویم یا بنویسم به واقع دلم می سوزد.

وقتی مشغول نوشتن یکی از کتاب هایم بودم که در رابطه با قرآن کریم بود،به کتاب یک دانشمند قرآن شناس فرانسوی به نام«انتین دینه» برخوردم.ایشان در انتهای مجلد دوم کتابی که درباره پیامبر نوشته ۳۴ می نویسد:

یا رسول اللّه،خودت و قرآنت در میان امت خودت(دقت شود!نمی گوید در میان مسیحیان و ارمنی ها و یهودیان)،در کمال غربت قرار داری.من هم که با خانواده ام در پاریس زندگی می کنم و هیچ کمکی از دستم بر نمی آید.تنها چیزی که به نظرم می رسد این است که با نیت پاک خودم و زن و بچه ام مسلمان شویم و به تمام برنامه هایت عمل کنیم.من به این اندازه می توانم غربت تو را جبران کنم.

این را یک مسیحی نوشته است.خوب است فردای قیامت پیامبر این مسیحی را به ما نشان دهد و بگوید این مسیحی این طور به من کمک کرد،ولی شما،با وجود آشنا بودن با من و با قرآن من،از من و قرآنم عدول کردید؛نه به حرفم گوش دادید و نه به قرآنم عمل کردید؟! ۳۵

نمی دانم!شاید عده ای فکر می کنند این خانم های بد حجابی که در تهران و کرج و شیراز و اصفهان و جاهای دیگر می بینیم مسیحی یا یهودی یا شاید از کمونیست های مسکو هستند؟شاید صبح به صبح با هواپیما این ها را از آمریکا و اروپا به این جا می آورند و نصف شب دوباره برشان می گردانند!آیا ایشان از امت اسلام و امت قرآن اند؟آن هم قرآنی که بارها به صراحت و کنایه درباره حجاب سخن گفته است؟

ص:۱۲۹

چقدر مسلمان حرام خور در جامعه داریم که وقتی به آن ها می گویند حرام نخورید،می گویند:همه دارند می خورند ما چرا نخوریم؛همه دارند می دزدند،ما چرا ندزدیم؟این رفتارها با کدام قسمت از اسلام و قرآن هماهنگی دارد؟پس،بیهوده نیست اگر می گوییم خود مسلمان قرآن را مهجور کرده و غریب گذارده اند. ۳۶

ماجرای پول نفت!

یکبار،کارمند یکی از ادارات را دیدم که با این که ماهی صد هزار تومان حقوق می گرفت،ماشین گران قیمت و خانه مجللی داشت که آن روزها ۷۰-۸۰ میلیون تومان می ارزید.در اثنای صحبت،کسی از او پرسید:

شما چطور با این حقوق این چیزها را خریده اید؟گفت:این ها از حقوقم نیست،از حق نفتم است!بعد هم توضیح داد که چون اداره حق واقعی ما را نمی داد،ما حقمان را خودمان از بار اداره بلند کردیم و برداشتیم.از او پرسیدم:شما نماز هم در این خانه می خوانید؟گفت:آری!گفتم:

چطور؟گفت:چطور ندارد.می خوانیم دیگر!

به راستی،چقدر آن ها که اهل فکر و تعقل هستند ارزش دارند!یکبار روایتی دیدم که خیلی برایم جالب بود و آرزو کردم ای کاش یک ذره از آن حقیقتی که برای دیگران اتفاق افتاده برای من هم اتفاق می افتاد!

ماجرای میثم تمار

میثم تمار ۳۷ یک خرمافروش بود.در اصلّ هم ایرانی بود نه عرب.غلام هم بود تا این که امیر المؤمنین او را خرید و آزاد کرد.بعد،به او فرمود:

تو وقتی در کشور خودت(ایران)متولد شدی،پدر و مادرت اسمت را سالم گذاشتند.

میثم بعد از رحلت پیغمبر به دنیا آمده بود و در زمان امیر المؤمنین جوانی

بیست و انـدی سـاله بود،امـا نقل است که وقتی در سال ۶۰ هجری قبل از این که مراسم حـج شـروع شود،به در خانه حضـرت حسین در مکه رفت تا ایشان را ببیند،با ام سلمه همسر پیغمبر گفتگویی کرد که به واقع عجیب است.آن روز،وقتی میثم به منزل امام حسین رفت،ام سلمه از پشت در به او گفت:ابی عبد اللّه از شهر بیرون رفته اند و فکر نمی کنم تا غروب هم بر گردند.میثم گفت:من عجله دارم و به عراق برمی گردم.

اگر ابی عبد اللّه آمدند،به ایشان بگویید مردی به نام میثم تمار آمده بود شما را ببیند...

ام سلمه نام میثم را که شنید گفت:تو میثم تماری؟گفت:آری.فرمود:

بارها دیده ام که نیمه شب امام حسین،علیه السلام،سر بر سجده نهاده و اشک می ریزد و در همان حال تو را دعا می کند. ۳۸

آری،انسان عاقل،انسانی که حق را یافته و با حق یکی شده،به حق اقتدا می کند و از این رهگذر ارزشـی می یابد که حضـرات معصومین در نماز شب خود او را دعا می کنند.

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل؟ مطیع نفس و شیطانی چه حاصل؟

بود قدر تو افزون از ملائک تو قدر خود نمی دانی چه حاصل؟ ۳۹

پی نوشت

(۱).اشاره به این آیات قرآن کریم است:

- «الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکِیمِ* أَ کانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَیْنا إِلی رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قالَ الْکافِرُونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِینٌ». یونس،۱ و ۲.

- «وَ قالُوا یا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ». حجر،۶.

- «قالَ رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آبائِکُمُ الْأَوَّلِینَ* قالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ».

شعراء،۲۶-۲۷.

- «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاّ رَجُلٌ یُرِیدُ أَنْ یَصُدَّکُمْ عَمّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُکُمْ وَ قالُوا ما هذا إِلاّ إِفْکٌ مُفْتَریً وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ* وَ ما آتَیْناهُمْ مِنْ کُتُبٍ یَدْرُسُونَها وَ ما أَرْسَلْنا إِلَیْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَذِیرٍ* وَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَیْناهُمْ فَکَذَّبُوا رُسُلِی فَکَیْفَ کانَ نَکِیرِ* قُلْ إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِیرٌ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدِیدٍ». سبإ،۴۳-۴۶.

- «إِنَّهُمْ کانُوا إِذا قِیلَ لَهُمْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ یَسْتَکْبِرُونَ* وَ یَقُولُونَ أَ إِنّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ* بَلْ جاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِینَ». صافات،۳۵-۳۷.

- «ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ* بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّةٍ وَ شِقاقٍ* کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنادَوْا وَ لاتَ حِینَ مَناصٍ* وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْکافِرُونَ هذا ساحِرٌ کَذّابٌ». ص،۱-۴.

- «أَنّی لَهُمُ الذِّکْری وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِینٌ* ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ».

دخان،۱۳-۱۴.

- «کَذلِکَ ما أَتَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ». ذاریات،۵۲.

- «فَذَکِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِکاهِنٍ وَ لا مَجْنُونٍ* أَمْ یَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ الْمَنُونِ* قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِینَ». طور،۲۹-۳۱.

- «ن وَ الْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ* ما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ* وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ * وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ». قلم،۱-۴.

- «وَ إِنْ یَکٰادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصٰارِهِمْ لَمّٰا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ* وَ مٰا هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ لِلْعٰالَمِینَ». قلم،۵۱-۵۲.

- «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ* وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شٰاعِرٍ قَلِیلاً مٰا تُؤْمِنُونَ* وَ لاٰ بِقَوْلِ کٰاهِنٍ قَلِیلاً مٰا تَذَکَّرُونَ* تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِینَ». حاقه،۴۰-۴۳.

- «وَ مٰا صٰاحِبُکُمْ بِمَجْنُونٍ* وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ* وَ مٰا هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ* وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شَیْطٰانٍ رَجِیمٍ* فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ* إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ لِلْعٰالَمِینَ». تکویر،۲۲-۲۷.

(۲).سبأ،۴۶.

(۳).امیر مومنان به کمیل بن زیاد می فرماید:«یا کمیل،ما من حرکه الا و انت فیه محتاج الی المعرفه».همه حرکات انسان و انتخاب های او در زندگی به شناخت و معرفت نیاز دارد و شناخت و معرفت از راه تفکر و اندیشه حاصل می شود.پیروی و اقتدا به دیگران نیز امری است مبتنی بر اندیشه،زیرا تا شخصی را شایسته پیروی ندانیم از او پیروی نخواهیم کرد.

(۴).- «أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلاٰفاً کَثِیراً»؛ آیا به قرآن عمیقا نمی اندیشند؟چنانچه از سوی غیر خدا بود،همانا در آن اختلاف و ناهمگونی بسیاری می یافتند.نساء،۸۲.

- «أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا* إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلیٰ أَدْبٰارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطٰانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلیٰ لَهُمْ* ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا مٰا نَزَّلَ اللّٰهُ سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ إِسْرٰارَهُمْ»؛ آیا در قرآن نمی اندیشند تا حقایق را بفهمند یا بر دل هایشان قفل هایی قرار دارد؟بی تردید کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنان به همان عقاید باطل و کردار ناپسندشان برگشتند و دست از قرآن و پیامبر برداشتند شیطان زشتی هایشان را در نظرشان آراست و آنان را در آرزوهای دورودراز انداخت.این به سبب آن است که آنان به کسانی چون مشرکان و کافران که نازل شدن وحی را خوش نداشتند،گفتند:ما در بعضی از امور که بر ضد مؤمنان است از شما اطاعت خواهیم کرد.درحالی که خدا اسرارشان را می داند.

محمد،۲۴-۲۷.

(۵). «وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ وَ قَفَّيْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ* وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً ما يُؤْمِنُونَ* وَ لَمّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكافِرِينَ* بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللّهُ بَغْياً أَنْ يُنَزِّلَ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلى غَضَبٍ وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ مُهِينٌ»؛ و يقينا ما به موسى كتاب داديم و پس از او پيامبرانى به دنبال هم فرستاديم،و به عيسى بن مريم دلايل روشن و آشكار عطا نموديم،و او را به وسيله روح القدس توانايى بخشيديم؛پس چرا هرگاه پيامبرى آيين و احكامى كه مطابق هوا و هوستان نبود براى شما آورد،سركشى كرديد؟پس نبوّت گروهى را تكذيب نموديد و گروهى را مى كشتيد.و گفتند:دل هاى ما در غلاف و پوشش است به اين علت كلام تو را نمى فهميم،ولى چنين نيست كه مى گويند بلكه خدا به سبب كفرشان آنان را از رحمتش دور كرده در نتيجه از پذيرفتن اسلام خوددارى مى كنند.پس تنها اندكى ايمان مى آورند.بقره،۸۷-۹۰.

- «وَ رَفَعْنا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثاقِهِمْ وَ قُلْنا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَ قُلْنا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً* فَبِما نَقْضِهِمْ مِيثاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآياتِ اللّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِيلاً». نساء، ۱۵۴-۱۵۵.

(۶).قلم،۱۴.

(۷).ابو لهب،عبد العزّى بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف،عموى پيامبر(ص)و يكى از سرسخت ترين دشمنان آن حضرت.ابو لهب در اصل،به ابو عتبه كنيه داشت،ولى پدرش عبد المطلب او را به سبب زيبايى و گلگونى چهره،«ابو لهب»مى خواند.

مادرش لبنى،دختر هاجر بن عبد مناف از قبيله خزاعه بود.

از زندگى ابو لهب پيش از ظهور اسلام،آگاهى دقيقى در دست نيست.اما احتمالا همچون بيشتر قريشيان به بازرگانى اشتغال داشته و چنان كه از آيه ۲ سوره مسد بر

ص:۱۳۴

می آید،ثروتی نیز اندوخته بوده است.ابو لهب به سرقت گنجینه کعبه متهم شد و گفته اند بدین سبب قریشیان خواستند دست او را قطع کنند،ولی منسوبان مادری او مانع شدند و برادر او،ابو طالب،از این ماجرا سخت برآشفته بود.

روابط پیامبر(ص)و ابو لهب ظاهرا تا پیش از بعثت،عادی و حسنه بوده است،چون پیامبر(ص)دو دختر خود رقیّه و ام کلثوم را به ازدواج عتبه عتیبه،پسران ابو لهب درآورده بود و همچنین کنیز ابو لهب،ثویبه،مدتی پیش از حلیمه سعدیه،پیامبر(ص) را در کودکی شیر داده بود.پس از بعثت پیامبر اکرم،ابو لهب در زمره سرسخت ترین دشمنان حضرت درآمد و شهرت او در تاریخ صدر اسلام به این سبب است.علت دشمنی ابو لهب با پیامبر به روشنی معلوم نیست،اما در این کار،رقابت با ابو طالب که پس از عبد المطلب بر بنی هاشم ریاست یافته بود و جدا از پیامبر(ص)حمایت می کرد،بی تأثیر نبوده است.روایتی هم نشان می دهد که ابو لهب و ابو طالب با یکدیگر روابط خوبی نداشته اند.تعصب ابو لهب در کیش نیاکانش نیز در مخالفت با پیامبر(ص)تأثیر داشته است و گفته اند که او بر عهده گرفته بود از بت«عزّی»،در برابر آیین جدید،حمایت کند.

ابو لهب همسایه پیامبر بود و با همسرش امّ جمیل بر سر راه پیامبر خار و خاشاك و زباله می ریختند و او را گونه گونه می آزردند.با این همه،با توجه به برخی از روایات،به نظر می رسد که او گاه نیز به حمایت از ابو طالب و پیامبر(ص)بر می خواسته است.

پس از این که پیامبر(ص)به دستور خداوند دعوت خود را میان خویشان خود آشکار کرد،ابو لهب از همان جا بنای مخالفت و عداوت را نهاد و به آنان گفت که برای حفظ کیش آباء و اجدادی،در برابر این آیین جدید بایستند و پیامبر(ص)را به استهزاء گرفت.گفته اند که سوره«مسد»پس از این بود که در ذمّ او و همسرش بر پیامبر(ص)نازل شد و به همین سبب ابو لهب ظاهرا بیشتر به تحریك همسرش، پسران خود را وادار کرد تا دختران پیامبر(ص)را رها سازند.هنگامی که قریشیان هرگونه رابطه را با پیامبر(ص)و مسلمانان و بنی هاشم تحریم کردند و ایشان ناچار

ص:۱۳۵

به شعب ابو طالب رفتند،ابو لهب از قریشیان پشتیبانی کرد.گفته شده است که وی در میان آن دسته از سران مشرکان بود که تصمیم گرفتند که پیامبر را شبانه و پنهانی در بستر خویش به قتل رسانند.پس از فوت ابو طالب و خدیجه،ابو لهب که اینک بر بنی هاشم ریاست یافته بود،نخست تصمیم گرفت،به ظاهر برای مدتی از پیامبر(ص)در برابر تعرض قریشیان حمایت کند،ولی بعدا چون نظر پیامبر(ص) در مورد ایمان عبد المطلب دانست،از آن رأی بازگشت و همچنان به ناسزاگویی و تکذیب پیامبر(ص)ادامه داد.

پس از هجرت پیامبر(ص)،او به سبب بیماری نتوانست در جنگ بدر شرکت کند، ولی به جای خود،عاص بن هشام بن مغیره را فرستاد که از ابو لهب دینی به گردن داشت و ابو لهب به همین سبب بدهکاری او را بخشید.روایاتی از رفتار شگفت او پس از شنیدن خبر شکست قریشیان نقل شده است،اما وی که به بیماری پوستی سختی مبتلا بود،۷ روز پس از واقعه بدر درگذشت.قریشیان جسد او را،شاید از بیم سرایت بیماری،به بیرون مکه بردند و بر آن سنگ انباشتند.ابن بطوطه در بیرون مکه،قبر منسوب به او را دیده بوده است.

تصریح به نام ابو لهب در قرآن کریم و ذم شدید او،بعدها گاه موجب برخی نزاع ها و اظهارنظر شد.

پسران ابو لهب نیز،بعدها در فتح مکه مسلمان شدند و در پیکارهای طائف و حنین شرکت کردند و نسل او از طریق پسرانش ادامه یافت.

منبع:دائره المعارف بزرگ اسلامی،ج ۶،مدخل ابو لهب.با اندکی تصرف و تلخیص.

(۸).مسد،۲؛آیات ۷۶-۸۱ سوره قصص هم سرنوشت قارون را در این باره بیان می کند.

(۹).أنبياء ۶۹: «قُلْنا يا نارُ كُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلیٰ إِبْراهِيمَ».

(۱۰).أنبياء،۸۷-۸۸: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادیٰ فِی الظُّلُماتِ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ* فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِينَ»؛ صافات،۱۳۹-۱۴۶: «وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ

أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ* فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ* فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ* فَلَوْ لاَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ* لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ* فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ* وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ».

(۱۱).واقعه،۸۳-۸۷.

(۱۲).شعر از سنجر سلجوقی است.

(۱۳).اعراف،۱۷۹: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَ يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَ يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لاَ يَسْمَعُونَ بِهَا أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ».

(۱۴).نساء،۵۴.

(۱۵).این مطلب را خود اهل تسنن هم نوشته اند و من در نوار«بانوی نمونه»که توسط صدا و سیما تهیه شد،تمام گرفتاری های حضرت امیر و حضرت زهرا و همه رنج هایشان و حتی هیزم آوردن،آتش روشن کردن،لگد زدن به حضرت زهرا و...

را از مهم ترین کتاب های اهل سنت نقل کردم و آدرس دادم.(مولف)

(۱۶).علامه مجلسی در بحار الانوار درباره ماجرای شورای شش نفره ای که عمر ترتیب داده بود مطالب زیبایی نقل می کند.از جمله:بحار الأنوار،ج ۳۱،ص ۶۱:«...

و حكى عن شيخه أبى على،أنه قال:إن ما روى عن عمر أنه قال:إن بايع ثلاثه و خالف اثنان فاقتلوا الاثنين.من أخبار الاحاد،و لا شئ يقتضى صحته،فلا يجوز أن يطعن به فى الاجماع.فكلامهم صريح فى أن الامامه بالاختيار[انه]لا يكون بأقل من خمسه،و قد ثبت عن عمر خلافه.و منها:إنه وصف كل واحد منهم بوصف زعم أنه يمنع من الامامه،ثم جعل الامر فيمن له هذه الاوصاف.و قد روى السيد فى الشافى،عن الواقدى بإسناده عن ابن عباس،قال:قال عمر:لا أدرى ما أصنع بأمه محمد صلى اللّه عليه و آله و سلم؟-و ذلك قبل أن يطعن-،فقلت:و لم تهتم و أنت تجد من تستخلفه عليهم؟قال:أصاحبكم يعنى عليا؟-.قلت:نعم و اللّه.هو لها أهل فى قرابته من رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم و صهره و سابقته و بالئه؟قال:إن فيه بطاله و فكاهه!قلت:عن طلحه؟قال:فابن الزهو و النخوه.قلت:عبد الرحمن؟قال:

هو رجـل صالـح على ضـعف فيه.قلت:فسعد؟قـال:صـاحب مقنب و قتـال لاـ يقوم بقريه لو حمـل أمرهـا.قلت:فـالزبير؟قال:و عقه لقس،مؤمن الرضا كافر الغضب،شحيح،و إن هذا الامر لا يصلح إلا لقوى فى غير عنف،رفيق فى غير ضعف،جواد فى غير سرف.

قلت:فـأين أنت عن عثمان؟قال:لو وليها لحمل بنى أبى معيط على رقاب الناس،و لو فعلها لقتلوه.قال السـيد رحمه اللّه:و قـد روى من غير هـذا الطرايق أن عمر قال لا صـحاب الشورى:روحوا إلى،فلما نظر إليهم قال:قـد جاءنى كل واحد منهم يهز عقيرته يرجو أن يكون خليفه،أمـا أنت يـا طلحه أفلست القائـل:إن قبض النبى(ص) أنكـح أزواجه من بعـده؟فما جعل اللّه محمـدا بأحق ببنات أعمامنـا،فـأنزل اللّه تعالى فيك: (وَ مٰا كٰانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ وَ لاٰ أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً). و أما أنت يا زبير!فو اللّه ما لان قلبك يوما و لا ليله،و مازلت جلفا جافيا،و أما أنت يا عثمان فو اللّه الروثه خير منك،و أما أنت يا عبـد الرحمن فإنك رجـل عـاجز تحب قومك جميعا،و أما أنت يا سـعد فصاحب عصبيه و فتنه،و أما أنت يا على فو اللّه لو وزن إيمانك بإيمان أهل الاـرض لرجحهم،فقـام على عليه السـلام موليـا يخرج،فقـال عمر:و اللّه إنى لاـ علم مكان الرجل لو وليتموه أمركم لحملكم على المحجه البيضاء، قالوا:من هو.قال:هذا المولى من بينكم.قالوا:فما يمنعك من ذلك؟قال:ليس إلى ذلك سبيل.و فى خبر آخررواه البلاذرى فى تاريخه-:أن عمر لما خرج أهل الشورى من عنده،قال:إن و لوها الاجلح سلك بهم الطريق.فقال عبد اللّه بن عمر:

فما يمنعك منه يا أمير المؤمنين؟قال:«أكره أن أتحملها حيا و ميتا».

فوصف كمـا ترى كـل واحـد من القوم بوصف قبيـح يمنع من الامامه،ثم جعلها فى جملتهم حتى كأن تلك الاوصاف تزول فى حـال الاجتمـاع،و نحن نعلم أن الـذى ذكره إن كـان مانعـا من الامـامه فى كـل واحـد على الانفراد فهو مانع مع الاجتماع،مع أنه وصـف عليـا عليه السـلام بوصـف لاـ يليق به ولاـ ادعـاه عـدو قـط عليه،بـل هو معروف بضـده من الركـانه و البعـد عن المزاح و الـدعابه،و هـذا معلوم ضـروره لمن سـمع أخبـاره عليه السـلام،و كيف يظن به ذلـك،و قـد روى عن ابن عباس أنه قال:كان أمير المؤمنين عليه السلام إذا أطرق هبنا أن نبتدئه بالكلام،و هذا لا يكون إلا من شده التزمت

و التوقر و ما يخالف الدعابه و الفكاهه.و منها:أنه قال:لا أتحملها حاى و ميتا.و هذا إن كان على عدوله عن النص على واحد بعينه فهو قول متملس متخلص لا يفتات على الناس فى آرائهم،ثم نقض هذا بأن نص على سته من بين العالم كله،ثم رتب العدد ترتيبا مخصوصا يؤول إلى أن اختيار عبد الرحمن هو المقدم،و أى شئ يكون من التحمل أكبر من هذا؟و أى فرق بين أن يتحملها بأن ينص على واحد بعينه و بين أن يفعل ما فعله من الحصر و الترتيب؟!».

در حديث ديگرى آمده است:كافى،ج ١،ص ٢۴٠:«عده من أصحابنا،عن أحمد بن محمد،عن على بن الحكم،عن الحسين ابن أبى العلاء قال:سمعت أبا عبد اللّه عليه السلام يقول:إن عندى الجفر الابيض،قال:قلت:فأى شئ فيه؟قال:زبور داود، و توراه موسى،و إنجيل عيسى،و صحف ابراهيم عليهم السلام و الحلال و الحرام، و مصحف فاطمه،ما أزعم أن فيه قرآنا،و فيه ما يحتاج الناس إلينا و لا نحتاج إلى أحد حتى فيه الجلده،و نصف الجلده،و ربع الجلده و أرش الخدش.و عندى الجفر الاحمر،قال:قلت:و أى شئ فى الجفر الاحمر؟قال:السلاح و ذلک إنما يفتح للدم يفتحه صاحب السيف للقتل،فقال له عبد اللّه ابن أبى يعفور:أصلحك اللّه أيعرف هذا بنو الحسن؟فقال:إى و اللّه كما يعرفون الليل أنه ليل و النهار أنه نهار و لكنهم يحملهم الحسد و طلب الدنيا على الجحود و الانكار،و لو طلبوا الحق بالحق لكان خيرا لهم».

(١٧). «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ* وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ* وَ إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَهِ إِنِّى خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ* فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِى فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ* فَسَجَدَ الْمَلائِكَهُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلاّ إِبْلِيسَ أَبى أَنْ يَكُونَ مَعَ السّاجِدِينَ* قالَ يا إِبْلِيسُ ما لَكَ أَلاّ تَكُونَ مَعَ السّاجِدِينَ* قالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ* قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّكَ رَجِيمٌ* وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَهَ إِلى يَوْمِ الدِّينِ»؛ و ما انسان را از گلى خشک،كه بر گرفته از لجنى متعفّن و تيره رنگ است،آفريديم.و جن را پيش از آن از آتشى سوزان و بى دود پديد آورديم.و ياد كن هنگامى را كه پروردگارت به فرشتگان گفت:من بشرى از گل خشک كه بر گرفته از لجنى متعفّن و تيره رنگ

است،می آفرینم.پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده کنان بیفتید.پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند.مگر ابلیس که از این که با سجده کنندگان باشد امتناع کرد.خدا گفت:ای ابلیس!تو را چه شده که با سجده کنندگان نیستی؟گفت:من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و برگرفته از لجنی متعفّن و تیره رنگ آفریدی،سجده کنم!خدا گفت:از این جایگاه والا که مقام مقربان است بیرون رو که رانده شده ای،و بی تردید تا روز قیامت لعنت بر تو خواهد بود.حجر،۲۶-۳۵.

- «إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ* فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ* فَسَجَدَ الْمَلاَئِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* إِلاَّ إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ* قَالَ یَا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعَالِینَ* قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ* قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ* وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلَی یَوْمِ الدِّینِ»؛ یاد کن هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت:همانا من بشری از گل خواهم آفرید.پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم،برای او سجده کنید.پس فرشتگان همه با هم سجده کردند؛مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد.خدا فرمود:ای ابلیس!تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم، بازداشت؟آیا تکبّر کردی یا از بلند مرتبگانی؟گفت:من از او بهترم،مرا از آتش آفریدی و او را از گل ساختی.خدا گفت:از آن جایگاه بیرون رو که بی تردید تو رانده شده ای؛و حتما لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.ص،۷۱-۷۸.

(۱۸).بقره،۳۴: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِیسَ أَبَی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ».

(۱۹).این آیات نیز در این باره است:اعراف،۱۲: «قَالَ مَا مَنَعَکَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ»؛ ص،۷۶: «قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ»؛ حجر،۳۲-۳۳: «قَالَ یَا إِبْلِیسُ مَا لَکَ أَلاَّ تَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ* قَالَ لَمْ أَکُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»؛

حجر،۳۳: «قٰالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصٰالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ».

-نیز در نهج البلاغه،خطبه ۱۹۲؛بحار الأنوار،ج ۱۴،ص ۴۷۱:«أما إبلیس فتعصب علی آدم علیه السلام لا صله،و طعن علیه فی خلقته فقال:أنا ناری و أنت طینی».

(۲۰).البته مراد این اتش معمولی نیست.معلوم نیست ماده اول خلقت ابلیس چه بوده است(مولف).زیرا در روایات آمده است که خدا آتش های متفاوتی با کیفیت های متفاوت خلق کرده است.

(۲۱).کتاب الزهد،حسین بن سعید کوفی،ص ۷۴:«النبوی المعروف:الهی ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک»؛صحیفه سجادیه،ص ۳۵(دعای امام برای حمله عرش و ملائک مقرب):«سبحانک ما عبدناک حق عبادتک».

(۲۲).سعدی در مقدمع گلستان خود می گوید:«عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که:ما عبدناک حق عبادتک،و واصفان حلیه جمالش به تحیّر منسوب که:ما عرفناک حق معرفتک.

گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز

عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز

یکی از صاحبدلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.حالی که از این معامله باز آمد،یکی از اصحاب گفت:از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟گفت:به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه اصحاب را.چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کآن سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبرانند کآن را که خبر شد خبرش باز نیامد

(۲۳).از اوحدی مراغه ای است.

(۲۴).مولانا در دفتر اول مثنوی مشابه حکایت زیر را با همین عنوان آورده است:«از درون گفت:کیست آن؟گفت:منم!گفت:چون تو تویی،در نمی گشایم.هیچ کس را از یاران نمی شناسم که او من باشد.برو!».

آن یکی آمد در یاری بزد گفت یارش:کیستی ای معتمد؟

گفت:من.گفتش برو هنگام نیست بر چنین خانی مقام خام نیست

خام را از آتش هجر و فراق کی پزد کی وارهاند از نفاق؟

رفت آن مسکین و سالی در سفر در فراق دوست سوزید از شرر

پخته گشت آن سوخته پس بازگشت باز گرد خانه همباز گشت

حلقه زد بر در به صد ترس و ادب تا بنجهد بی ادب لفظی ز لب

بانگ زد یارش که:بر در کیست آن؟ گفت:بر در هم تویی ای دلستان

گفت:اکنون چون منی ای من درآ نیست گنجایی دو من را در سرا

نیست سوزن را سر رشته دو تا چون که یکتایی در این سوزن درآ

رشته را با سوزن آمد ارتباط نیست درخور با جمل سمّ الخیاط

کی شود باریک هستی جمل جز به مقراض ریاضات و عمل؟

دست حق باید مر آن را ای فلان کو بود بر هر محالی کن فکان

هر محال از دست او ممکن شود هر حرون از بیم او ساکن شود

این سخن پایان ندارد،هین،بتاز سوی آن دو یار پاک پاکباز

گفت یارش:کاندرآ ای جمله من نی مخالف چون گل خار و چمن

رشته یکتا شد،غلط کم شو کنون گر دو تا بینی حروف کاف و نون

هر نبی و هر ولی را مسلکی است لیک تا حق می برد،جمله یکی است.

(۲۵).هود،۸۷: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَ صَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِى أَمْوَالِنَا مَا نَشَؤُا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ»؛ اعراف،۷۰: «قَالُوا أَ جِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ هود،۶۲: «قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَ تَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَ إِنَّنَا لَفِى شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ»؛ ابراهیم،۱۰: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ

إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِينٍ»؛ بقره، ۱۷۰؛و

ص:۱۴۲

با اختلاف اندکی در مائده،۱۰۴: «وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ».

(۲۶).بقره،۱۷۰.نیز این آیات:

- «وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ». مائده،۱۰۴.

- «فَلا تَکُ فِی مِرْیَةٍ مِمّا یَعْبُدُ هؤُلاءِ ما یَعْبُدُونَ إِلاّ کَما یَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِیبَهُمْ غَیْرَ مَنْقُوصٍ». هود،۱۰۹.

(۲۷).محمد،۲۴.

(۲۸).انعام،۱۵۱.

(۲۹).انعام،۱۵۲.

(۳۰).نساء،۱۰.

(۳۱).از سعدی است.

(۳۲).پیامبر این کودک را به خانه خودش نبرد،زیرا می دانست زنان خودشان آن طور که باید و شاید نیستند.(مولف)

(۳۳).کشف الاسرار میبدی،ص ۱۲۹.درباره یتیم این روایات قابل تامل است:فقه الرضا،علی بن بابویه،ص ۱۷۲:«روی عن النبی صلی اللّه علیه و آله،أنه قال:«من مسح یده علی رأس یتیم ترحما له کتب اللّه له بکل شعره مرت علیه یده حسنه».در همین صفحه آمده که أروی عن العالم علیه السلام،أنه قال:«إذ بکی الیتیم اهتز له العرش،فیقول اللّه تبارک و تعالی:من هذا الذی بکی عبدی الذی سلبته أبویه فی صغره و عزتی و جلالی،و ارتفاعی فی مکانی،لا أسکته عبد مؤمن إلا أوجبت له الجنه».

(۳۴).این مرد انسانی باسواد و عالم بود و خیلی هم درباره قرآن و زندگی پیغمبر مطالعه کرده بود.خدا رحمتش کند!از دنیا رفته،ولی دو جلد کتاب نوشته که نزدیک به ۲۰۰۰ صفحه و نامش«پیامبر اسلام»است.(مولف)

(۳۵).فرقان،۳۰: «وَ قالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً».

ص:۱۴۳

(۳۶).روایت عجیبی از رسول خدا(ص)و امیر مومنان وجود دارد که در آن تهی شدن اسلام را از روش پیامبر و ائمه نشان می دهد.حضرت می فرماید:«قال أمیر المؤمنین علیه السلام:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:سیأتی علی الناس زمان لا یبقی من القرآن إلا رسمه و من الاسلام إلا اسمه،یسمعون به و هم أبعد الناس منه،مساجدهم عامره و هی خراب من الهدی،فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنه و إلیهم تعود».الکافی،ج ۸،ص ۳۰۸.

-کمال الدین و تمام النعمه،شیخ صدوق،ص ۶۶:«فی الاثر:أنه یأتی علی الناس زمان لا یبقی فیهم من الاسلام إلا اسمه و من القرآن إلا رسمه.و قال النبی صلی اللّه علیه و آله:إن الاسلام بدأ غریبا و سیعود غریبا فطوبی للغرباء».

(۳۷).معجم رجال الحدیث،سید خوئی،ج ۲۰، ص ۱۰۳:میثم بن یحیی التمار:عده الشیخ(تاره)فی أصحاب علی علیه السلام.و(أخری)فی أصحاب الحسن علیه السلام،قائلا:میثم التمار.و(ثالثه)فی أصحاب الحسین علیه السلام.وعده البرقی من أصحاب علی علیه السلام من شرطه الخمیس،قائلا:میثم بن یحیی التمار،مولی.

و تقدم عن الشیخ فی ترجمه علی بن إسماعیل بن میثم التمار:أن میثما من أجله أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام.وعده الشیخ المفیدقدس سره فی الاختصاص:من أصفیاء أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام فی شرطه الخمیس.

وعده ابن شهر آشوب من أبواب الحسن بن علی علیهما السلام.و قال الکشی:

حمدویه و إبراهیم،قالا:حدثنا أیوب بن نوح،عن صفوان،عن عاصم ابن حمید،عن ثابت الثقفی قال:لما مر بمیثم لیصلب قال رجل:یا میثم لقد کنت عن هذا غنیا،قال:

فالتفت إلیه میثم ثم قال:و اللّه ما نبتت هذه النخله إلی لی،و لا اغتذیت إلا لها.محمد بن مسعود قال:حدثنی علی بن محمد،عن محمد بن أحمد النهدی،عن العباس بن معروف،عن صفوان،عن یعقوب بن شعیب،عن صالح بن میثم،قال:أخبرنی أبو خالد التمار قال:کنت مع میثم التمار بالفرات یوم الجمعه،فهبت ریح و هو فی سفینه من سفن الرمان،قال:فخرج،فنظر إلی الریح فقال:شدوا برأس سفینتکم إن هذه ریح عاصف،مات معاویه الساعه،قال:فلما کانت الجمعه المقبله قدم برید من الشام،

فلقيته فاستخبرته،فقلت له:يا بعد اللّه ما الخبر؟قال:الناس على أحسن حال،توفى أمير المؤمنين و بايع الناس يزيد،قال:قلت أى يوم توفى؟قال:يوم الجمعه.محمد بن مسعود قال:حدثنى أبو محمد عبد اللّه بن محمد بن خالد الطيالسى قال:حدثنى الحسن بن على بن بنت إلياس الوشا،عن عبد اللّه بن خداش المنقرى،عن على بن إسماعيل،عن فضيل الرسان،عن حمزه بن ميثم،قال:خرج أبى إلى العمره،فحدثنى، قال:إستأذنت على أم سلمه(رحمه اللّه عليها)،فضربت بينى و بينها خدرا،فقالت لى:

أنت ميثم؟فقلت:أنا ميثم،فقالت:كثيرا ما رأيت على بن الحسين بن فاطمه صلوات اللّه عليهم ذكرك،قلت:فأين هو؟قالت:خرج فى غنم له آنفا،قلت:أنا و اللّه أكثر ذكره،فاقرئيه السلام فإنى مبادر،فقالت:يا جاريه أخرجى فادهنيه،فخرجت فدهنت لحيتى ببان،فقلت:أما و اللّه لئن دهنتيها لتخضبن فيكم بالدماء،فخرجت فإذا ابن عباس(رحمه اللّه عليهما)جالس،فقلت:يا ابن عباس سلنى ما شئت من تفسير القرآن،فإنى قرأت تنزيله على أمير المؤمنين عليه السلام و علمنى تأويله،فقال:يا جاريه هاتى الدواه و القرطاس،فأقبل يكتب.فقلت:يا أبن عباس كيف بك إذا رأيتنى مصلوبا تاسع تسعه،أقصرهم خشبه،و أقربهم بالمطهره؟فقال لى:أتكهن أيضا،خرق الكتاب،فقلت:مه احتفظ بما سمعت منى فإن يك ما أقول لك حقا أمسكته،و إن يك باطلا خرقته.قال:هو ذلك.فقدم أبى علينا.فما لبث يومين حتى أرسل عبيد اللّه بن زياد،فصلبه تاسع تسعه أقصرهم،خشبه،و أقربهم من المطهره.فرأيت الرجل الذى جاء إليه ليقتله و قد أشار إليه بالحربه و هو يقول:أما و اللّه لقد كنت ما علمتك إلا قواما،ثم طعنه فى خاصرته فأجافه،فاحتقن الدم فمكث يومين،ثم إنه فى اليوم الثالث بعد العصر قبل المغرب انبعث منخراه دما،فخضبت لحيته بالدماء.قال أبو النصر محمد بن مسعود:وحدثنى أيضا بهذا الحديث،على بن الحسن بن فضال،عن أحمد بن محمد الاقرع،عن داود بن مهزيار،عن على بن إسماعيل،عن فضيل،عن عمران بن ميثم.قال على بن الحسن:هو حمزه بن ميثم خطأ.و قال على:أخبرنى به الوشا باسناده مصله سواء،غير أنه ذكر عمران ابن ميثم.حمدويه و إبراهيم قالا:حدثنا أيوب، عن حنان بن سدير،عن أبيه،عن جده قال:قال لى ميثم التمار ذات يوم:يا أبا حكيم

إنی أخبرک بحدیث و هو حق.قال:فقلت یا أبا صالح بأی شئ تحدثنی؟قال:إنی أخرج العام إلی مکه،فإذا قدمت القادسیه راجعا أرسل إلی هذا الداعی ابن زیاد رجلا فی مائه فارس،حتی یجئ بی إلیه،فیقول لی:أنت من هذه السبائیه الخبیثه المحترقه التی قد یبست علیها جلودها؟و أیم اللّه لأ قطعن یدک و رجلک،فأقول:لا رحمک اللّه، فو اللّه لعلی کان أعرف بک من حسن علیه السلام حین ضرب رأسک بالدره،فقال له الحسن علیه السلام:یا أبه لا تضربه إنه یحبنا،و یبغض عدونا.فقال له علی علیه السلام مجیبا له:أسکت یا بنی فو اللّه لانا أعلم به منک،فو الذی فلق الحبه،و برأ النسمه،إنه لولی عدوک و عدو ولیک.قال:فیأمر بی عند ذلک فأصلب،فأکون أول هذه الامه ألجم بالشریط فی الاسلام،فإذا کان یوم الثالث فقد غابت الشمس أو لم تغب،ابتدر منخرای دما علی صدری و لحیتی.قال:فرصدناه فلما کان الیوم الثالث غابت الشمس أو لم تغب،ابتدر منخراه علی صدره و الحیته دما،فاجتمعنا سبعه(من التمارین)فاتفقنا بحمله فجئنا إلیه لیلا و الحراس یحرسونه و قد أوقدوا النار،فحالت النار بیننا و بینهم،فاحتملناه بخشبته حتی انتهینا به إلی فیض من ماء فی مراد،فدفناه فیه و رمینا بخشبته فی مراد فی الخراب،و أصبح فبعث الخیل فلم یجد شیئا.قال:

و قال یوما:یا أبا حکیم،تری هذا المکان لیس یؤدی فیه طسق و الطسق أداء الاجر-و لئن طالت بک الحیاه لتؤدی طسق هذا المکان إلی رجل فی دار الوالید بن عقبه اسمه زراره.قال سدیر:فأدیته علی خزی إلی رجل فی دار الولید بن عقبه،یقال له زراره.جبرئیل بن أحمد قال:حدثنی محمد بن عبد اللّه بن مهران قال:حدثنی محمد بن علی الصیرفی،عن علی بن محمد،عن یوسف بن عمران المیثمی قال:

سمعت میثما النهروانی یقول:دعانی أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه و قال لی:کیف أنت یا میثم إذا دعاک دعی بنی أمیه عبید اللّه بن زیاد إلی البراءه منی؟فقلت:یا أمیر المؤمنین،أنا و اللّه لا أبرأ منک.قال:إذا و اللّه یقتلک و یصلبک.قلت:أصبر فذاک فی اللّه قلیل.فقال:یا میثم إذا تکون معی فی درجتی.قال:و کان میثم یمر بعریف قومه و یقول:یا فلان کأنی بک وقد دعاک دعی بنی أمیه و ابن دعیها،فیطلبنی منک أیاما، فإذا قدمت علیک،ذهبت بی إلیه حتی یقتلنی علی باب دار عمرو بن حریث،فإذا

كان اليوم الرابع ابتدر منخراى دما عبيطا،و كان ميثم يمر بنخله فى سبخه،فيضرب بيده عليها و يقول:يا نخله ما غذيت إلا لى،و ما غذيت إلا لك،و كان يمر بعمرو بن حريث و يقول:يا عمرو إذا جاورتك فأحسن جوارى،و كان عمرو يرى أنه يشترى دارا،أو ضيعه لزيق ضيعته،فكان يقول له عمرو:ليتك قد فعلت.ثم خرج ميثم النهروانى إلى مكه،فأرسل الطاغيه عدو اللّه ابن زياد إلى عريف ميثم فطلبه منه، فأخبره أنه بمكه،فقال له:لئن لم تأتنى به لاقتلنك،فأجله أجلا،و خرج العريف إلى القادسيه ينتظر ميثما،فلما قدم ميثم،قال له:أنت ميثم؟قال:نعم،أنا ميثم،قال:تبرأ من أبى تراب،قال:لا أعرف أبا تراب.قال:تبرأ من على بن أبى طالب.فقال له:فإن أنا لم أفعل؟قال:إذا و اللّه لا قتلنك.قال:أما لقد كان يقول لى إنك ستقتلنى و تصلبنى على باب دار عمرو بن حريث،فإذا كان يوم الرابع ابتدر منخراى دما عبيطا،فأمر به فصلب على باب دار عمرو ابن حريث،فقال للناس:سلونى و هو مصلوب قبل أن أقتل،فو اللّه لا خبرنكم بعلم ما يكون إلى أن تقوم الساعه،و ما تكون من الفتن،فلما سأله الناس حدثهم حديثا واحدا إذ أتاه رسول من قبل ابن زياد،فألجمه بلجام من شرايط،و هو أول من ألجم بلجام و هو مصلوب.و روى عن أبى الحسن الرضا عليه السلام،عن أبيه،عن آبائه صلوات اللّه عليهم قال:أتى ميثم التمار دار أمير المؤمنين عليه السلام فقيل له:إنه نائم،فنادى بأعلى صوته انتبه أيها النائم فو اللّه لتخضبن لحيتك من رأسك،فانتبه أمير المؤمنين عليه السلام فقال:أدخلوا ميثما.فقال:

صدقت،و أنت و اللّه لتقطعن يداك و رجلاك و لسانك و ليقطعن من النخله التى بالكناسه فتشق أربع قطع،فتصلب أنت على ربعها،و حجر بن عدى على ربعها،و محمد بن أكثم على ربعها،و خالد بن مسعود على ربعها،قال ميثم:فشككت فى نفسى و قلت إن عليا ليخبرنا بالغيب.فقلت له:أو كائن ذلك يا أمير المؤمنين؟فقال:إى و رب الكعبه،كذا عهده إلى النبى صلى اللّه عليه و آله.قال:فقلت:و من يفعل ذلك بى يا أمير المؤمنين؟ فقال:ليأخذنك العتل الزنيم ابن الامه الفاجره عبيد اللّه بن زياد.قال:و كان يخرج إلى الجبانه و أنا معه،فيمر بالنخله فيقول لى:يا ميثم إن لك و لها شأنا من الشأن.قال:

فلما ولى عبيد اللّه بن زياد الكوفه و دخلها نعلق علمه بالنخله التى بالكناسه،فتخرق

فتطیر من ذلک فأمر بقطعها،فاشتراها رجل من النجارین فشقها أربع قطع.قال میثم:

فقلت لصالح ابنی فخذ مسمارا من حدید فانقش علیه اسمی و اسم أبی،و دقه فی بعض تلک الاجذاع.قال:فلما مضی بعد ذلک أیام،أتی قوم من أهل السوق فقالوا:یا میثم انهض معنا إلی الامیر،نشکو إلیه عامل السوق و نسأله أن یعزله عنا و یولی علینا غیره،و قال:و کنت خطیب القوم فنصت لی،أعجبه منطقی،فقال له عمرو بن حریث:

أصلح اللّه الامیر تعرف هذا المتکلم؟قال:و من هو؟قال:هذا میثم التمار الکذاب، مولی الکذاب علی بن أبی طالب.قال:فاستوی جالسا فقال لی:ما یقول؟فقلت:

کذب أصلح اللّه الامیر،بل أنا الصادق مولی الصادق علی بن أبی طالب أمیر المؤمنین حقا،فقال لی:لتبرأن من علی و لتذکرن مساویه و تتولی عثمان،و تذکر محاسنه،أو لا ـ قطعن یدیک و رجلیک،و لا ـ صلبنک،فبکیت،فقال لی:بکیت من القول دون الفعل؟ فقلت:و اللّه ما بکیت من القول و لا ـ من الفعل،و لکنی بکیت من شک کان دخلنی یوم خبرنی سیدی و مولای،فقال لی:و ما قال لک(مولا ـ ک)؟قال:فقلت:أتیت الباب فقیل لی إنه نائم،فنادیت:انتبه أیها النائم فو اللّه لتخضبن لحیتک من رأسک،فقال:

صدقت،و أنت و اللّه لتقطعن یداک و رجلاک و لسانک و لتصلبن.فقلت:و من یفعل ذلک بی یا أمیر المؤمنین،فقال:یأخذک العتل الزنیم ابن الامه الفاجره،عبید اللّه بن زیاد.

قال:فامتلا غیظا ثم قال لی:و اللّه لا قطعن یدیک و رجلیک و لا دعن لسانک حتی أکذبک،و أکذب مولاک،فأمر به فقطعت یداه و رجلاه،ثم أخرج و أمر به أن یصلب، فنادی بأعلی صوته:أیها الناس،من أراد أن یسمع الحدیث المکنون عن علی بن أبی طالب علیه السلام؟قال:فاجتمع الناس و أقبل یحدثهم بالعجائب.قال:و خرج عمرو بن حریث و هو یرید منزله،فقال:ما هذه الجماعه؟فقالوا:میثم التمار یحدث الناس عن علی بن أبی طالب.قال:فانصرف مسرعا فقال:أصلح اللّه الامیر،بادر و ابعث إلی هذا من یقطع لسانه،فإنی لست آمن أن تتغیر قلوب أهل کوفه فیخرجوا علیک، قال،فالتفت إلی حرسی فوق رأسه،فقال:إذهب فاقطع لسانه.قال،فأتاه الحرسی فقال له:یا میثم.قال:ما تشاء؟قال:أخرج لسانک فقد أمرنی الامیر بقطعه.قال میثم:

ألا زغم ابن الامه الفاجره أنه یکذبنی،و یکذب مولای،هاک لسانی،قال:فقطع لسانه

فتشحط ساعه فی دمه.ثم مات،و أمر به فصلب،قال صالح:فمضیت بعد ذلک بأیام فإذا هو صلب علی الربع الذی کنت دققت فیه المسمار.و تقدم عنه فی ترجمه سلمان عده من حواری علی بن أبی طالب علیه السلام.و تقدم عنه أیضا فی ترجمه حبیب بن مظاهر قوله لمیثم:لکأنی بشیخ أصلع،ضخم البطن،یبیع البطیخ عند دار الرزق قند صلب فی حب أهل بیت نبیه علیه السلام.و قال الشیخ المفیدقدس سره-:و ذکر جعفر بن الحسین،عن محمد بن جعفر المودب،أن میثما التمار من الارکان التابعین.

الاختصاص:(فی ذکر الارکان الاربعه).و روی فی الارشاد(فی کیفیه قتل میثم):

ان میثم التمار کان عبد الامرأه من بنی أسد،فاشتراه أمیر المؤمنین علیه السلام منها،فأعتقه،فقال له:ما اسمک؟فقال:سالم.فقال:أخبرنی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله أن اسمک الذی سماک به أبواک فی العجم،میثم،قال:صدق اللّه و رسوله،و صدقت یا أمیر المؤمنین،و اللّه إنه لاسمی،قال:فارجع إلی اسمک الذی سماک به رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله ودع سالما،فرجع إلی میثم و اکتنی بأبی سالم،فقال له علی علیه السلام ذات یوم:إنک تؤخذ بعدی فتصلب،و تطعن بحربه،فإذا کان الیوم الثالث ابتدر منخراک و فمک دما،یخضب لحیتک،فانتظر ذلک الخضاب فتصلب علی باب دار عمرو بن حریث عاشر عشره،أنت أقصرهم خشبه،و أقربهم من المطهره،و امض حتی أریک النخله التی تصلب علی جذعها،فأراه إیاها،و کان میثم یأتیها فیصلی عندها، و یقول:بورکت من نخله لک خلقت،ولی غذیت،ولم یزل یتعاهدها حتی قطعت، و حتی عرف الموضع الذی یصلب علیها بالکوفه،قال:و کان یلقی عمرو بن حریث فیقول له:إنی مجاورک فأحسن جواری،فیقول له عمرو:أترید أن تشتری دار ابن مسعود،أو دار ابن حکیم؟و هو لا یعلم ما یرید.و حج فی السنه التی قتل فیها فدخل علی أم سلمه(رضی اللّه عنها)،فقالت:من أنت؟قال:أنا میثم،قالت:و اللّه لربما سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یذکرک و یوصی بک علیا جوف اللیل،فسألها عن الحسین علیه السلام،فقالت له:هو فی حائط له،قال أخبریه إننی قد أحببت السلام علیه،و نحن ملتقون عند رب العالمین إن شاء اللّه تعالی،فدعت أم سلمه بطیب و طیبت لحیته،و قالت له:أما إنها ستخضب بدم.فقدم الکوفه فأخذه عبید اللّه بن زیاد

لعنه اللّه علیه،فأدخل علیه،فقیل له:هذا کان من آثر الناس عند علی علیه السلام.

قال:و یحکم هذا الاعجمی؟قیل له:نعم،قال له عبید اللّه:أین ربک؟قال:لبالمرصاد لکل ظالم،و أنت أحد الظلمه،قال:إنک علی عجمتک لتبلغ الذی ترید،ما أخبرک صاحبک إنی فاعل بک.قال:أخبرنی أنک تصلبنی عاشر عشره،أنا أقصرهم خشبه، و أقربهم إلی المطهره،قال:لنخالفنه،قال:کیف تخالفه؟فو اللّه ما أخبرنی إلا عن النبی صلی اللّه علیه و آله،عن جبرئیل،عن اللّه تعالی،فکیف تخالف هؤلاء،و لقد عرفت الموضع الذی أصلب علیه أین هو من الکوفه،و أنا أول خلق اللّه ألجم فی الاسلام، فحبسه و حبس معه المختار بن أبی عبیده،قال له میثم:إنک تفلت و تخرج ثائرا بدم الحسین علیه السلام،فتقتل هذا الذی یقتلنا،فلما دعا عبید اللّه بالمختار لیقتله طلع برید بکتاب یزید إلی عبید اللّه یأمره بتخلیه سبیله،فخلی و أمر بیمثم أن یصلب، فأخرج،فقال له رجل لقیه:ما کان أغناک عن هذا یا میثم،فتبسم و قال و هو یومی إلی النخله:لها خلقت،ولی غذیت.فلما رفع علی الخشبه اجتمع الناس حوله علی باب عمرو بن حریث،قال عمرو:و لقد کان و اللّه یقول إنی مجاورک،فلما صلب،أمر جاریته بکنس تحت خشبته،ورشه و تجمیره،فجعل میثم یحدث بفضائل بنی هاشم، فقیل لابن زیاد:قد فضحکم هذا العبد،فقال:ألجموه،و کان أول خلق اللّه ألجم فی الاسلام.و کان قتل میثم(رحمه اللّه)قبل قدوم الحسین بن علی علیهما السلام العراق بعشره أیام،فلما کان الیوم الثالث من صلبه طعن میثم بالحربه،فکبر،ثم انبعث فی آخر النهار فمه و أنفه دما(إنتهی).

بقی هنا شیء،و هو أن الذی یظهر من هذه الروایات،و من غیرها،أن جماعه من أصحاب أمیر المؤمنین،و أصحاب الحسین علیهما السلام کانوا مجاهرین فی حب أهل البیت،و بیان فضائلهم،و البراءه من أعدائهم،و سبب ذلک انتهاء أمرهم إلی الحبس و القتل،و لا شک فی أن ما ارتکبوه من ترک التقیه کان وظیفه خاصه لهم، و بذلک تمکنوا من إتما الحجه علی الاعداء،من نشر فضائل الائمه سلام اللّه علیهم، و إن عملهم هذا یشابه عمل سیدهم و مولاهم الحسین بن علی علیهما السلام،حیث فدی بنفسه فی سبیل الدین و نشر أحکام سید المرسلین،هذا.و یظهر مما رواه محمد

بن یعقوب،أن التقیه کانت جائزه علی میثم و أنه لم یکن ممنوعا منها.فقد روی بسنده عن محمد بن مروان،قال:قال لی أبو عبد اللّه علیه السلام:ما منع میثم رحمه اللّه- من التقیه؟فو اللّه لقد علم أن هذه الآیه نزلت فی عمار و أصحابه (إِلاّٰ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمٰانِ) .الکافی:الجزء ۲،کتاب الایمان و الکفر ۱،باب التقیه ۹۷،الحدیث ۱۵.و علیه،فاختیاره ترک التقیه کانت تضحیه منه فی سبیل الدین،و إیثاره منه الآخره علی الاولی،علی ما دلت علیه الروایات المتقدمه.و قال العلامه:میثم مشکور.

ثم قال:و قال الکشی:و روی العقیقی أن أبا جعفر علیه السلام کان یحبه حبا شدیدا، و أنه کان مؤمنا شاکرا فی الرخاء،و صابرا فی البلاء.(إنتهی).

(۳۸).اختیار معرفه الرجال،شیخ طوسی،ج ۱،ص ۲۹۴؛بحار الأنوار،ج ۴۲،ص ۱۲۸:

«عن فضیل الرسان،عن حمزه بن میثم قال:خرج أبی إلی العمره فحدثنی قال:

استأذنت علی أم سلمه رحمه اللّه علیها،فضربت بینی و بینها خدرا،فقالت لی:أنت میثم؟فقلت:أنا میثم،فقالت:کثیرا ما رأیت الحسین بن علی ابن فاطمه یذکرک،قلت:

فأین هو؟قالت:خرج فی غنم له آنفا،قلت:أنا و اللّه اکثر ذکره فاقرأه فإنی مبادر.

فقالت یا جاریه،اخرجی فأدهنیه.فخرجت فدهنت لحیتی ببان،فقلت:أما و اللّه لئن دهنتها لتخضبن فیکم بالدماء».

(۳۹).از بابا طاهر است.

۸ عقل:آری یا خیر؟

اشاره

کرج،مسجد حضرت معصومه(ع) دهه دوم و سوم محرم ۸۳-۱۳۸۲

ص:۱۵۳

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

در گفتارهای پیش،به بررسی آیات ۱۹-۲۴ سوره مبارکه رعد پرداختیم.

خداوند در آیه ۱۹ از این سوره می فرماید:

ای پیامبر،آیا کسانی که یقین دارند قرآنی که بر تو نازل شده حق است، با کسانی که کوردل هستند و دنبال این نیستند که حق بودن قرآن کریم را بفهمند در یک درجه قرار دارند و مانند هم هستند؟

آن ها که حق بودن قرآن را درک می کنند پیرو قرآن هستند و به سبب پیروی شان از این کتاب آسمانی دنیای پاک و آخرت آبادی دارند؛اما کوردلان که یقینا پیرو هوای نفس خود یا هوای نفس دیگران هستند- نه دنیای پاکی دارند و نه آخرت آبادی.البته،آن ها که اهل عبادت و علم اند و با دین خدا آشنایی دارند می دانند که آخرت آباد،لاجرم، محصول دنیای پاک است.زیرا بین دنیا و آخرت ماهیتا و ذاتا جدایی نیست.یعنی این طور نیست که دنیا جایی و آخرت جایی دیگر باشد.

زیباترین سخنی هم که درباره ارتباط دنیا و آخرت داریم کلام نورانی پیغمبر عظیم الشأن اسلام،صلی اللّه علیه و آله،است که فرمودند:

«الدنیا مزرعه الاخره». ۱

محصول یک زمین از خود آن زمین جدایی ندارد.درختان باغ ها، صیفی جات جالیزارها،و حبوبات مزارع،در حقیقت،نتیجه زمین هایی هستند که در آن ها رشد کرده اند و حاصل همان خاکند.قرآن مجید آیه ای دارد که در این جا ذکرش خیلی بجاست.می فرماید:

«وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبٰاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ». ۲

و زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می آید.

محصول سرزمینی که پاک و سالم و خوبد است گیاهی الهی و محصولی خدایی است.محصول درست و سالمی است.این همان زمینی است که به فرموده پروردگار یک دانه گندم را به ۷۰۰ دانه مثل خودش تبدیل می کند.در اواخر سوره مبارکه بقره می خوانیم:

«کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنٰابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ». ۳

مانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند،در هر خوشه صد دانه باشد.

یک دانه سیب را در سرزمینی پاک و مستعدّ و آماده می کارند و پس از چندی تبدیل به یک درخت می شود و سالی چند صد سیب می دهد.در حالی که این درخت روزی همان دانه سیاه کم وزن بوده است،ولی به سبب استعداد و سلامت و پاکی زمین تبدیل به درخت پر محصولی شده است که مردم با رغبت و شوق محصول آن را می خرند و وقتی از آن می خورند،هم لذت می برند و هم برای بدنشان مفید است.

این آیه،به واقع،خیلی زیباست!نکته مهم موجود در آن نیز این است که می فرماید:چیزی که زمین پاک و مستعد و آماده می رویاند تنها به اذن و اجازه پروردگار است؛یعنی محصول به دست آمده گیاهی الهی و خدایی،درختی سالم،و بونه به درد بخوری است که سراسر منفعت است.در عوض،زمین ناپاک:

«و الذی خبث لا یخرج الّا نکدا».

جز گیاهی اندک و بی سود از آن بیرون نمی آید.

زمینی که استعداد و آمادگی لازم را ندارد و مثلاـ نمکش زیاد است، زمینی است که به قول قرآن مجید خبیث و آلوده و ناپاک است.آنچه در چنین زمینی می روید و از آن بیرون می آید هم خیلی کم است و هم محصول به درد نخوری است.محصولی است پوسیده و پوک که هم صاحبش از کاشتن و داشتن آن ضرر کرده و هم مردم رغبتی به خریدن آن ندارند.زیرا مردم از حاصل آن خوششان نمی آید و به دردشان نمی خورد.

مفهوم«نکدا»

«نکدا»بدین معنی است که این محصول آن قدر فایده ندارد که بشود چند حیوان را برای چرا به آن جا برد.یعنی ثمره این زمین به درد حیواناتی مثل گاو و گوسفند هم نمی خورد.به قول قدیمی ها«خیلی تنک»است؛یعنی هرازگاهی در گوشه ای از آن گیاهی بی خاصیت سر از خاک درآورده که نه سبز است،نه زیباست،نه توپر است،و نه به درد خوردن می آید.یا باید ولش کرد یا باید آن را سوزاند.

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را. ۴

دنیا مزرعه ای بیش نیست

قرآن مجید در سوره مبارکه شوری ۵ و پیغمبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله، در این روایت می فرمایند که دنیا مزرعه ای بیش نیست.یعنی اگر انسان دنیایش را پاک پرورش دهد و پاک نگه دارد یا،به عبارت روشن تر،اگر انسان در این دنیا اهل ایمان،اهل اخلاق حسنه،و اهل عمل صالح باشد، دنیایش به مثابه همان سرزمین پاکی است که خدا بدان اشاره فرموده است.لذا،در روز قیامت،از این کشتزار که خاکش همان ایمان و اخلاق

و عمل صالح است،بهشت را درو می کند.اما اگر دنیایش را آلوده و نجس کند و زمین زندگی اش را خبیث قرار دهد،وقتی وارد قیامت می شود،می بینید دست خیلی ها پر است،درحالی که دست او خالی است؛خیلی از مردم سزاوار شفاعت هستند،ولی او نیست؛انسان های زیادی مشمول نظر رحمت حق هستند،اما او نیست.تنها چیزی که با خود دارد حاصل زمین نجسی است که جز«نکد»چیزی از آن بیرون نیامده است و به فرموده قرآن مجید حاصلش «ضَرِیعٍ» است.خداوند در سوره غاشیه می فرماید که خوراک اهل جهنم همانی است که در دنیا خودشان کاشتند:

«لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلاَّ مِنْ ضَرِیعٍ». ۶

برای آنان طعامی جز خار خشک و زهرآگین وجود ندارد.

مفهوم«ضریع»

«ضریع»در اصطلاح قرآن کریم به گیاهی گفته می شود که شتر نیز،با آن قدرت دندان و آرواره اش،نمی تواند آن را بخورد.درحالی که قرآن می فرماید اهل جهنم باید علفی را که خودشان در دنیا کاشتند و در آخرت درو کرده اند بخورند.در خوردن یا نخوردن آن نیز مختار نیستند و چنین نیست که بتوانند دهانشان را ببندند و بگویند ما میل نداریم و نمی خوریم!زیرا ماموران دوزخ به زور آن را در دهانشان می گذارند و می گویند باید بخوری!

مساله دیگر درباره این گیاه این است که رافع گرسنگی آدمی نیست.

قرآن می گوید:

«لاَ یُسْمِنُ وَ لاَ یُغْنِی مِنْ جُوعٍ». ۷

نه فربه می کند و نه از گرسنگی بی نیاز می نماید.

آری،این گیاه را شب و روز به خورد اهل دوزخ می دهند،درحالی که

نه چاق و نیرومندشان می کند و نه از گرسنگی نجاتشان می بخشد.تنها شکمشان از این علف«ضریع»و«نکد»پر می شود،اما نه چاق می شوند و نه سیر.این غذای کسانی است که زمین زندگی شان را در دنیا خبیث و شوره زار قرار دادند.اما آبی که در دوزخ خواهند نوشید.

آب اهل دوزخ

پروردگار درباره آبی که اهل دوزخ خواهند نوشید می فرماید:

«تُسْقیٰ مِنْ عَیْنٍ آنِیَهٍ». ۸

آنان را از چشمه ای بسیار داغ می نوشانند.

آب آنان از چشمه ای است که از شدت حرارت در حال جوشیدن است.اهل دوزخ این آب را هم نمی خواهند بنوشند،ولی ماموران جهنم به زور آن را در حلقشان می ریزند.این آب محصول همان اشکی است که از دیدگان مردم درآوردند و آه همان دل هایی است که سوزاندند و ثمره آن حق هایی است که ضایع کردند.این سخن پروردگار است.

سرانجام زمین های پاک

آیات قرآن همدیگر را معنی می کنند و با هم ارتباط دارند.در آیه ای دیگر از قرآن کریم،سرانجام کسانی که در دنیا پاک زیستند و دنیای پاکی داشتند،این گونه تصویر شده است:

«مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیٰاهً طَیِّبَهً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ». ۹

از مرد و زن،هرکس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن است، مسلما او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند،می دهیم.

به تعبیر آیه پیشین،هرچه در سرزمین پاک کاشته شود،محصول نیکو و زیبایی خواهد داد.این است که باید توجه داشت دنیا از آخرت ماهیتا

جدایی ندارد و هر دو یک حقیقت هستند.این سوی پرده به این شکل است که ما می بینیم و پرده ملکوتی اش به آن شکلی است که قرآن کریم بیان کرده است.مردم در دنیا بهشت و جهنم خود را می سازند و وقتی به دنیا دیگر رفتند محصول خود را برداشت می کنند.

مومنان:وارثان بهشت

خداوند در آیه دهم و یازدهم سوره مؤمنون درباره اهل ایمان می فرماید:

«أُولٰئِكَ هُمُ الْوٰارِثُونَ».

اینانند که وارثان اند.

سوال نخست این است که آنان چه چیز را به ارث می برند؟قرآن پاسخ می دهد:

«اَلَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ».

آنان از روی شایستگی بهست فردوس را به میراث می برند و در آن جاودانه اند.

پرسش بعد این است که آن ها از چه کسی بهشت را به ارث می برند؟ پاسخ این است:از ایمان،از دین،و از کارهایی که انجام دادند و در آیات پیش از این مطرح است. ۱۰ اهل ایمان چون با دین نسبت دارند، بهشت را از دین به ارث می برند.

آیا پاک نگه داشتن دنیا مشکل است ؟

به واقع،مشکل نیست که انسان دنیایش را پاک نگه دارد،البته به شرط این که مقداری«نه»گفتن را یاد بگیرد. ۱۱ به این معنا که وقتی در مقابل دعوت ضدّ خدا قرار گرفت حال این دعوت از طرف هرکسی که می خواهد باشدبگوید:نه!

مثلا-اگر کسی به جوانی گفت:با دختری دوست شو و با او رابطه نامشروع برقرار کن!بگوید:نه!اگر به کاسب یا تاجری گفت:برنج

معمولی را با برنج اعلا مخلوط کن تا چند برابر بیشتر درآمد داشته باشی!بگوید:نه،پیغمبر اکرم فرموده است:

«لیس منا من غشّ مسلما». ۱۲

کسی که در جنس مردم مسلمان تقلّب می کند از ما نیست.

آری،پاک نگاه داشتن زندگی فقط با نه گفتن به ناپاکی ها امکان دارد.

این کار هم هیچ هزینه یا مشقتی ندارد.

در طول تاریخ زیاد بودند کسانی که در مقابل دعوت هواهای نفسانی، چه خوای نفس خودشان و چه خوای نفس دیگران،نه گفتند.بعضی از آن ها در این راه آزار فراوان هم کشیدند،ولی از هدفشان و اعتقادشان دست برنداشتند.آسیه به فرعون جواب منفی داد و برای همین به چهارمیخ کشیده شد و در آفتاب سوزان رها گردید.بعد هم سنگ سنگینی را روی او انداختند که بر اثر آن استخوان های بدنش خرد شد و از دنیا رفت،ولی بر عقیده خود ثابت قدم ماند.یوسف صدیق را ۹ سال به زندان انداختند،تنها برای این که به خواهش دل زلیخا جواب منفی داده بود.اما ما نه قرار است زندان برویم و نه به چهارمیخ کشیده شویم.

اگر امروز دختر بد حجابی سر راه جوان خوش قیافه ای قرار بگیرد که با من تماس بگیر تا قراری بگذاریم و شبی با هم باشیم،و این جوان بگوید:

نه،نمی توانم!نه کلانتری و نه دادگستری هیچ کس به او کاری ندارد.

اگر مردم هم بفهمند این جوان به چنین خواهشی جواب منفی داده،همه از طریق فطرت او را تحسین می کنند و می گویند:در این دوره پر از لجن،عجب گوهرهایی در دریای خدا پیدا می شوند!تازه از او تعریف هم می کنند و التماس دعا هم دارند.

در روزگار ما،نه گفتن جرم نیست،ولی روزگاری نه گفتن زندان و به چهارمیخ کشیده شدن ها داشت.در زمان شاه،تعداد انگشت شماری در

کشور به خواسته های او و اطرافیان و حامیانش نه می گفتند و در نتیجه به زندان هم می افتادند.

یادم هست در زمان شاه در اداره ساواک از من پرسیدند:درآمدت در ماه محرم و صفر چقدر است؟مثلا گفتم دو ماهه ۷-۸ هزار تومان.

گفتند:ما شغل مناسبی در دادگستری با ماهی چهار هزار تومان به تو می دهیم؛منبرت را هم برو،ولی حرفی از ما نزن و نگو مملکت فاسد است و دین دارد از بین می رود.منبرت را هم برو و پول محرم و صفرت را هم بگیر.ما هم ماهی چهار هزار تومان می دهیم!گفتم:نه! گفتند:پس باید بروی زندان!گفتم:باشد.

اتفاقا،زندان خوب هم بود.چون من تک و تنها بودم و هیچ کس پیشم نبود.از صبح تا شب یا نماز قضا می خواندم،یا در اتاق راه می رفتم و قرآن می خواندم،یا به تعداد مرده هایی که می شناختم یک حمد و دوازده قل هو اللّه می خواندم یا روز تمام می شد.

نمی دانم چرا بعضی از مردم یا جوان ها این قدر در گفتن نه به خودشان سخت می گیرند.به خدا قسم،بهشت رفتن هیچ خرجی ندارد، جهنم رفتن خرجش خیلی سنگین تر است و فقط با نه گفتن کسی اهل جهنم نمی شود.از آن طرف،کسی که آری گفته دائم باید دلهره و اضطراب داشته باشد:نکند وقتی با این دختر راه می روم،پدرم ببیند! نکند کسی بفهمد برنجم مخلوط است و آبرویم در محله برود!نکند نیروی انتظامی یا اداره تعزیرات در دکانم را به علت تخلف ببندند!جهنم رفتن دردسر زیاد دارد،اما بهشت رفتن خیلی راحت است:نه ترس دارد،نه لرز دارد،و نه مشکلی دارد.

نگاهی به آیات ابتدایی سوره بروج

چه خوب است که همه ما یاد بگیریم با قرآن مانوسباشیم و آن را

ص:۱۶۲

بخوانیم یا حتی به آن نگاه کنیم!زیرا نگاه کردن به قرآن عبادت است. ۱۳ همین که چشم انسان به این جمال بی مثال و به آیاتی که در زیبایی در عالم نمونه ندارند بیفتد عبادت است.اما آیات سوره بروج:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ *وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ* وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ* وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ* قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ* اَلنّارِ ذاتِ الْوَقُودِ* إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ* وَ هُمْ عَلى ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ* وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.سوگند به آسمان که دارای برج هاست.و سوگند به روزی که برپا شدنش را برای داوری میان مردم وعده داده اند.و سوگند به شاهد(که پیامبر هر امت است)و مورد مشاهده(که اعمال هر امت است).مرده باد صاحبان آن خندق که مؤمنان را در آن سوزاندند.آن آتشی که آتش گیرانه اش فراوان و بسیار بود.هنگامی که آنان پیرامونش به تماشا نشسته بودند.و آنچه را از شکنجه و آسیب درباره مؤمنان انجام می دادند تماشاگر و ناظر بودند.و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست ناپذیر و ستوده.

روی سخن به این آیه است:

«قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ. اَلنّارِ ذاتِ الْوَقُودِ».

«النار»یعنی آتش و «ذاتِ الْوَقُودِ» یعنی با آتش گیره های قوی.

«وَ هُمْ عَلى ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ وَ ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

حکایت ذونواس

در زمان حضرت عیسی،علیه السلام،پادشاهی زندگی می کرد به نام ذونواس که یهود متعصبی بود.وقتی حضرت عیسی به رسالت مبعوث شد،دین حضرت موسی تحریف شده بود،لذا حضرت دین واقعی را به مردم ابلاغ می کرد ۱۴ و آنان که در پی حقیقت بودند به او می گرویدند.

ص:۱۶۳

ذانواس که از این مساله ناراحت بود دستور داد در شهر نجران عده ای از مردم با ایمان را که به حضرت مسیح پیوسته بودند دستگیر کنند.عمّال حکومت نیز عده ای زن و مرد و کودک و جوان را بازداشت کردند(قرآن درباره تعداد این افراد سخنی نمی گوید).سپس،ذونواس دستور داد در یک گودال بزرگ مواد آتش زا بریزند،و این همان است که قرآن در وصفش می گوید:

«اَلنّارِ ذاتِ الْوَقُودِ».

وقتی شعله های آتش زبانه کشید،ذونواس به این گروه مومن گفت:یا از دین مسیح برگردید و یهودی شوید،یا زنده زنده در آتش بسوزید! وقتی همه آن ها به او پاسخ منفی دادند،دستور داد آن ها را در آتش بیاندازند. ۱۵

این نص صریح قرآن است.روایت و قصه و داستان نیست.خداوند می فرماید که همه آن مردم مومن را در آتش انداختند و خودشان دور آتش نشستند و سوختن آن ها را تماشا کردند:

«وَ هُمْ عَلیٰ ما یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِینَ شُهُودٌ».

یعنی با چشم های ناپاک خود نگاه می کردند و می دیدند که چه بلایی بر سر این بندگان خوب خدا می آید.آن هم به جرم این که خدا را پذیرفته بودند:

«ما نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّ أَنْ یُؤْمِنُوا بِاللّهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ».

نه گفتن برای آنان به قیمت زنده زنده سوزانده شدنشان تمام شد.و این در حالی است که ما وقتی نه می گوییم،هم آبرویمان بیشتر می شود و هم احترامامان!مردم هم می گویند:این جوان عجب جوان پاکی است، یا این کاسب از اولیای خداست،یا آن کارمند چه آدم مؤمنی است!نه زنده زنده آتشمان می زنند و نه خانه مان را سرمان خراب می کنند.

ص:۱۶۴

امام صادق،علیه السلام،در روایتی می فرمایند:این عده را که زنده زنده در آتش سوزاندند.عده ای از مؤمنین را در روزگاری دیگر گرفتند و گفتند:از دین برگردید!و آن ها را زنده زنده با ارّه دوسر ارّه کردند. ۱۶

در قیامت،ما جواب این انسان ها را چه می توانیم بدهیم؟خدا اصحاب اخدود و این اره شده ها را حاضر می کند و می گوید:چطور این ها توانستند نه بگویند،اما شما برای دو روز زندگی کثیف و رسیدن به شهوتی حیوانی،و مقداری پول که از تقلب در می آورید،نتوانستید نه بگویید؟عذرتان قابل قبول نیست!

سید الشهدا هم نه گفت

در حادثه کربلا هم چنین معنایی را می یابیم.در عربی،به نه«لا» می گویند و حضرت سید الشهداء در حادثه کربلا این کلمه را با کلمه اللّه ترکیب کرده اند.

نقل است که عمر سعد،خولی،و سران دیگر لشکر،چندبار با حضرت در چادری میان دو لشکر ملاقات کردند و به ایشان گفتند:اگر بخواهید مقاومت کنید،جنگ سختی درمی گیرد و خودتان،برادرانتان، فرزندانتان،و خلاصه هرکس که درگیر این جنگ باشد کشته می شود.

جلوی این همه داغ و کشته شدن را با بیعت با یزید بگیرید!لازم هم نیست به شام بیایید،کافی است با ما که نماینده یزید هستیم بیعت کنید و بروید مدینه زندگی کنید و کاری به کار یزید نداشته باشید.هرقدر هم پول خواستید به مدینه می فرستیم!اما امام در پاسخ فرمودند:

«لا و اللّه». ۱۷

برای همین است که ۱۵۰۰ سال است مردم دیوارها را سیاه پوش می کنند و نسل به نسل برای حضرت اشک می ریزند و عزاداری می کنند و پس از این هم خواهند کرد:

گویند:مگو سعدی چندین سخن از عشقش

می گویم و،بعد از من،گویند به دوران ها.

نه گفتن ابی عبد اللّه به قیمت قطعه قطعه شدن خودش،اصحابش،و حتی کشته شدن بچه شیرخوارش تمام شد،اما ما در روزگاری زندگی می کنیم که اگر نه بگوییم،کسی کاری به کارمان ندارد و تازه می گویند:

عجب باتقواست!عجب آدم باعفتی است!عجب آدم باادبی است!عجب بزرگوار است!

ماجرای شیخ جمال ساوه ای

ابن بطوطه ۱۸ جهانگرد معروف مسلمانی است که سفرهای زیادی انجام داده و یادداشت های باارزشی از جغرافیای بلاد و آداب و رسوم مردمان آن ها برداشته است.کتابی هم در این باره نوشته است که نامش سفرنامه ابن بطوطه است و در کتابخانه های مهم جهان نسخه هایی از آن وجود دارد.او به ایران هم سفر کرده و از جمله از شهر ساوه دیدن کرده است.

او در کتاب خود درباره مشاهداتش از این شهر نوشته است:

در منطقه ساوه عده ای از مردم را دیدم با ریخت و قیافه ای خاص که چهره هاشان جلب نظر می کرد.از یکی از معتمدان شهر شرح حال ایشان پرسیدم،گفت:این ها مسلمانند و از طایفه جمالیه که مرید و تربیت یافته شیخ جمال ساوه ای هستند.

ابن بطوطه شرح حال شیخ جمال را همان گونه که از زبان مردم شنیده بود چنین نقل کرده است:شیخ جمال آخوند جوانی بود درس خوانده و باسواد که هر روز صبح برای درس دادن به طلبه ها به مدرسه می رفت.

کاری هم به کار کسی نداشت و سرش به کار خودش بود.از قضا، خانه ای در مسیر رفتن شیخ به مدرسه بود که زن جوانی در آن زندگی می کرد.این زن شوهر داشت،ولی شوهرش برای تجارت به سفر می رفت و هر سفرش نیز یکی دو ماه طول می کشید.

یکی از روزها که این زن دم در منزل یا کنار پنجره اتاق ایستاده بود، چشمش به شیخ جمال افتاد و از بس این شیخ زیبا بود عاشق او شد، ولی هرچه فکر کرد که این شیخ را چطور به دوستی با خود متمایل کند چیزی به نظرش نیامد.از آن طرف،فکر هم می کرد که اگر یک روز برود جلوی شیخ را بگیرد و خواسته اش را به او بگوید،شیخ با آن تدینی که دارد او را از خود می راند.لذا به فکر چاره افتاد و نقشه ای کشید.قرآن درباره مکر زنان می فرماید:

«إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ». ۱۹

بی تردید نیرنگ زنان بزرگ است.

وای از آن روزی که مرد و زنی فکرشان فکر شیطانی باشد و بخواهند علیه یک انسان دیگر طرح یا نقشه ای بریزند!

*** او هم نشست و فکر کرد و پیرزنی از ساکنین محله را صدا کرد و مقداری پول به او داد و گفت:من این کاغذ را به دستت می دهم.تو دم در منزل بنشین و هر وقت شیخ جمال آمد،با صدایی محزون به شیخ بگو:پسر من دو سال است به سفر رفته و تا به حال از او خبری نداشتم.

تا این که دیروز نامه ای از او رسید،ولی من سواد ندارم آن را بخوانم و شاید حرف هایی در نامه نوشته باشد که نباید کسی آن ها را بفهمد.شما تشریف بیاورید داخل دالان خانه و این نامه را برای من بخوانید.

موی سفید:واعظ شیب بر بناگوش

به واقع،چطور برخی افراد که پایشان لب گور است،شریک گناهانی از این دست می شوند!اگر جوانان به این کارها دست بزنند می گویند از سر خامی و جوانی است،ولی کسی که چندی بیش نمانده در خانه آخرت مأوا کند،چرا؟راستی که حیا گوهر گرانقدری است!

ص:۱۶۷

یادم هست که روز در زمان شاه با عبا و عمامه وارد کاباره ای شدم که نزدیک به دویست متر بود.مطابق معمول،سر همه میزها مشروب بود و عده ای مشغول خوردن بودند:عده ای مست و عده ای دیگر تازه به شراب نشسته.وقتی من با این لباس وارد آن جا شدم،صاحب کافه با دستپاچگی گفت:آقا،شما اشتباه آمده اید!گفتم:اشتباه نیامده ام.مگر این جا فلان کافه نیست؟گفت:چرا!گفتم:پس من درست آمده ام.گفت:

فرمایشی دارید؟گفتم:فقط یک کلمه!

از آن طرف،تا چشم مشروب خورها به من افتاد،غیر از آن عده ای که چشمشان گرم بود و مست بودند،چهار پنج نفر دیگر از سر میز بلند شدند که حاج آقا،خوش آمدید!بفرمایید برایتان بریزیم و از این نوع تعارفات که به قول خودشان در عالم مستی و راستی می کنند.گفتم:

خدمت شما هم می آیم،ولی فعلا با رئیس کافه کار دارم.

آن وقت ها،۳۳-۳۴ سال بیشتر نداشتم و جوان بودم.کافه چی همان طور که مضطرب نگاهم می کرد گفت:حاج آقا،بفرمایید!گفتم:من فقط یک کلمه می خواهم به تو بگویم.اما اول باید از تو بپرسم که یهودی هستی یا مسیحی؟گفت:هیچ کدام.مسلمانم!گفتم:عمری که نیستی؟ گفت:نه،شیعه ام.گفتم:جزو منکرین پروردگار هم که نیستی؟گفت نه! گفتم:پس می توانم آن یک کلمه را به تو بگویم.گفت:بگو!گفتم:

پروردگار فرموده اولین موی سفیدی که بعد از ۴۰ سالگی در صورت یا سر بنده من پیدا می شود،من از او حیا می کنم.تو که ۶۰ سال به بالا داری و کاملا سفید کرده ای چه داری می کنی؟

از این حرف تکان عجیبی خورد و گفت:چه کار باید بکنم؟گفتم:

دیروز چقدر مشروب خالی کردی؟به قیمت آن زمان گفت:هفت هزار تومان.هفت هزار تومان شمردم و گفتم:این پول مشروب هایت!بعد،به

بقیه گفتم دیگر مشروب نخورید و از آن جا بروند.

وقتی همه را بیرون کردیم،با هم رفتیم و هرچه مشروب بود در چاه ریختیم.بعد هم عده ای از دوستان آمدند و پولی روی هم گذاشتند و در عرض ۲۴ ساعت دیگ و بشقاب و قاشق و چاقو تهیه کردند و آن کافه از آن روز شد چلوکبابی.روز اول هم،یکی از متدینین گفت:دویست پرس اول را من می خرم.

این ارزش حیاست.چقدر خوب است انسان،به ویژه کسی که سنی از او گذشته،از خدا و از موی سفیدش حیا کند!

ادامه ماجرای شیخ جمال

به هرحال،آن پیرزن با گردن کج و صدای محزون جلوی شیخ را گرفت و به او گفت:از پسرم برای من نامه ای آمده.برای خاطر خدا آن را برای من بخوان!

وقتی شیخ جمال وارد دالان خانه شد،زن جوان از گوشه ای درآمد و قفل بزرگی به در زد و به شیخ جمال گفت:اگر صدایت در بیاید، می روم روی پشت بام فریاد می کشم و به مردم می گویم شیخ جمال آمده با زن شوهردار زنای محصنه کند.شیخ گفت:چشم خانم!زن گفت:من مدتی است عاشقت شده ام و باید آنچه می گویم انجام بگیرد!شیخ گفت:

من هم وقتی شما را یک نظر دیدم از شما خوشم آمد.من هم حرفی ندارم،اما می شود اول راه دستشویی را به من نشان دهید؟ (کسی که اهل خداست،هر کاری می کند برای خدا می کند).گفت:دستشویی بالای پله هاست.

شیخ داخل دستشویی شد و در دل گفت:خدایا،تو می دانی که من فقط می خواهم از دام این شیطان فرار کنم.برای همین،این ظاهر زیبا را به خاطر تو نازیبا می کنم!بعد،قلم تراشش را درآورد و آب آفتابه را

روی سرش ریخت و شروع کرد به تراشیدن موهای سر و ریش و ابرویش.سلمانی هم بلد نبود،لذا سر و صورتش با تیغ بریده می شد و خون می افتاد.خلاصه،با آن قیافه زشتی که برای خودش درست کرده بود و با آن بوی بد و سرووضع خون آلود،کنار اتاق آمد و گفت:من آماده ام!

وقتی ون در اتاق را باز کرد و چشمش به او افتاد،به قدری ناراحت شد که در را باز کرد و او را از خانه بیرون انداخت.

از آن روز به بعد،خدا زبان شیخ،گلوی شیخ،و صدای شیخ را عوض کرد،مردم عاشقش شدند،و جوان ها آمدند دست به دامنش شدند و مرید او گشتند.

این گوشه ای از ارزش های نه گفتن به هوای نفس خود و هوای نفس دیگران است.تنها با نه گفتن زمین زندگی پاک می شود و از این زمین پاک است که بهشت نصیب آدمی می شود.

ص:۱۷۰

پی نوشت

(۱).عوالی اللئالی،احسائی،ج ۱،ص ۶۷.

(۲).اعراف،۵۸: «وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبٰاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خَبُثَ لاٰ یَخْرُجُ إِلاّٰ نَکِداً کَذٰلِکَ نُصَرِّفُ الْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ»؛ و زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می آید،و زمینی که ناپاک است،جز گیاهی اندک و بی سود از آن بیرون نمی آید؛این گونه نشانه ها را برای گروهی که سپاس گزارند به صورت های گوناگون بیان می کنیم.

(۳).بقره،۲۶۱: «مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنٰابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّٰهُ یُضٰاعِفُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ»؛ مثل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند،مانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند،در هر خوشه صد دانه باشد؛و خدا برای هرکه بخواهد چند برابر می کند و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

(۴).این شعر یکی از قصاید بسیار معروف و پر محتوای ناصر خسروست که در آن پندهای گرانی داده است.بعضی از ابیات آن این است:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد و خیره سری را

بری دان از افعال چرخ برین را نشاید ز دانا نکوهش بری را

همی تا کند پیشه،عادت همی کن جهان مر جفا را،تو مر صابری را

هم امروز از پشت بارت بیفگن میفگن به فردا مر این داوری را

چو خود می کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

تو باهوش و رای از نکو محضران چون همی برنگیری نکو منظری را

سپیدار مانده است و بی هیچ چیزی ازیرا که بگزید او کم بری را

اگر تو از آموختن سر بتابی نجوید سر تو همی سروری را

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را

درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را.

(۵).منظور این آیات است: «مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مٰا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ». شوری،۲۰.و «فَمٰا أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَمَتٰاعُ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ وَ أَبْقیٰ لِلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ».

شوری،۳۶.

(۶).غاشیه،۶.

(۷).غاشیه،۷.

(۸).غاشیه،۵.

(۹).نحل،۹۷.و نیز این آیات:

- «فَاسْتَجٰابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لاٰ أُضِیعُ عَمَلَ عٰامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِینَ هٰاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیٰارِهِمْ وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی وَ قٰاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئٰاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ ثَوٰاباً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوٰابِ». آل عمران،۱۹۵.

- «وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّٰالِحٰاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لاٰ یُظْلَمُونَ نَقِیراً». نساء،۱۲۴.

- «یٰا قَوْمِ إِنَّمٰا هٰذِهِ الْحَیٰاهُ الدُّنْیٰا مَتٰاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَهَ هِیَ دٰارُ الْقَرٰارِ* مَنْ عَمِلَ سَیِّئَهً فَلاٰ یُجْزیٰ إِلاّٰ مِثْلَهٰا وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ یُرْزَقُونَ فِیهٰا بِغَیْرِ حِسٰابٍ». غافر،۳۹-۴۰.

(۱۰).در این سوره نیز مفهوم زمین پاک و محصول پاک را می توان دید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* اَلَّذِینَ هُمْ فِی صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ* وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ* وَ الَّذِینَ هُمْ لِلزَّکٰاهِ فٰاعِلُونَ* وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ* إِلاّٰ عَلیٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ* فَمَنِ ابْتَغیٰ وَرٰاءَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْعٰادُونَ* وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَمٰانٰاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رٰاعُونَ* وَ الَّذِینَ هُمْ عَلیٰ صَلَوٰاتِهِمْ یُحٰافِظُونَ* أُولٰئِکَ هُمُ الْوٰارِثُونَ* اَلَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ». مؤمنون،۱-۱۱.

(۱۱).نیچه در کتاب غروب بتها می نویسد:«فرمول من برای شادکامی:یک آری،یک نه،یک خط راست،یک هدف».ر ک:غروب بتها.فردریش نیچه،ترجمه داریوش

ص:۱۷۲

آشوری،ص ۳۲.

(۱۲).امالی،صدوق،ص ۳۴۴؛نیز در بحار الأنوار،ج ۷۲،ص ۲۸۴:«قال صلی اللّه علیه و آله:«لیس منا من غشّ مسلما و لیس منا من خان مسلما»؛تحف العقول،حرانی، ص ۴۲؛نیز در بحار الانوار،ج ۷۲، ص ۲۸۵؛نیز در عوالی اللئالی،احسائی،ج ۲، ص ۲۴۵:«و قال صلی اللّه علیه و آله:لیس منا من غش مسلما أو ضره أو ماکره».

(۱۳).در این باره روایات زیادی وارد شده است.ر ک:مستدرک سفینه البحار،شیخ علی نمازی،ج ۱۰،ص ۸۶:«نبوی:النظر إلی وجه علی بن أبی طالب عباده.و النبوی:

النظر إلی العالم عباده،و النظر إلی الإمام المقسط عباده،و النظر إلی الوالدین بر أفه و رحمه عباده،و النظر إلی الأخ توده فی اللّه عز و جل عباده،و کذا النظر إلی القرآن و إلی الکعبه عباده،و...و سائر الروایات فی ذلک».

(۱۴).قرآن درباره حضرت عیسی می فرماید: «وَ إِذْ قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ»؛ و یاد کن هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت:ای بنی اسرائیل!به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم،تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم،و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش احمد است مژده می دهم.پس هنگامی که احمد دلایل روشن برای آنان آورد،گفتند:این جادویی است آشکار.صف،۶.

(۱۵).بحار الأنوار،ج ۱۴،ص ۴۳۸:قال:کان سببهم أن الذی هیج الحبشه علی غزوه الیمن ذانوس و هو آخر من ملک من حمیر تهود و اجتمعت معه حمیر علی الیهودیه، و سمی نفسه یوسف و أقام علی ذلک حینا من الدهر،ثم أخبر أن بنجران بقایا قوم علی دین النصرانیه،و کانوا علی دین عیسی علیه السلام و علی حکم الانجیل،و رأس ذلک الدین عبد اللّه بن بریامن،حمله أهل دینه علی أن یسیر إلیهم و یحملهم علی الیهودیه و یدخلهم فیها،فسار حتی قدم نجران،فجمع من کان بها علی دین النصرانیه ثم عرض علیهم دین الیهودیه و الدخول فیها فأبوا علیه فجادلهم و عرض علیهم و حرص الحرص کله فأبوا علیه و امتنعوا من الیهودیه و الدخول فیها،و اختاروا القتل،

فخد لهم خدودا و جمع فيها الحطب و أشعل فيه النار،فمنهم من أحرق بالنار،و منهم من قتل بالسيف و مثل بهم كل مثله،فبلغ عدد من قتل و أحرق بالنار عشرين ألفا، و أفلت رجل منهم يدعى دوس على فرس له وركضه و اتبعوه حتى أعجزهم فى الرمل،و رجع ذونواس إلى ضيعه فى جنوده،فقال اللّه:قتل أصحاب الاخدود،إلى قوله:العزيز الحميد.

-بحار الأنوار،ج ۱۴،ص ۴۳۹:«بالاسناد إلى الصدوق،عن ماجيلويه،عن عمه،عن الكوفى،عن أبى جميله،عن جابر،عن أبى جعفر عليه السلام قال:إن أسقف نجران دخل على أمير المؤمنين عليه السلام فجرى ذكر أصحاب الاخدود،فقال عليه السلام:

بعث اللّه تعالى نبيا حبشيا إلى قومه و هم حبشيه فدعاهم إلى اللّه تعالى،فكذبوه و حاربوه و ظفروا به و خدوا الخدود و جعلوا فيها الحطب و النار،فلما كان حرا قالوا لمن كان على دين ذلك النبى:اعتزلوا و إلا طرحناكم فيها،فاعتزل قوم كثير،و قذف فيها خلق كثير حتى وقعت امرأه و معها ابن لها من شهرين،فقيل لها:إما أن ترجعى و إما أن تقذفى فى النار،فهمت تطرح نفسها فلما رأت ابنها رحمته،فأنطق اللّه تعالى الصبى و قال:يا أماه ألقى نفسك و إياى فى النار،فإن هذا فى اللّه قليل».و تلا عند الصادق عليه السلام رجل:قتل أصحاب الاخدود.فقال:قتل أصحاب الاخدود.

و سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن المجوس أى أحكام تجرى فيهم؟قال:هم أهل الكتاب،كان لهم كتاب و كان لهم ملك سكر يوما فوقع على أخته و أمه،فلما أفاق ندم و شق ذلك عليه،فقال للناس:هذا حلال،فامتنعوا عليه فجعل يقتلهم و حفر لهم الاخدود و يلقيهم فيها.بيان:لعل الصادق عليه السلام قرأ "قتل "على بناء المعلوم، فالمراد بأصحاب الاخدود الكفار كما هو أحد احتمالى القراءه المشهوره و لم ينقل فى الشواذ».

(۱۶).عوالى اللئالى،أحسائى،ج ۱،ص ۹۸؛نيز مسند ابو يعلى،ج ۱۳،ص ۱۷۴:«و فى حديث خباب بن الارت قال:قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله:«لقد كان من قبلكم يؤخذ الرجل منهم،فيحفر له فى الارض،ثم يجاء بالمنشار،فيجعل على رأسه، فيجعل فرقتين و ما يصرفه ذلك عن دينه،و اللّه ليتمن هذا الامر حتى يسير الراكب من

صنعاء الیمن إلی حضرموت لا یخاف الا اللّه و الذئب علی غنمه،و لکنکم تعجلون»؛ مشکاه الأنوار،علی الطبرسی،ص ۴۹۷:«عن ابی عبد اللّه علی السلام قال:«إن من کان قبلکم ممن هو علی ما أنتم علیه لیؤخذ الرجل منهم فتقطع یداه و رجلاه و یصلب علی جذوع النخل و یشق بالمنشار فلا یعدو ذلک نفسه،ثم تلی قوله عز و جل: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرّاءُ» .

(۱۷).تاریخ طبری،ج ۴،ص ۳۲۳:«...و اللّه لا أعطیهم بیدی إعطاء الذلیل و لا أقر اقرار العبید».

(۱۸). ابن بطّوطه،ابو عبد اللّه محمد بن عبد اللّه بن محمد بن ابراهیم لواتی طنجی،جهانگرد معروف(۷۰۳-۷۷۹ ق/۱۳۰۴-۱۳۷۷ م).حرف «ط»در نام ابن بطوطه گاه مشدد و گاه مخفف ذکر شده است،اما صورت مشدد آن درست تر به نظر می رسد.به نوشته کراچکوفسکی اصل ابن بطوطه از قبیله بربرهای لواته است که در زبان بربری آن را الواتن می نامیدند.گروه هایی از این قبیله در سراسر شمال افریقا از جمله مصر پراکنده بودند.نسبت لواتی نشانه تبار غیر عرب و طنجی بیانگر رابطه ابن بطوطه با زادگاهش طنجه است.

ابن جزی می نویسد:«ابو عبد اللّه در شهر غرناطه به من گفت که ولادتش دوشنبه ۱۷ رجب ۷۰۳ ق[۲۴ فوریه ۱۳۰۴ م]در طنجه روی داده است».درباره نخستین سال های زندگی و شرح احوال ابن بطوطه جز آنچه در سفرنامه وی آمده است، چیزی نمی دانیم.چنین به نظر می رسد که وی در زادگاه خویش به تحصیل پرداخته.

تحصیل او در علوم دینی براساس تعالیم فرقه مالکی بوده که آن زمان در شمال افریقا صورتی گسترده و پیروانی بسیار داشته و بی گمان او در فقه مالکی دارای معلوماتی بوده است.زیرا از روزگار جوانی و حتی در سفرهای خود نیز به امر قضا می پرداخته است.

ابن بطوطه هنگامی که ۲۲ ساله بود،راه سفر پیش گرفت و در پنجشنبه ۲ رجب ۷۲۵ ق/۱۴ ژوئن ۱۳۲۵ م زادگاه خود طنجه را ترک گفت.قصد او از این سفر به جا

آوردن مراسم حج و زیارت تربت پیامبر(ص)بود و چه بسا گمان نمی کرد که سفرش سالیان دراز به طول انجامد و پس از یک ربع قرن به موطن خود بازگردد.

سفر ابن بطوطه مصادف با روزگار فرمانروایی ناصر الدین ابو سعید عثمان دوم فرزند یعقوب ابو یوسف بن عبد الحق از سلاطین مرینی فاس بود.مسیر وی از زمان حرکت معلوم و مشخص است.او از طنجه به راه افتاد و نخست به شهر تلمسان در الجزیره رسید.در این شهر با دو سفیر اعزامی از جانب سلطان ابو یحیی پادشاه افریقیه به نام های ابو عبد اللّه محمد بن ابی بکر بن علی بن ابراهیم نفزاوی و شیخ ابو عبد اللّه محمد بن حسین بن عبد اللّه قرشی زبیدی که هر دو از قضات تونس بودند،آشنا شد و پس از چند روز در شهر ملیاته به آنان ملحق گردید و با آنان از شهر خارج شد.

چند روز بعد قاضی محمد بن ابی بکر نفزاوی در راه وفات یافت و همراهان او ناگزیر به ملیانه بازگشتند.ابن بطوطه که تنها مانده بود،همراه گروهی از بازرگانان تونسی به شهر الجزیره رفت.در آنجا زبیدی و فرزند قاضی متوفی به او ملحق شدند.وی پس از عبور از قسنطینه به تونس رفت و مدتی بعد با قافله ای به سوسه و سپس به شهر صفاقس رسید و در آنجا با دختر یکی از امنای آن سرزمین ازدواج کرد و سرانجام پس از گذر از طرابلس و دیگر نواحی شمال افریقا به اسکندریه و دمیاط رفت و از طریق شط نیل به قاهره رسید.

شهر قاهره ه درآن زمان تحت فرمانروایی ممالیک بود،روزگار شکوفایی خود را می گذرانید.مصر عهد ممالیک چندان اثری در او بر جای نهاد که مصر عهد فاطمیان در ناصر خسرو قبادیانی.وی از قاهره در مسیر نیل به راه افتاد و به آسوان رسید و از آن جا از طریق صحرا راه مشرق و بندر عیذاب در کنار دریای سرخ را در پیش گرفت و خواست از آن جا با کشتی عازم جده شود،ولی معلوم شد که به سبب جنگ میان قبایل بجساه و ممالیک،ناوهای مصری در دریا رفت وآمد نمی کنند.در نتیجه،ابن بطوطه ناگزیر به قاهره بازگشت.ازاین رو در صدد برآمد راه شام را در پیش گیرد و به کاروانیانی که همه ساله از دمشق به مکه می رفتند، ملحق شود.او با استفاده از فرصت به فلسطین رفت و از راه بیت المقدس به بیروت،

طرابلس،حلب،انطاکیه،لاذقیه،بعلبک و دمشق گام نهاد و مدتی در این شهر اقامت گزید و از آن جا با کاروان حجاج عازم مدینه و مکه شد و از این دو شهر مطالب مبسوطی نیز در سفرنامه خویش آورده است.پس از ترک مکه،آهنگ عراق کرد و از راه قادسیه به نجف اشرف رفت و به حرم حضرت علی بن ابی طالب(ص)مشرف گردید و پس از آن از راه بغداد و بصره با قافله عازم ایران شد و از آبادان،ماهشهر (معشور)و شوشتر دیدن کرد و در این شهر بیمار شد.

ابن بطوطه به اصفهان و شیراز نیز سفر کرد و در این شهر با قاضی مجد الدین شیرازی ملاقات نمود و به زیارت آرامگاه شیخ سعدی رفت.وی پس از آنگاه از راه کازرون به عراق بازگشت و پس از گذر از کربلا بار دیگر به بغداد رفت و مدتی بعد در ملازمت امیر علاء الدین محمد از امیران سلطان ابو سعید بهادر خان عازم تبریز شد و از آن جا دوباره به بغداد بازگشت و بار دیگر عزم سفر حج و زیارت حرمین کرد.این بار ابن بطوطه،میان سال های ۷۲۹-۷۳۰ ق/۱۳۲۸-۱۳۲۹ م،در مکه اقامت گزید.در آن جا سخت بیمار شد و پس از بازیافتن سلامت خویش،با دانشمندان محل آشنا شد و سپس از طریق جده به سواحل شرقی افریقا و از آنجا به یمن،عدن و مگادیشو(مقدیشو)رفت و از آن جا راه ظفار،سواحل شرقی عربستان،عمان و خلیج فارس را در پیش گرفت تا به جزیره هرمز رسید و با سلطان قطب الدین تهتن(تهمتن)پادشاه هرمز ملاقات کرد.آن گاه به لارستان فارس،جزیره کیش و بحرین عزیمت نمود و در ۷۳۲ ق به مکه بازگشت و پس از گزاردن حج از راه دریای سرخ و عیذاب به غزه و از آن جا به آسیای صغیر رفت و در قونیه به زیارت تربت مولانا جلال الدین محمد بلخی شتافت.

سفر به سوی شمال را دومین مرحله سفر ابن بطوطه نوشته اند که خط سیر آن تا اندازه ای مبهم و آشفته به نظر می رسد.در این سفر ابن بطوطه از آسیای صغیر گذشت و از طریق سینوپ به دریای سیاه رسید و با گذر از شبه جزیره کریمه به شهر کفا رفت که همان فئودوسیای کنونی است.در این شهر که یکی از مراکز عمده بازرگانی میان شرق و غرب و در اختیار جنوایی ها بود،ابن بطوطه نخستین بار

صدای ناقوس کلیساها را شنید،چندانکه به هراس افتاد.در آن زمان سوداک (سرداق،سوداق)بندر عمده کریمه به شمار می رفت.ابن بطوطه این شهر را پنجمین بندر مهم جهان و در ردیف اسکندریه مصر،کولم(کیلون)و کالکوت(کالیکوت)در هند و زیتون(تسوئن جئوفو)در چین دانسته است.او سپس سراسر شبه جزیره کریمه را درنوردید و از آن جا به جنوب روسیه رفت.چنین به نظر می رسد که وی تا سرزمین بلغارها در کنار رود ولگا نیز سفر کرده باشد.

بروکلمان ضمن تأیید این نکته که ابن بطوطه به سرزمین هایی که وصف کرده،رفته است.استثنا قایل شده و چنین اظهارنظر کرده که وی ظاهرا در سرزمین بلغارها نبوده است،زیرا سفر به آن دیار دشوار بوده و دست کم ۶۰ روز وقت می گرفته است،و بنابراین وصفی را که از ارض ظلمات به دست می دهد،چنانکه نخستین بار مارکوارت بدان توجه کرده،از یک اثر ادبی گرفته است.ابن بطوطه سپس از حاجی ترخان(آستار خان)با کاروانی که متعلق به خاتون پیلون دختر فرمانروای یونان(روم)و همسر خان ازبک بود به قسطنطنیه رفت و مدتی بعد به منطقه اردوی زرین(قزل اوردا)بازگشت و در منطقه خان اردوی زرین در شهر سرا،که احتمالاـ سرای نو باشد،اقامت گزید و بعد از طریق ولگا به خوارزم،بخارا،نخشب،سمرقند، بلخ،هرات،طوس،مشهد،سرخس،تربت حیدریه،نیشابور،بسطام،غزنه و کابل رفت.

در اول محرم ۷۳۴ ق/۱۲ سپتامبر ۱۳۳۳ م ابن بطوطه به دره سند رسید که معروف به پنجاب است.بخش دیگر سفرنامه وی از همین جا آغاز می گردد.وی ضمن سفر تا رسیدن به دهلی از شگفتی های آن سرزمین و زنده سوزانیدن زنان یاد کرده است.

ابن بطوطه در راه سفر از مولتان به دهلی،گرفتار حمله گروهی از هندیان شد و در این ماجرا تیری به او اصابت کرد،اما جان به سلامت برد.در دهلی با ابو المجاهد محمد شاه فرمانروای آن سرزمین دیدار کرد.یک ماه و نیم پس از ورود او به دهلی دختر ابن بطوطه که کمتر از یک سال داشت درگذشت.شخصیت وی چنان در سلطان مؤثر افتاد که مدت چند سال سمت قضای آن ناحیه را به او واگذاشت.

بخش بزرگی از سفرنامه ابن بطوطه درباره هند و مشاهدات او در این کشور است.

هنگامی که محمد شاه سفیرانی با هدایا به چین فرستاد،ابن بطوطه نیز از زمره نمایندگان وی بود.کوشش این هیأت برای گذر از خشکی و سفر از طریق قندهار با توفیق همراه نشد.وی در این سفر با دشواری هایی چون جنگ با هندوان،اسارت در دست کفار و خطر دربه دری و گرسنگی مواجه گردید.ناچار راه دریا در پیش گرفت و از راه کالیکوت به جزایر مالدیو رفت.در آنجا ازدواج کرد و سمت قضا یافت و بعد به جزیره ملوک رفت و طی ۷۰ روز اقامت در آن جزیره دوبار ازدواج کرد و در نیمه ربیع الثانی ۷۴۵ آن جزیره را به مقصد سیلان ترک گفت.ابن بطوطه دوباره به جزایر مالدیو بازگشت و از آن جا به بنگاله،شمال هند و طوالسی رفت و در مسیر چین به راه افتاد و ۱۷ روز پس از ترک طوالسی به ساحل چین رسید و به چین کلان(کانتون)رفت.در بازگشت از طریق جاوه به هندوستان و بندر کالیکوت رفت.در کالیکوت سوار کشتی شد و پس از ۲۸ روز در محرم ۷۴۸ به ظفار رسید.از ظفار به مسقط و از آن جا به جزیره هرمز و بعد به فسا،شیراز، اصفهان،شوشتر،بصره و نجف رفت و بار دیگر مرقد علی بن ابی طالب(ع)را زیارت کرد و از آن جا عازم کوفه،بغداد و شام شد و اوایل ربیع الاول ۷۴۹ به حلب رسید.از آن جا به دمشق،بیت المقدس،اسکندریه،قاهره و عیذاب رفت و در آن جا سوار کشتی شد تا به جده رسید و آن گاه راه مکه را در پیش گرفت و در ۲۲ شعبان ۷۴۹ برای چهارمین بار به زیارت بیت اللّه الحرام شتافت.

وی پس از گزاردن مراسم حج به فلسطین رفت و شاهد شیوع بیماری دهشتناک وبا(۷۴۹ ق)در آن سرزمین شد.اندکی بعد آرزوی بازگشت به میهن در او قوت گرفت و در صفر ۷۵۰/آوریل ۱۳۴۹ با کشتی کوچکی ابتدا عازم تونس شد.در تونس اشتیاق سفر به جزیره ساردنی در او پدید آمد.وی در این سفر دو بار در معرض هجوم دزدان دریایی قرار گرفت،ولی توانست جان به در برد و از شهرهای تنیس و تلمسان بگذرد.هنگامی که به شهر تازی رسید،به او خبر دادند که مادرش از ابتلا به بیماری وبا درگذشته است.ابن بطوطه روز جمعه اواخر شعبان ۷۵۰ وارد

ص:۱۷۹

فاس شد و به دربار امیر ابو عنان(۷۴۹-۷۵۹ ق/۱۳۴۸-۱۳۵۸ م)رفت و در آن جا استقرار یافت و مورد احترام وی قرار گرفت.دوران آوارگی و سرگردانی ابن بطوطه بدین جا پایان نپذیرفت.زیرا هنوز دو سرزمین دیگر اسلامی را ندیده بود.

وی برای زیارت قبر مادر به زادگاه خود شهر طنجه رفت و از آن جا عازم سبته شد.در سبته مرضی گریبانگیر وی گشت که ۳ ماه به درازا کشید و او ناگزیر چند ماه در آن شهر بماند.سپس عازم اندلس شد.ابن بطوطه به جبل الفتح یا جبل الطارق رفت و در آن جا با ابو زکریا یحیی بن سراج الرندی دیدار کرد.از آن جا به شهر رنده و سپس به مالقه(مالاگا)رفت و سرانجام به غرناطه پایتخت اندلس رسید.

گمان می رود وی در این شهر با کاتب سفرنامه خود محمد ابن جزی آشنا شده باشد.در بازگشت بار دیگر به جبل الطارق رفت.در اول محرم ۷۵۳ به فرمان ابو عنان عازم سفری دشوار و طولانی به افریقای مرکزی شد.وی از طریق سجلماسه به تمبوکتو و مالی رفت که هنوز مدت درازی از نفوذ اسلام در این دیار نمی گذشت.

ابن بطوطه در بازگشت به تکدّا(تگدا)رفت و از معادن مس آن سرزمین دیدن کرد و در ۱۱ شعبان ۷۵۴ با کاروانی از برده فروشان راه دشواری را تا هکار طی کرد و سرانجام اواخر همان سال به فاس بازگشت.ابن بطوطه از آن پس دیگر به سیر و سفر نپرداخت و حدود بیست و اندی سال از اواخر عمر خود را در آن جا به سر برد و در ۷۷۹ ق/۱۳۷۷ م درگذشت.

عصر مرینیان،به ویژه دوران فرمانروایی ابو الحسن علی بن عثمان(۷۳۲- ۷۴۹ ق/۱۳۳۲-۱۳۴۸ م)و امیر ابو عنان فارس المتوکل بن علی،دوران شکوفایی فرهنگ اسلامی در مغرب بود.بسیاری از بزرگان علم و ادب در دستگاه این دو سلطان گرد آمده بودند که از آن جمله اند ابن خلدون و ابن خطیب که هر دو از معاصران ابن بطوطه بودند.ابن خلدون خود به بار یافتن ابن بطوطه از مشایخ طنجه به بارگاه سلطان ابو عنان اشاره دارد.به نظر می رسد که نگارش ماجرای سفر ابن بطوطه به ابتکار ابو عنان بوده باشد.او برای ابن بطوطه ادیبی چون ابن جزی را به

عنوان کاتب و محرر برگزید.ابن جزی خود در این باره اشاره ای دارد مبنی بر این که تدارک سفرنامه به دستور ابو عنان بوده است.

عنوان سفرنامه ابن بطوطه تحفه النظار فی غرائب الامصار و العجایب الاسفار بوده است،ولی در نزد اهل دانش بیشتر با نام رحله ابن بطوطه شناخته شده است.کتاب را ابن بطوطه خود ننوشته است.متن کتاب که از زبان او نقل شده بود،توسط محمد بن محمد بن جزی الکلبی تحریر گردید و هم اکنون بخش هایی از دستخط او در کتابخانه ملی پاریس موجود است.وی علاوه بر ماجرای سفر ابن بطوطه شرحی نیز پیرامون زندگی خود نوشته که موجود است.

نگارش ماجرای سفر ابن بطوطه در مدتی کمتر از ۳ ماه با شتاب انجام پذیرفت.

تقریر ابن بطوطه و املای کتاب در ۳ ذیحجه ۷۵۶ به پایان رسید و ابن جزی کار تصحیح و تدارک آن را در صفر ۷۵۷ به انجام رسانید،ازاین رو،ممکن است بسیاری از نقایص سفرنامه ابن بطوطه متوجه ابن جزی باشد.

ابن بطوطه از برجسته ترین جهانگردان مسلمان بود.طول راهی را که ابن بطوطه پیموده ۷۵ هزار میل تخمین زده اند به تقریب می توان گفت اغلب آثاری که درباره اردوی زرین و آسیای میانه نوشته شده،بی نیاز از سفرنامه ابن بطوطه نبوده اند.ابن بطوطه آخرین جهانگرد بزرگی است که به سراسر جهان اسلام سفر کرد.او در واقع رقیب شایسته ای برای مارکوپولو به شمار می رفت که به تقریب همزمان وی بود.

مطالب این دو سفرنامه درباره آسیا مکمل یکدیگرند،ولی مارکوپولو خاور دور را بهتر از ابن بطوطه می شناخت.گرچه مطالبی از سفرنامه ابن بطوطه از جمله شرح وی درباره سرزمین توالسی(طوالسی)با افسانه هایی درآمیخته است،با این وصف هرچه بررسی سفرنامه او عمیق تر می شود،مراتب اعتماد نسبت به آن فزونی می گیرد.

سرنوشت خواه ناخواه از ابن بطوطه جهانگردی ساخت که در میان ملل اسلامی بسیار نادر بود.او در این راه حدود ۲۵ سال رنج آوارگی و سرگردانی را به جان خرید.توجه او به سرزمین ها کمتر از رغبت وی به شناسایی مردم بود.به مسائل

جغرافیایی توجه خاصی نداشت و شاید به لحاظ توجه به زندگی مردم بود که رحله او در شرح جهان اسلام و به طور کلی وصف جوامع شرقی سده ۸ ق/۱۴ م در نوع خود یگانه و بی نظیر است.این کتاب نه تنها در زمینه جغرافیای تاریخی آن روزگار، بلکه برای آشنایی با فرهنگ آن زمان نیز گرانبهاست.سفرنامه ابن بطوطه شامل کلیه جهات و جوانب زندگی است که معمولاـ مورخان چندان توجهی بدان ها نداشتند.این کتاب حاوی مطالب ارزشمندی درباره مراسم دربارهای بیگانه،پوشاک اقوام مختلف،عادات،مشخصات،اغذیه و غیر آن هاست.گرچه نمی توان رحله را مدرک و سند ممتازی به شمار آورد،با این وصف سرشار از دیدگاه های نمایندگان متوسط فرهنگ عرب و اسلامی در سده ۸ ق/۱۴ م است.در رحله ترتیب سفر اغلب مشوش است و تاریخ ها گاه نادرست آمده اند،ولی با وجود کثرت نام های اشخاص و جای ها،خطا بالنسبه اندک است.

در ایران،سفرنامه ابن بطوطه به وسیله محمد علی موحد به فارسی ترجمه شده و در ۱۳۴۸ ش در دو جلد انتشار یافته است.

منبع:دائره المعارف بزرگ اسلامی،ج ۳،با تلخیص فراوان.

(۱۹).یوسف،۲۸.

ص:۱۸۲

۹ درباره نیاز انسان به خدا

اشاره

کرج،مسجد حضرت معصومه(ع) دهه دوم و سوم محرم ۸۳-۱۳۸۲

ص:۱۸۳

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

روزی،شخصـی به محضر مبارک حضرت سجاد،علیه السلام،عرضه داشت:یابن رسول اللّه،زندگی را چگونه می گذرانید؟امام می توانسـتند در پاسخ او به گفتن«الحمد اللّه»بسنده کنند و سخن را ختم نمایند،اما اخلاق انبیا و ائمه طاهرین،علیهم السلام،این گونه بود که از هر فرصتی برای هـدایت مردم اسـتفاده کننـد و آنـان را راهنمـایی سازنـد.چیزی که برای این بزرگواران ارزش داشت هدایت مردم بود؛چه یک نفر باشد و چه مردمان یک شـهر یا یک کشور.لذا،امام چهارم فرمودند:زندگی ام را درحالی می گـذرانم که هشت طلبکار از من طلب خویش را می خواهنـد! ۱ شایـد همان وقت به نظر سؤال کننده رسـیده باشد که چرا حضـرت طوری زنـدگی کرده انـد که گرفتـار هشت طلبکـار باشـند و حالا ـ به خـاطر بـدهی هایشان ناراحت باشـند؟مگر نمی توانسـتند زنـدگی شـان را طوری سامـان دهنـد که مشـکلی بـا مردم پیـدا نکننـد؟امـا وقـتی امـام این هشت طلبکـار را توضـیح دادند،سؤال کننده معنای سخن امام را دانست و

متوجه شد که هر انسانی تا قیامت دچار این طلبکارها هست.خواه این فرد مؤمن و دیندار باشد و خواه نباشد.زیرا خداوند متعال انسان را آفریده و در محاصره این هشت طلبکار قرار داده است.در نتیجه، برخورد آدمی با این طلبکارها باید به گونه ای باشد که در دنیا و آخرت، و در زندگی امروز و فردا گرفتار و اسیر نشود و به مشکل برنخورد.

امام فرمودند:طلبکار اول من خداست.او مرا آفریده و مالك و ربّ و رزّاق من است و،ازاین رو،بر من حق عبودیت و بندگی دارد.حق دارد از من عمل به واجبات و فرائض را بخواهد. ۲

آیا از عمل به فرائض سودی به خدا می رسد؟

سوال مهم این قسمت همین است:آیا اگر کسی حق طلبکاری را بپردازد،به آن طلبکار سودی می رسد یا خیر؟یا اگر حق این طلبکار را ادا نکند،زیان و ضرری متوجه این طلبکار می شود؟باید دید در این باره اولیای خدا چه می فرمایند.

وجود مبارك امیر المؤمنین،علیه السلام،خطبه ای دارند که،بی اغراق،از زیباترین و بهترین و پرمعناترین خطبه های دوره عمرشان است. ۳ به واقع،نمی توان از زمان حضرت تاکنون چند نفر از علما،حکما، دانشمندان،و عارفان این خطبه را تفسیر کرده و شرح داده اند.زیرا شرحش نیز خیلی مبسوط و گسترده است.تعدادی از این شروح را خودم دیده ام و دو نفر را نیز در قم و تهران می شناختم که این خطبه را به شعر درآورده بودند. ۴

در این خطبه،امیر المؤمنین قریب به نود ویژگی برای اهل تقوا بر شمرده اند و اهل تقوا را با خصوصیاتشان معرفی کرده اند که هم زیبا و هم شگفتی آفرین است.

پیش از انقلاب،من نزدیک هفت سال،و هر سال سی شب ماه مبارك

رمضـان،این خطبه را برای مردم توضـیح می دادم که مجموعـا حـدود ۲۱۰ شـب و ۲۱۰ سـاعت شـد.بااین حال،تازه به ویژگی ششم این خطبه رسـیده بودم و هشـتاد و چهار ویژگی دیگر همچنان باقی مانده بود.بعد هم نمی دانم به چه علت آن بحث رها شد و ادامه پیدا نکرد!

این را هم بگویم که لازم است هر شیعه ای تا فرصت زندگی باقی است،اگر همه نهج البلاغه را نمی خواند،لااقل این خطبه را ببیند و اگر متن عربی آن را نمی فهمد از ترجمه های فارسی این کتاب استفاده کند. ۵

حضـرت در مقـدمه این خطبه،که به خطبه متقین معروف است،درباره بدهی های انسان به پروردگارچه آن ها را بپردازد و چه نپردازد- توضـیحاتی داده اند که بسـیار مفید است.همه می دانند که از زمان حضـرت آدم تاکنون تعداد بسـیار زیادی از مردم حق خـدا را ادا نکردند و بدهی خود را به پروردگار نپرداختند.عده بسـیار کمی هم از عهده این مهم بر آمدند و این حق را ادا کردند که البته،تعدادشان خیلی کم است،همیشه هم کم بوده کم هم خواهد ماند.

اما پاسخ آن پرسش.امام می فرماید:

«أما بعد،فإن اللّه سـبحانه و تعالی خلق الخلق حین خلقهم غنیا عن طاعتهم، آمنا من معصیتهم،لانه لا تضره معصیه من عصاه و لا تنفعه طاعه من أطاعه».

اما بعد،خدای سـبحان آن گاه که به آفرینش خلق دست یازید،هم از طاعتشان بی نیاز بود و هم از عصیانشان مصون.چرا که نه گناه گناهکاران زیانش رساند و نه فرمانبری فرمانبران سودیش ارزانی دارد.

یعنی کسـی که بدهی خود را به خدا بپردازدمراد از بدهی بندگان به خدا واجبات و فرائض است،چه واجباتی مثل نماز و روزه و حـج که فقـط بـا بـدن و نیت سـروکار دارد،و چه واجبـات مالی مثل خمس و زکات و انفاق،و چه واجبات گروهی مثل حق مردم و حق زن و بچه-

ذرّه ای سود در پرداخت این دین به پروردگار تعلق نمی گیرد.

از عبارت«لاـ تنفعه»معلوم می شود دین هایی که از خدا به گردن انسان است منفعت هایی دارد؛یعنی نماز و روزه و حج و انفاق و خمس و ادای حق مردم سودمند است،ولی سود آن ها به خدا نمی رسد.سبب مطلب آن است که خداوند متعال نیازی به کسی ندارد. ۶

ما نبودیم و حضرت او بود

۷ حضرت صادق،علیه السلام،فرموده اند:

«کان اللّه و لم یکن معه شیئا». ۸

زمانی خدا بوده و هیچ چیز دیگر نبوده و در حال حاضر هم که نطع حیاط گسترده است او هست.نه زمانی که هیچ کس و هیچ چیز وجود نداشته او کم داشته و نه حالا که همه چیز هست چیزی به او اضافه شده است.اصلا،بود و نبود موجودات نفعی برای وجود مقدس او ندارد.

پس،خدا نیازی به کسی ندارد.اگر همه مردم عالم نیز دین خود را به او ادا کنند،خدا نفعی نمی برد،و اگر همه مردم عالم هم این دین را ادا نکنند،خدا زیانی نمی بیند و معطل نمی ماند.آری،ادای دین منفعت و معطل گذاشتنش ضرر دارد،اما این سود و زیان به خدا نمی رسد.قرآن بارها به صراحت می گوید که وجود مبارک او«غنی»است و امیر المؤمنین هم در این سخن می فرماید هیچ نفعی از ادای واجبات به خدا نمی رسد.در نهایت،طبق آیات قرآن و روایات فراوان و سخنان حضرت نهج البلاغه معلوم می شود که نفع ادای دین پروردگار به خود اداکننده برمی گردد و ضرر ترک آن نیز به او می رسد.اگر مردم نماز نخوانند و روزه نگیرند یا به حج نروند و...،از رحمت و فضل و بهشت خداوند محروم می شوند.ضرر نپرداختن دین سنگین است،ولی این ضرر به مدیونی می رسد که دینش را به خدا ادا نکرده است.سود

پرداخت دین نیز قابل توجه است،ولی این منفعت هم به کسی می رسد که دین خود را پرداخت کرده است.

همین مساله نیز نشان دهنده رحمت حق است.زیرا با پرداخت دین و ادای حق پروردگار از مدیون چیزی کم نمی شود،بلکه پروردگار آن دین را در دنیا به خیرات و حسنات و در آخرت به بهشت تبدیل می کند و نفع آن را به خود اداکننده برمی گرداند.اما کسی که حق خدا را ادا نمی کند،وقتی در قیامت بهشت را با آن همه نعمت بی حسابش می بیند و خود را محروم می یابد،می پرسد:پس ما چه؟در پاسخ او گفته می شود:

تو مدیون مانده ای.دینت را در دنیا ادا می کردی تا در عوض بهشت را به تو تحویل می دادیم.اما چون ادا نکردی،از بهشت بهره ای نداری!

در آخرت،راه سومی برای انسان وجود ندارد:یا به بهشت می رود یا به جهنم.و اگر کسی برای خودش در بهشت جایی دست وپا نکند، لاجرم در دوزخ مسکن خواهد گزید و اگر کسی در دوزخ اسیر شود، هیچ کس نمی تواند او را آزاد کند:

«وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ». ۹

و این گونه قرآنی به زبان عربی فصیح و گویا به تو وحی کردیم تا مردم ام القری(شهر مکه)و کسانی را که پیرامون آن هستند،بیم دهی،و آنان را از روز جمع شدن(یعنی روز قیامت)که تردیدی در آن نیست بترسانی، روزی که گروهی در بهشت اند و گروهی در آتش سوزان.

در آیه دیگری می خوانیم:

«فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النّٰارِ لَهُمْ فِيهٰا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ* خٰالِدِينَ فِيهٰا مٰا دٰامَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّٰ مٰا شٰاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعّٰالٌ لِمٰا يُرِيدُ* وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خٰالِدِينَ فِيهٰا مٰا دٰامَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّٰ مٰا شٰاءَ رَبُّكَ عَطٰاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ». ۱۰

اما تیره بختان که خود سبب تیره بختی خود بوده اند در آتش اند،برای آنان در آن جا ناله های حسرت بار و عربده و فریاد است.در آن،تا آسمان ها و زمین پابرجاست،جاودانه اند.مگر آنچه را که مشیّت پروردگارت اقتضا کرده است.بی تردید،پروردگارت هرچه را اراده می کند انجام می دهد.اما نیک بختان که به توفیق و رحمت خدا سعادت یافته اند،تا آسمان ها و زمین پابرجاست،در بهشت جاودانه اند مگر آنچه را مشیّت پروردگارت اقتضا کرده،بهشت عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است.

با این وصف،جای سومی میان بهشت و دوزخ وجود ندارد.یا سرانجام آدمی بهشت است یا عاقبتش جهنم.

بجا آوردن چیزهایی که عنوان فریضه و واجب گرفته اند منتهی به بهشت می شوند.این واجب را باید انجام داد تا بهشت از دل آن ها بیرون بیاید،ولی اگر واجبات بر گردن انسان بمانند،یک نهال پنج سانتی هم در بهشت از حبس واجبات خدا به دست نمی آید.

الفرائض الفرائض!

امیر المؤمنین چند روز پس از کشته شدن عثمان خطبه بسیار مهمی برای مردم ایراد کرده اند که در آن اصول زندگی را برای مردم برشمرده اند. ۱۱ یکی از فرازهای بلند و مهم این خطبه با همین جمله آغاز می شود:

«الفرائض الفرائض».

یعنی ای مردم،به شما هشدار می دهم درباره عمل به واجبات خدا.

«ادّوها الی اللّه».

به واجبات خدا عمل کنید و حق خدا را به او بپردازید.

«تؤدّکم الی الجنه». ۱۲

تا از راه عمل به واجبات به بهشت بروید.زیرا چیزی که شما را به بهشت می رساند عمل به واجبات است.

دقت شود!حضرت نمی فرماید تا خدا شما را به بهشت ببرد،می فرماید

این عمل شما را به بهشت می برد.زیرا فاعل«تعدّ»فرائض است نه خدا.

پس،بهشت در دل فرائض پنهان است.البته،به شرطی که درب فرائض بسته نباشد.انسانی که عمری در این دنیا سپری کرده و بار فرائض را بر گردن دارد و با اعضاء و جوارحش آن ها را نکرده،درب فرائض را بسته نگه داشته و حق خدا را ادا نکرده است.لذا،در قیامت هم این در به روی او بسته می ماند و به رویش باز نمی شود.شاید عده ای خیال کنند در قیامت به آن ها این فرصت داده می شود که واجبات خدا را ادا کنند و خود را اهل بهشت سازد.اما قرآن مجید می گوید آن کسی که در دنیا حاضر نشد در برابر خدا تواضع و فروتنی کند و واجب خدا را ادا کند، در آخرت نیز چنین کاری را انجام نمی تواند بدهد:

«يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلاَ يَسْتَطِيعُونَ». ۱۳

یاد کن روزی را که کار بر آنان به شدت دشوار شود،و آن روز که جای هیچ تکلیف و عبادتی نیست به عنوان سرزنش و ملامت به سجده کردن دعوت شوند،ولی در خود قدرت و استطاعت سجده کردن نیابند.

آری،کسی که در دنیا در برابر پروردگارش سجده ای نکرده،در قیامت نیز،اگر همه انبیاء به او بگویند:یک سجده بجا بیاور!نمی تواند.زیرا این کار از او برنمی آید.

زیان رفتار بد مردم به خدا نمی رسد

این نیز سخن امیر مؤمنین در نهج البلاغه است:

«و لا تضرّه معصیه من عصاه». ۱۴

یعنی اگر تمام مردم دنیا نیز عصیان کنند و بگویند:خدایا،ما نماز نمی خوانیم،روزه نمی گیریم،و یک قدم هم برای برنمی داریم،ضرر سرپیچی شان تنها به خودشان می رسد و برای خدا عصیان آن ها ضرری ندارد.این هم که بعضی ها ژست روشنفکری می گیرند و می گویند:مگر

نمی گوییـد خـدا بی نیاز است،پس خـدا چه نیازی به نماز بندگانش دارد تا ما برای او نماز بخوانیم؟از این جا نشات می گیرد که فلسـفه واجبات را نمی داننـد.آن ها نمی دانند که انسان ها نیازمند به نمازند نه خدا.ما محتاج به ادای حقوق الهی و نیازمند به واجبات هستیم و این احتیاج هم دنیایی است و هم آخرتی.

اگر کسی مؤدب به آداب الهی باشد،تا آخر عمر نه یک وجب زمین از مردم غصب می کند،نه مال مردم را می دزدد،نه دروغ می گویـد،و نـه هیـچ خلاـف دیگری مرتکـب می شـود؛زیرا نمـاز روی زمیـن عصـبی باطـل اسـت، خـوردن مـال غیر حرام است،و...برای همین است که در هیـچ دادگاهی یک شـکایت از نمازگزاران واقعی نمی بینیم؛یک پرونـده از اولیاء خدا وجود ندارد؛و مردم از دست کسی که مؤدب به آداب الهی است شکایتی ندارند.

این که عیسی بن مریم است!

خـدایش بیـامرزد!دوستی داشـتم که انسـان عجیبی بود(در مجلـدات پیش نیز دربـاره او مطالبی آورده ام).با پای پیاده،دو بار به مکه و سه بار به کربلا رفت و هر سال هم پیاده به مشـهد می رفت.در یکی از سـفرهایش به کربلا،پیاده عازم اردن شـده بود و از آن جا به بیت المقدس رفته بود.

از بیت المقدس هم برای زیارت آرامگاه حضـرت ابراهیم به الخلیل رفته بود.به هرحال،مأموران اسرائیل او را به اتهام جاسوسی دستگیر کرده و با دست و چشم بسته به زندانش انداخته بودند.

یکی دو روز که او را به دادگاه برده بودند،قاضی دادگاه تا نگاهش به او افتاده بود گفته بود:این که عیسی بن مریم است!او را برای چه آورده اید؟گفته بودند:احتمالا جاسوس است!گفته بود:او را سوار ماشین کنید و ببرید مرز اردن پیاده کنید تا برود!

این خاصیت ادب الهی داشتن است.ما نیازمندیم مؤدب به آداب الهی باشیم و نورانی شویم.خدا چه نیازی به ما دارد که نماز بخوانیم یا نخوانیم یا او را خدا حساب بکنیم یا نکنیم؟در جهان به این بزرگی، اغلب مردم نماز نمی خوانند و برای دستورات دین خود احترامی قائل نیستند.در آمریکا و اروپا و آفریقا،۹۰ درصد مردم نماز نمی خوانند و اصلا خدا را قبول ندارند.چند بار تا به حال آسمان به زمین افتاده یا خانه بر سرشان خراب شده؟به قول شاعر:

از آن نماز که خود هیچ از آن نمی فهمی خدا چه فایده و بهره اکتساب کند؟

تفاخری نبود مر خدای عالم را که چون تو ابلهی او را خدا حساب کند. ۱۵

خداوند اصلا به این چیزها نگاه نمی کنند.این ما هستیم که گمان می کنیم توانا و قدرتمند و بزرگیم،درحالی که در جنب قدرت و بزرگی خدا کالعدم هستیم و موجودیتمان به حساب نمی آید.امام صادق، علیه السلام،می فرمایند:

حجم زمین در مقابل عالم مانند حجم دانه ای ارزن در مقابل دریاست. ۱۶ یعنی زمین به این بزرگی در مجموعه این عالم پیدا نیست.وقتی بزرگی زمین نسبت به حجم عالم نسبت ارزن به دریا باشد،نسبت ما که در قیاس با زمین ارزنی بیش نیستیم با مجموعه عالم چقدر است تا خدا بخواهد به ما نگاه کند و ببیند هستند یا نیستند؟

زمین در جنب این نه سقف مینا چو خیشخیاشی بیود بر روی دریا

تو خود بنگر کزین خشخاش چیندی؟ سزد تا بر بروت ۱۷ خود بخندی. ۱۸

خودت را نگه دار که می خواهم پرواز کنم!

گفته اند روزی جوجه گنجشك روی شاخه درخت چنار ۲۰۰ ساله ای در دل جنگل انبوهی نشسته بود.چنار پیر از آن درخت های عظیم ریشه دوانده بود که باران های سیل آسا و طوفان و رعدوبرق و برف نتوانسته

بود اسیبی به او برساند.وقتی این بچه گنجشک می خواست از روی شاخه پرواز کند،به چنار گفت:خودت را سفت نگه دار که می خواهم بلند شوم!لابد خیال می کرد اگر با پایش فشاری به درخت بیاورد و بلند شود کمر چنار می شکند!چنار در پاسخ او گفت:من اصلا نفهمیدم تو کی روی شاخه من نشستی.مطمئن باش رفتنت را هم حس نمی کنم!

حال ما در برابر خداوند عالم از حال آن گنجشک نیز بدتر است.

سخنی از امیر المومنین(ع)

امیر المؤمنین در روایتی فرموده اند:

«ان هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض». ۱۹

یعنی ستارگانی که شب ها در آسمان می درخشند،هریک شهری هستند مانند شهرهایی که روی زمین وجود دارد.

شنیدستم که هر کوکب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است. ۲۰

کره زمین،به فرموده امام صادق،به اندازه دانه ارزنی است نسبت به حجم آسمان اول.حال،بسنجیم که با این قد و قامت روی این ارزن چقدر به حساب می آییم که برخی هامان باد در دماغ می اندازیم و ژست می گیریم که مگر خدا به نماز ما نیازی دارد.چرا نیاز را به سمت خدا می بریم؟نیاز مربوط به خود ماست نه مربوط به پروردگار.ما نیازمند مؤدب شدن به آداب الهی هستیم تا از گرگ بدتر نشویم و آدم وار زندگی کنیم.به قول مولانا:

آخر آدم زاده ای ای ناخلف چند پنداری تو پستی را شرف؟ ۲۱

ما نیازمند به مقید بودنیم.زیرا اگر مقید بودیم،وقتی میز پشت ریاست اداره ای می نشستیم،نمی گذاشتیم میلیون ها یا میلیاردها تومان مال این مملکت دزدیده شود؛اگر مقید بودیم،خودمان را درست نمی کردیم برویم با زنان نامحرم و دختران مردم رابطه نامشروع برقرار کنیم؛اگر

مؤدب به آداب بودیم، گرگ صفت نمی شدیم.پس،ما نیازمند به مؤدب شدن هستیم،نه خدا.وگرنه خدا چه احتیاجی به نماز ما دارد تا برایش مهم باشد که نماز می خوانیم یا نمی خوانیم؟

مرا پرسی که چونی ؟چونم ای دوست ۲۲

این چنین بود که وقتی از امام زین العابدین،علیه السلام،پرسیدند:

چگونه می گذرانید؟فرمود:چگونه بگذراند کسی که هشت طلبکار دارد؟ چنان که گذشت،اولین طلبکار پروردگار است که عمل به واجباتش را می خواهد و این خواست،مربوط به حق عبودیت و مالکیتی است که بر بندگان خویش دارد.دین خدا را نیز هرکس ادا کند،بهشت را برای خود مهیا کرده است و اگر بر گردنش بماند،خود را از بهشت بیرون کرده است.چون در قیامت راه سومی وجود ندارد:یا راه آدمی منتهی به بهشت می شود یا به جهنم.

در قدیم،وقتی پدر و مادر یا بزرگ ترها از بچه ها می خواستند کار مثبتی را انجام دهند و آن ها از انجام آن سر باز می زدند یا گوش به حرف نمی سپردند،می گفتند:«به جهنم!».این جمله خیلی معنی داشت؛ یعنی اگر دینی را که داری ادا نکنی،جهنم از این ادا نکردن درمی آید.بر عکس،اگر کار خوبی انجام می دادی،«بارك اللّه»می گفتند و تشویق می کردند؛یعنی این قدم مثبت بوی بهشت می دهد.اصلا،پیش ترها، انگار حرف ها ریشه در آیات قرآن داشت،مثل لالایی گفتن مادرها.

آن روزها که نوار و سی دی و این چیزها نبود تا صدای خواننده های فراری اروپا و آمریکا را برای بچه ها پخش کنند.مادرها می نشستند و با با تن صدای محزونی لالایی می خواندند که برگرفته و مخفف عبارت «لا اله الا اللّه»بود و،در حقیقت،این جمله را کوتاه کرده بودند.یعنی از اول موج توحید را در گوش جان و روان کودکان پخش می کردند. ۲۳

لالایی جبرئیل برای امام حسین(ع)

نقل است که هر وقت فاطمه زهرا،علیها السلام،خوابشان می برد و امام حسین در گهواره گریه می کرد،جبرئیل می آمد و برای خواباندن ابی عبد اللّه عالی ترین حقایق هستی را در قالب این شعر برای او می خواند:

انّ فی الجنّه نهرا من لبن لعلی و حسین و حسن. ۲۴

در بهشت،نهری از شیر برای علی و حسین و حسن روان است.

این لالایی جبرئیل نیز ریشه در آیات قرآن دارد. ۲۵

البته،کسی جبرئیل را نمی دید،ولی تکان خوردن گهواره را می دیدند.

یکبار،ام ایمن این صحنه را دید و از دلیل آن پرسید.پیغمبر فرمود:

جبرئیل است که گهواره را تکان می دهد.

قرآن نیز در سوره صافات بدین مطلب اشاره می کند و می فرماید:

«إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ أَلاّ تَخَافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ* نَحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ لَکُمْ فِیهَا مَا تَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ فِیهَا مَا تَدَّعُونَ». ۲۶

بی تردید کسانی که گفتند پروردگار ما خداست،سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند،فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند:مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند بشارت باد.ما،در زندگی دنیا و آخرت،یاران و دوستان شما هستیم.آنچه دلتان بخواهد،در بهشت برای شما فراهم است و در آن هرچه بخواهید برای شما موجود است.

آری،ملائکه رحمت یار اهل ایمان در دنیا و در آخرت هستند.

ساعت سه بیدارم کن!

یکی از مجتهدین بزرگ که از حافظان قرآن هم هست و شاید اولین حافظ قرآن در زمان خودش بود برای من تعریف رکد که روزی،به دیدن کسی رفتم.پیش از این که به دیدار او بروم به من گفته بودند که

ایشان هر وقت شب که بخواهد برای نماز شب بیدار می شود؛یعنی وقتی می خواهد بخوابد،مثلا می گوید:دو و ۲۵ دقیقه،و سر ساعت بیدار می شود.پرسیدم:برای این کار از ساعت استفاده نمی کند؟گفتند:

نه ساعت مچی دارد و نه ساعت بغلی،و نه ساعتی کنارش هست.فقط زمان را می گوید و سر ساعت بیدار می شود!گفتم:می شود ببینمش؟ گفتند:باید به او بگوییم،شاید قبول نکند!به هرحال،گفتند و من یک شب به خانه ایشان رفتم و شب را آن جا ماندم،البته از قبل گفته بودم که می مانم.وقتی برای خواب آماده شدیم،دیدم ایشان زیر لب گفت:

ساعت سه!

دیدم سر ساعت سه بیدار شد.شب که تمام شد،هنگام صبحانه حال ماجرا را از او پرسیدم و این را هم گفتم که اگر دلتان نمی خواهد برای من بگویید،مانعی ندارد!چه شده که هر وقت می خواهید بیدار می شوید؟ایشان گفت:یکی از فرشتگان خدا آمده و با ما دوست شده.

روزی به او گفتم:من کاری ندارم برایم انجام بدهی.نه می خواهم مرا در عرض پنج دقیقه به مشهد یا مکه ببری و برگردانی و نه هیچ چیز دیگر.

فقط هر وقت شب که می خواهم مرا صدا بزن!او هم پذیرفته،لذا هر وقت می خواهم بخوابم مرا نگاه می کند.من هم به او می گویم:ساعت سه یا چهار،و او سر ساعت تکانم می دهد و بیدارم می کند.

این وضع کسانی است که فرائض خداوند را جدی گرفته اند و به او ایمان واقعی آورده اند.گمان می کنم همین مختصر برای انتباه عقل و دل آنان که در پی حقیقت می گردند کافی باشد.در گفتارهای بعد،درباره طلبکاران دیگری که امام سجاد،علیه السلام،درباره آنان سخن گفته اند مطالبی خواهیم آورد،باشد که از فرهنگ مبارک ایشان بیشتر بهره مند شویم.

ص:۱۹۷

پی نوشت

(۱).در پاسخ این سوال نکات زیبایی در روایات آمده است.ر ک:الأمالی،شیخ طوسی، ص ۶۳۸:

-«عن ابن عباس:قیل للنبی(صلی اللّه علیه و آله):کیف أصبحت؟قال:بخیر من قوم لم یشهدوا جنازه،و لم یعودوا مریضا.

-قیل لعیسی بن مریم(علیه السلام):کیف أصبحت،یا روح اللّه؟قال:أصبحت و ربی (تبارک و تعالی)من فوقی،و النار أمامی،و الموت فی طلبی،لا أملک ما أرجو،و لا أطیق دفع ما أکره،فأی فقیر أفقر منی!

-و قیل للنبی(صلی اللّه علیه و آله):کیف أصبحت؟قال:بخیر من رجل لم یصبح صائما، و لم یعد مریضا،و لم یشهد جنازه.

-قال جابر بن عبد اللّه الانصاری:لقیت علی بن أبی طالب(علیه السلام)ذات یوم صباحا،فقلت:کیف أصبحت،یا أمیر المؤمنین؟قال:بنعمه من اللّه و فضل من رجل لم یزر أخا،و لم یدخل علی مؤمن سرورا.قلت:و ما ذلک السرور؟قال:یفرج عنه کربا، أو یقضی عنه دینا،أو یکشف عنه فاقته.

-قال جابر:و لقیت علیا(علیه السلام)یوما،فقلت:کیف أصبحت،یا أمیر المؤمنین؟ قال:أصبحنا و بنا من نعم اللّه و فضله ما لا نحصیه مع کثیر ما نحصیه،فما ندری أی نعمه أشکر،أجمیل ما ینشر،أم قبیح ما یستر؟

-و قیل لابی ذر(رضی اللّه عنه):کیف أصبحت،یا صاحب رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله)؟قال:أصبحت بین نعمتین:بین ذنب مستور،و ثناء من اغتر به فهو المغرور.

-و قیل للربیع بن خثیم:کیف أصبحت،یا أبا یزید؟قال:أصبحت فی أجل منقوص، و عمل محفوظ،و الموت فی رقابنا،و النار من ورائنا،ثم لا ندری ما یفعل بنا.

-و قیل لاویس بن عامر القرنی:کیف أصبحت،یا ابا عامر؟قال:ما ظنکم بمن یرحل إلی الآخره کل یوم مرحله،لا یدری إذا انقضی سفره أعلی جنه یرد أم علی نار؟

-قال عبد اللّه بن جعفر الطیار:دخلت علی عمی علی بن أبی طالب(علیه السلام) صباحا،و کان مریضا،فقلت:کیف أصبحت،یا أمیر المؤمنین؟قال:یا بنی،کیف أصبح من یفنی ببقائه،و یسقم بدوائه،و یؤتی من مأنه.

-و قیل لعلی بن الحسین(علیهما السلام):کیف أصبحت،یابن رسول اللّه؟قال:أصبحت مطلوبا بثمان:اللّه(تعالی)یطلبنی بالفرائض،و النبی(علیه السلام)بالسنه،و العیال بالقوت،و النفس بالشهوه،و الشیطان باتباعه،و الحافظان بصدق العمل،و ملک الموت بالروح،و القبر بالجسد،فأنا بین هذه الخصال مطلوب.

-و قیل لمحمد بن علی(علیهما السلام):کیف أصبحت؟قال:أصبحنا غرقی فی النعمه، موفورین بالذنوب،یتحبب إلینا إلهنا بالنعم،و نتمقت إلیه بالمعاصی،و نحن نفتقر إلیه و هو غنی عنا.

-و قیل لبکر بن عبد اللّه المزنی:کیف أصبحت؟قال:أصبحت قریبا أجلی،بعیدا أملی، سیئا عملی،و لو کان لذنوبی ریح ما خالستمونی.

-و قیل لرجل من المعمر:کیف أصبحت؟قال:أصبحت لا رجلا یغد و لحاجته*و لا قعیده بیت تحسن العملا.

-و قیل لابی رجاء العطاردی،و قد بلغ عشرین و مائه سنه:کیف أصبحت؟قال:أصبحت لا یحمل بعضی بعضا،کأنما کان شبابی قرضا».

(۲).سعدی در گلستان حکایت زیبایی دارد.می نویسد:«یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودیم و سحر در کنار بیشه ای خفته.شوریده ای که در آن سفر همراه ما بود نعره ای برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت.چون روز شد گفتمش:آن حالت چه بود؟گفت:بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند از درخت و کبکبان از کوه و غوکان در آب و بهایم در بیشه.اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته.

دوش مرغی به صبح می نالید عقل و صبرم برد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش

گفت باور نداشتم که ترا بانگ مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح خوان و من خاموش.

(۳).منظور خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه است.

(۴).یکی از ایشان مرحوم شیخ محمد علی انصاری بود که من در اواخر عمر ایشان را دیده بودم و یکی هم مرحوم الهی قمشه ای که ایشان را هم در اواخر عمرشان دیدم.

البته نظم ایشان و شعر ایشان قوی تر از شاعر اول بود و معنوی تر و عارفانه تر و پرمطلب تر نیز بود.(مولف)

(۵).نهج البلاغه به وسیله چند نفر ترجمه شده است که هر ترجمه ای برای خودش امتیازاتی دارد.من هم نهج البلاغه را ترجمه کرده ام که تاکنون ۲۲ بار چاپ شده و روی سایت های جهانی هم هست.یک بار مطالعه نهج البلاغه یا لااقل مطالعه خطبه متقین خیلی ارزشمند است.از هر ترجمه ای هم که دلتان خواست استفاده کنید:نهج البلاغه مرحوم فیض،نهج البلاغه مرحوم دکتر شهیدی،نهج البلاغه مرحوم دشتی،یا دیگران.فرقی ندارد.(مولف)

(۶).این آیات قرآن درباره غنی و بی نیاز بودن پروردگار با این همه تکرار خواندنی است:

- «اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ثُمَّ لا يُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذىً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ* قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُها أَذىً وَ اللّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ». بقره،۲۶۲-۲۶۳.

- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ وَ مِمّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلاّ أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ». بقره،۲۶۷.

- «فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ* قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ اللّهُ شَهِيدٌ عَلى ما تَعْمَلُونَ». آل عمران،۹۷-۹۸.

- «لَقَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِياءُ سَنَكْتُبُ ما قالُوا وَ قَتْلَهُمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ». آل عمران،۱۸۱.

- «وَ إِنْ يَتَفَرَّقا يُغْنِ اللّهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ وَ كانَ اللّهُ واسِعاً حَكِيماً». نساء،۱۳۰.

- «وَ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللّهَ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كانَ اللّهُ غَنِيًّا حَمِيداً». نساء،۱۳۱.

- «وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَهِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ ما يَشاءُ كَما أَنْشَأَكُمْ

مِنْ ذُرِّيَّهِ قَوْمٍ آخَرِينَ». انعام،۱۳۳.

- «قَالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِیُّ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهٰذَا أَ تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ». یونس،۶۸.

- «وَ قَالَ مُوسَی إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللّهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ». ابراهیم،۸.

- «لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ». حج،۶۴.

- «قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَ مَنْ شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ». نمل،۴۰.

- «وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا یُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللّهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ». عنکبوت،۶.

- «وَ لَقَدْ آتَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَهَ أَنِ اشْکُرْ لِلّهِ وَ مَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ». لقمان،۱۲.

- «لِلّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ». لقمان،۲۶.

- «یَا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ* إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ* وَ مَا ذٰلِکَ عَلَی اللّهِ بِعَزِیزٍ». فاطر،۱۵ ۱۷.

- «إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ وَ لاَ یَرْضَی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ وَ إِنْ تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ وَ لاَ تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ». زمر،۷.

- «هَا أَنْتُمْ هٰؤُلاَءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ وَ مَنْ یَبْخَلْ فَإِنَّمَا یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اللّهُ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ ثُمَّ لاَ یَکُونُوا أَمْثَالَکُمْ». محمد،۳۸.

- «وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَی وَ أَقْنَی». نجم،۴۸.

- «اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ». حدید، ۲۴.

- «لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کَانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ». ممتحنه،۶.

- «ذٰلِکَ بِأَنَّهُ کَانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَقَالُوا أَ بَشَرٌ یَهْدُونَنَا فَکَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَی اللّهُ

وَ اللّهُ غَنِیٌّ حَمِیدٌ». تغابن،۶.

(۷).مصرعی است از غزلی از شاه نعمت اللّه ولی که با این ابیات شروع می شود:

غیر او کی به یاد ما ماند؟ دیگری یار ما کجا ماند؟

درد دردش بیار و ما را ده که مرا خوشتر از دوا ماند

ما نبودیم و حضرت او بود چون نمانیم ما،خدا ماند

نیست بیگانه از خدا چیزی هرچه ماند به آشنا ماند.

(۸).الفصول المهمه فی أصول الأئمه،حر عاملی،ج ۱،ص ۱۵۴:«قول الصادق(ع):کان اللّه و لم یکن معه شئ»؛صحیح ابن حبان،ابن حبان،ج ۱۴،ص ۱۱؛تفسیر قرطبی، ج ۹،ص ۸:«عن عمران بن حصین قال انی لجالس عند رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم إذ جاءه قوم من بنی تمیم فقال:اقبلوا البشری یا بنی تمیم.قالوا:قد بشر تنا یا رسول اللّه،فأعطنا فدخل علیه ناس من أهل الیمن.فقال:اقبلوا البشری یا أهل الیمن إذ لم یقبلها بنو تمیم.قالوا:قد قبلنا یا رسول اللّه،جئنا لنتفقه فی الدین و نسألك عن أول هذا الأمر ما کان.فقال:کان اللّه و لم یکن شئ قبله و کان عرشه علی الماء ثم خلق السماوات و الأرض...».

(۹).شوری،۷.نیز:هود،۱۰۷: «یَوْمَ یَأْتِ لاٰ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ».

(۱۰).هود،۱۰۶-۱۰۸.

(۱۱).این خطبه خطبه مهمی است.ازاین رو،من ۳۰ سال پیش آن را حفظ کردم.

(مولف)

(۱۲).نهج البلاغه،خطبه ۱۶۷:و من خطبه له علیه السلام فی أول خلافته:«إن اللّه تعالی أنزل کتابا هادیا بین فیه الخیر و الشر.فخذوا نهج الخیر تهتدوا،و اصدفوا عن سمت الشر تقصدوا.الفرائض الفرائض،أدوها إلی اللّه تؤدکم إلی الجنه.إن اللّه حرم حراما غیر مجهول،و أحل حلالا غیر مدخول،و فضل حرمه المسلم علی الحرم کلها،و شد بالاخلاص و التوحید حقوق المسلمین فی معاقدها.فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده إلا بالحق.و لا یحل أذی المسلم إلا بما یجب.بادروا أمر العامه و خاصه أحدکم و هو الموت فإن الناس أمامکم،و إن الساعه تحدوکم من خلفکم.تخففوا تلحقوا،فإنما ینتظر بأولکم آخرکم.اتقوا اللّه فی عباده و بلاده فإنکم مسئولون حتی

ص:۲۰۲

عن البقاع و البهائم،أطيعوا اللّه و لا تعصوه،و إذا رأيتم الخير فخذوا به،و إذا رأيتم الشر فأعرضوا عنه».

(١٣).قلم،۴٢: «أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ* مٰا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ* أَمْ لَكُمْ كِتٰابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ* إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمٰا تَخَيَّرُونَ* أَمْ لَكُمْ أَيْمٰانٌ عَلَيْنٰا بٰالِغَةٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمٰا تَحْكُمُونَ* سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ* أَمْ لَهُمْ شُرَكٰاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكٰائِهِمْ إِنْ كٰانُوا صٰادِقِينَ* يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سٰاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلاٰ يَسْتَطِيعُونَ* خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كٰانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سٰالِمُونَ* فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَعْلَمُونَ* وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ* أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ* أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ»؛ آیا ما تسلیم شدگان به فرمان ها و احکام خود را چون مجرمان قرار می دهیم؟شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟آیا شما را کتابی آسمانی از نزد خداست که در آن می خوانید.که در آن جهان هرچه را شما بخواهید و انتخاب کنید برای شما خواهد بود؟یا شما را بر ما تا روز قیامت پیمان و سوگند استواری است که هرچه را به سود خود حکم کنید ویژه شماست؟از آنان بپرس کدامشان ضامن آن ادعاست که مسلمان و مجرم یکسانند؟یا شریکانی در ربوبیت خدا دارند که از آنان نزد خدا شفاعت کنند که در اجر و ثواب با مسلمانان یکسان شوند؟پس اگر راستگویند، شریکانشان را به میدان آورند.یاد کن روزی را که کار بر آنان به شدت سخت و دشوار شود،و آن روز که جای هیچ تکلیف و عبادتی نیست به عنوان سرزنش و ملامت به سجده کردن دعوت شوند،ولی در خود قدرت و استطاعت سجده کردن نیابند!دیدگانشان از شرم و حیا فروافتاده،خواری و ذلت آنان را فراگیرد و اینان در دنیا به سجده بر خدا دعوت می شدند درحالی که تندرست بودند،ولی از فرمان خدا متکبرانه روی می گرداندند.پس مرا با کسانی که این قرآن را انکار می کنند واگذار،به زودی ما آنان را به تدریج از آن جا که نمی دانند به سوی عذاب می کشانیم؛و البته آنان را مهلت می دهیم تا گناهشان را درحال بی خبری به نهایت برسانند،بی تردید نقشه و تدبیر من استوار است.این که دعوتت را نمی پذیرند مگر از آنان در برابر ابلاغ رسالت پاداشی می طلبی که از خسارت و زیانش سنگین بارند؟

ص:٢٠٣

یا غیب نزد آنان است و آنان از روی آن می نویسند و خود با تکیه بر آن به ادعاهای خود یقین می کنند و به دیگران هم خبر می دهند؟نجم،۳۵-۴۷.

(۱۴).خطبه متقین.البته،این فراز مقدم بر جمله«و لا تنفعه طاعه من اطاعه»می باشد.

(۱۵).شعر از جلال الممالک ایرج میرزا است.

(۱۶).ر ک:ترجمه کتاب الهیئه و الاسلام شهرستانی.(مولف)

(۱۷).بروت:سبیل.

(۱۸).هم در اسرارنامه عطار نیشابوری آمده است و هم در جوهر الذات او.

(۱۹).تفسیر نور الثقلین،شیخ حویزی،ج ۴،ص ۴۰۰:«عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:

قال أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه:ان هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المداین التی فی الارض مربوطه کل بعمود من نور،طول ذلک العمود فی السماء مسیره مأتین و خمسین سنه».

(۲۰).از مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی است.

(۲۱).از مثنوی معنوی مولوی است.او ضمن بیان داستان جالبی می نویسد:

همچو شه نادان و غافل بد وزیر پنجه می زد با قدیم ناگزیر

با چنان قادر خدایی کز عدم صد چو عالم هست گرداند به دم

صد چو عالم در نظر پیدا کند چونک چشمت را به خود بینا کند

گر جهان پیشت بزرگ و بی بنیست پیش قدرت ذره ای می دان که نیست

این جهان خود حبس جان های شماست هین روید آن سو که صحرای شماست

این جهان محدود و آن خود بی حدست نقش و صورت پیش آن معنی سدست

صد هزاران نیزه فرعون را درشکست از موسی ای با یک عصا

صد هزاران طب جالینوس بود پیش عیسی و دمش افسوس بود

صد هزاران دفتر اشعار بود پیش حرف امی اش آن عار بود

با چنین غالب خداوندی کسی چون نمیرد گر نباشد او خسی؟

بس دل چون کوه را انگیخت او مرغ زیرک با دو پا آویخت او

فهم و خاطر تیز کردن نیست راه جز شکسته می نگیرد فضل شاه

روح می بردت سوی چرخ برین سوی آب و گل شدی در اسفلین

اسب همت سوی اختر تاختی آدم مسجود را نشناختی

ص:۲۰۴

آخر آدم زاده ای ای ناخلف چند پنداری تو پستی را شرف

چند گویی من بگیرم عالمی این جهان را پر کنم از خود همی

گر جهان پر برف گردد سربه سر تاب خور بگدازدش با یک نظر.

(۲۲).از نظامی گنجوی است.

(۲۳).واقعا،چقدر حرف زدن قدیمی ها فرق داشت!نمی دانم چرا امروزی ها،حتی آن ها که سواد دارند،این قدر بد حرف می زنند و گاه غیر از بدی گفتار حرف های باطل و یاوه و غیر حق می زنند؟عوام هم که بیشترشان فحش های بد و رکیک می دهند،اما قدیمی ها خیلی قشنگ حرف می زدند.(مولف)

(۲۴).مدینه المعاجز،سید هاشم بحرانی،ج ۴،ص ۴۶؛نیز بحار الانوار،ج ۳۷،ص ۹۷:

«روی عن ام أیمن رضی اللّه عنها قالت:«مضیت ذات یوم إلی منزل سیدتی و مولاتی فاطمه الزهراء علیها السلام لا زورها فی منزلها،و کان یوما حارا من أیام الصیف، فأتیت إلی باب دارها،و إذا أنا بالباب مغلق فنظرت من شقوق الباب و إذا بفاطمه الزهراء علیها السلام نائمه عند الرحی،و رأیت الرحی تدور و تطحن البر،و هی تدور من غیر ید تدیرها،و المهد أیضا إلی جانبها،و الحسین علیه السلام نائم فیه،و المهد یهتز و لم أر من یهزه و رأیت کفا تسبح[للّه]قریبا من کف فاطمه الزهراء،قالت ام أیمن:فتعجبت من ذلک فترکتها و مضیت إلی سیدی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله [و سلمت علیه]و قلت:یا رسول اللّه إنی رأیت الیوم عجبا،ما رأیت مثله أبدا.فقال لی:ما رأیت یا ام أیمن؟فقلت:إنی قصدت منزل فاطمه الزهراء،فلقیت الباب مغلقا، فإذا أنا بالرحی تطحن البر،و هی تدور من غیر ید[تدیرها]،و رأیت مهد الحسین بن (فاطمه)یهتز من غیر ید تهزه،و رأیت کفا یسبح اللّه قریبا من کف فاطمه الزهراء،[و لم أر شخصه].فقال:یا ام أیمن اعلمی ان فاطمه الزهراء صائمه،و هی متبعه[جائعه]، و الزمان قیض،فألقی اللّه علیها النعاس فنامت،فسبحان من لا ینام،فوکل اللّه ملکا، یطحن عنها قوت عیالها،و أرسل[اللّه]ملکا آخر،یهز مهد ولدها الحسین علیه السلام لئلا یزعجها عن نومها،و وکل اللّه تعالی ملکا آخر،یسبح اللّه عز و جل،قریبا من کف فاطمه[یکون]ثواب تسبیحه لها،لان فاطمه علیها السلام لم تفتر عن ذکر اللّه عز و جل،فإذا نامت جعل اللّه ثواب تسبیح ذلک الملک لفاطمه علیها السلام.فقلت:

يا رسول اللّه أخبرنى من يكون الطحان،و من الـذى يهز مهد الحسـين عليه السـلام و يناغيه،و من المسـبح؟فتبسم النبى صـلى اللّه عليه و آله ضاحكا،و قال:أما الطحان فهو جبرائيل،و أما الذى يهز مهد الحسين عليه السلام فهو ميكائيل،و أما[الملك]المسبح فهو إسرافيل».

نيز در همـان كتـاب:عن طـاووس اليمـانى:«...ان جبرائيـل عليه السـلام نزل يومـا إلى الارض فوجـد الزهراء نائمه و الحسـين عليه السلام فى مهده يبكى على جارى عاده الاطفال مع امهاتهم.فجلس جبرائيل عليه السلام عند الحسين عليه السلام و جعل يناغيه و يسكته عن البكـاء و يسـليه و لم يزل كـذلك حتى استيقظت فاطمه عليها السـلام من منامها فسـمعت إنسانا يناغى الحسـين عليه السـلام فالتفت إليه فلم تر أحـد، فأعلمها أبوها رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله أن جبرائيل عليه السـلام كان يناغى الحسـين عليه السلام».

(۲۵).اشاره است به اين آيه: «مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِى وُعِـدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَـذَّهٍ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَـارٌ مِنْ عَسَـلٍ مُصَـفًّى وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَهٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِـدٌ فِى النَّارِ وَ سُـقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ». محمد،۱۵.

(۲۶).فصلت،۳۰-۳۱: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْـتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَهُ أَلاّ تَخَافُوا وَ لاَ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ* نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَ فِى الْآخِرَهِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ».

ص:۲۰۶

۱۰ درباره عقل و حقانیت قرآن

اشاره

کرج،مسجد حضرت معصومه(ع) دهه دوم و سوم محرم ۸۳-۱۳۸۲

ص:۲۰۷

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

قرآن مجید در آیه ۱۹ سوره مبارکه رعد می فرماید:حق بودن این کتاب و آیات نازل شده بر پیغمبر را تنها صاحبان عقل و خرد درک می کنند و به آن یقین و باور دارند.سبب مساله هم این است که هر صاحب عقلی وقتی با چشم عقل به حق نگاه می کند و آن را با نور باطن خویش می سنجد،به آن حق یقین پیدا می کند.

یکی از حکمای بزرگ الهی می فرماید:

آیا هیچ انسانی در این که ضرب دو در دو مساوی با چهار است شک دارد؟حق هم در همه زمینه ها مانند آن بخش از علم ریاضیات است که برای همه مسلّم است و درست بودنش به آسانی درک می شود.

او بعضی از حقایق را نیز در این باره مثال می زند و می فرماید:

عدالت،که به معنای قرار دادن هرچیز در جای خویش است،از جمله این امور حق است.بدن انسان و اعضا و جوارح او نمونه بارز رعایت عدالت است.زیرا اگر خداوند چشم را،به جای سر،بر روی سینه قرار می داد،بر خلاف عدالت رفتار کرده بود؛یا اگر بینی را پشت سر آدمی تعبیه می کرد، عدالت را رعایت نکرده بود؛و همین طور سایر اندام را. ۱

ص:۲۰۹

یعنی برای هر عاقلی روشن است که این اعضاء و جوارح در جای خویش قرار دارند.

در نظام خلقت نیز همین تناسب برقرار است:ستارگان،قمرها، خورشید،کهکشان ها،و سحابی ها در جای خود قرار گرفته اند.در نباتات نیز،هر گیاه یا درختی بر مقام خویش است؛یعنی درخت گردو در نظام خلقت همان است که باید می بود؛رنگ خربزه و هندوانه و مزه هر خوراکی ای باید همین باشد.این عدالت است.

پس،عدل هرچیز را در جای معین خود قرار دادن است.متضاد عقل نیز تجاوز و بغی و ظلم است. ۲

پیش ترها که بیشتر مردم ایران در مکتب خانه ها کتاب هایی مانند گلستان سعدی را می خواندند،حقایق بسیاری را از آن ها یاد می گرفتند.مثلا، سعدی درباره این که در عالم هرچیز در جای خویش است می گوید:

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد هرکسی را هرچه لایق بود داد

گر توانا بینی ار کوتاه دست هرکه را بینی چنان باید که هست

این که مسکین است اگر قادر بود بس جنایتها کزو صادر شود

گربهٔ محروم اگر پر داشتی تخم گنجشک از هوا برداشتی.

به راستی،اگر خداوند متعال بالی که به کبوتر داده را به گربه هم می داد،چه اتفاقی می افتاد؟با آن قدرت و سرعتی که گربه دارد،کبوترها را در هوا شکار می کرد و آسایش از این موجودات سلب می شد.امروزه، علم ثابت کرده است که استخوان پرندگان توخالی است،برای این که اسکلتشان سبک باشد و بتوانند پرواز بکنند؛اگر زهری که خدا به مار و عقرب و زنبور داده را به مگس و پشه یا گربه و گنجشک می داد،حداقل زندگی ما انسان ها در معرض خطر جدی قرار می گرفت؛اگر روزی همه حیوانات زهردار جهان بمیرند و دیگر مار و عقربی وجود نداشته باشد،

طولی نمی کشد که تمام موجودات می میرند.برای این که دائما در کره زمین به واسطه روشن شدن آتش،سوختن نفت و...سم های مختلف وارد هوا می شود،حیوانات زهردار مأمورند سموم هوا را بگیرند،هم برای خودشان اسلحه دفاعی درست می کنند و هم هوا را پاک کنند تا موجودات دیگر هوای سالم برای تنفس داشته باشند.پس،عقرب و مار هم سر جای خودشان هستند.این معنی واقعی عدالت است.

درستی عدالت مانند درستی ساده ترین حساب های ریاضیات است.اگر به عدالت موجود در نظام هستی دست بخورد،خیمه حیات برچیده می شود.اگر در نسبت آب و خشکی در کره زمین تغییری ایجاد شود، هیچ موجودی قادر به ادامه حیات نیست.اگر کوه ها به این شکل بر روی زمین استوار نبودند،زمین تعادل خود را از دست می داد و بشر لحظه ای راحت نبود.این معنی عدالت است.

آدمی را بتر از علت نادانی نیست ۳

نادان به کسی می گویند که عقلش تعطیل و فکرش ناکارآمد است.معلوم نیست چرا بعضی ها بی فکر بار می آیند؛یعنی فقط با چشمشان به عالم نگاه می کنند نه با عقلشان.کسانی که به عالم نگاه می کنند و در پس نگاهشان اندیشه می کنند،حق بودن هر حقیقتی را درک می کنند.مانند کسانی که در احوالات حیوانات،خشکی ها،و دریاها مطالعه می کنند.

زیرا مطالعه انسان را وادار به تعقل و تفکر می کند و نمی گذارد انسان نادان بماند.یکی از سفارشات مهم قرآن با دیده تدبر و تعقل به دنیا نگاه کردن است.خداوند در آیات مختلف بر این معنا تاکید می کند:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ». ۴

به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس

خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردیـد او حق است.آیا کافی نیست که پروردگارت با ظاهر کردن حقـایق و دلایـل بر همـه چیز گـواه است که تنهـا او آفریننـده و بی نیـاز است و غیر او مخلـوق و از هر جهت نیازمنـد به اوست.

همچنین است آیاتی که به تدبر در حقایق جهان اشاره دارند.مانند:

- «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَـاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِیهَا مِنْ کُلِّ دَابَّهٍ وَ تَصْرِیفِ الرِّیَاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ». ۵

بی تردیـد در آفرینش آسـمان ها و زمین و رفت وآمد شب و روز و کشتی هایی که در دریاها با جابجا کردن مسافر و کالا به سود مردم روانند، و بارانی که خدا از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخته و در آن از هر نوع جنبنـده ای پراکنـده کرده و گردانـدن بادها و ابر مسـخر میان آسـمان و زمین،نشانه هایی است از توحید، ربوبیّت و قدرت خدا،برای گروهی که می اندیشند.

- «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَکُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِیهِ تُسِیمُونَ* یُنْبِتُ لَکُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّیْتُونَ وَ النَّخِیلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ* وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ* وَ مَا ذَرَأَ لَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ* وَ هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَهً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَی الْفُلْکَ مَوَاخِرَ فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ* وَ أَلْقَی فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ* وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ* أَ فَمَنْ یَخْلُقُ کَمَنْ لَا یَخْلُقُ أَ فَلَا تَذَکَّرُونَ* وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللّهَ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ». ۶

اوست که از آسمان آبی برای شما نازل کرد که بخشی از آن نوشیدنی

است و از بخشی از آن درخت و گیاه می روید که دام هایتان را در آن می چرانید.برای شما به وسیله آن آب،زراعت و زیتون و خرما و انگور و از همه محصولات می رویاند؛یقینا در این واقعیات شگفت انگیز طبیعی نشانه ای است بر توحید،و ربوبیّت و قدرت خدا،برای گروهی که می اندیشند.و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخّر شما قرار داد،و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخّر شده اند؛قطعا در این حقایق نشانه هایی است بر توحید،ربوبیّت و قدرت خدا،برای گروهی که تعقّل می کنند.و نیز آنچه را که در زمین به رنگ های گوناگون برای شما آفرید رام و مسخرّتان ساخت؛مسلما در این امور نشانه ای است بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا،برای گروهی که متذکّر می شوند.و اوست که دریا را رام و مسخّر کرد تا از آن گوشت تازه بخورید،و زینتی را که می پوشید از آن بیرون آورید و در آن کشتی ها را می بینی که آب را می شکافند تا شما را برای حمل کالا،تجارت و دادوستد جابجا کنند و برای این که از فضل و احسان خدا طلب کنید و در نهایت به سپاس گزاری خدا برخیزید.

و در زمین کوه هایی استوار افکند تا شما را در حال گردش وضعی و انتقالی نلرزاند،و نهرها و راه هایی را پدید آورد تا برای رسیدن به اهداف و مقاصد خود راه یابید.و برای این که در عبور از کوه ها و بیابان ها و کویرها سرگردان و گم نشوید نشانه ها قرار داد،و مردم به هنگام شب در دل بیابان ها و بر سطح دریاها به وسیله ستارگان راهیابی می کنند.بر این اساس آیا کسی که همه چیز می آفریند،مانند کسی است که هیچ چیز نمی آفریند؟پس کرنش در برابر بتان بر پایه چه دلیلی است؟آیا پند نمی گیرید؟و اگر نعمت های خدا را شماره کنید،هرگز نمی توانید آن ها را به شمار آورید؛یقینا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

- «أَ فَلاٰ يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ* وَ إِلَى السَّمٰاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ* وَ إِلَى الْجِبٰالِ كَيْفَ نُصِبَتْ* وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ». ۷

آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟و به آسمان که

چگونه بر افراشته شده؟و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب شده؟ و به زمین که چگونه گسترده شده؟

این همه تاکید قرآن برای مطالعه و تدبر در خلقت جهان برای چیست؟و مخاطبان این دعوت کیستند؟آیا خطاب قرآن به پیروان ادیان دیگر یا هواداران مکاتب غربی است؟آیا این سخن امیر مومنان برای ما مسلمانان گفته نشده است که:

«و اللّه اللّه فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم». ۸

خدا را خدا را درباره قرآن!مبادا دیگران در عمل به آن از شما پیشی بگیرند.

«اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ »

با این که اولین آیه قرآن و اولین سخن پروردگار با آخرین پیامبرش دستور به خواندن است،نمی دانم چرا مسلمانان این اندازه با کتاب و مطالعه غریب و در این عرصه مهجورند؟به واقع،همیشه برای مردم ایران غصه خورده ام که چرا از کتاب و کتاب خوانی دورند؟

طبق آمار کتابخانه ملی ایران مقدار وقتی که مردم ایران برای کتاب خواندن صرف می کنند،در هر ۲۴ ساعت ۲ دقیقه بیشتر نیست. ۹ از این مقدار هم باید مطالعاتی را که صرفا جنبه سرگرمی و تفریح دارد کم کرد،چون متاسفانه،خیلی از مردم علاقمند به خواند مطالبی هستند که در ازای آن چیز مهمی گیرشان نمی آید؛مثل خواندن برخی کتاب های داستان و رمان و بخش حوادث روزنامه ها یا مجلات ورزشی و...

در خواندن کتاب،باید به محتوای آن توجه کنیم و به علمی که از آن به دست می آوریم دقت نماییم.زیرا برخی علم ها مفیدند و برخی مضر.

برخی نیز نه مفیدند و نه مضر؛یعنی یادگیری یا مطالعه آن ها فقط اتلاف وقت و انرژی محسوب می شود.

عـده ای هم حقـایق را تنهـا از سـخنرانی هـا و منبرهـا کسب می کننـد و به مطـالعه نمی پردازنـد.آن هم محـدود به ماه مبارک رمضان و محرم و مناسبت هایی از این دست است.ضـمن این که یک سخنران،هرقدر هم اهل مطالعه و تحقیق و تامل باشد،به خـاطر وقت کمی که دارد،تنهـا درصـدی از دانسـته هـایش را می توانـد بـازگو کنـد.این در حـالی است که کتـاب انسان را با دنیاهای دیگر و موضوعات متنوع تر آشنا می کند.

شرمـم می آیـد ایـن نکتـه را یـادآوری کنـم که در اروپـا و آمریکـا مردم به محض این که بیکـار می شونـد سـراغ کتـاب می روند.ازاین رو،وقتی در اتوبوس و قطار و سایر وسایل نقلیه می نشـینند تا از شـهری به شـهری بروند،بیشتر مردم مشـغول مطالعه هستند.کتابخانه هایشان نیز پر از افراد کتاب خوان و کتاب دوست است و تقریبا همه در خانه کتاب دارند.

پیش از آن کـه بـه لنــدن بروم،دربـاره کتابخـانه بزرگی کـه کنـار مـوزه لنـدن واقع اسـت مطـالبی شــنیده بـودم،امـا وقـتی به کتابخانه«بریتیش موزیوم» رفتم،دیـدم هرچه گفته اند راست گفته اند.قفسه های کتاب این کتابخانه که تا سـقف امتداد داشـت پر از کتـاب بود و این درحـالی بود که به علت کمبود جا،با وجود فضای بسـیار بزرگی که آن کتابخانه دارد،کتاب ها را روی زمین و روی هم چیـده بودنـد!تعـداد کتـاب خـوان هـا و مراجعین و درآمـدی که از فروش کتـاب به همه دنیـا کسب می کنند بماند.

کتابخانه لنینگراد

ما در کتاب خواندن حتی از کمونیست ها هم عقب تریم.در شهر لنینگراد (سن پترزبورگ اسبق و کنونی)که شاید شش ماه از سـال زمسـتان است و ارتفـاع برف تا کمر مردم می رسـد،کتابخانه ای وجود دارد که ۱۵ میلیون عنوان کتـاب را در خود جای داده است و بهترین کتاب های موجود در دنیا را دارد. ۱۰

بهترین کتاب کتابخانه لنینگراد

یکی از رجال سیاسی ایران در مقاله اش نوشته بود:وقتی از طرف دولت ایران به لنینگراد رفتم،از کتابخانه لنینگراد هم دیدن کردم.وقتی وارد کتابخانه شدم،بهت زده و متعجب شدم.رئیس کتابخانه که به میزبان من بود استقبال و پذیرایی خیلی گرمی به عمل آورد و جای جای کتابخانه را به من نشان داد.در اثنای صحبت،از رئیس کتابخانه پرسیدم:در این ۱۵ میلیون کتاب،مهم ترین کتاب کدام است؟گمان هم می کردم مثلاـ مانیفست لنین را نام خواهد برد.او گفت:دلتان می خواهد ببینید؟گفتم:

بله.گفت:مهم ترین کتاب ما در اتاق مخصوصی نگهداری می شود.اجازه بدهید کلیدش را بیاورم!

وقتی کلید را آورد و در آن اتاق را باز کرد،دیدم عجب اتاقی است!از در و دیوار اتاق ظرافت و هنر می بارید.میز گران قیمتی هم در وسط اتاق قرار داشت که ظرفی طلایی رنگ در آن به چشم می خورد که رویش کتابی باز بود.رئیس کتابخانه کلیدی را زد و بشقاب آرام شروع به گشتن کرد.به من هم گفت که با احترام بایستید،زیرا این کتاب در میان این ۱۵ میلیون اثر مهم ترین کتاب است،زیرا می تواند دنیا را اداره کند.گفتم:

می توانم آن را از نزدیک ببینم.موافقت کرد و کلید را زد.وقتی بشقاب از حرکت ایستاد،دیدم آن کتاب نهج البلاغه امیر المؤمنین است!

چرا ما ایرانی ها کتاب نمی خوانیم؟این چه مصیبتی است که در عالم نوشتن و خواندن کتاب گریبان گیر ما شده است؟شاید هنوز عده ای از مردم باشند که گمان کنند کتاب نوشتن کار آسانی است،درحالی که نوشتن یک کتاب خوب جان انسان را می گیرد.بعد از نگارش هم، چندین نفر باید کار کنند با اثر به نحو مطلوب از چاپ در بیاید.با این همه و با وجود صرف هزینه های سنگین چاپ و نشر،تیراژ کتاب برای

ص:۲۱۶

۷۰ میلیون ایرانی بین ۱۰۰۰ تا ۵۰۰۰ جلد است ۱۱ که فروش و پخش آن ها چند سال طول می کشد!این جاست که انسان شرمنده می شود از این که اروپایی ها و آمریکایی ها در مطالعه نظام طبیعت و به دست آوردن حقایق موجود در از ما مسلمانان پیش ترند.درحالی که این دستور قرآن و فرمان پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت به ماست:

«طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه». ۱۲

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید

۱۳ چند سال پیش،از آذربایجان شوروی نامه ای به من رسید به این مضمون که ما روس های آزاد شده از بند کمونیسم سخت نیازمند به کتاب های دینی هستیم.چون از زمان برقراری نظام کمونیسم در شوروی،عده ای از خانواده های ما که شیعه بودند،کشته شدنند و آن عده هم که ماندند از دینداری منع گشتند.لذا ما چیزی از دین نمی دانیم و کتاب چندانی هم در دستمان نیست تا مطالعه کنیم.اگر امکان دارد برای ما کتاب بفرستید تا ما دوباره به تشیع و دامان اهل بیت برگردیم!

در حدی که در وسعمان بود و توان داشتیم،برای آنان نهج البلاغه و مفاتیح و صحیفه سجادیه فرستادیم و در حال حاضر نیز مشغول ترجمه چند کتاب به زبان آن ها هستیم.وقتی این کتاب ها به دستشان رسید، آن ها را بین شیعیان پخش کردند.بعد از مدتی نیز،نامه ای برایم فرستادند که از پخش آن کتاب ها تقدیر و تشکر بی حد کرده بودند.بعدها برایم نقل کردند که وقتی آن ها نهج البلاغه و مفاتیح و صحیفه سجادیه را دیده بودند،از فرط خوشحالی کتاب ها را بغل کردند و روی سر و چشم می گذاشتند و گریه می کردند و لذت می بردند از این که علی،علیه السلام، برای آنان حرف زده است.

سعدی راست گفته است:«قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار

ص:۲۱۷

آیـد».مردم ما در ایران بـدون هیـچ گونه ناراحتی و نگرانی می توانند در سـخنرانی های مذهبی شـرکت کنند،کتاب های مقید دینی بخوانند،معارف اسـلامی و الهی را در دل و جان خود پرورش دهند،و نفس خود را مهذب سازند؛ولی متاسفانه یک عمر از برخی از آنان می گذرد،درحالی که یک کلمه قصار از نهج البلاغه را نخوانده اند و حتی این کتاب شریف را ندیده اند.

آیا این انصاف است که حتی اهل مطالعه و جوانان ما انواع و اقسام داسـتان های کوتاه و بلند نویسـندگان آمریکایی و اروپایی را بخواننـد یـا نام تمام بازیکنان یک تیم فوتبال در فلان باشـگاه اروپایی را بلـد باشـند و تاریخچه پیـدایش هرچیزی را در این عـالم بلـد باشـند،ولی قرآن و نهـج البلاـغه و صـحیفه سـجادیه را نشناسـند و نخواهنـد کـه بشناسـند؟!چرا بایـد «شـعرهای شـل سیلوستراین یا ترانه های پنیگ فلوید از مناجات خمس عشر امام سحاد،علیه السلام،برای جوانان ما شناخته شده تر باشد؟».

این عـدالت است که نهج البلاغه علی را نشناسـیم و او را در زندگی خود در جایی که سـزاوار آن است قرار ندهیم؟آیا این به نوعی امتداد همان مظلومیتی نیست که مخالفان آن حضرت برایشان در طول تاریخ ایجاد کردند؟

سخنی از فاطمه زهرا(س)

فاطمه زهرا در سخنرانی خود خطاب به ابو بکر فرمودند:

کاری که شـما کردیـد این بود که بعـد از وفات پدرم هرکس را،در جایی قرار دادید مسـتحق آن جایگاه نبود.تو خود به جای علی،علیه السـلام، نشسـته ای،درحـالی که این جـای تو نیست؛عمر بن خطاب و ابو عبیـده جراح و مغیره بن شـعبه نیز سـر جای خودشان نیستند.با این کار شما، زخمی به اسلام وارد که تا روز قیامت درمانی ندارد. ۱۴

ص:۲۱۸

یعنی تمام برنامه های شما عین ظلم و تجاوز،و خلاف عدالت بود.

عدل حق است،مانند حق بودن گزارهٔ دو ضرب در دو می شود چهار.

اگر بگوییم می شود ۱۱ یا می شود ۳ ناحق گفته ایم.همه این ضرب ها بجز اولی باطلند.

حقایقی که قرآن از آن ها سخن می گوید

چنان که در گفتارهای پیش آوردیم،قرآن در آیات ۱۵۱-۱۵۲ سوره انعام چند موضوع را عنوان کرد که هر عاقلی حق بودن آن ها را درک می کند.

یعنی کسی که در باطن خود آن ها را تحلیل می کند بر حق بودنشان صحه می گذارد.پنج موضوع را در آیه ۱۵۱ بررسی کردیم و از چهار موضوع موجود در آیه ۱۵۲ به موضوع نخست پرداختیم که درباره مال یتیم بود.اما موضوع دوم:

«وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزٰانَ بِالْقِسْطِ لاٰ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا».

و پیمانه و ترازو را براساس عدالت و انصاف کامل و تمام بدهید.

رعایت عدالت و انصاف در خرید و فروش

روی سخن قرآن در این فراز از آیه با کاسب ها،قپان دارها،همه کسانی که جنس کشیدنی و کیلی دارند.پمپ بنزینی ها،به آن ها که حمل گازوئیل و نفت و بنزین و سایر مواد را بر عهده دارند است.یعنی هر گاه جنسی به مردم می دهید،ترازوهایتان را پر بگیرید و دقیق باشید که کم نباشد؛یعنی با ترازو بازی نکنید تا کسی که یک کیلو جنس خریده تنها صاحب نهصد گرمش باشد؛یعنی در روز روشن صد گرم از مال مردم را ندزدید،زیرا این نوع دزدی از دزدی شبانه نیز بدتر است.

دزدی که شبانه و در تاریکی به در خانه ای کلید می اندازد یا از دیوار مردم بالا می رود،در تاریکی می آید و در تاریکی نیز می رود؛اما کاسبی

که روز روشن مال مردم را این طور ذره ذره می دزدد،دزد بی حیا و قهاری است.

قرآن می فرماید:اگر جنس را وزن می کنید و به مردم می دهید، ترازوهاتان را پر بکنید.دقت شود!نمی گوید به مردم جنس اضافه بدهید، می فرماید مطابق پولی که داده اند جنس تحویلشان بدهید و میزان سنجشتان را پر بگیرید.اگر میزان کیلوست در وزنش دقت کنید؛اگر معیار لیتر است،مواظب باشید سر ظرف خالی نماند یا حوصله کنید تا محتویات ظرف کاملا خالی شود.مثلاً،صاحب ماشین خودش در ماشین نشسته تا روغن موتورش را عوض کنند.پیمانه روغن را کامل پر کنید و از لب پیمانه کم نگیرید.بعد هم صبر کنید تا روغن داخل ظرف کاملاً خالی شود.عجله نکنید و ظرف را زود بر ندارید.زیرا این خیانت است.

اگر از کسی که مخالف و دشمن قرآن هم هست بپرسیم که دوست داری کسی از جنسی که خریده ای و بابتش پول پرداخته ای کم بگذارد؟ می گوید:نه؛اگر بپرسیم:کسی که این کار را می کند به نظر تو چه نوع انسانی است؟می گوید:خیلی دزد است»خدا لعنتش کند!حال،اگر به او بگوییم:قرآنی که با آن مخالف هستی به همه دستور می دهد که کم فروشی نکنند،می گوید:درست گفته است.

وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ »

تا آن جا که از آیات قرآن فهم می شود خداوند از آن ها که در ترازو و پیمانه خیانت می کنند نفرت فراوان دارد.در قرآن کریم،واژه «وَيْلٌ» ۱۴ بار آمده است. ۱۵ در تفاسیر قرآن آمده است که کلمه «وَيْلٌ» بر نفرت دلالت دارد؛معنی دیگر«ویل»را لعنت دانسته اند؛و گروهی نیز آن را نام چاهی در جهنم ذکر کرده اند.به هر ترتیب،خداوند می فرماید:

«وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ».

ص:۲۲۰

معنی آیه این است که وای بر یا لعنت بر کم فروشان؛یا این که:چاه جهنم جای آنان باد که در پیمانه و ترازو به مردم خیانت می کنند.

کم فوشی خلاف فرمان است که ترازوی حق به میزان است

آن که با سنگ کم متاع فروخت آتش از سنگ جست و ریشش سوخت

آب در شیر گاو کرد آن کرد آمد آن آب و ماده گاو ببرد. ۱۶

لازمه تبعیت از حق یافتن حق است

عدالت حق است و تمام آیات قرآن بر عدالت بنا شده اند.وقتی عاقل قرآن را می سنجد و در آن اندیشه می کند حق بودن قرآن را کشف می کند.اما این انتهای راه نیست،زیرا عقل پیروی و تبعیت از حق را بر خود واجب و لازم می داند.دیگر نیاز نیست خداوند یا انبیاء تبعیت از حق را بر چنین کسی واجب کنند،زیرا قبل از وجوب شرعی او وجوب عقلی این تبعیت را درک کرده است.

یادم هست شبی بعد از منبر،جوانی که جلوی در مجلس ایستاده بود به من گفت:من چند کلمه ای با شما حرف دارم!گفتم:بگو!گفت:من برای گوش دادن به سخنان شما به این جا نیامده بودم.حقیقت ماجرا این است که از این حوالی رد می شدم.وقتی دیدم این جا خیلی شلوغ است،اول خیال کردم تئاتری یا فیلمی پخش می کنند که مردم این طور جمع شده اند(آن مجلس در مسجد برگزار نمی شد).وقتی داخل شدم دیدم شما بالای منبر هستید.اول،می خواستم برگردم،اما با خودم گفتم:

حتما خبری در این مجلس هست که این همه مردم آمده اند این جا نشسته اند!من هم نشستم ببینم چه خبر است.حال،می خواهم به شما بگویم که من دزد هستم و چیزهای گران هم می دزدم.اما حرف هایی که امشب شنیدم را حق دیدم و چون از حق باید پیروی کرد،تصمیم گرفتم دزدی را ترک کنم.برای همین،زحمتی برای شما دارم!

ص:۲۲۱

وقتی از خواسته اش پرسیدم گفت:من از مغازه ای دو عدد فرش گران قیمت دزدیده ام.خودم اگر بخواهم آن ها را به صاحب فرش بر گردانم،می ترسم عصبانی شود و مرا تحویل دهد.چون من توبه کرده ام و دیگر نمی خواهم دزدی کنم،نشانی آن مغازه را می دهم تا شما زحمت بازگرداندن فرش ها را متقبل شوید.

یک نفر را نزد صاحب آن مغازه فرستادم،که زیاد هم انسان متدینی نبود،تا ماجرا را به او بگوید.صاحب مغازه گفته بود:من به جایی که روضه باشد نمی آیم،اما مساله خیلی برایم جالب است!شما آن فرش یک میلیون تومانی را به من برگردانید،ولی فرش دیگر را خرج کار خیر کنید که هم خدا به من لطفی بکند،و هم آن دزد را بیامرزد!

آری،وقتی انسان حق را فهمید،عقل به او دستور می دهد که از حق متابعت کند.پیروی از حق کم کم نورانیت هم برای انسان به همراه می آورد و او بیشتر دلبسته حق می شود.آن وقت است که عمل به تکلیف برای انسان آسان می شود و از آن لذت می برد.چنین کسی نمازش را با عشق می خواند و روزه اش را با عشق می گیرد و کارهای خیر را با محبت انجام می دهد.اما خدا نکند کسی ۶۰ سال در این دنیا و در جوار قرآن و مسجد و علمای ربانی و نهج البلاغه باشد و حق بودن آن ها را درک نکند و،در نهایت،از آنان نیز پیروی ننماید!

پی نوشت

(۱).این سخنان از مرحوم علامه طباطبایی است.ر ک:شیعه در اسلام یا مفالات مکتب تشیع.(مولف)

(۲).معنی عدل در روایات چنین آمده است:

-شرح رساله الحقوق،امام زین العابدین،ص ۷۱:«فوضع الشئ فی محله یمثل العدل، کما أن وضع الشئ فی غیر محله یمثل الظلم».

-نهج البلاغه،ج ۴،ص ۱۰۲:(و سئل علیه السلام أیما أفضل العدل أو الجود؟)فقال علیه السلام:العدل یضع الأمور مواضعتها،و الجود یخرجها من جهتها.و العدل سائس عام،و الجود عارض خاص.فالعدل أشرفهما و أفضلهما.

-«بحار الأنوار،ج ۷۲، ص ۳۶:عن أبی علی الاشعری،عن الحسنبن علی الکوفی، عن عبیس ابن هشام،عن عبد الکریم،عن الحلبی،عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال:

العدل أحلی من الماء یصیبه الظمآن،ما أوسع العدل إذا عدل فیه و إن قل

بیان:العدل ضد الجور،و یطلق علی ملکه للنفس تقتضی الاعتدال فی جمیع الامور، و اختیار الوسط بین الافراط و التفریط،و یطلق علی إجراء القوانین الشرعیه فی الاحکام الجاریه بین الخلق،قال الراغب:العدل ضربان مطلق یقتضی العقل حسنه و لا یکون فی شئ من الازمنه منسوخا و لا یوصف بالاعتداء بوجه نحو الاحسان إلی من أحسن إلیک،و کف الاذیه عمن یکف أذاه عنک،و عدل یعرف کونه عدلا بالشرع، و یمکن أن یکون منسوخا فی بعض الازمنه کالقصاص و أرش الجنایات،و لذلک قال:

"فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه"و قال:"و جزاء سیئه سیئه مثلها"فسمی ذلک اعتداء و سیئه،و هذا النحو هو المعنی بقوله:"إن اللّه یأمر بالعدل و الاحسان" فان العدل هو المساواه فی المکافاه إن خیرا فخیرا،و إن شرا فشرا،و الاحسان أن یقابل الخیر بأکثر منه و الشر بأقل منه انتهی.و قوله علیه السلام:"إذا عدل فیه"یحتمل وجوها:الاول أن یکون الضمیر راجعا إلی الامر أی ما أوسع العدل إذا عدل فی أمر، و إن قل ذلک الامر،الثانی أن یکون الضمیر راجعا إلی العدل،و المراد بالعدل الامر الذی عدل فیه،فیرجع إلی المعنی،و یکون تأکیدا،الثالث إرجاع الضمیر إلی العدل

أیضا و المعنی ما أوسع العـدل الذی عدل فیه أی یکون العدل واقعیا حقیقا لا ما یسـمیه الناس عدلا أو یکون خالصا غیر مخلوط بجـور،أو یکون عـدلا ساریـا فی جمیع الجوارح لاـ مخصوصـا ببعضـها،و فی جمیع النـاس لاـ یختص ببعضـهم،الرابع مـا قیـل:إن "عدل"علی المجهول من بناء التفعیل،و المراد جریانه فی جمیع الوقایع لا أن یعدل إذا لم یتعلق به غرض،فالتعدیل رعایه التعادل و التساوی،و علی التقادیر یحتمل أن یکون المراد بقوله:"و إن قل"بیان قله العدل بین الناس.

-بحار الأنوار،ج ۷۲،ص ۳۹:عن محمد،عن أحمد،عن ابن محبوب،عن ابن وهب، عن أبی عبد اللّه علیه السـلام قال:العدل أحلی من الشهد،و ألین من الزبد،و أطیب ریحا من المسک.

ایضاح:"أحلی من الشهد"من قبیل تشبیه المعقول بالمحسوس،لالف أکثر الخلق بتلک المشتهیات البدنیه الدنیه.

-بحـار الأنوار،ج ۷۲،ص ۳۵۰:سـئل أمیر المؤمنین علیه السـلام أیمـا أفضل العـدل أو الجود؟قال:العـدل یضع الامور مواضـعها،و الجود یخرجها عن جهتها،و العـدل سائس عام و الجود عارض خاص،فالعـدل أشـرفهما و أفضـلهما،احـذر العسف و الحیف،فان العسف یعود بالجلا،و الحیف یدعو إلی السیف،و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله:

إیـاکم و الظلم فـانه یخرب قلوبکم،و قـال صـلی اللّه علیه و آله:أحب الناس یوم القیامه و أقربهم إلی اللّه مجلسا إمام عادل،و إن أبغض الناس إلی اللّه و أشدهم عذابا إمام جائر،و قال صلی اللّه علیه و آله:من أصبح و لایهم بظلم أحد غفر له ما اجترم

-حکایت زیبایی نیز در بحار بدین شکل آمده است:بحار الأنوار،ج ۷۲،ص ۳۵۱:

روی المظفری فی تاریخه قال:لما حـج المنصور فی سـنه أربع و أربعین و مائه،نزل بـدار النـدوه،و کان یطوف لیلا و لا یشـعر به أحد،فإذا اطلع الفجر صـلی بالناس وراح فی موکبه إلی منزله،فبینما هو ذات لیله یطوف إذ سمع قائلا یقول:اللهم إنا نشکو إلیک ظهور البغی و الفساد فی الارض،و ما یحول بین الحق و أهله من الظلم،قال:

فملا المنصور مسامعه منه ثم اسـتدعاه فقال له:ما الذی سمعته منک؟قال:إن أمنتنی علی نفسی نبأتک بالامور من أصلها،قال:أنت آمن علی نفسک،قال:أنت الذی

دخله الطمع حتی حال بينه و بين الحق و حصول ما فی الارض من البغی و الفساد،فان اللّه سبحانه و تعالی استرعاک امور المسلمين فاغفلتها،و جعلت بينک و بينهم حجابا و حصونا من الجص و الاجر و أبوابا من الحديد،و حجبه معهم السلاح،و اتخذت وزراء ظلمه،و أعوانا فجره،إن أحسنت لا يعينوک،و إن أسأت لا يردوک،و قومتهم علی ظلم الناس و لم تأمرهم باعنانه المظلوم و الجايع و العاری،فصاروا شرکاءک فی سلطانک،و صانعتهم العمال بالهدايا خوفا منهم،فقالوا:هذا قد خان اللّه فمالنا لا نخونه فاختزنوا الاموال،و حالوا دون المتظلم و دونک،فامتلات بلاد اللّه فسادا و بغيا و ظلما، فما بقاء الاسلام و أهله علی هذا؟و قد کنت اسافر إلی البلاد الصين و بها ملک قد ذهب سمعه،فجعل يبکی فقال له وزراؤه:ما يبکيک؟فقال:لست أبکی علی ما نزل من ذهاب سمعی ولکن المظلوم يصرخ بالبات و لا أسمع نداءه،و لکن إن کان سمعی قد ذهب فبصری،باق،فنادی فی الناس:لا يلبس ثوبا أحمر إلا مظلوم،فکان يرکب الفيل فی کل طرف نهار هل يری مظلوما فلا يجده.هذا و هو مشرک باللّه،و قد غلبت رأفته بالمشرکين علی شح نفسه،و أنت مؤمن باللّه،و ابن عم رسول اللّه صلی اللّه عليه و اله و لا تغلبک رأفتک بالمسلمين علی شح نفسک فإنک لا تجمع المال إلا لواحده من ثلاث إن قلت:إنک تجمع لولدک،فقد أراک اللّه تعالی الطفل الصغير يخرج من بطن امه لا مال له،فيعطيه.فلست بالذی تعطيه بل اللّه سبحانه هو الذی يعطی،و إن قلت:أجمعها لتشييد سلطانی فقد أراک اللّه القدير عبرا فی الذين تقدموا،ما أغنی عنهم ما جمعوا من الاموال و لا ما أعدوا من السلاح،و إن قلت أجمعها لغايه هی أحسن ما الغايه التی أنا فيها،فو اللّه ما فوق ما أنت فيه منزله إلا العمل الصالح يا هذا هل تعاقب من عصاک إلا بالقتل؟فيکف تصنع باللّه الذی لا يعاقب إلا بأليم العذاب، و هو يعلم منک ما أضمر قلبک،و عقدت عليه جوارحک،فماذا تقول إذا کنت بين يديه للحساب عريانا؟هل يغنی عنک ما کنت فيه شيئا؟.قال:فبکی المنصور بکاء شديدا و قال:يا ليتی لم اخلق و لم أک شيئا،ثم قال:ما الحيله فيما حولت؟قال:

عليک بأعلام العلماء الراشدين،قال:فروامنی،قال:فروامنک مخافه أن تحملهم علی ظهر من طريقتک،و لکن افتح الباب،و سهل الحجاب و خذ الشئ مما حل و طاب،

و انتصف للمظلوم،و أنا ضامن عمن هرب منک أن یعود إلیک،فیعاونک علی أمرک، فقال المنصور:اللهم وفقنی لان أعمل بما قال هذا الرجل،ثم حضر المؤذنون و أقاموا الصلاه،فلما فرغ من صلاته قال:علی بالرجل،فطلبوه فلم یجدوا له أثرا فقیل:إنه کان الخضر علیه السلام.

-قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله:عدل ساعه خیر من عباده سبعین سنه قیام لیلها و صیام نهارا،و جور ساعه فی حکم أشد و أعظم عند اللّه من معاصی ستین سنه و قال صلی اللّه علیه و آله:من أصبح و لا یهم بظلم أحد غفر له ما اجترم،و قال صلی اللّه علیه و اله:إن أهون الخلق علی اللّه من ولی أمر المسلمین فلم یعدل لهم.

(۳).از سعدی است.

(۴).فصلت،۵۳.

(۵).بقره،۱۶۴.

(۶).نحل،۱۰-۱۸.

(۷).غاشیه،۱۷-۲۰.

(۸).نهج البلاغه،ج ۳،ص ۷۷.

(۹).فرهنگ در همه جای دنیا شاخصه ها و پارامترهای اندازه گیری مشخصی دارد که یکی از مهمترین آن ها،مقایسه آماری شاخص مطالعه و تیراژ کتاب در این کشورها است.با مقایسه این دو مقوله،می توان گفت که ایرانی ها کتاب نمی خوانند!براساس اعلام رئیس سازمان کتابخانه ملی ایران،هر شهروند ایرانی در شبانه روز تنها دو دقیقه از وقت خود را به خواندن کتاب اختصاص می دهد که این میزان در مقایسه با کشورهای توسعه یافته همانند ژاپن یا انگلیس که سرانه مطالعه آن ها حدود ۹۰ دقیقه در روز است و یا در مقایسه با کشورهای در حال توسعه ای همانند ترکیه یا مالزی که این عدد نزدیک به ۵۵ دقیقه در روز است،بسیار اندک است(رئیس ستاد هفته کتاب خراسان رضوی در سال ۸۷ گفته است:سرانه مطالعه در دنیا ۴۵ دقیقه در روز و در ایران بین هشت تا ۱۰ دقیقه است آمارگیری جدید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از میزان سرانه مطالعه در تهران نیز نشان می دهد تقریبا نیمی از

تهرانی ها هیچ پولی برای خرید کتاب نمی پردازند.این آمارگیری را بخش افکارسنجی پژوهشگاه فرهنگ،هنر و ارتباطات که به وزارت ارشاد وابسته است از بین حدود یک هزار تهرانی در سال ۸۷ انجام داده است.طبق این نظرسنجی،منطقه یک تهران بهترین و منطقه ۱۵ بدترین شرایط مطالعه را در تهران دارند.۴/۶۶ درصد از شهروندان منطقه ۱۵ تهران ماهانه هیچ هزینه ای برای کتاب نمی کنند.این در حالی است که در منطقه یک تهران تنها ۲۳ درصد برای کتاب هیچ هزینه ای نمی کنند.طبق این نظرسنجی،۵/۴۴ درصد از شهروندان منطقه یک تهران ماهانه بیش از ۱۰ هزار تومان کتاب می خرند،اما تنها ۱۵ درصد از شهروندان این منطقه بالای یک ساعت مطالعه می کنند.این آمار در منطقه ۱۵ تنها ۴/۳ درصد است.این آمار قرائت قرآن،کتاب های درسی،روزنامه و اینترنت را شامل نمی شود).سرانه تیراژ کتاب در ایران نیز نزدیک به ۲۰۰۰ کتاب برای هر عنوان است که این آمار در کشوری همانند مصر ۷۰ هزار کتاب برای هر عنوان است!

(۱۰).براساس آمارهای موجود،تا سال ۸۷ شمسی،در کتابخانه های ایران بیش از دو میلیون کتاب،چهار میلیون نشریه،۳۰۰ میلیون نسخه و سند و حدود ۵۶ هزار نسخه خطی وجود دارد.البته،دستیابی به رقم صحیح کتاب های منتشر شده در ایران به خاطر نقایص موجود در سیستم کتابشناسی ملی ایران امکان پذیر نیست.با این حال،کتابشناسی ملی ایران علی رغم نارسایی های موجود یگانه منبع موجود در ارائه عناوین منتشر شده در کشور است.براساس کتابشناسی ملی ایران،در سال ۱۳۵۱،تعداد ۲۳۶۲ عنوان کتاب منتشر شده درحالی که تحقیقات شخصی تعداد عناوین منتشر شده را در همین سال ۳۶۳۲ عنوان اعلام می کند.تعداد عناوین منتشر شده در سال ۱۳۵۵ براساس کتابشناسی ملی ایران ۹۲۷۲ عنوان می باشد که نسبت به سال ۱۳۴۵ که تعداد ۲۴۲۱ عنوان منتشر شده افزایشی معادل ۱۶۸۵ عنوان را نشان می دهد،کتاب های منتشر شده در شهرستان های ایران به ندرت وارد کتابشناسی ملی می گردند و آگاهی اندکی در مورد آنها وجود دارد.کتابشناسی ملی ایران تعداد کتاب های منتشر شده در سال ۱۳۵۲ در ۲۴ شهر ایران را ۳۲۹ عنوان اعلام کرده

است.کتاب های موجود در بازار ایران موضوع مهمی است که به ندرت تحقیقی در مورد آن انجام می گیرد تنها در سال ۱۳۵۴ است که تحقیقی در این مورد انجام گرفته و عناوین موجود در بازار ایران را ۳۱۵۳ ذکر کرده است.

تعداد عناوین کتاب های منتشر شده در ایران:

در سال های پایانی حکومت رضا شاه:

با سقوط رژیم رضا خان در شهریور ۱۳۲۰،آزادی سیاسی نسبی در کشور پدید آمد و با فراز و فرودهایی تا مرداد ۱۳۳۲ ادامه یافت.در این مدت بیش از ۷۰ گروه، تشکل و حزب سیاسی تأسیس شد و بیش از ۱۰۰۰ عنوان روزنامه و مجله منتشر گردید.جدول زیر آمار کتاب های منتشر شده طی سال های ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۲ را از دو مأخذ متفاوت نشان می دهد.

چنانکه ملاحظه می شود تفاوت زیادی میان دو آمار وجود دارد و حتی منحنی های صعود و نزول آنها نیز با هم متفاوت است.پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ممنوعیت فعالیت احزاب مخالف،انتشار کتاب کاستی یافت.جدول زیر فراوانی کتاب های منتشر شده در سال های ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۱ را از دو مأخذ متفاوت نشان می دهد.

براساس یک پژوهش،در این سال ها سانسور پیش از انتشار کتاب،به طور جدی اعمال نشده و در صورت اعتراض،کتاب را پس از نشر بررسی می کردند.با بهبود نسبی اوضاع اقتصادی،افزایش جمعیت شهرنشینی و شمار باسوادان،و بالا رفتن سطح آموزش عالی در کشور به تدریج بر شمار انتشارات کتابی افزوده شد.

اصلاحات سیاسی،اجتماعی و اقتصادی که از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ در کشور پدید آمد

نیز بر افزایش کمی و کیفی مطبوعات و کتاب های منتشر شده در کشور تأثیر داشت.

در این سال ها بنگاه های انتشاراتی بزرگی در کشور پدید آمدند و ترجمه آثار مشهور کلاسیک و جدید خارجی و نیز تصحیح و تألیف آثار معتبر فارسی آغاز شد.

در این زمان بود که در تهران در مقابل دانشگاه تهران راسته کتابفروشان ایجاد شد و مرکز چاپ و نشر کتاب از مرکز شهر به آن جا منتقل گردید.

با پایان دوران فضای باز سیاسی ۱۳۳۹-۱۳۴۱،چاپخانه ها موظف شدند که پیش از چاپ کتاب،دستنوشته آن را تحویل اداره نگارش که از ادارات تابع وزارت فرهنگ بودداده و پس از بررسی و تأیید از سوی آن اداره،اقدام به چاپ آن کنند.و در صورت انتشار«کتاب های مضره»،اداره آگاهی موظف به جمع آوری آنها بود.بدین ترتیب هر کتاب قبل از نشر،به بهانه گرفتن شماره ثبت کتابخانه ملی،به اداره نگارش تحویل داده می شد و آنان نیز با بررسی تک تک صفحات و اعمال اصلاحات،اجازه نشر صادر می کردند یا کتاب را غیر قابل انتشار تشخیص می دادند.

اسناد موجود نشان می دهد که سانسور پیش از انتشار،به شکل فراگیر،طی شانزده سال پس از آن دوران به شدت اعمال می شد.

ساواک نیز بهه نظارت و سانسور کتاب می پرداخت که در برخی موارد،تصمیمات و اقدامات آن دو،متعارض بود.مثلا گاهی اداره نگارش به کتابی اجازه نشر می داد، ولی مقامات امنیتی دستور جمع آوری و نابودی آن را می دادند.البته تنها سازمانی که رسماً به سانسور کتاب بعد از نشر اقدام می کرد،ساواک بود.

با وجود تنگ تر شدن فضای سیاسی و گسترش سانسور در عرصه کتاب و مطبوعات، از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۹،رشد چشمگیری در تعداد عناوین کتاب های منتشر شده به وجود آمد که بالاترین آن در ۱۳۴۸ با ۴۸۰۹ عنوان و سپس ۱۳۴۹ با ۴۳۵۹ عنوان کتاب است که با سال های پیش حتی پس از آن تا ۱۳۵۷ تفاوت آشکاری دارد.

جدول زیر فراوانی کتاب های منتشر شده از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۹ را نشان می دهد:

این افزایش،دلایل متعدد اقتصادی،اجتماعی،و فرهنگی دارد که از جمله می توان به دو برابر شدن رشد اقتصادی کشور طی سال های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۹ و به دنبال آن افزایش درآمدهای عمومی،ادامه روند مهاجرت روستاییان به شهرها و افزایش جمعیت شهرنشین و در نتیجه رشد طبقه متوسط،پیشرفت و تحول در آموزش، صنعت و خدمات،و تأسیس دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی در بسیاری از شهرهای بزرگ کشور اشاره کرد.

از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷،با وجود افزایش جمعیت درس خوانده،بالا رفتن درآمدها،بهبودی وضعیت معیشتی،و رایگان شدن آموزش های عالی،تعداد عناوین کتاب های منتشر شده،به شدت کاهش یافت.این امر به دلیل فقدان آزادی های سیاسی و سانسور شدید و توقیف صدها عنوان کتاب بود که توسط اداره نگارش و یا ساواک،ماه ها و سال ها بلاجواب مانده و یا ممنوع الانتشار شده بودند که این وضعیت تا آخرین ماه های حیات رژیم شاه ادامه داشت.در همین سال ها،بسیاری از نویسندگان، ممنوع القلم و بسیاری از وعاظ ممنوع المنبر شدند.تنها از نیمه دوم ۱۳۵۶ به بعد است که در تعداد عناوین و شمارگان کتاب های منتشر شده رشد نسبی دیده می شود.جدول زیر فراوانی کتاب های منتشر شده از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ را نشان می دهد:

براساس یک پژوهش گسترده،از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷،تعداد ۲۳۱۰۰ عنوان کتاب،بررسی شده است که از این تعداد ۵۰۴۶ عنوان نظر منفی یا مشروط ممیزان را کسب کرده اند.نظر منفی به حالتی گفته شده که کلا نشر کتاب را جایز ندانسته اند و نظر مشروط،ناظر به وضعیتی است که انتشار آن را پس از اصلاحاتی جایز دانسته اند.

با پیروزی دموکرات ها در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا(آبان ۱۳۵۵)و اعلام سیاست فضای باز سیاسی تدریجاً بسیاری از کتاب هایی که طی سال های گذشته در داخل کشور منتشر شده و ممنوع الانتشار بودند و دارندگان آنها به زندان های سنگینی محکوم می شدند به طور نیمه مخفی و سپس آشکارا چاپ و منتشر شدند

ص:۲۳۰

که برخی از آنها در ده ها و صدها هزار نسخه به فروش رسید.کتاب ها و جزوات تئوریک،تحلیلی،و آموزشی سازمان های چریکی و مخالفان سیاسی خارج از کشور نیز از زمره همین کتاب ها بودند که مورد استقبال بسیاری از دانشجویان قرار داشتند.این کتاب ها که در جلدهای سفید و کاغذهای نامرغوب و ارزان قیمت و با اسامی مستعار مؤلفان چاپ می شدند،به کتاب های«جلد سفید»مشهور شدند.

به دلیل شرایط سیاسی خاص آن سال ها،آماری از تعداد عناوین این کتاب ها و شمارگان دقیق آنها در دست نیست و تاکنون نیز پژوهشی دقیق و گسترده در این باره صورت نگرفته است.

(۱۱).دبیر انجمن نویسندگان کودک و نوجوان در سال ۸۷ پایین بودن تیراژ کتاب را یکی از نشانه های پایین بودن میزان مطالعه عنوان کرد:«تیراژ کتاب در ایران خیلی پایین و معمولا ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نسخه است و در بهترین حالت حداکثر ۵۰۰۰ نسخه است.بالا ـ بودن سرانه مطالعه می تواند تیراژ را بالا ـ ببرد.اگر تیراژ بالا باشد باید وضع مترجم و نویسنده خوب باشد درحالی که این طور نیست و چرخه تولید و توزیع اقتصادی نشده و کتاب مشتری دقیقی ندارد.پس،با یک حساب سرانگشتی و عقلانی نتیجه می گیریم وضعیت کتابخوانی در ایران وخیم است.»

عناوین منتشر شده توسط ناشران خصوصی در تیراژهای متفاوتی از ۲۰۰۰،۵۰۰۰، ۱۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ نسخه می باشد تیراژ ۵۰۰۰۰ نسخه بالاترین رقمی است که تاکنون یک ناشر کتاب هایش را در این حجم منتشر کرده است.

(۱۲).روایات در این باره فراوان است.از جمله:

-رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:«اطلبوا العلم و لو بالصین فإن طلب العلم فریضه علی کل مسلم».کنز العمال،۲۸۶۹۷،۲۸۶۹۸

-الإمام الصادق علیه السلام:«اطلبوا التعلم و لو بخوض اللجج و شق المهج».أعلام الدین،۳۰۳.

-عنه علیه السلام:«لو علم الناس ما فی العلم لطلبوه و لو بسفک المهج و خوض اللجج».عوالی اللآلی،ج ۴،ص ۶۱،ح ۹.

-رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:«اطلبوا العلم،فإنه السبب بینکم و بین اللّه عز و جل».

أمالی المفید،ص ۲۹،ح ۱.

-لقمان علیه السلام لابنه و هو یعظه-:یا بنی!اجعل فی أیامک و لیالیک و ساعاتک نصیبا لک فی طلب العلم فإنک لن تجد لک تضییعا مثل ترکه.

-الإمام الصادق علیه السلام:«طلب العلم فریضه فی کل حال».

-عنه علیه السلام:«طلب العلم فریضه من فرائض اللّه».

(۱۳).از سعدی است.

(۱۴).برداشت آزادی است از این روایت که با شواهد تاریخی متفاوت ترکیب شده است:

احتجاج،شیخ طبرسی،ج ۱،ص ۱۳۶:«فلما اختار اللّه لنبیه دار أنبیائه،و مأوی اصفیائه،ظهر فیکم حسکه النفاق و سمل جلباب الدین و نطق کاظم الغاوین و نبغ خامل الاقلین و هدر فنیق المبطلین فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان رأسه من مغرزه هاتفا بکم فألفاکم لدعوته مستجیبین،و للعزه فیه ملاحظین،ثم استنهضکم فوجدکم خفافا،و احشمکم فألفاکم غضابا فوسمتم غیر ابلکم و وردتم غیر مشربکم هذا و العهد قریب و الکم رحیب،و الجرح لما یندمل...».

(۱۵).۱ بار در سوره جاثیه،آیه ۷؛ ۱۰ بار در سوره مرسلات به صورت «فَوَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ»؛ ۲ بار در سوره مطففین،آیات ۱ و ۱۰؛ ۱ بار در سوره همزه،آیه ۱.

(۱۶).از ادیب الممالک فراهانی است.

۱۱ درباره عقل و آداب تجارت

اشاره

کرج،مسجد حضرت معصومه(ع) دهه دوم و سوم محرم ۸۳-۱۳۸۲

ص:۲۳۳

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

در گفتار پیشین،سخن به تجارت و رعایت عدالت و انصاف در فروش اجناسی رسید که نیازمند پیمانه و کیل و ترازو و متر و...هستند.تقریبا، اغلب مشاغلی که مردم با آن ها سروکار دارند به نوعی با سنجش در ارتباط است.کسی تاریخ دقیق پیدایش پیمانه و ترازو را در جوامع انسانی نمی داند،ولی مسلما از دیرباز این موضوع در میان انسان ها مطرح بوده است.قرآن کریم نیز از قدیمی ترین انبیاء و پیغمبران نقل می کند که رعایت حق را در پیمانه و ترازو به مردم سفارش می کردند:

«وَ إِلیٰ مَدْیَنَ أَخٰاهُمْ شُعَیْباً قٰالَ یٰا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مٰا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزٰانَ وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْیٰاءَهُمْ وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ». ۱

و به سوی مردم مدین،برادرشان شعیب را فرستادیم،گفت:ای قوم من! خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست،یقینا برهانی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمد،پس پیمانه و ترازو را تمام و کامل بدهید،و از اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهید،و در زمین پس از

اصلاح آن به وسیله رسالت پیامبران فساد مکنید،این امور برای شما بهتر است،اگر مؤمنید.

«وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ وَ لاٰ تَنْقُصُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ إِنِّي أَراكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ* وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْيٰاءَهُمْ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ». ۲

و به سوی مردم مدین برادرشان شعیب را فرستادیم.گفت:ای قوم من! خدا را بپرستید،شما را جز او هیچ معبودی نیست؛و از پیمانه و ترازو مکاهید،همانا من شما را در توانگری و نعمتی که بی نیازکننده از کم فروشی است می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.و ای قوم من،پیمانه و ترازو را عادلانه و منصفانه کامل و تمام بدهید،و اجناس مردم را هنگام خریدن کم شمارتر و کم ارزش تر از آنچه که هست به حساب نیاورید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لاٰ تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ* وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِيمِ* وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْيٰاءَهُمْ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ». ۳

پیمانه را کامل بدهید و از کم فروشان نباشید.و متاع و کالا را با ترازوی درست وزن کنید،و از قیمت اشیا و اجناس مردم به هنگام خرید نکاهید، و در زمین تباهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.

می دانیم آنچه پیغمبران رعایت آن را به مردم سفارش می کردند از پیش خود نبوده،بلکه ابلاغ فرمان خدا به مردم بوده است.قرآن مجید هم کتابی است که برای راهنمایی مردم نازل شده است.پس،این که موضوع عدالت در پیمانه و ترازو را مطرح کرده نشان می دهد که این خواست پروردگار است که مردم در پیمانه و ترازو اهل ظلم و ستم و تجاوز به حقوق دیگران نباشند.

نگاهی به آیه ۸۵ سوره اعراف

هم چنان که گذشت،در سوره مبارکه اعراف از قول حضرت شعیب،

علیه السلام،آمده است که «وَ لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْیٰاءَهُمْ».

کلمه«بخس»به معنی کم بودن است.یعنی ای مردم در خرید و فروش از جنس مردم نکاهید و از آن کم نگذارید.کم گذاشتن از جنس مردم، چه جنس پیمانه ای و ترازویی وبه تبع این آیات شریفه چه جنس عددی و متری،باعث می شود انسان علاوه بر خیانت و ظلم در حق مردم،دچار حق الناس هم بشود و اگر انسان اموالی را که در دنیا از دیگران برداشته به آنان برنگرداند،این اموال تا قیامت بر عهده او باقی خواهند ماند تا محکمه الهی برپا شود.مجازات چنین فردی نیز به این بستگی دارد که صاحبان حق از حق خود بگذرند یا از آن گذشت نکنند.

اگر آنان از حق خود گذشت کنند،پروردگار انسان را آزاد می کند،ولی اگر گذشت نکند،پروردگار دستور می دهد از خوبی های فرد مدیون بردارند و آن را در پرونده فرد طلبکار بگذارند یا،اگر خوبی ای در پرونده اش نداشته باشد،از بدی های صاحبان حق بردارند و در پرونده مدیون بگذارند. ۴ آن هم در چه روزی!روزی که حضرت موسی بن جعفر،علیه السلام،درباره آن می فرماید:

مادری که تنها یک فرزند داشته و برای نجات مقدار کمی عمل صالح کم دارد،برای نجات خویش،در صحرای محشر نزد فرزندش می آید و می گوید:من تو را نه ماه باردار بودم،دو سال شیرت دادم،سه چهار سال همواره مراقبت بودم،و پایان عمر همیشه به تو خدمت کردم.حال،از عمل صالحت اندکی به من بده تا کمبودم جبران شود و کاری به من نداشته باشند...!وقتی سخن او به این جا می رسد،آن فرزند از مادرش فرار می کند! ۵

با این وصف،در چنین روزی،تکلیف کسی که از صد عدد،نود و پنج عدد را به مردم پرداخته؛از صد متر،نود و هشت متر را پرداخته؛از پنج کیلو،چهار کیلو و هشتصد گرمش را داده؛از یک لیتر،یک مقدارش را

کم گذاشته،و این کار را ۶۰ سال تمام ادامه داده،معلوم است.اگر بنا باشد باری را از دوش طلبکار بردارند و روی دوش مدیون بگذارند،چه وضعی پیش خواهد آمد؟آن هم روزی که در کتاب خدا این گونه وصف شده است:

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ* يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ* وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ* وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ* لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ». ۶

پس زماین که آن بانگ هولناک و مهیب در رسد،روزی که آدمی فرار می کند،از برادرش و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندانش.در آن روز هرکسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می کند تا جایی که نمی گذارد به چیز دیگری بپردازد.

این متن قرآن کریم است.قیامت روزی است که انسان از برادر و پدر و مادر و زن و فرزندانش می گریزد،مبادا از او عمل صالحی بخواهند یا بار معصیتی را بر دوشش بگذارند.آن وقت،اگر خداوند کاسبی را بیاورد که در مدت ۶۰ سال عمرش از مردم کم می گذاشته و به او بگوید:این پنج هزار نفر از تو طلبکارند!خودت می دانی و این پنج هزار نفر!کار خیلی بر آدمی سخت می شود.(نعوذ باللّه من عاقبه السوء)

اگر کسی که این آیات و روایات را می شنود،آن ها را جدی بگیرد،در زندگی راحت نمی نشیند،تا زمانی که حسابش را با مردم تسویه کند.

سبب ناراحتی پیامبر(ص)

روزی،روایات را مرور کردم.به این روایت برخوردم که در آن ابوذر غفاری می فرماید:یک روز آمدم نماز مغرب و عشاء را با پیغمبر بخوانم.

دیدم چهره پیغمبر،صلی اللّه علیه و آله و سلم،رفته و غمگین است.حیا کردم که سبب این ناراحتی را نیز از پیامبر بپرسم،اما تا صبح در فکر بودم.وقتی بلال اذان صبح را گفت،به مسجد آمدم و برخلاف شب

گذشته دیدم رسول خدا خیلی شاد است.جلو رفتم و عرض کردم:

اجازه می دهید سؤالی بکنم؟فرمود:بله.گفتم:دیشب خیلی گرفته و محزون بودید و امروز شاد و مسرورید.شب ناراحتی چه بود؟فرمود:

ابوذر،دیشب دو درهم از حق مردم پیش من مانده بود و کسی را پیدا نمی کردم که آن مال را به او رد کنم.این بود که تا اذان بیدار نشستم و دعا کردم که خدایا،مرگ مرا امشب نرسان تا من این دو درهم را به صاحبش برسانم!بیدار بودم تا اگر ملک الموت آمد از او خواهش کنم جان مرا نگیرد.امروز،هنگام سحر،مستحقی یافتم و آن دو درهم را رد کردم.برای همین،امروز روز خوش من و دیشب شب ناخوشی ام بود. ۷

انواع اجل

قرآن کریم برای انسان دو نوع اجل برمی شمارد:

«هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِینٍ ثُمَّ قَضیٰ أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ». ۸

اوست که شما را از گلی مخصوص آفرید.سپس برای عمر شما مدتی مقرّر کرد،و اجل حتمی و ثابت نزد اوست.شگفتا!که باز شما با این همه دلایل آشکار در یکتایی و ربوبیّت و خالقیّت او شک می کنید.

به فرموده قرآن،انسان دو نوع مرگ دارد:اجل مسلمی و اجل معلق.

اجل مسمّی حتمی است و با گریه و دعا و صدقه و التماس رفع نمی شود و اگر زمانش برسد،انسان به یقین می میرد؛اما اجل معلق اجلی است که طبق فرموده قرآن،برای انسان نوشته شده است،ولی به واسطه کارهای نیکی که انجام می دهد،از او برداشته می شود؛مثلا،خدمتی به مادر می کند،مشکل کسی را حل می کند،نیمه شب بلند می شود و به درگاه خداوند عالم گریه می کند،صدقه می دهد و...با انجام اعمال نیک،این

اجل ثبت شده که غیر قطعی است را خدا از انسان دور می کند.

«يَمْحُوا اللّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». ٩

خدا هرچه را بخواهد محو می کند و هرچه را بخواهد ثابت و پابرجا می نماید،و امّ الکتاب نزد اوست.

این نص صریح قرآناست.یعنی خدا هرچه را که بخواهد،از پرونده انسان در عالم تقدیر پاک و محو می کند؛و اگر بخواهد،آن را ثابت و پا برجا نگه می دارد.بنابراین،اجل مسمی قابل تغییر نیست،اما اجل غیر مسمی را می توان تغییر داد.

صدقه اجل را دور کرد

روزی،حضرت مسیح،علیه السلام،با یارانش از در خانه ای عبور می کردند که در آن مجلس عروسی برقرار بود و صدای شادی و خنده از آن به گوش می رسید.حضرت فرمودند:امشب این جا عروسی است، ولی کسی نمی داند که داماد امشب می میرد!پرسیدند:چطور می میرد؟ فرمود:مار زهردار و خطرناکی او را نیش می زند و او می میرد!

صبح که اصحاب حضرت دوباره از آن جا رد شدند،دیدند پارچه سیاه بالای در خانه نزده اند و صدای گریه و ناله به گوش نمی رسد.تعجب کردند و در خانه را زدند.بعد،از کسی که در را باز کرده بود پرسیدند:

دیش این جا عروسی بود؟گفت:بله.گفتند:حال دامام خوب است؟ گفت:خیلی خوب است.

با تعجب نزد حضرت آمدند که مگر دیروز نفرمودید داماد آن خانه می میرد؟فرمود:چرا،ولی دیشب وقتی عروس و دامام مشغول خوردن شام شدند،فقیری آمد و از آنان غذا خواست.داماد هم ظرف غذای خویش را به او داد و آن فقیر برایش دعا کرد.بدین سبب،خداوند مرگ او را به تعویق انداخت. ١٠

آیا ما پیرو پیغمبریم ؟

من نمی دانم وقتی مردم می گوینـد ما امت این پیغمبریم،چقـدر راست می گویند؟و منظورشان کدام پیغمبر است؟اگر به واقع کسـی معتقد به دینی باشد که رسول خدا،صـلی اللّه علیه و آله و سلم،آورده و خود را پیرو آن حضرت می دانند،چرا رفتار آن ها این قدر دور از تعالیم اسلام و عمل آن حضرت است؟

چنـد روز پیش،یکی از دوسـتان تماس گرفت و گفت:با شـما کاری دارم!شب که همـدیگر را دیدیم سه چهار تا پرونده روی میز گـذاشت و گفت:از پارسال تا به حال که جنس به مردم فروخته ایم،نتوانسـته ایم مطالباتمان را وصول کنیم.از طرفی،حدود ۷۰۰ کارگر در کارخانه کار می کننـد که همگی صاحب زن و فرزند هسـتند و باید ماه به ماه حقوقشان را بگیرند و تا به حال یـک مـاه هم حقوقشـان عقب نیفتـاده.از طرفی،به بانـک هـا و برخی شـرکت هـایی که بـا هم در ارتبـاطیم بـدهکایم و قـدرت پرداخت بدهی را هم نداریم.تنها کاری که می توانیم بکنیم برای این که بارمان سنگین تر نشود و کارخانه نخوابد و آبرویمان نریزد و بعـد از یـک عمر آبروداری زنـدان نرویـم ایـن است که ۵۰۰ نفر از کارگرهـا را بـا زن و بچـه و بـا اشـک چشم بیرون کنیم.خیلی هم تحت فشار قرار بگیریم،آن دویست کارگر را هم اخراج می کنیم و در کارخانه را می بندیم.

مال مردم را بردن ظلمی است که گاه ضـررش جبران ناپذیر است.۵۰۰ انسان مظلوم خانواده دار و مسـتأجری باید از کار بیکار شوند،برای این که عده ای سـرمایه این کارخانه دار را به یغما برده اند.این چه ظلمی است و چه کسی می تواند پاسخگوی آن باشد؟

سخن قرآن این است: «لاٰ تَبْخَسُوا النّٰاسَ أَشْیٰاءَهُمْ».

نامردی و شیطنت و کم فروشی و خیانت نکنید.

ص:۲۴۱

حضـرت یوسف،علیه السـلام،در زمان فراوانی نعمت در مصر،با اختراع سیلو مواد غذایی را به مدت هفت سال نگهداری کرده بود.در این سـیلوها،میزان سـنجش«کیـل»و پیمـانه بود.وقتی برادران یوسف برای بـار دوم به مصـر آمدنـد تـا غـذا تهیه کننـد به حضرت گفتند:

«فَلَمّٰا دَخَلُوا عَلَيْهِ قٰالُوا يٰا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنٰا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنٰا بِبِضٰاعَةٍ مُزْجٰاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنٰا إِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ». ۱۱

پس هنگامی که بر یوسف وارد شدنـد،گفتند:عزیز!از سـختی قحطی و خشـکسالی به ما و خانواده ما گزند و آسـیب رسـیده و برای دریافت آذوقه مال ناچیزی آورده ایم.پس پیمانه ما را کامل بـده و بر ما صـدقه بخش؛زیرا خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد.

آن ها حضـرت را نمی شناختند،زیرا وقتی که او را در چاه انداختند کودکی ۸-۹ ساله بیش نبود،اما در این زمان،او حدود ۴۰ سال داشت و قیافه اش کاملا عوض شـده بود.لذا،احتمال هم نمی دادند او برادر کوچکشان باشد.یوسف نیز امر کرده بود کیل آنـان را از مـواد غــذایی پر کنند.لـذا آن هـا گفتنـد:مشــکل اقتصـادی و قحطی و ســختی بـه مـا هجـوم آورده و پـول زیـادی نداریم.بنابراین،پیمانه های ما را پر بگیر:

«فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ».

این سـخن آنان نبود،دسـتوری بود که خدا به انبیائش داده بود تا به مردم ابلاغ کنند.حال،باید پرسـید:بر چه اساسـی،عده ای از مال دیگران کم می گذارنـد و مال آنان را غارت می کننـد؟گاه می شـنویم که مأمور اداره ای برای خریـد رفته و به فروشـنده پیشـنهاد داده کـه فـاکتور را بالا-تر از آنچه خریـداری شـده بنویسـد و این را شـرط خریـد از او قرار داده است!؟ یعنی اگر این فروشنده ننویسد،نزد کس دیگری می رود تا او بنویسد.

فروشنده هم به خود می گوید:چرا این مال به دیگری برسد؟لذا چند

ص:۲۴۲

میلیون مبلغ فاکتور را اضافه می کنـد تا مشتری را از دست ندهد.بـدین ترتیب،کارمند یک اداره یا سازمان به راحتی و در روز روشن مال ۷۰ میلیون نفر جمعیت یک کشور را می خورد.

این ها دروغ می گویند که امت پیغمبر اسـلام،صلی اللّه علیه و آله، هستند.پیامبر چه وقت و کجا به چنین رفتارهایی فرمان داده و از این نوع عملکرد راضـی است؟اصـلا،انگار برخی از مردم پایشان در قیر فرو رفته و چون قیر خشک شـده دیگر نمی توانند خود را از آن نجات بدهند.

کدام یک اشتباه می کنید؟

چند شب پیش،دیدم دختر خانم ۱۸-۱۹ ساله ای در حیاط مسـجد با وضع بسیار نامناسبی ایستاده است.فکر کردم حتما مجلس ختمی در مسـجد برقرار بـوده و او برای ختم به مسـجد آمـده است،امـا وقـتی خواسـتم داخـل شبسـتان شـوم،دیـدم جلو آمـد و گفـت:آقـا،مـن در کثـافت و لجن فرورفته ام.می شـود برایم دعـا کنیـد از این وضـع دربیـایم؟گفتم:تـو دربیـا، من هم دعـا می کنـم!گفـت:چـه کنـم؟گفتـم:همیـن الان روسـری ات را درست کن و برو خـانه لبـاس منـاسب بپـوش!گفت:مگر چه اشـکالی دارد؟گفتم:اسم حضـرت زهرا،علیها السـلام،را شـنیده ای؟شـروع به گریه کرد و گفت:فاطمه زهرا را می شناسم!گفتم:مساله از دو حـال خـارج نیست؛یـا تو داری اشـتباه می کنی که بـا این سـرووضع در خیابـان راه می روی،یـا فاطمه زهرا که تا آخر عمر رویش را نامحرمی ندید اشتباه می کرد.حال،به نظر تو،کدام یک از شما اشتباه می کنید؟گفت:

مـن!گفتـم:پس زنـدگی ات را مثـل زنـدگی کسـی قرار بـده کـه خـودت می گـویی اشـتباه نمی کرد!گفـت:آخر نمی توانم!گفتم:نمی شود و نمی توانم ندارد.توقع داری مردم بیایند روسری تو را جلو بکشند؟

بعضی ها این قدر در آلودگی فرورفته اند که به این سادگی ها

ص:۲۴۳

نمی تواننـد از آن بیرون بیاینـد.مگر آتش جهنم این قیر خشـک شـده را ذوب کنـد که آنـان بتواننـد خودشـان را از این وضـع نجات دهند که در آن صورت هم این آزادی دیگر فایده ای ندارد.کسانی که مال مردم را غارت می کنند مگر نمی دانند این کار خیلی بدی است؟بی تردید،می دانند،ولی نمی خواهند خود را از این دام رها کنند.

بال شکسته است کلید در قفس این فتح بی شکستگی پر نمی شود. ۱۲

«وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْیاءَهُمْ »

نمی دانم درباره خیانت نکردن به مال مردم دیگر چه بگویم تا عـده ای دست از آن بردارنـد؟خوب بود دسـتگاه قضایی جزوه کوچکی مشتمل بر این دسـته از آیـات و روایـات چـاپ می کرد و در اختیار مردم قرار می داد!خوب بود دولت در کنار همه حمایت ها و هزینه هایی که برای اموری ماننـد ورزش و سـینما و...می کنـد،قـدری هم به مقولاتی از این دست می پرداخت تا فطرت خواب عـده ای از مردم بیـدار می شـد و می فهمیدنـد جزای مال مردم خوری،بی حجابی،رابطه نامشـروع و...طبق آیات قرآن چیست.

هشیار کو،هشیار کو؟

سـال هـا پیش،اسـتادی داشـتم که اصالتـا اهـل ارنگه کرج بود،ولی در تهران زنـدگی می کرد.او پیش نماز محله ما بود و سال ۱۳۳۷ هم از دنیـا رفت؛ یعنی سه سال پیش از آیت اللّه العظمی بروجردی.من در طول عمرم روحانی های زیادی دیـده ام،ولی به جرات می توانم بگویم نمونه او را کمتر دیده ام.شاید هم توفیقات من در این باره کم بوده است.

به هرحـال،او خیلی اهـل دل بود و زیـاد هم منبر می رفت.از جمله، بعـد از نمازهـای صـبح منبر می رفت و یادم هست جمعیت خوبی هم برای

شنیدن سخنانش می آمد.گاهی ایشان به مناسبت این شعر را بر منبر می خواند و چشمانش هم پر از اشک می شد:

مستند ذرات جهان،هشیار کو هشیار کو؟

در قیل وقالند این همه،بیدار کو بیدار کو؟

نمی دانم چه شده که این قدر انسان های هشیار در میان ما و در زمان ما کم شده اند؟زیرا یک انسان بیدار،نفس وجودش،تولید ارزش می کند.

آری،می شود انسان ها را به راه راست آورد و مال مردم خورها و بی حجاب ها و اوباش و اراذل و بی نمازها و بی دین ها را دیندار کرد،ولی متاسفانه به اندازه کافی کار نمی شود.نمی دانم چرا این قدر به دنیای مردم پرداخته ایم و از آخرت آنان باز مانده ایم؟و مگر چقدر در این راه توفیق داشته ایم؟

این پول برای ما حلال نیست

در یکی از حوزه های علمیه آذربایجان،روحانی صاحب نفس و خدا بینی به تربیت طلاب مشغول است که آثار ارزشمندی از خود به جای گذاشته است.برایم نقل کردند که صندوقی در این مدرسه هست که طلبه ها بعد از گرفتن شهریه جلوی آن صف می کشند و از حقوق اندکی که گرفته اند،مبلغی را در پاکت می گذارند و داخل صندوق می اندازند.

بعد،مدیر مدرسه این پاکت ها را جمع می کند و مثلا می بیند طلبه ای نوشته است:در ماه درسی گذشته،من شش روز غایب بودم و در آن روزها درس نخواندم.این مبلغ آن مقدار از حقوق من است که در درس حاضر نبودم.چون این مقدار از این پول برایم حلال نبود،آن را به صندوق بر گرداندم.

این تاثیر نفس حق مردی الهی است که سبب می شود انسان هایی از این دست در کنارش پرورش پیدا کنند.خیلی از سرمایه ها و پول ها و

حقوق هایی که مردم می گیرند یا درمی آورند حلال نیست یا شبهه ناک است،اما چون تربیت نشده اند و آگاهی ندارند متوجه آن نیستند.مردم نیازمند آگاه شدن و تربیت هستند تا در دام نیفتند و این نیاز به برنامه ریزی جدی و کار جدی دارد.زیرا اگر مردم قیامت را قبول داشته باشند و این آیه قرآن را درباره قیامت باور کرده باشند که می فرماید:

«وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ». ۱۳

دیگر جرأت نمی کنند به قدر دانه ای جو از مال کسی بردارند یا یک پر کاه از دیوار کاه گلی باغ کسی برای خلال دندانشان دربیاورند.

درسی از مرحوم مقدس اردبیلی(ره)

نقل شده است که عده ای از طلاب با مرحوم مقدس اردبیلی پیاده از نجف به کربلا می رفتند.عادت ایشان نیز این بود که یک شب بیشتر در کربلا نمی ماند.یعنی شب جمعه حضرت را زیارت می کرد و صبح به سمت نجف راه می افتاد.یکبار،در راه که می آمدند،کنار رودخانه فرات (یا دجله)،مرحوم مقدس پیراهنش را که کثیف شده بود از تن درآورد و شست و بعد همان پیراهن را پوشید و به راهش ادامه داد.طلبه ها به ایشان گفتند:حداقل نیم ساعت می ایستادید و استراحت می کردید و در این مدت پیراهنتان را روی دیوار می انداختید تا خشک شود!ایشان در پاسخ فرمود:این دیوار خشک بود و پیراهن من خیس.ترسیدم اگر آن را روی دیوار بیاندازم،گل های خشک دیوار با نم پیراهن نرم شوند و بریزند.آن وقت،باید جواب خرابی دیوار مردم را هم می دادم و من توان پاسخگویی به چنین چیزهایی را در قیامت ندارم.

بزرگان ما این طور مراعات حق مردم و مال مردم را می کردند.این ها همه سفارشات و دستورات قرآن است.با این وصف،آیا باز کسی هست که در حق بودن قرآن شک داشته باشد؟

پی نوشت

(۱).اعراف،۸۵.

(۲).هود،۸۴-۸۵.

(۳).شعرا،۱۸۱-۱۸۳.

(۴).کافی،ج ۸، ص ۱۰۴:عده من أصحابنا،عن سهل بن زیاد،عن الحسن بن محبوب، عن علی بن رئاب،عن أبی عبیده الحذاء،عن ثویر بن أبی فاخته قال:سمعت علی بن الحسین(علیهما السلام)یحدث فی مسجد رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله)قال:

حدثنی أبی أنه سمع أباه علی بن أبی طالب(علیه السلام)یحدث الناس قال:إذا کان یوم القیامه بعث اللّه تبارک و تعالی الناس من حفرهم عز لا بهما،جردا مردا فی صعید واحد یسوقهم النور و تجمعهم الظلمه حتی یقفوا علی عقبه المحشر فیرکب بعضهم بعضا و یزدحمون دونها فیمنعون من المضی،فتشتد أنفاسهم و یکثر عرقهم و تضیق بهم امورهم و یشتد ضجیجهم و ترتفع أصواتهم قال:و هو أول هول من أهوال یوم القیامه، قال فیشرف الجبار تبارک و تعالی علیهم من فوق عرشه فی ظلال من الملائکه فیأمر ملکا من الملائکه فینادی فیهم:یا معشر الخلائق انصتوا و استمعوا منادی الجبار،قال فیسمع آخرهم کما یسمع أولهم قال:فتنکسر أصواتهم عند ذلک و تخشع أبصارهم و تضطرب فرائصهم و تفزع قلوبهم و یرفعون رؤوسهم إلی ناحیه الصوت"مهطعین إلی الداع" قال:فعند ذلک یقول الکافر:"هذا یوم عسر"قال:فیشرف الجبار عز و جل الحکم العدل علیهم فیقول:أنا اللّه لا إله إلا أنا الحکم العدل الذی لا یجور الیوم أحکم بینکم بعدلی و قسطی لا یظلم الیوم عندی أحد،الیوم آخذ للضعیف من القوی بحقه و لصاحب المظلمه بالمظلمه بالقصاص من الحسنات و السیئات و اثیب علی الهبات و لا یجوز هذه العقبه الیوم عندی ظالم و لا ـ حد عنده مظلمه إلا ـ مظلمه یهبها صاحبها و اثیبه علیها و آخذ له بها عند الحساب،فتلازموا أیها الخلائق و اطلبوا مظالمکم عند من ظلمکم بها فی الدنیا و أنا شاهد لکم علیهم و کفی بی شهیدا.قال:فیتعارفون و یتلازمون فلا یبقی أحد له عند أحد مظلمه أو حق إلا ـ لزمه بها،قال:فیمکثون ما شاء اللّه فیشتد حالهم و یکثر عرقهم و یشتد غمهم و ترتفع أصواتهم بضجیج شدید،

فیتمنون المخلص منه بترک مظالمهم لاهلها قال:و یطلع اللّه عز و جل علی جهدهم فینادی مناد من عند اللّه تبارک و تعالی یسمع آخرهم کما یسمع أولهم-:یا معشر الخلائق أنصتوا لداعی اللّه تبارک و تعالی و اسمعوا إن اللّه تبارک و تعالی یقول[لکم]:

أنا الوهاب إن أحببتم أن تواهبوا فتواهبوا و إن لم تواهبوا أخذت لکم بمظالمکم قال:

فیفرحون بذلک لشده جهدهم و ضیق مسلکهم و تزاحمهم قال:فیهب بعضهم مظالمهم رجاء أن یتخلصوا مما هم فیه و یبقی بعضهم فیقول:یا رب مظالمنا أعظم من أن نهبها قال:فینادی مناد من تلقاء العرش أین رضوان خازن الجنان جنان الفردوس قال:

فیأمره اللّه عز و جل أن یطلع من الفردوس قصرا من فضه بما فیه من الابنیه و الخدم، قال:فیطلعه علیهم فی حفافه القصر الوصائف و الخدم قال:فینادی مناد من عند اللّه تبارک و تعالی:یا معضر الخلائق ارفعوا رؤوسکم فانظروا إلی هذا القصر،قال:

فیرفعون رؤوسهم فکلهم یتمناه،قال:فینادی مناد من عند اللّه تعالی:یا معشر الخلائق هذا لکل من عفا عن مؤمن،قال:فیعفون کلهم إلا القلیل،قال:فیقولن اللّه عز و جل لا یجوز إلی جنتی الیوم ظالم و لا یجوز إلی ناری الیوم ظالم و لاحد من المسلمین عنده مظلمه حتی یأخذها منه عند الحساب،أیها الخلائق استعدوا للحساب،قال:ثم یخلی سبیلهم فینطلقون إلی العقبه یکرد بعضهم بعضا حتی ینتهوا إلی العرصه و الجبار تبارک و تعالی علی العرش قد نشرت الدواوین و نصبت الموازین و احضر النبیون و الشهداء و هم الائمه یشهد کل إمام علی أهل عالمه بأنه قد قام فیهم بأمر اللّه عز و جل و دعاهم إلی سبیل اللّه قال:فقال له رجل من قریش یا ابن رسول اللّه إذا کان للرجل المؤمن عند الرجل الکافر مظلمه أی شئ یأخذ من الکافر و هو من أهل النار؟قال:فقال له علی بن الحسین(علیهما السلام):یطرح عن المسلم من سیئاته بقدر ما له علی الکافر فیعذب الکافر بها مع عذابه بکفره عذابا بقدر ما للمسلم قبله من مظلمه.قال:فقال له القرشی:فإذا کانت المظلمه للمسلم عند مسلم کیف تؤخذ مظلمته من المسلم؟قال:

یؤخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حق المظلوم فتزاد علی حسنات المظلوم، قال:فقال:له القرشی:فإن لم یکن للظالم حسنات؟قال:إن لم یکن للظالم حسنات فإن للمظلوم سیئات یؤخذ من سیئات المظلوم فتزاد علی سیئات الظالم».

ص:۲۴۸

(۵).درباره این موضوع که کسی در قیامت دستگیر دیگری نیست آیات و روایات فراوان وارد شده است.هشدار این دسته از اخبار و آیات این است که پیش از فرا رسیدن مگر توشه خود را از عمل صالح بردارید،زیرا پس از آن دیگر جبران مافات ممکن نیست.خداوند در سوره منافقون آیات ۹-۱۱ می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ* وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِی إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُنْ مِنَ الصّالِحِینَ* وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللّهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ».

در ذیل آیه «یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ...» در تفاسیر و روایات می خوانیم:

-التبیان،شیخ طوسی،ج ۱۰،ص ۲۷۷:«...فقال (یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ) من (أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ) من (صاحِبَتِهِ) التی هی زوجته فی الدنیا (وَ بَنِیهِ) یعنی أولاده الذکور نفر من هؤلاء حذرا،من مظلمه تکون علیه.و قیل:لئلا یری ما ینزل به من الهوان و الذل و العقاب.و قیل:نفر منه ضجرا به لعظم ما هو فیه.و قیل:لانه لا یمکنه ان ینفعه بشئ و لا ینتفع منه بشئ».

-تفسیر مجمع البیان،شیخ طبرسی،ج ۷، ص ۲۱۱:«... (یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ). و قیل:معناه لا یتفاخرون بالأنساب،کما کانوا یفعلونه فی الدنیا،عن ابن عباس،و الجبائی.و لا بد من تقدیر محذوف فی الآیه علی تأویل:فلا أنساب بینهم یومئذ یتفاخرون بها،أو یتعاطفون بها.و المعنی:إنه لا یفضل بعضهم بعضا یومئذ بنسب،و إنما یتفاضلون بأعمالهم.و قال النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم:"کل حسب و نسب منقطع یوم القیامه إلا حسبی و نسبی" (وَ لا یَتَساءَلُونَ) أی:لا یسأل بعضهم بعضا عن حاله و خبره،کما کانوا یسألون فی الدنیا،لشغل کل واحد بنفسه،عن الجبائی.و قیل:لا یسأل بعضهم بعضا أن یحمل عنه ذنبه،و لا تنافی بین هذه الآیه و بین قوله».

-بحار الأنوار،ج ۷،ص ۳۱۳:«...و یلعن أهل المعاصی بعضهم بعضا،الذین بدت منهم المعاصی فی دار الدنیا و تعاونوا علی الظلم و العدوان فی دار الدنیا،و المستکبرون

ص:۲۴۹

منهم و المستضعفون يلعن بعضهم بعضا و يكفر بعضهم بعضا،ثم يجمعون فى موطن يفر بعضهم من بعض و ذلك قوله: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صٰاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ».

-عيون أخبار الرضا(ع)،شيخ صدوق،ج ۲،ص ۲۲۲؛خصال،شيخ صدوق،ص ۳۱۸:«حدثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن على بن عبد اللّه البصرى بايلاق قال:

حدثنا أبو عبد اللّه محمد بن عبد اللّه بن أحمد بن جبله الواعظ قال:حدثنا أبو القاسم عبد اللّه بن أحمد الطائى قال:حدثنا أبى:قال:حدثنا على بن موسى الرضا قال:

حدثنا موسى بن جعفر قال:حدثنا جعفر بن محمد قال:حدثنا محمد بن على قال:

حدثنا على بن الحسين قال:حدثنا الحسين بن على عليهم السلام قال:كان على بن -أبى طالب عليه السلام بالكوفه فى الجامع إذ قام إليه رجل من أهل الشام فسأله عن مسائل فكان فيما سأله أن قال:أخبرنى عن قول اللّه عز و جل: (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ* وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ* وَ صٰاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ" من هم؟فقال عليه السلام:قابيل يفر من هابيل،و الذى يفر من أمه موسى،و الذى يفر من أبيه إبراهيم،و الذى يفر من صاحبته لوط،و الذى يفر من ابنه نوح،يفر من ابنه كنعان».قال مصنف هذا الكتاب رضى اللّه عنه:إنما يفر موسى من امه خشيه أن يكون قصر فيما وجب عليه من حقها،و إبراهيم إنما يفر من الاب المربى المشرك لا من الاب الوالد و هو تارخ.

-بحار الأنوار،ج ۷،ص ۱۰۵:بيان:يتحمل أيضا أن يكون المراد بالام امرأه مشركه كانت تربيه فى بيت فرعون.

درباره حق مادر نيز اين روايت زيباست:

-خصال،شيخ صدوق،ص ۵۶۸؛الجامع للشرايع،يحيى بن سعيد حلى،ص ۶۲۸:«...

و أما حق أمك:أن تعلم أنها حملتك حيث لا يحتمل أحد أحدا،و أعطتك من ثمره قلبها مالا يعطى أحد أحدا و وقتك بجميع جوارحها،و لا تبال أن تجوع و تطعمك و تعطش و تسقيك،و تعرى و تكسوك و تضحى تظلل عليك و تهجر النوم لا جلك، و وقتك الحر و البرد لتكون لها،فإنك لا تطيق شكرها إلا بعون اللّه و توفيقه».

روايت موجود در متن را از تركيب آنچه آمد مى توان نتيجه گرفت.

(۶).عبس،۳۳-۳۷.

(۷).حدیثی در این باره از امیر مومنان(ع):مناقب آل ابی طالب،ابن شهر آشوب،ج ۱، ص ۳۶۴:«عن سالم الجحدری قال:شهدت علی بن أبی طالب اتی بمال عند المساء فقال:«اقتسموا هذا المال»،فقالوا:قد أمسینا یا أمیر المؤمنین فأخره الی غد،فقال لهم:تضمنون لی أن أعیش الی غد؟قالوا:ماذا بأیدینا،فقال:لا تؤخروه حتی تقسموه»؛در دنباله همین روایت آمده که:«یروی انه کان یأتی علیه وقت لا یکون عنده قیمه ثلاثه دراهم یشتری بها أزارا و ما یحتاج إلیه ثم یقسم کل ما فی بیت المال علی الناس ثم یصلی فیه و یقول:«الحمد اللّه الذی أخرجنی منه کما دخلته».

(۸).انعام،۲.

(۹).رعد،۳۹.

(۱۰).اقتباسی است از این روایت:بحار الأنوار،ج ۱۴،ص ۵۰۲:«الحسین بن محمد، عن المعلی،عن الوشاء،عن أبی الحسن علیه السلام قال:سمعته یقول:کان رجل من بنی إسرائیل و لم یکن له ولد فولد له غلام،و قیل له:إنه یموت لیله عرسه،فمکث الغلام،فلما کان لیله عرسه نظر إلی شیخ کبیر ضعیف فرحمه الغلام فدعاه فأطعمه، فقال له السائل:أحییتنی أحیاک اللّه،قال:فأتاه آت فی النوم،فقال له:سل ابنک ما صنع،فسأله فخبره بصنعه،قال:فأتاه الآتی مره أخری فی النوم فقال له:إن اللّه أحیا لک ابنک بما صنع بالشیخ».

(۱۱).یوسف،۸۸.

(۱۲).از صائب تبریزی است.

(۱۳).زلزال،۸.

۱۲ عقل و آداب بهره گیری از قرآن

اشاره

کرج،مسجد حضرت معصومه(ع) دهه دوم و سوم محرم ۸۳-۱۳۸۲

ص:۲۵۳

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

در گفتارهای پیشین به این نتیجه رسیدیم که کتاب خدا هم آثار فکر و اندیشه و تعقل را بیان می کند و هم ارزش عاقلان و اهل عقل را.در آیه ۱۹ از سوره مبارکه رعد نیز این موضوع مطرح شد که اهل عقل و صاحبان خرد به حق بودن قرآن یقین دارند.در این گفتار،به ویژگی دیگری از اهل خرد می پردازیم.

دریای اشک در پس پرده های چشم

خداوند در آیه ای دیگر در وصف اهل خرد می فرماید:وقتی این گروه آیات قرآن کریم را می شنوند(حال،یا از زبان پیغمبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،یا از زبان ائمه،علیهم السلام،یا از زبان اولیای خدا و...)،آن قدر تحت تأثیر قرار می گیرند که اشک از چشمانشان جاری می شود:

«وَ إِذٰا سَمِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّٰا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنٰا آمَنّٰا فَاكْتُبْنٰا مَعَ الشّٰاهِدِينَ». ۱

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند،دیدگانشان را

ص:۲۵۵

می بینی به سبب آنچه از حق شناخته اند،لبریز از اشک می شود، می گویند:پروردگارا!ایمان آوردیم،پس ما را در زمره گواهان به حقّانیّت پیامبر و قرآن بنویس.

طبق تصریح آیه،این اشک بدان سبب است که حق بودن قرآن مجید را درک می کنند.

آن گونه بخوان که بر پیامبر نازل شد!

روزی،یکی از دوستان از قرآنی برایم سخن گفت که متعلق به انسان بزرگوار و اهل دلی بود که چندین کتاب نوشته و حدود دوازده سال در دانشگاه آکسفورد انگلستان تحصیل کرده بود.چند بار هم دعوت شدم تا آن قرآن را ببینم،ولی توفیق یار نشد.این قرآن مجید چاپ هندوستان و در قطع رحلی است؛یعنی اندازه صفحاتش بزرگ است.

ایشان می گفت:من آن قرآن را دیده ام.صاحب این قرآن کسی بود که از زمان جوانی تا وقتی که از دنیا می رفت،هروقت این قرآن را قرائت می کرد،اشک می ریخت،به حدی که روی صفحات این قرآن آثار اشک او هنوز باقی است.او از صاحب این قرآن نقل می کرد که گفته بود:یک روز در اتاقم نشسته بودم و داشتم قرآن می خواندم که کسی در اتاقم را زد.در را که باز کردم دیدم پدرم پشت در ایستاده است.(معلوم می شود پدر این فرد انسانی مؤدب به آداب بوده است،چون این دستور خدا در قرآن است که بدون این که اجازه بگیرید و در بزنید،وارد خانه یا اتاق کسی نشوید ۲).تعارف کردم.وقتی پدرم وارد اتاقم شد،پرسید:مشغول به چه کاری بودی؟گفتم:قرآن می خواندم.آن وقت،پدرم این جمله را گفت که بسیار در من تاثیر کرد.فرمود:پسرم،قرآن به چه کسی نازل شده؟گفتم:به پیغمبر عظیم الشأن اسلام.گفت:پسرم،آن گونه که قرآن بر پیغمبر نازل شده آن را بخوان!ببین قرآن،وقتی نازل می شد،با قلب

پیامبر چه می کرد و حال پیغمبر نسبت به قرآن چگونه بود؟بی تفاوت و معمولی بود و فکر می کرد تنها مجموعه ای از لغات عربی بر او نازل شده یا این که حال دیگری به ایشان دست می داد؟تو نیز در خواندن قرآن همان حالت را پیدا کن!

حال پیامبر در زمان نزول قرآن

الف.سخن امیر المومنین(ع)

اشاره

درباره حالت پیامبر در زمان نزول قرآن دو نکته قابل توجه است.

امیر المؤمنین در این باره می فرماید:وقتی آیه یا سوره ای بر پیامبر،صلی اللّه علیه و آله و سلم،نازل می شد،حال ایشان به شدت دگرگون می شد و حالت انسان های مدهوش را می یافت و حضرت از شدت اثرپذیری تا مرز مرگ پیش می رفت. ۳

به راستی،اگر بنا باشد انسان از حقایق،تحولات،تغییرات و پیشامدها اثر نگیرد،به قول سعدی:

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت؟

بالاترین حقیقتی هم که باید بالاترین اثر را در انسان بگذارد کتاب خداست.البته،با شنیدن این سخن نباید غمگین شویم،زیرا به فضل خدا،بسیاری از ما به بیماری خطرناک بی تفاوتی مبتلا نیستیم و از قرآن اثر می پذیریم.اما اگر فکر کنیم،می بینیم در قیاس با عظمت قرآن، اثرگیری ما از آن قابل قبول نیست.آری،این توفیق به ما داده شده که برای قرآن مجید احترام بالایی قائل باشیم و از آیاتی که می شنویم تأثیر بپذیریم.با این حال،گاهی نیز نسبت به برخی دعوت های قرآن کریم نوعی حالت کندی در روح و نفس و باطن مان وجود دارد.

«أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتٰابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ » ۴

یکبار،با انسان خوبی برخورد کردم که داشت از درآمدش برایم تعریف

می کرد(البته،منظورم از خوب این است که از نظر اخلاقی،برخورد با دیگران،و توسل به اهل بیت خوب بود).او از درآمد سالش برایم سخن می گفت که مثلا ۴۰ میلیون تومان پول گندم،۶۰میلیون تومان پول جو مزرعه هایم است،۲۰ میلیون تومان هم سیب درختی می فروشم،چند میلیون تومان پول فروش شیر گاوهایی است که دارم و...گفتم:

می دانی که گندم و جو و گاو و گوسفند و...در اسلام زکات دارند؟ گفت:می دانم،ولی در این قسمت لنگ می زنم و در پرداخت زکات توقف کرده ام.گفتم:بعد از مرگ،فرزندانت زکاتی که به گردن داری را می پردازند؟گفت:من که از آن ها بهتر هستم ندادم،آن ها که هرگز نمی دهند!گفتم:پس چرا حق پروردگار را نمی پردازی،مگر در قرآن نخوانده ای که:

«وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ». ۵

و آنان که در اموالشان حقّی معلوم است.برای درخواست کننده تهیدست و محروم از معیشت و ثروت.

گفت:خوانده ام،ولی نمی دانم چرا پایم برای این کار پیش نمی رود؟!

آری،مردم از قرآن تاثیر می گیرند،ولی یکی در پرداخت زکات لنگ است؛یکی در پرداخت خمس؛یکی در رعایت حق زن و بچه؛یکی در امر ازدواج؛و دیگری در عبادت.ازاین رو،به آسانی نمی توانیم بگوییم مردم بی دین هستند،چون زکات یا خمس نمی دهند و بد اخلاق هستند.

حق این است که بگوییم مردم کم دین یا ضعیف الایمان هستند.قرآن می فرماید:

«قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ وَ إِنْ تُطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ شَیْئاً إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ». ۶

بادیه نشینان گفتند:ما از عمق قلب ایمان آوردیم.بگو:ایمان نیاورده اید،بلکه بگویید:اسلام آورده ایم؛زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است.و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند،آن گاه در حقّانیّت آنچه به آن ایمان آورده اند شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛اینان در گفتار و کردار اهل صدق و راستی اند.

آری،عده ای از مردم بی دین هستند.یعنی هیچ اثری از قرآن بر نمی دارند.ولی آنان که مقداری در اثرپذیری کاهل اند،به فرموده امیر المؤمنین به همان مقدار خود را از رحمت خدا محروم کرده اند. ۷ پس،نباید این طور باشد که کسی ادعا کند از آیات قرآن درباره نماز اثر گرفته،ولی در عوض ۷۰ سال،هنوز از آیات مربوط به مال اثر نگرفته است؛خاصه این که چنین فردی شیعه هم باشد.

خداوند درباره این نحوه بهره گیری از آیات قرآن می فرماید:

«أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ* أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لاَ هُمْ يُنْصَرُونَ». ۸

آیا به بخشی از کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بخشی دیگر کفر می ورزید؟پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را در آیات خدا روا می دارند،جز خواری و رسوایی در زندگی دنیا نیست،و روز قیامت به سوی سخت ترین عذاب بازگردانیده می شوند،و خدا از آنچه انجام می دهید،بی خبر نیست.اینان کسانی اند که زندگی زودگذر دنیا را به جای آخرت خریدند؛پس نه عذاب از آنان سبک شود و نه یاری شوند.

ص:۲۵۹

تمام این پذیرش ها و نپذیرش ها از دنیادوستی و دلدادگی به دنیا نشات می گیرد.زیرا کسی که دنیا در نظرش پست است هیچ گاه به این دام خطرناک نمی افتد.

درسی از امام کاظم(ع)

در زمان حکومت عباسیان و عصر وزارت برامکه ۹ ،جمعیت ایرانیان در شهر بغداد زیاد شده بود.دولت در دست ایرانی ها بود و آن ها با این که در منطقه ای عربی زندگی می کردند،عادات و رسومشان را تعطیل نکرده بودند.از جمله این که مراسم عید نوروز را برگزار می کردند.

منصور دوانیقی یک سال به هنگام نوروز به رسم ایرانی ها بر تخت نشست و دستور داد به بهانه تحویل سال نو به دیدارش بیایند و از وجود مبارک موسی بن جعفر،علیه السلام،نیز دعوت کرد در جلسه حاضر باشد.مطابق رسم،هرکس که به دیدار منصور می آمد هدیه ای نیز با خود می آورد.ازاین رو،به زودی گوشه ای از کاخ او از پول و طلا و نقره و شمش و قالیچه و پارچه قیمتی و...پر شد.پس از چندی،منصور رو به حضرت موسی بن جعفر،علیه السلام،کرد و گفت:تمام این هدایا در اختیار شماست!

در آخرین ساعات جلسه،پیرمردی وارد شد و در مقابل موسی بن جعفر زانو زد و گفت:من چیزی نداشتم به عنوان هدیه برای شما بیاورم،اما سه خط شعر درباره جدتان حضرت سید الشهداء گفته ام که اگر اجازه بدهید برایتان بخوانم!حضرت فرمودند:بخوان!وقتی پیرمرد شعرش را خواند،اشک از دیدگان حضرت جاری شد.سپس،رو به منصور کرد و فرمود:این هدایا را می خواهی چه کنی؟گفت:همه در اختیار شماست.آن گاه،حضرت به پیرمرد فرمود:همه این هدایا از آن توست.آن ها را بردار و با خود ببر.تازه این مزد اصلی شعر تو نیست،

ص:۲۶۰

زیرا اجر آن را خداوند در روز قیامت به تو خواهد داد. ۱۰

این وارستگی از دنیاست.کسی که خود را شیعه موسی بن جعفر، علیه السلام،می داند باید با خود بیاندیشد که خداوند ۲۰۰ یا ۳۰۰ تن گندم به من داده است.آفتاب و زمین و برف و آب و گندمش که از خدا بوده،من تنها آن را کاشته و از آن مراقبت کرده ام،پس چرا زکاتش را ندهم؟پس،کسی که می گوید پایم برای این کار پیش نمی رود و نمی توانم،دوستی دنیا را بر دوستی با خدا ترجیح داده است.کجای وجود این انسان از قرآن اثر گرفته و او چگونه ادعا می کند شیعه موسی بن جعفر است؟

انسان مؤمن باید همه وجودش از قرآن اثر بردارد.این هم به دست نمی آید مگر این که انسان این اثربرداری را با تمرین و تامل در خود تقویت کند.یعنی وقتی آیه زکات را شنید به آن عمل کند.بدین ترتیب، پرداخت زکات سال آینده برای او آسان می شود و پرداخت زکات سال سوم آسان تر.

انسان نفس خود را به هر طرف که سوق بدهد در همان جهت باقی خواهد ماند،اما خدا نکند نفس مهار خود را به گردن آدمی بیندازد و او به انسان جهت بدهد.زیرا نفس به آسانی انسان را به بخل و حرص و رابطه نامشروع و قمار و شراب می کشد و به دام می اندازد.به قول شاعر:

نفس سرکش ملک تن را می دهد آخر به باد حاکم ظالم دیار خویش ویران می کند. ۱۱

مالکان نفس و نفس مالکان

مردم،به طور کلی،بر دو دسته اند:یا اختیار مجموعه وجودی نفس خود را در دست دارند و به تعبیر گذشتگان«مالک نفس»هستند،یا این که نفس اختیار آن ها را در دست دارد که«مملوک نفس»تلقی می شوند. ۱۲ بیچاره ترین مردم همین گروه هستند که مملوک نفس اند. ۱۳

ص:۲۶۱

ما باید کاری بکنیم نفس ما و باطن ما غلام حلقه به گوشمان باشد. ۱۴ یعنی تا حکم خدا را شنیدیم وادار به اجرای حکمش کنیم و نگذاریم ما را به وسوسه های مختلف به سوی خودش بکشد و متوقف بکند که گندم را برای چه می خواهید بدهید؟خمس را برای چه می خواهید بدهید؟این پول را برای کار خیر برای چه می دهید؟این مسجد را برای چه می خواهید بسازید؟این جهازیه را برای چه می خواهید بدهید؟چه خوب است که آدم مالك نفس خویش باشد و اطاعت از فرمان خدا را بر اجابت دعوت شیطان ترجیح دهد!

«اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ». ۱۵

شیطان شما را به هنگام انفاق مال با ارزش از تهیدستی و فقر می ترساند،و شما را به کار زشت چون بخل و خودداری از زکات و صدقات امر می کند، و خدا شما را از سوی خود وعده آمرزش و فزونی رزق می دهد؛و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

علی،علیه السلام،در دوران خلافت

مدت خلافت امیر المؤمنین کمتر از پنج سال بود.ایشان حقوقی برای این کار برنداشت و زندگی خود را از راه فروش محصول چند درخت خرما که به دست خود در مدینه کاشته بود اداره می کرد.چون حضرت در کوفه زندگی می کرد،عده ای خرمای این درخت ها را می فروختند و پولش را در کیسه ای می ریختند و به کوفه می فرستادند.حضرت،در حقیقت،خرج سال خود را با این مبلغ تنظیم می کرد و مثلا می دید تا آخر سال تنها دوبار می تواند پیراهن بخرد یا گوشت تهیه کند.خرج زندگی را با این پول میزان می کرد تا بدهکار هم نشود.

اصلا،یعنی چه که انسان بدهکار باشد؟نمی دانم برخی افراد چگونه

فکر می کنند یا چه می کنند که به همه عالم بدهکار می شوند:به اداره مالیات،به شهربانی،به بازار،به بانک،به شرکتی در بندر عباس یا خرمشهر؟مگر چه خبر است که خودشان را با زنجیر به همه جا بسته اند و خود را این طور اسیر کرده اند؟

علی،علیه السلام،خود را بدهکار نمی کرد

نقل است که یکبار در زمان خلافتشان،بعد از نماز مغرب و عشاء در حال رفتن به خانه بود که یکی از قصاب های کوفه صدایش کرد:

-امروز،همه گوشت هایم را فروخته ام و همین دو سه کیلو باقی مانده.گوشتش هم تازه است.آن را برای شما بکشم؟

-فرمود:نه!

-چرا؟

-فرمود:پول ندارم.

در این مواقع،ممکن است عده ای حرف آدم را باور نکنند و پیش خود فکر کنند مگر می شود کسی که خزانه کشور را در دست دارد پول برای خرید گوشت نداشته باشد؟درحالی که خداوند می فرماید حرف مسلمانان را قبول کنید.یعنی وقتی مسلمانی می گوید ندارم،قبول کنید.

-گفت به شما نسیه می دهم.

-فرمود:اگر گوشت را نسیه ببرم و وعده بدهم که مثلا-دو هفته دیگر پولش را می دهم و بعد از دو هفته نتوانم به وعده ام عمل کنم،هروقت بخواهم از این جا عبور کنم خجالت می کشم و تو هم جلوی مرا خواهی گرفت که تو که مؤمن هستی،چرا سر موعد بدهی ات را نمی دهی!پس،به جای این که از تو نسیه ببرم، به شکمم وعده می دهم که هروقت پول داشتم برایش گوشت می خرم.بعد هم از قصاب خداحافظی کرد و رفت.

ص:۲۶۳

این رفتار کسی است که خود و دیگران را برای رسیدن به لذت بیشتر در دنیا به دردسر نمی اندازد.علی شخصیتی است که به اندازه ارزنی شر برای کسی ندارد و سرچشمه همه خیرات است:

«و خیرهم معموله». ۱۶

چراغ داشتن و بیراهه رفتن!؟

سعدی در مواعظ خود بیت زیبایی دارد.می گوید:

صدها چراغ دارد و بیراهه می رود بگذار تا بیفتد و بیند جزای خویش.

راست هم گفته است.چرا باید انسان طوری زندگی کند که از قرآن اثری برندارد و هستی خود را نابود کند؟چرا وقتی قرآن مجید،طبق نظر بزرگان دین،۲۵ بار به صراحت یا به اشاره بر مساله حجاب تأکید کرده است،دختران و زنان مسلمان باید بد حجاب یا بی حجاب باشند؟هیچ یک از این افراد مسیحی و یهودی و زرتشتی نیستند.برعکس،همه شناسنامه اسلامی دارند و وقتی می خواستند ازدواج کنند،در کنار سفره عقدشان یک قرآن ۳۰-۴۰ هزار تومانی قرار داشت!به راستی،کجای کار ایراد دارد که این آیات در کشور اسلامی و به دست خود مسلمانان پایمال می شود؟آیا این بیماری نیست؟آیا این بدان سبب نیست که مردم در قرآن اندیشه نکرده اند و به حق بودن آن ایمان نیاورده اند؟

یکی از نام ها و اوصاف قرآن«حق»است،اما تنها کسانی حق بودن آن را درک می کنند که در آن اندیشه کنند.کسانی که عقل را به کار نمی گیرند قرآن را مجموعه ای از کلمات می بینند،اما کسانی که تعقل می کنند با توجه به حقیقتی که از آن شناخته اند دلهاشان می لرزد و چشم هاشان پر از اشک می شود:

«وَ إِذٰا سَمِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّٰا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنٰا آمَنّٰا فَاكْتُبْنٰا مَعَ الشّٰاهِدِينَ».

ص:۲۶۴

تنها کسانی که خود این ویژگی را پیدا کرده اند می توانند به فرزندانشان این راه را نشان دهند و بگویند:فقط با زبان قرآن را نخوان و با چشم این آیات را نگاه نکن!بلکه ببین قرآن بر پیغمبر چگونه نازل شده و چه تاثیری بر پیامبر داشته است!زیرا هر آیه ای که نازل می شد،چنان پیغمبر را تحت تأثیر می داد که امیر المؤمنین می فرماید حضرتش مدهوش می شد و تا مرز مرگ پیش می رفت.و مگر خود امیر المومنین در پیشگاه حق جز این بود؟

مناجات علی،علیه السلام،در نخلستان

این روایت را در نوشته های مرحوم فیض کاشانی دیدم.ماجرا در مدینه و در زمان حیات پیغمبر اسلام،صلی اللّه علیه و آله و سلم،اتفاق افتاده.

یعنی زمانی که امیر المؤمنین بیش از بیست و اندی سال نداشت.مرد مسافر ۱۷ می گوید:دیر وقت بود که به مدینه رسیدم.از نخلستان های اطراف شهر صدای ناله جانسوزی به گوش می رسید که دل سنگ را آب می کرد.به دنبال صدا راه افتادم تا ببینم کیست که این طور دردمندانه گریه می کند.روی جهت صدا آمدم و دیدم کسی می گوید:

«یا دنیا یا دنیا أبی تعرضت؟أم إلی تشوقت؟هیهات هیهات غری غیری لا حان حینک قد أبتک ثلاثا عمرک قصیر و خیرک حقیر و خطرک غیر کبیر آه آه من قله الزاد و بعد السفر و وحشه الطریق». ۱۸

بعد،صدا خاموش شد.جلو رفتم و،چون چشم هایم به تاریکی عادت کرده بود،دیدم علی،علیه السلام،است.دوان دوان خود را به در خانه فاطمه زهرا رساندم و در زدم.دیدم خانم هم بیدار و مشغول عبادت است.عرض کردم:دختر پیغمبر،مرا ببخشید!بعد ماجرا را تعریف کردم و در نهایت گفتم:متاسفانه،علی در نخلستان افتاده و از دنیا رفته است.

دیدم حضرت تحت تأثیر قرار نگرفت.برعکس،خیلی آرام به من

فرمود:خیالت راحت باشد!علی هر شب چندبار از ترس خدا دچار این گونه حالات می شود!

چرا ما ادعا می کنیم شیعه هستیم و از خدا نمی ترسیم و حساب نمی بریم؟البته،ترس در این جا به این معنی نیست که نعوذ باللّه ما با موجودی وحشتناک روبه رو هستیم.بدین معناست که با پروردگاری که مستجمع جمیع صفات کمال است روبه رو هستیم،اما یا از او حساب نمی بریم یا گاه گاه از او حساب می بریم!

ب.سخن قرآن کریم

اشاره

حالت نخست پیغمبر در برابر قرآن را از امیر مومنان نقل کردیم.حالت دوم پیامبر را خداوند در قرآن بیان می دارد:

«طه مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ». ۱۹

طه.ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به مشقت و زحمت افتی.

زیرا پیغمبر به دنبال نزول آیات قرآن چنان در عبادت حق خود را به مشقت انداخت که پروردگار این آیه را نازل کرد.

اثرگیری پیغمبر از همین آیه به خوبی روشن می شود و معلوم است که شدت تاثیر قرآن در پیامبر به حدی بوده که ایشان در عبادت خود را به مشقت می انداختند.لذا،خداوند می فرماید:ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که این قدر خودت را به زحمت بیندازی!

این نحوه تاثیرپذیری پیامبر از قرآن بود.اگر کسی به راستی مسلمان است و خود را پیرو پیامبر اسلام می داند باید مانند او و در راه او باشد، وگرنه از خواندن قرآن به تنهایی یا از متصف بودنش به مسلمانی بهره ای نخواهد برد.ضمن این که مشمول نکوهش و ملامت نیز خواهد بود.در روایت داریم:

قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله:رب تال للقرآن و القرآن يلعنه». ۲۰

ص:۲۶۶

چه بسا قرآن خوانانی که قرآن آن ها را لعنت می کند. ۲۱

قاری شراب خوار

۳۸-۳۷ سال پیش از این،فردی در تهران زندگی می کرد که در قرائت قرآن حرف اول را می زد. ۲۲ یکبار که او را در جلسه ای دیدم آیاتی از قرآن را تلاوت کرد و این قدر زیبا خواند که همه را تحت تاثیر قرار داد.

مدتی بعد از آن جلسه هم در تصادف بسیار سختی مجروح شد و از همان جراحات از دنیا رفت.با همه نعمتی که خدا در تلاوت قرآن به او داده بود،با خواننده های زن رادیو در ارتباط بود و در مشروب خوردن هم حرف اول را می زد!این در حالی است که در روایات آمده است:

-عن علی بن عندلیب بن موسی،عن اسماعیل بن سلیمان،عن أنس بن مالک قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:«ان فی جهنم لوادیا یستغیث منه أهل النار،کل یوم سبعین ألف مره و فی ذلک الوادی بیت من نار،و فی ذلک البیت جب من النار و فی ذلک الجب تابوت من النار،و فی ذلک التابوت حیه لها ألف رأس،فی کل رأس الف فم،فی کل فم عشره آلاف ناب،و کل ناب ألف ذراع،قال أنس قلت:یا رسول اللّه،لمن یکون هذا العذاب؟قال:لشراب الخمر من حمله القرآن».

-و قال صلی اللّه علیه و آله لاهل الشام:«و اللّه الذی بعثنی بالحق،من کان فی قلبه آیه من القرآن،ثم صب علیه الخمر،یأتی کل حرف یوم القیامه فیخاصمه بین یدی اللّه عز و جل،و من کان له القرآن خصما،کان اللّه له خصما،و من کان اللّه له خصما،کان هو فی النار». ۲۳

چنان که ملاحظه می شود در این روایات شدیدترین عذاب ها برای قاری شراب خوار قرار داده شده است،زیرا قرآن باید در انسان اثر بگذارد و او را بسازد.کسی که از قرآن تاثیر نمی پذیرد و رشد نمی کند مانند درخت خشکی است که از آب و آفتاب و زمین حاصلی نمی دهد و مستحق بریدن و سوختن است.

ص:۲۶۷

با توجه به فهم چنین نکاتی است که پدر فهمیده به پسر خود سفارش کرد که تنها به خواننده قرآن بسنده مکن،بلکه قرآن را آن گونه بخوان که بر پیغمبر نازل شد.آن پسر هم که ۱۲ سال در دانشگاه آکسفورد درس خوانده بود و انسان اهل فهمی بود سخن پدر را به گوش جان شنید و در زمره کسانی قرار گرفت که با شنیدن آیات قرآن دریایی از اشک در پس پرده های چشمش گرد می آمد و چنان اشک می ریخت که صفحات مصحف شریفش را خیس می کرد.آن قرآن اکنون بر سر قبر ایشان قرار دارد و در حجله مزارش آن را گذارده اند.

او ابیاتی هم درباره ابی عبد اللّه سروده و با این که زبان فارسی را خوب نمی دانسته خوب از عهده برآمده است.از جمله این بیت را از او در خاطر دارم:

موج خون او چمن ایجاد کرد تا قیامت قطع استبداد کرد.

آری،اهل عقل،یعنی آنان که قرآن را می شنوند و به فکر فرومی روند، در پی یافتن این حقیقت اند که کلمات قرآن بر قلبی که بر آن نازل شده اند چه تاثیری کرده اند و آیا این حقایق با فطرت انسان سازگاری دارند یا خیر؟اگر به این حقایق عمل کنم چه می شود و اگر عمل نکنیم،چه خللی در زندگیمان پیدا می شود؟همین فکرها و اندیشه ها و تامل هاست که حق بودن قرآن را نشان می دهند و انسان را در زمره اولو الالباب قرار می دهند:

«أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمىٰ إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ». ۲۴

در انتها،به روایت پر قیمتی هم اشاره کنم که در دفتر پیشین درباره آن به تفصیل سخن به میان آمده است و آن این که در کتاب شریف اصول کافی از امام صادق،علیه السلام،نقل شده است:

«العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان». ۲۵

عقل سبب شده است انسان خدا را بندگی کند و به جای شرارت و حیوان صفتی عبد اللّه بشود و از راه بندگی به بهشت برسد.

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

روی اگر چند پریچهر و زیبا باشد نتوان دید در آئینه که نورانی نیست

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست به جز عالم ربانی نیست

خانه پر گندم و یک جو نفرستاده به گور غم مرگت چو غم مرگ زمستانی نیست

یا رب از نیست به هست آمده لطف توئیم آنچه هست از نظر لطف تو پنهانی نیست. ۲۶

ص:۲۶۹

پی نوشت

(۱).مائده،۸۳.

(۲).اشاره است به این آیه:نور،۲۷: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

(۳).درباره حالت پیامبر در زمان نزول وحی آمده است:

-مناقب أمير المؤمنين(ع)،محمد بن سليمان كوفى،ج ۲،ص ۵۱۸:«أبو جعفر محمد بن سليمان قال:حدثنا أحمد بن على بن الحسن الحناط قال:حدثنا الحسن بن على بن عفان العامرى قال:أخبرنا على بن حكيم قال:أخبرنا محمد بن فضيل الضبى[عن فضيل بن مرزوق]عن إبراهيم بن الحسن عن فاطمه ابنه[الحسين بن]على:عن أسماء بنت عميس قالت:كان رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم إذا نزل عليه الوحى يكاد يغط عليه(يكاد يغشى عليه)قالت:فأنزل عليه يوما و رأسه فى حجر على.فقال له رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم:صليت العصر يا على؟فقال:لا-يا رسول اللّه.قالت:فدعا اللّه فردت عليه الشمس حتى صلى العصر.قالت:فرأيت الشمس بعدما غابت حين ردت عليه حتى صلى العصر.

-الاعتقادات،شيخ مفيد،ص ۸۱:«باب الاعتقاد فى كيفيه نزول الوحى من عند اللّه بالكتب فى الامر و النهى.قال الشيخ رضى اللّه عنه-:اعتقادنا فى ذلك أن بين عينى اسرافيل لوحا،فإذا أراد اللّه تعالى أن يتكلم بالوحى ضرب اللوح جبين اسرافيل، فينظر فيه فيقرأ ما فيه،فيلقيه إلى مكائيل،و يلقيه ميكائيل إلى جبرائيل،فيلقيه جبرئيل إلى الانبياء.و أما الغشوه التى كانت تأخذ النبى صلى اللّه عليه و آله و سلم فإنها كانت تكون عند مخاطبه اللّه إياه حتى يثقل و يعرق.و أما جبرئيل فإنه كان لا يدخل عليه حتى يستأذنه إكراما له،و كان يقعد بين يديه قعده العبد».

-مناقب آل ابى طالب،ابن شهر آشوب،ج ۱، ص ۴۱:«و أما كيفيه نزول الوحى فقد سأله الحرث بن هشام:كيف يأتيك الوحى؟فقال أحيانا يأتينى مثل صلصله الجرس و هو أشده على فيفصم عنى فقد و عيت ما قال و أحيانا يتمثل لى الملك رجلا فيكلمنى فأعى ما يقول.و روى انه كان إذا نزل عليه الوحب يسمع عند وجه دوى

كدوى النحل.و روى انه كان ينزل عليه الوحى فى اليوم الشديد البرد فيفصم عنه،و ان جبينه لينفصد عرقا.و روى انه كان إذا نزل عليه الوحى كرب لذلک و يربد وجهه و نكس رأسه و نكس أصحابه رؤسهم منه،و منه يقال:برحاء الوحى.قال ابن عباس:

كان النبى إذا نزل عليه القرآن تلقاه بلسانه و شفتيه كان يعالج من ذلک شده فنزل (لاٰ تُحَرِّكْ بِهِ لِسٰانَکَ) و كان إذا نزل عليه الوحى جد منه ألما شديدا و يتصدع رأسه و يجد ثقلا قوله تعالى (إِنّٰا سَنُلْقِي عَلَيْکَ قَوْلاً ثَقِيلاً) و سمعت مذاكره انه نزل جبرئيل على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله ستين الف مره».

-مناقب آل ابى طالب،ابن شهر آشوب،ج ۱، ص ۳۱۵:«...و قال الخطيب خوارزم ان النبى مدينه لعلومه*و على الهادى لها كالباب.أفلا يكون أعلم الناس و كان مع النبى صلى اللّه عليه و آله فى البيت و المسجد يكتب وحيه و مسائله و يسمع فتاويه و يسأله، و روى انه كان النبى إذا نزل عليه الوحى ليلالم يصبح حتى يخبر به عليا و إذا نزل عليه الوحى نهارا لم يمس حتى يخبر به عليا».

-معجم الكبير،طبرانى،ج ۵،ص ۱۱۵:«عن الزهرى عن سهل بن سعد قال سمعت زيد بن ثابت يقول كان إذا أنزل الوحى على رسول اللّه صلى اللّه عليه و سلم ثقل لذلک و يحدر جبينه عرقا كأنه الجمان و إن كان فى البرد».

(۴).اشاره است به آيه سوره بقره ۸۵-۸۶و آيه ۱۵۰-۱۵۱ سوره نساء: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِکَ سَبِيلاً* أُولٰئِکَ هُمُ الْكٰافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ عَذٰاباً مُهِيناً».

(۵).معارج،۲۴-۲۵.در آيه ۱۹ سوره ذاريات نيز اين عبارت آمده است.

(۶).حجرات ۱۴-۱۶.

(۷).كتاب الزهد،حسين بن سعيد كوفى،ص ۹۳:«عن ابى بصير قال:قال أبو عبد اللّه عليه السلام:ان الناس يقسم بينهم النور يوم القيامه على قدر ايمانهم»؛كلمات الإمام الحسين(ع)،شيخ شريفى،ص ۷۶۳:«روى أن أعرابيا من الباديه قصد الحسين عليه السلام فسلم عليه فرد عليه السلام و قال:أعرابى فيم قصدتنا؟قال:قصدتک فى ديه

مسلمه إلی أهلها.قال:أقصدت أحدا قبلی؟قال:عتبه بن أبی سفیان فأعطانی خمسین دینارا،فرددتها علیه و قلت:لأقصدن من هو خیر منک و أکرم،و قال عتبه:

و من هو خیر منی و أکرم لا ام لک،فقلت:إما الحسین بن علی،و إما عبد اللّه بن جعفر،و قد أتیتک بدء لتقیم بها عمود ظهری و تردنی إلی أهلی.فقال الحسین:و الذی فلق الحبه،و برء النسمه،و تجلی بالعظمه ما فی ملک ابن بنت نبیک إلا مائتا دینار فاعطه إیاها یا غلام،و انی أسئلک عن ثلاث خصال إن أنت أجبتنی عنها أتممتها خمسمائه دینار.فقال الأعرابی:أکل ذلک احتیاجا إلی علمی،أنتم أهل بیت النبوه، و معدن الرساله،و مختلف الملائکه.فقال الحسین:لا،و لکن سمعت جدی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یقول:أعطوا المعروف بقدر المعرفه.فقال الأعرابی:فسل،و لا حول و لا قوه إلا باللّه.فقال الحسین:ما أنجی من الهلکه؟فقال:التوکل علی اللّه.فقال:ما اروح للمهم؟قال:الثقه باللّه.فقال:أی شئ خیر للعبد فی حیاته؟قال:عقل یزینه حلم،فقال:فإن خانه ذلک؟قال:مال یزینه سخاء وسعه،فقال:فان أخطأه ذلک؟ قال:الموت و الفناء خیر له من الحیاه و البقاء.قال:فناوله الحسین خاتمه و قال:بعه بمائه دینار و ناوله سیفه و قال:بعه مائتی دینار،و اذهب فقد أتممت لک خمسمائه دینار».

(۸).بقره،۸۵ و ۸۶.

(۹).برامکه،خاندانی ایرانی که اجداد آنان عنوان برمک داشتند و نخستین وزیران معتبر خلفای عباسی از این خاندان برخاستند.اولین عضو مهم این خاندان یحیی بن خالد بن برمک(ف.۱۹۰ ق)است که در دربار عباسی عهده دار حکومت و وزارت بود.

پسر ارشدش فضل(۱۴۸-۱۸۷ ق)حکومت ایالات جبال،طبرستان،دماوند،کومش و غیره،و مدتی هم حکومت ارمنستان و آذربایجان و نیز خراسان را داشت.او فتوحات چندی کرد و مساجد و رباطها ساخت.

برادر وی جعفر(حدود ۱۵۰-۱۸۷ ق)دارای خطی خوش و بیانی فصیح و در احکام نجوم مطلع بود.هارون بدو توجه و اقبالی تمام داشت و او را به حکومت ایالات متعدد منصوب ساخت،و وی آن ها را توسط نمایندگان خود اداره می کرد.

ص:۲۷۲

هارون خواهر خود عباسه را نیز بدو تزویج کرد.مقدمات سقوط این خاندان از مدت ها طرح می شد و برای آن علل مختلف ذکر کرده اند.جعفر در صفر ۱۸۷ ق به امر خلیفه کشته شد،و کمی بعد یحیی و سه پسر دیگرش توقیف شدند و اموال آنان مصادره گردید.از سرنوشت موسی و محمد برادران جعفر نیز اطلاعی در دست نیست.ر ک:

فرهنگ معین،ج ۵،ذیل مدخل برامکه.

(۱۰).مناقب،ابن شهر آشوب،ج ۳، ص ۴۳۳؛نیز در مستدرک الوسائل،میرزا نوری، ج ۱۰، ص ۳۸۶(به نقل از کتاب مناقب):«حکی أن المنصور تقدم إلی موسی بن جعفر علیهما السلام بالجلوس للتهنئه فی یوم النیروز،و قبض ما یحمل إلیه،فقال علیه السلام:إنی قد فتشت الاخبار عن جدی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله،فلم أجد لهذا العید خبرا،و أنه سنه للفرس و محاها الاسلام،و معاذ اللّه أن نحیی ما محاه الإسلام.

فقال المنصور:إنما نفعل هذا سیاسه للجند،فسألتک باللّه العظیم الاجلست.فجلس و دخلت علیه الملوک و الامراء و الاجناد یهنئونه،و یحملون إلیه الهدایا و التحف،و علی رأسه خادم المنصور یحصی ما یحمل،فدخل فی آخر الناس رجل شیخ کبیر السن، فقال له:یابن بنت رسول اللّه،إننی رجل صعلوک لا مال لی اتحفک،و لکن اتحفک بثلاث أبیات قالها جدی فی جدک الحسین بن علی علیهما السلام:«عجبت لمصقول علاک فرنده*یوم الهیاج و قد علاک غبار/و لا سهم نفذتک دون حرائر*یدعون جدک و الدموع غزار/الا تقضقت السهام و عاقها*عن جسمک الاجلال و الاکبار.

قال علیه السلام:قبلت هدیتک اجلس بارک اللّه فیک.و رفع رأسه إلی الخادم و قال:

امض إلی أمیر المؤمنین و عرفه بهذا المال و ما یصنع به.فمضی الخادم و عاد و هو یقول:کلها هبه منی له یفعل به ما أراد،فقال موسی علیه السلام للشیخ:إقبض جمیع هذا المال،فهو هبه منی لک».

(۱۱).از سیدای نسفی است.

(۱۲).از آن جا که دنیادوستی از آثار غلبه نفس آدمی بر اوست،این سخن علی، علیه السلام،موید مطلب بالاست:نهج البلاغه،حکمت ۲۶۹:«الناس فی الدنیا عاملان:عامل عمل فی الدنیا للدنیا،قد شغلته دنیاه عن آخرته،یخشی علی من

یخلفه الفقر و یأمنه علی نفسه،فیفنی عمره فی منفعه غیره،و عامل عمل فی الدنیا لما بعدها،فجاءه الذی له من الدنیا بغیر عمل فأحرز الحظین معا،و ملک الدارین جمیعا، فأصبح وجیها عند اللّه،لا یسأل اللّه حاجه فیمنعه».

(۱۳).مستدرک الوسائل،محدث نوری،ج ۱۲،ص ۱۱۴:«...و قال علیه السلام:افضل الناس من عصی هواه،و افضل منه من رفض دنیاه،و قال علیه السلام:اشقی الناس من غلبه هواه،فملکته دنیاه،و افسد أخراه».

(۱۴).در تادیب نفس روایات فراوانی وارد شده است:از جمله:«و قال علیه السلام:

اغلبوا اهواءکم و حاربوها،فانها ان تقتدکم توردکم من الهلکه أبعد غایه».مدرک پیشین.

(۱۵).بقره،۲۶۸: «اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ».

(۱۶).نهج البلاغه،خطبه ۱۹۳.

(۱۷).این فرد ضرار بن ضمره کنانی است و این حکایت را در پاسخ سوال معاویه گفته است.

(۱۸).خصائص الائمه،شریف رضی،ص ۷۱؛کشف الغطاء،کاشف الغطاء،ج ۱،ص ۱۶؛ بحار الأنوار،ج ۳۳،ص ۲۷۵(با اختلاف اندک در این کتب):«عن أبی صالح مولی أم هانئ قال:دخل ضرار بن ضمره الکنانی علی معاویه بن أبی سفیان یوما فقال له:

یا ضرار،صف لی علیا!فقال:أو تعفینی من ذلک؟قال:لا أعفوک.قال:أما إذ لا بد فإنه کان و اللّه بعید المدی شدید القوی یقول فصلا و یحکم عدلا یتفجر العلم من جوانبه و تنطق الحکمه علی لسانه یستوحش من الدنیا و زهرتها و یأنس باللیل و ظلمته.کان و اللّه غزیر الدمعه طویل الفکره یقلب کفه و یخاطب نفسه یعجبه من اللباس ما قصر و من الطعام ما جشب.کان و اللّه معنا کأحدنا یدنینا إذ أتیناه و یجیبنا إذا سألناه و کان مع دنوه لنا و قربه منا لا نکلمه هیبه له فإن تبسم فعن مثل اللؤلؤ النظیم.یعظم أهل الدین و یحب المساکین لا یطمع القوی فی باطله و لا ییاس الضعیف عن عدله.أشهد باللّه لرأیته فی بعض مواقفه و قد أرخی اللیل سدوله غارت نجومه

مماثلاـ فی محرابه قابضا علی لحیته یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و کأنی أسمعه و هو یقول:یا دنیا یا دنیا أبی تعرضت؟أم إلی تشوقت؟هیهات هیهات غری غیری لا حان حینک قد أبتک ثلاثا.عمرک عصیر و خیرک حقیر و خطرک غیر کبیر.

آه آه من قله الزاد و بعد السفر و وحشه الطریق.فوکفت دموع معاویه علی لحیته و جعل یستقبلها بکمه و اختنق القوم جمیعا بالبکاء و قال:هکذا[کان]أبو الحسن یرحمه اللّه!فکیف وجدک علیه یا ضرار؟فقال:وجد أم واحد ذبح واحدها فی حجرها فهی لاـ یرقی دمعها و لاـ یسکن حزنها.فقال معاویه:لکن هؤلاء لو فقدونی لما قالوا و لا وجدوا بی شیئا من هذا»؛مناقب آل ابی طالب،ابن شهر آشوب،ج ۱،ص ۳۷۱:«و قال معاویه لضرار بن ضمره:صف لی علیا،قال:کان و اللّه صواما بالنهار قواما باللیل یحب من اللباس أخشنه و من الطعام أجشبه و کان یجلس فینا و یبتدی إذا سکتنا و یجیب إذا سألنا یقسم بالسویه و بعدل فی الرعیه لا یخاف الضعیف من جوره و لا یطمع القوی فی میله.و اللّه لقد رأیته لیله من اللیالی و قد أسبل الظلام سدوله و غارت نجومه و هو یتململ فی المحراب تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و لقد رأیته مسیلا للدموع علی خده قابضا علی لحیته یخاطب دنیاه فیقول:یا دنیا أبی تشوقت ولی تعرضت لا حان حینک فقد أبتتک ثلاثا لا رجعه لی فیک فعیشک قصیر و خطرک یسیر.آه من قله الزاد و بعد السفر و وحشه الطریق».

(۱۹).طه:۱-۲.

(۲۰).مستدرک الوسائل،ج ۴،ص ۲۴۶.

(۲۱).در روایت زیبایی رابطه قلب انسان با قرآن چنین آمده است:الجعفریات:اخبرنا محمد،حدثنی موسی،قال:حدثنی ابی،عن أبیه،عن جده جعفر بن محمد،عن أبیه، عن جده علی بن الحسین،عن أبیه،عن علی بن أبی طالب علیهم السلام،قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:«القلوب أربعه:فقلب فیه ایمان و لیس فیه قرآن،و قلب فیه قرآن و ایمان،و قلب فیه قرآن و لیس فیه ایمان،و قلب لاـ قرآن فیه و لا ایمان،فاما القلب الذی فیه ایمان و لیس فیه قرآن،کالثمره طیب طعمها لیس لها ریح،و اما القلب الذی فیه قرآن و لیس فیه ایمان،کالاشنه طیب ریحها خبیث طعمها،و اما القلب الذی

فیه ایمان و قرآن،کجراب المسک ان فتح فتح طیبا،و ان وعی وعی طیبا،و اما القلب الذی لا قرآن فیه و لا ایمان،کالحنظله خبیث ریحها،خبیث طعمها».

(۲۲).البته آن وقت مسابقات قرآن نبود،چند نفر بودند که معروف بودند که من سه چهار نفرشان را دیده بودم،اما این شخص را یک بار دیدم.(مولف)

(۲۳).مستدرک الوسائل،ج ۴،ص ۲۴۸.

(۲۴).رعد،۱۹.

(۲۵).کافی،ج ا،ص ۱۱؛معانی الاخبار،شیخ صدوق،ص ۲۴۰؛نیز در بحار الانوار، ج ۱،ص ۱۱۶:«عن حمد بن عبد الجبار،عن بعض أصحابنا رفعه إلی أبی عبد اللّه علیه السلام قال:قلت له:ما العقل؟قال:ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان قال:

قلت:فالذی کان فی معاویه؟فقال:تلک النکراء!تلک الشیطنه،و هی شبیهه بالعقل، و لیست بالعقل».

(۲۶).از سعدی شیرازی است.

۱۳ زندگی الهی در سایه عقل

اشاره

کرج،مسجد حضرت معصومه(ع) دهه دوم و سوم محرم ۸۳-۱۳۸۲

ص:۲۷۷

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

براساس آیات قرآن کریم،همه احکام الهی برای تحقق عدالت و پاکی فکر و روح و نفس،و اعضا و جوارح انسان تشریع شده اند.ازاین رو، آنچه را وجود مقدس پروردگار برای بندگانش حرام کرده،بدین سبب بوده که منبع آلودگی و خباثت روح و جسم آدمی بوده اند.

ویژگی های رسول خدا(ص)

در سوره مبارکه اعراف در وصف پیامبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله و سلم، می خوانیم:

«اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰاهِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهٰاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبٰاتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبٰائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلاٰلَ الَّتِی کٰانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* قُلْ یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ إِنِّی رَسُولُ اللّٰهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ کَلِمٰاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ». ۱

همان کسانی که از این رسول و پیامبر ناخوانـده درس که او را نزد خود با همه نشانه ها و اوصافش در تورات و انجیل نگاشـته می یابنـد، پیروی می کننـد؛پیامبری که آنان را به کارهای شایسـته فرمان می دهد، و از اعمال زشت بازمی دارد،و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نمایـد،و ناپاک ها را بر آنان حرام می کنـد،و بارها تکالیف سـنگین و زنجیرهای جهل،بی خبری و بدعت را که بر دوش عقـل و جـان آنـان است برمی دارد؛پس کسـانی که به او ایمان آوردنـد و او را در برابر دشـمنان یاری دادنـد و او نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رسـتگارانند.بگو:ای مردم!یقینا من فرستاده خدا به سوی همه شمایم؛خدایی که فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره اوست،جز او معبودی نیست،زنده می کند و می میراند،پس به خدا و رسول او پیامبر ناخوانده درس که به خدا و تمام سخنان او ایمان دارد،ایمان بیاورید،و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

در این آیه،خداوند حضـرت را فرسـتاده و رسول خود و وجود مبارکی معرفی می کند که خبرهای لازم را در اختیار مردم قرار می دهد(نبی).

هـم چنین،آن وجـود مقـدس را اهـل مکه و درس ناخوانـده می شـمارد(امی)؛ یعنی آن حضـرت حقـایق را از کسـی یـا جـایی نیاموخته است و به فضل خدا ریشه همه حقایق گشته است.

وصف دیگر حضرت این است که خبر آمدنن او در تورات حضرت موسی و انجیل حضرت مسیح،علیهما السلام،آمده است:

«یجدون مکتوبا فی التوراه و الانجیل».

ویژگی دیگر حضرت در حقیقت مربوط به دلیل بعثت ایشان است:

- «یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ...وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ».

- «وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ ...وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ».

ص:۲۸۰

پس،پیامبر آمده است که رابطه مردم را با همه پاکیزگی ها و حلال ها آزاد اعلام کند و ارتباط با تمام مایه های آلودگی و نجاست و پلیدی را بر آن حرام سازد.

علم نمی تواند حرام خدا را حلال کند

اگر عده ای بگویند:درست است که آنچه خدا بر مردم حرام کرده آلودگی و پلیدی می آورد و ضرر دارد،ولی ما با استفاده از علم دستگاه هایی اختراع کرده ایم که این آلودگی و خباثت و پلیدی را از آن ها می گیرد،می گوییم:علم و ابزار علمی نمی توانند حرام خدا را حلال کنند.

اصلاح گوشت خوک!

مثال روشن این معنا که بسیاری از مردم جهان به آن آلوده هستند و در قرآن هم حرام اعلام شده گوشت خوک است.قرآن در چهار آیه مختلف درباره حرمت گوشت خوک سخن گفته ۲ و می فرماید:

«إِنَّمٰا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ...».

جز این نیست که خدا(برای مصون ماندن شما از زیان های جسمی و روحی)مردار و خون و گوشت خوک را بر شما حرام کرده است.

«قُلْ لاٰ أَجِدُ فِي مٰا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلىٰ طٰاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاّٰ أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً...».

بگو:در احکامی که به من وحی شده خوراک حرامی را بر خورنده ای که میل دارد آن را بخورد نمی یابم،مگر آن که مردار یا خون ریخته شده از رگ های حیوان یا گوشت خوک باشد که یقینا همه نجس و پلیدند.

گوشت خوک به این علت حرام شده که گوشتی آلوده و به تعبیر قرآن رجس و خبیث و پلید است.امروزه،ثابت شده که موجودات ریز ذره بینی ای در این گوشت زندگی می کنند که برای بدن انسان مضرّند و تولید آلودگی می کنند.با این حال،عده ای می گویند ما دستگاه هایی

اختراع کرده ایم یا موادی ساخته ایم که خباثت و آلودگی این گوشت را از آن می گیرد.آن ها گمان می کنند با پاک کردن گوشت خوک از آن موجودات،حرمت آن را می توان برداشت و این در حالی است که علم ثابت کرده هریک از مواد غذایی آثار روانی خاصی در انسان به جای می گذراد؛بعضی از غذاها در انسان تولید شاید می کنند،بعضی دیگر سبب عصبی شدن او می شوند و تعادل روانی او را به هم می زنند،و گروهی دیگر بر قدرت اندیشه و تفکر او اثر منفی می گذارند و تولید افسردگی یا بدخلقی و کج خلقی می کنند.گوشت خوک نیز از مواد غذایی ای است که بر انسان تاثیر می گذارد.آیا این آثار را می توان با استفاده از مواد شیمیایی و دارویی و ...از آن گرفت؟

اسلام دینی تک بعدی نیست.لذا،با در نظر گرفتن همه موجودیت انسان به امری سفارش می کند؛مثلا،اگر نماز را پیشنهاد می کند،بدان جهت است که نماز سبب آرامش انسان می شود، «تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ» ۳ است،و پاداش اخروی فراوانی دارد.پس،نماز با همه وجود آدمی سروکار دارد و هم چنین سایر فرائض مانند روزه و...امور حرام نیز همین طورند و زیان های ظاهری و باطنی فراوان دارند.بنابراین،حتی اگر بتوان مانع تاثیرات جسمانی آن ها شد،نمی توان زیان های باطنی آن ها را دفع کرد.

پیغمبر مبعوث شده تا مردم را به انجام امور و برنامه های پسندیده وادار کند که در قرآن مجید بسیاری از آن ها ذکر شده اند.از جمله:

- «وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِیثٰاقَ بَنِی إِسْرٰائِیلَ لاٰ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّٰهَ وَ بِالْوٰالِدَیْنِ إِحْسٰاناً وَ ذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینِ وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّکٰاةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلاّٰ قَلِیلاً مِنْکُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ». ۴

- «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ

بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَهِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السّائِلِينَ وَ فِى الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَى الزَّكاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصّابِرِينَ فِى الْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». ۵

- «وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِى الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ الْجارِ ذِى الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُوراً». ۶

- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لاَ الْهَدْىَ وَ لاَ الْقَلائِدَ وَ لاَ آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ». ۷

- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلاّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ». ۸

- «قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللّهُ إِلاّ بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلاّ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». ۹

- «وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَهً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَ اللّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ* قُلْ أَمَرَ رَبِّى بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ». ۱۰

- «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ* وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ». ١١

- «لا تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً* وَ قَضى رَبُّكَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً إِمّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَرِيماً* وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً». ١٢

- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لكِنَّ اللّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». ١٣

پیغمبران،و از جمله پیامبر اسلام،صلی اللّه علیه و آله،آمده اند تا مردم را وادار به کارهای پسندیده کنند تا بهشت یا مدینه فاضله ای که حکما آن را آرزو می کردند در همین زندگی تحقق پیدا کند.(البته،بهشت از نظر حکما نه بهشت قیامت).

*** روزی از بازار تهران رد می شدم(حدودا سال ۱۳۴۴ شمسی بود).دیدم پیرمردی ۴۰۰-۵۰۰ جلد کتاب کهنه روی یک چادرشب گذاشته و می فروشد.چهره الهی و نورانی ای هم داشت و آثار سجده بر پیشانی اش پیدا بود. ۱۴ کتابی در میان آن کتاب کهنه ها نظرم را جلب کرد که ۸۰۰- ۹۰۰ صفحه داشت و فکر می کنم در اواخر دوره قاجاریه چاپ شده بود. ۱۵ آن کتاب را خریدم و تا به حال حفظش کرده ام و به نظرم کتاب خوبی است.البته،نام مؤلفش را نمی دانم،چون روی کتاب نام او نیامده است.به هرحال،در آن کتاب حکایت زیبایی آمده که دریغ است آن را در این جا نقل نکنم.

ص:۲۸۴

حکایتی از ذو القرنین

نام ذو القرنین ۱۶ در قرآن کریم در سوره مبارکه کهف آمده است و خداوند در قرآن بیش از یک صفحه درباره او و کارها و برنامه هایش سخن گفته است. ۱۷ درباره سخصیت تاریخی ذو القرنین بحث های زیادی صورت گرفته و عده ای او را اسکندر مقدونی و عده ای کوروش هخامنشی،و عده ای دیگر شخصیتی مستقل دانسته اند.بعضی ها نیز عقیده دارند ایشان از انبیای خدا بوده است.

تا آن جا که از آیات قرآن فهم می شود خداوند گشایشی نیز برای او قرار داده بود که قرآن از آن با عنوان «سَبَباً» یاد می کند.مراد از «سَبَباً» که در این آیات آمده برخورداری ایشان از وسایل و علوم مهم آن روزگار بوده است.او اولین کسی است که میان دو کوه سدّ بسیار قوی و مستحکمی ساخت و سدسازی از زمان او رسم شد.یعنی علم سدسازی را برای نخستین بار او تعلیم داده است،با این تفاوت که او در سدّی که ساخت از آهن و مس مذاب استفاده کرد.زیرا دستور داد مردم هرچه آهن در خانه ها دارند بیاورند.بعد،همه آن ها را در کوره ای ذوب کرد و در ساختمان آن سد به کارگرفت و روی آن مس مذاب ریخت.سفرهای او به شرق و غرب عالم نیز از جمله کارهای دیگر این مرد الهی بود.

براساس آیات قرآن و روایات،یکی از کارهای مهم ذو القرنین این بود که با لشکر مؤمنش به مناطق مختلف می رفت و آن ها را به راه راست دعوت می کرد.اگر آن ها به اختیار و اراده خودشان دین خدا را قبول می کردند،کاری به کارشان نداشت.تنها،حاکم مؤمنی بر آن ها می گماشت تا احکام خدا را به آنان بیاموزد؛اما اگر قبول نمی کردند، درگیری و جنگ میانشان درمی گرفت.

سفرهای ذو القرنین به قدری به طول انجامید که او در منطقه و کشور

خودش از دنیا نرفت و عمرش در همان مناطق دور تمام شد،زیرا او ظاهرا از اهالی جایی میان آسیای صغیر و سرحدّات اروپا بود.نقل است که در هنگام مرگ از او پرسیدند:آیا کاری هست که بتوانیم برایت انجام دهیم؟گفت:نه،ولی وقتی مرا در تابوت گذاشتید،دستم را از تابوت بیرون بگذارید تا مردم بدانند که من با این که نصف دنیا را گرفتم،همه چیز را گذاشتم و با دست خالی از این دنیا رفتم.شاید از مگ من درس عبرت بگیرند. ۱۸

با مشت بسته آمده ام من به این جهان یعنی به غیر حرص و غضب نیست حالیم

با مشت باز می روم آخر به زیر خاک یعنی ببین که می روم و دست خالیم. ۱۹

ذو القرنین در شهری عجیب

رسم ذو القرنین این بود که وقتی به منطقه ای می رسید،بیرون آن منطقه اردو می زد.بعد،به یکی از افراد خود که انسان باادب و باوقاری بود مأموریت می داد که از حاکم آن شهر یا سرزمین خبر بگیرد و از او دعوت کند به او به گفتگو بنشیند.در جلساتش با حاکمان شهرها هم دو کلمه بیشتر نمی گفت و می فرمود:ما برای شما خوشبختی و سعادت آرزومندیم.ازاین رو،برای شما دین حقی آورده ایم که حلال و حرام را برایتان روشن می سازد.اگر این دین را قبول کنید،کاری به کار شما نداریم و به جای دیگری می رویم،اما اگر قبول نکنید،مجبور به جنگ و درگیری هستیم.آن وقت،شما را کنار می گذاریم و فرد دیگری به جایتان می گذاریم که حق را به مردم بیاموزد.

او به این روش رفتار می کرد تا به منطقه تازه ای رسید.مطابق عادت، به مأمور خود گفت:به بزرگ این شهر بگو در اردوی ما با من ملاقات کند!مأمور آمد و از مردم شهر سؤال کرد:بزرگ شما کیست؟مردم هم او را نزد پیرمرد محاسن سفید و عمر از ۱۰۰ سال گذشته ای بردند.

پرسید:حاکم این منطقه شما هستید؟گفت:بله.گفت:ذو القرنین در بیرون شهر اردو زده و با شما کاری دارد!گفت:به او بگو ما با شما کاری نداریم،شما با ما کار دارید و ادب اقتضا می کند شما نزد ما بیایید!

مأمور در برابر این سخن مقاومتی نکرد و شرح ماوقع را به ذو القرنین اظهار داشت.ذو القرنین مردی بزرگوار و خداپرست بود و تکبری نداشت،گفت:عیبی ندارد،ما نزد او می رویم!

وقتی ذو القرنین وارد شهر شد،دید مغازه ها پر از جنس اند،اما هیچ کس داخل آن ها نیست و بازار خیلی خلوت است.پرسید:مردم کجا هستند؟گفتند:برای ناهار رفته اند!بعد،نگاهش به خانه های مردم افتاد و دید جلوی هر خانه ای چندین قبر است و تمام خانه ها از داخل حیاطها به هم راه دارند.مساله دیگری که توجهش را جلب کرد این بود که دید پیرمرد محاسن سفید در این شهر خیلی زیاد است.لذا خیلی تعجب کرد.

وقتی ذو القرنین نزد حاکم آن شهر رسید،حاکم از دلیل حضور او سوال کرد،اما ذو القرنین گفت:ابتدا به چند سؤال من جواب بدهید،بعد من قصد خود را از این سفر می گویم!گفت:بپرس.

راز عمرهای طولانی

پرسید:چرا این قدر شهر شما پیرمرد زیاد دارد؟گفت:چون ما زود نمی میریم.گفت:چطور؟گفت:برای این که از پروردگار این قانون به ما رسیده که تا گرسنه نشده ایم سر سفره ننشینیم و تا سیر نشده ایم از سفره کنار برویم.همه ما به این قانون عمل می کنیم،لذا در شهرمان فرد پرخور یا انسان اسرافکار نداریم.ما این سخن انبیا را حق دیدیم و به تجربه فهمیدیم که به نفع خودمان است،ازاین رو،غذا روی غذا نمی خوریم و فشار به معده و سایر اندامهان نمی آوریم.و این راز طولانی بودن عمرهای ماست. ۲۰

ص:۲۸۷

صد سر فدای یک شکم

نقل است که روزی پیغمبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله و سلم،از قبرستانی عبور می کردند.با دیدن قبور مردگان،رو به یاران خود کردند و فرمودند:

بیشتر این مردم گورشان را با دندان هایشان کنده اند! ۲۱ یعنی از سر بدخوری و پرخوری مرده اند وگرنه،نباید به این زودی می مردند.

در ده بالادست،چینه ها کوتاه است ۲۲

ذو القرنین دوباره پرسید:چرا همه خانه های شما به هم راه دارد؟گفت:

ما انسان هستیم.گاه می شود که مصیبت و رنجی یا کار مهمی پیش می آید که به سرعت باید به داد هم برسیم.در آن صورت،در این خانه را به خانه همسایه باز می کنیم و سریع به مشکل پیش آمده رسیدگی می کنیم.به عبارت دیگر،ما پشتیبان و یار یکدیگر هستیم.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

«وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ». ۲۳

مردم مؤمن یار یکدیگر هستند.کسانی که دشمن مؤمنین هستند و آبروی آنان را می برند،ولی در عین حال،نماز می خوانند روزه می گیرند از نظر خداوند مؤمن نیستند.علامت مردم مؤمن این است که یار و کمک کار یکدیگر و پشتوانه یکدیگر هستند.

البته،ناگفته نماند گاهی حجت بر برخی افراد تمام است،ولی آن ها به هیچ وجه زیربار نمی روند؛مثلا،گاهی به بعضی افراد گفته می شود که فلان کار حرام است،رفت وآمد به فلان محل حرام است،اما خیلی راحت جواب می دهند:حرام است که حرام است!این افراد را دیگر نمی شود یاری کرد.مؤمن یار مؤمن است،اما یار کسی که مخالف خدا و مخالف احکام خدا باشد نیست،هرچند نماز بخواند و روزه بگیرد و اهل هیئت و حسینیه باشد.دلیل آن را نیز قرآن بیان داشته است:

«تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ».

یاد مرگ:راه نجات از پستی دنیا

ذو القرنین پرسید:چرا قبرهایتان را در کنار خانه ها قرار داده اید؟و با وجود این که زود نمی میرید روی سنگ قبرها نوشته اید فلانی ۴ سالش بود که مرد و دیگری ۶ سالش؟یعنی واقعا صاحب این قبرها در کودکی مرده اند؟از طرفی،اندازه این قبرها به قبر بچه نمی ماند؟

سن آدمی به قدر عقل اوست

خدا رحمتش کند!یادم هست سال ها پیش امام جماعت یکی از مساجد ۲۴ گاهی که از دست بدکاران و گناهکاران و افراد خلافکار عصبانی می شد،روی منبر با همان عصبانیت مخاطبشان می کرد و می گفت:بچه ۷۰ ساله!چه وقت می خواهی بالغ شوی و بفهمی که دنیا و آخرت چه خبر است؟تو بالغ بدنی شده ای نه بالغ عقلی.بدنت ۵۵ سال پیش از نظر جسمی بالغ شد،پس چرا از نظر فکری هنوز ۲-۳ سالت بیشتر نیست؟

بعد،یکی از دوستان برایم تعریف کرد که متعاقب این حرف،روزی قضیه جالبی پیش آمد.ماجرا از این قرار بود که پیرمرد ۸۰ ساله ای مرد که اتفاقا انسان نامیزانی بود.مطابق رسم برای او ختم گرفتند و واعظ معروفی را هم دعوت کردند که از قضا هم این میت را می شناخت و هم واعظ متدینی بود که نماز شبش ترک نمی شد و از عبارات جنت مکان و خلد آشیان و نوکر اهل بیت و...که نقل مجلس ختم است استفاده نمی کرد.از طرفی،می دانست این مرد ۸۰ سال آدم بی ربطی بوده،لذا ابتدا منبر نصیحتی خوبی برای مردم رفت و در انتها هم روضه حضرت علی اصغر،علیه السلام،را خواند.پس از پایان منبر،پسر بزرگ میت نزد این واعظ آمد و گفت:آقا،شما پدر ما را می شناختید؟گفت:کاملا!

گفت:می دانستید ایشان ۸۰ سالش بوده؟گفت:آری!گفت:پس چرا روضه حضرت علی اصغر خواندید؟گفت:چون پدر شما از بچه شش ماهه ای هم کمتر می فهمید.آن روضه را هم برایش اضافه خواندم!

آری،گاهی بدن رشد می کند و جان انسان در دو سالگی می ماند.بلوغ جنسی و جسمی هویدا می شود،ولی عقل در یک سالگی می ماند.

*** ذو القرنین پرسید:چرا قبرهایتان کنار خانه هاست؟گفت:از انبیا به ما رسیده که برای بیدار شدن از خواب غفلت،واعظی بهتر از یاد مرگ وجود ندارد.ما هر روز که از در خانه بیرون می آییم،چشممان به این قبرها می افتد و به خودمان می گوییم:آخر زندگی در دنیا به این جا ختم می شود.یک وقت اسیر دنیا نشوی،چون دنیا تو را برای خود نگه نمی دارد و روزی رهایت می کند و باید ببرند خاکت کنند.عبرت بگیر!

قبرها جلوی خانه هایمان است تا هر روز یاد آخرت و مردن باشیم و بدانیم این جا ماندنی نیستیم و مسافریم.نتیجه اش این است که مال کسی را نمی بریم،حق کسی را پایمال نمی کنیم،ظلم به کسی نمی کنیم،و آبروی کسی را نمی بریم.زیرا هر روز این قبرها نصیحتمان می کنند.

اما این که روی قبرها مدت عمر را آن گونه ثبت کرده ایم دلیلش این است که ما آن مقدار از عمر را که در عبادت و خدمت و تعلیم و تربیت گذشته عمر محسوب می کنیم و بقیه را عمر حیوانی و شکمی می دانیم.

فقر را ریشه کن می کنیم،در مغازه ها را باز می گذاریم

ذو القرنین پرسید:ظهر تمام مغازه ها باز بود،ولی صاحبانشان نبودند؟ گفت:ما در شهرمان انسان فقیر نداریم و نمی گذاریم فقیری هم به وجود بیاید.لذا دزد هم نداریم.این جواب سؤالات شما بود،حالا بگویید شما برای چه به شهر ما آمده اید؟ذو القرنین گفت:هیچ!آمده بودیم این

این روش و منش ذو القرنین بود که روش هر انسان پاک و حقیقت جویی است و یکی از ویژگی های پیامبر اسلام نیز هست.پیغمبر آمده تا مردم را وادار به انجام امور پسندیده کند و جامعه ای پاک، بی اضطراب،بی دغدغه،بی رنج و ترس،و بی فساد و انحراف ایجاد کند.

متاسفانه،در حال حاضر،ما وضع خوبی نداریم و بی دغدغه و اضطراب نمی توانیم زندگی کنیم.چون به هم اعتماد نداریم.

کاسب هایمان مضطرب هستند،زیرا وقتی می خواهند جنسی را بفروشند، با این که می دانند خریدار نمازخوان است،باز می ترسند از او چک بگیرند و اگر هم بگیرند تا روز وصول چک مضطرب اند که نکند حساب خالی او باشد؛پدری که می خواهد دخترش را شوهر بدهد یا برای پسرش زن بگیرد،دائم در فکر است که این پسر واقعا خوب است و اذیتمان نمی کند؟یا عروسی که می خواهیم بگیریم خوب است؟ خلاصه،همه در اضطراب به سر می بریم.

حال،چه وقت این اضطراب به آرامش می رسد معلوم نیست.کم اتفاق می افتد همه به هم اعتماد داشته باشند،همه به هم حسن ظن داشته باشند،همه تکیه گاه هم باشند.پیغمبر آمده بود تا این اضطراب ها را بردارد و آرامش به انسان ها بدهد.آمده بود امر به معروف و نهی از منکر کند و مردم را از زشتی ها بازدارد تا آلوده نباشند،پلید نباشند،فکر بد در حق هم نکنند،به هم ظلم نکنند،مال یکدیگر را نبرند،حق همدیگر را پایمال نکنند و...نیز آمده بود تا مردم را از زیربار سنگین فرهنگ های شیطانی درآورد و رسم ها و عادات دست وپاگیر که مثل زنجیر به دست و پای زندگی شان بسته شده را باز کند:

«وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ».

خداونـد در پایان آیه نیز می فرمایـد:آنان که از این پیغمبر و نوری که بر او نازل شـده پیروی کنند،او را بزرگ بدارند و یاری اش کنند،در دنیا و آخرت رستگار شده اند: ۲۶

«فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

آری،هدف همه آیات قرآن و هدف پیامبر بزرگ اسلام و سایر انبیای الهی،علیهم السلام،این است که مردم را به پاکی دعوت کننـد و از زشتی ها دور نگه دارند.و این همان چیزی است که عقل آدمی بر درستی آن صـحه می گذارد و تبعیت از آن را بر خود واجب می داند.

ص:۲۹۲

پی نوشت

(۱).اعراف،۱۵۷-۱۵۸.

(۲).منظور این آیات قرآن کریم است:بقره،۱۷۳؛مائده،۳؛نحل،۱۱۵؛انعام،۱۴۵.

- «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لاَ عَادٍ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». بقره،۱۷۳.

-«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ الْمَوْقُوذَهُ وَ الْمُتَرَدِّيَهُ وَ النَّطِيحَهُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاَمِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَهٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* يَسْئَلُونَكَ مَا ذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ* اَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لاَ مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ». مائده، ۳-۵.

- «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لاَ عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَ لاَ تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هٰذَا حَلاَلٌ وَ هٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لاَ يُفْلِحُونَ* مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». نحل،۱۱۵-۱۱۸.

- «قُلْ لاَ أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ مَيْتَهً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لاَ عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». انعام،۱۴۵.

(۳).عنکبوت،۴۵: «اُتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ أَقِمِ الصَّلاَهَ إِنَّ الصَّلاَهَ تَنْهَى عَنِ

ص:۲۹۳

الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللّهِ أَکْبَرُ وَ اللّهُ یَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ».

(۴).بقره،۸۳.

(۵).بقره،۱۷۷.

(۶).نساء،۳۶.

(۷).مائده،۲.

(۸).مائده،۸.

(۹).انعام،۱۵۲-۱۵۱.

(۱۰).اعراف،۲۸-۲۹.

(۱۱).نحل،۹۰-۹۱.

(۱۲).إسراء،۲۲-۲۴.

(۱۳).نور،۲۱.

(۱۴).این پیرمرد اصالتا همدانی بود و آن طور که بعدها فهمیدم او این بقچه پر از کتاب را از پایین«تیر دوقلو»روی کول می گرفت و پیاده می آمد در منطقه بازار ولو می کرد و می فروخت.به مقدار خرج زندگی اش،چون مجرد بود،از فروش کتاب بر می داشت و بقیه را هم به مستحق های آبرودار می داد.(مولف)

(۱۵).منظور کتاب اسکندرنامه است.(مولف)

(۱۶). درباره شخصیت ذو القرنین در قرآن و روایات مطالب بسیاری آمده است که به گوشه ای از آن اشاره می کنیم و خوانندگان گرامی می توانند برای کسب اطلاعات بیشتر به کتب روایی و تفسیری مراجعه کنند:

الف.قرآن کریم(آیات ۸۳ تا ۹۸ سوره کهف):

«وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً* إِنّا مَکَّنّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً* فَأَتْبَعَ سَبَباً* حَتّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِمّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمّا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْناً* قالَ أَمّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً* وَ أَمّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنی وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا یُسْراً* ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً* حَتّی إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً *

كَذٰلِكَ وَ قَدْ أَحَطْنٰا بِمٰا لَدَيْهِ خُبْراً* ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً* حَتّٰى إِذٰا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمٰا قَوْماً لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً *قٰالُوا يٰا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا *قٰالَ مٰا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْماً* آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتّٰى إِذٰا سٰاوىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قٰالَ انْفُخُوا حَتّٰى إِذٰا جَعَلَهُ نٰاراً قٰالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً * فَمَا اسْطٰاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطٰاعُوا لَهُ نَقْباً* قٰالَ هٰذٰا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذٰا جٰاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكّٰاءَ وَ كٰانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا».

و از تو درباره ذو القرنين می پرسند؛بگو:به زودی بخشی از سرگذشت او را به وسیله آیاتی از قرآن برای شما می خوانم.ما به او در زمین قدرت و تمکّن دادیم و از هر چیزی که برای رسیدن به هدف هایش نیازمند به آن بود وسیله ای به او عطا کردیم.

پس با توسل به وسیله،راهی را برای سفر به غرب دنبال کرد.تا زمانی که به محل غروب خورشید رسید،منظره غروب خورشید را چنین یافت که در چشمه ای گرم و لجن آلود غروب می کند،و نزد آن قومی را یافت که فساد و ستم می کردند.گفتیم:ای ذو القرنین!یا این قوم را به کیفر فساد و ستمشان عذاب می کنی و یا در میانشان شیوه ای نیک در پیش می گیری.ذو القرنین گفت:اما هرکه با کفر،فساد و گناه ستم کرده،عذابش می کنیم،آن گاه به سوی پروردگارش بازگردانده می شود،پس او را عذابی سخت خواهد کرد.و اما هرکه ایمان آورده و کار شایسته انجام داده است، پس بهترین پاداش برای اوست،و ما هم از سوی خود تکلیفی آسان به او خواهیم داد.پس باز هم با توسل به وسیله راهی را برای سفر به شرق دنبال کرد.تا زمانی که به محل طلوع خورشید رسید،آن را یافت که بر قومی طلوع می کند که در برابر آن پوششی از مسکن و لباس برای آنان قرار نداده ایم.سرگذشت ذو القرنین و ملت ها این گونه بود،و یقینا ما به آنچه از وسایل و امکانات مادی و معنوی نزد او بود، احاطه(علمی)داشتیم.سپس،با توسل به وسیله،راهی را برای سفر دیگر دنبال کرد.تا زمانی که میان دو کوه رسید،نزد آن دو کوه،قومی را یافت که هیچ سخنی را به آسانی نمی فهمیدند.آنان با رمز،اشاره و با هر وسیله ای که ممکن بود گفتند:ای ذو القرنین!یأجوج و مأجوج با کشتن و غارت و تخریب در این سرزمین فساد

می کنند؛آیا می پذیری که ما مزدی برایت قرار دهیم تا میان ما و آنان سدّی بسازی؟ گفت:آنچه پروردگارم مرا در آن تمکّن و قدرت داده از مزد شما بهتر است؛پس شما مرا با نیرویی یاری دهید تا میان شما و آنان سدّی سخت و استوار قرار دهم.

برای من قطعه های بزرگ آهن بیاورید و در شکاف این دو کوه بریزید،پس آوردند و ریختند تا زمانی که میان آن دو کوه را هم سطح و برابر کرد،گفت:در کوره ها بدمید تا وقتی که آن قطعه های آهن را چون آتش سرخ کرد.گفت:برایم مس گداخته شده بیاورید تا روی آن بریزم.هنگامی که سد ساخته شد یأجوج و مأجوج نتوانستند بر آن بالا روند،و نتوانستند در آن رخنه ای وارد کنند.ذو القرنین پس از پایان یافتن کار سد گفت:این رحمتی است از پروردگار من،ولی زمانی که وعده پروردگارم فرا رسد،آن را درهم کوبد و به صورت خاکی مساوی با زمین قرار دهد، و وعده پروردگارم حق است.

ب.تفسیر:

-بحار الأنوار،ج ۱۲،ص ۱۷۲:قصص ذی القرنین.تفسیر:قال الطبرسی رحمه اللّه فی قوله تعالی:" إِنّٰا مَكَّنّٰا لَهُ فِي الْأَرْضِ ":أی بسطنا یده فی الارض و ملکناه حتی استولی علیها.و روی عن علی علیه السلام أنه قال:سخر اللّه له السحاب فحمله علیها،و مد له فی الاسباب،و بسط له النور،فکان اللیل و النهار علیه سواء،فهذا معنی تمکینه فی الارض."و آتیناه من کل شئ سببا"أی و أعطیناه من کل شئ علما و قدره و آله یتسبب بها إلی إرادته."فاتبع سببا"أی فأتبع طیقا و أخذ فی سلوکه،أو فأتبع سببا من الاسباب التی اوتیها فی المسیر إلی المغرب."حتی إذا بلغ مغرب الشمس" أی آخر العماره من جانب المغرب،و بلغ قوما لم یکن وراءهم أحد إلی موضع غروب الشمس."وجدها تغرب"أی کأنها تغرب"فی عین حمئه"و إن کانت تغرب وراءها، لان الشمس لا ـ تزائل الفلك و لا تدخل عین الماء،و لکن لما بلغ ذلك الموضع تراءی له کأن الشمس تغرب فی عین،کما أن من کان فی البحر یراها کأنها تغرب فی الماء، و من کان فی البر یراها کأنها تغرب فی الارض الملساء،و العین الحمئه:هی ذات الحمأ و هی الطین الاسود المنتن.و الحامیه:الحاره،و عن کعب قال:أجدها فی التوراه:

تغرب فی ماء و طین."إما أن تعذب"أی بالقتل من أقام منهم علی الشرک"و إما أن تتخذ فیهم حسنا"أی تأسرهم و تمسکهم بعد الاسر لتعلمهم الهدی.و قیل:معناه:و إما أن تعفو عنهم،و استدل من ذهب إلی أنه کان نبیا بهذا،و قیل:ألهمه و لم یوح إلیه."أما من ظلم"أی أشرک"فسوف نعذبه"أی نقتله إذا لم یسلم"نکرا"أی منکرا غیر معهود فی النار"فله جزاء الحسنی"أی له المثوبه الحسنی جزاء"و سنقول له من أمرنا یسرا"أی قولا جمیلا،و سنأمره بما یتیسر علیه."ثم أتبع سببا"أی طیقا آخر من الارض یوصله إلی مطلع الشمس"حتی إذا بلغ مطلع الشمس"أی ابتداء المعموره من جانب المشرق."کذلک"قال البیضاوی:أی أمر ذی القرنین کما وصفناه فی رفعه المکان و بسطه الملک،أو أمره فیهم کأمره فی أهل المغرب من التخییر و الاختیار"و قد أحطنا بما لدیه"من الجنود و الالات و العدد و الاسباب"خبرا"أی علما تعلق بظواهره و خفایاه،و المراد أن کثره ذلک بلغت مبلغا لا یحیط به إلا علم اللطیف الخبیر."ثم أتبع سببا"یعنی طیقا ثالثا معترضا بین المشرق و المغرب آخذا من الجنوب إلی الشمال"حتی إذا بلغ بین السدین"بین الجبلین المبنی علیهما سده، و هما جبلا أرمنیه و آذربیجان.و قیل:جبلان فی أواخر الشمال فی منقطع أرض الترک،من ورائهما یأجوج و مأجوج."لا یکادون یفقهون قولا"لغرابه لغتهم و قله فطنتهم."قالوا یا ذا القرنین"أی قال مترجمهم.و فی مصحف ابن مسعود:قال الذین من دونهم"فهل نجعل لک خرجا"أی جعلا نخرجه من أموالنا؟"قال ما مکنی فیه ربی خیر"أی ما جعلنی فیه مکینا من المال و الملک خیر مما تبذلون لی من الخراج، و لا حاجه بی إلیه."فأعینونی بقوه"أی بفعله،أو بما أتقوی به من الالات"ردما" أی حاجزا حصینا،و هو أکبر من السد."زبر الحدید"أی قطعه"بین الصدفین"أی بین جانبی الجبلین بتنضیدها."قال انفخوا"أی قال للعمله:انفخوا فی الاکوار و الحدید"حتی إذا جعله"أی جعل المنفوخ فیه"نارا"أی کالنار بالاحماء"قال آتونی افرغ علیه قطرا"أی آتونی قطرا،أی نحاسا مذابا افرغ علیه قطرا،فحذف الاول لدلاله الثانی علیه."فما اسطاعوا"بحذف التاء حذرا من تلاقی متقاربین"أن یظهروه"أی أن یعلوه بالصعود لارتفاعه و انملاسه"و ما استطاعوا له نقبا"لثخنه

و صلابته.قيل:حفر للاساس حتى بلغ الماء،و جعله من الصخره و النحاس المذاب و البنيان من زبر الحديد بينهما الحطب و الفحم حتى ساوى أعلى الجبلين ثم وضع المنفخ حتى صارت كالنار فصب النحاس المذاب عليها،فاختلط و التصق بعضها ببعض و صار جبلا صلدا.و قيل:بناه من الصخور مرتبطا بعضها ببعض بكلاليب من حديد و نحاس مذاب فى تجاويفها"قال هذا"السد أو الاقدار على تسويته."رحمه من ربى"على عباده"فإذا جاء وعد ربى"وقت وعده بخروج يأجوج و مأجوج،أو بقيام الساعه بأن شارف يوم القيامه"جعله دكاء"مدكوكا مسويا بالارض.و قال الطبرسى رحمه اللّه قيل:إن هذا السد وراء بحر الروم بين جبلين هناك يلى مؤخرهما البحر المحيط،و قيل:إنه وراء دربند و خزران من ناحيه أرمنيه و آذربيجان،قيل:إن مقدار ارتفاع السد مائتا ذراع،و عرض الحائط نحو من خمسين ذراعا.و جاء فى الحديث:إنهم يدابون فى حفره نهارهم حتى إذا أمسوا و كادوا يبصرون شعاع الشمس قالوا نرجع غدا و نفتحه و لا يستثنون فيعدون من الغد و قد استوى كما كان،حتى إذا جاء وعد اللّه قالوا:غدا نفتح و نخرج إن شاء اللّه فيعودون إليه و هو كهيئته حين تركوه بالامس فيخرقونه فيخرجون على الناس فينشفون المياه،و تتحصن الناس فى حصونهم منهم،فيرمون سهامهم إلى السماء فترجع و فيها كهيئه الدماء فيقولون:قد قهرنا أهل الارض و علونا أهل السماء،فيبعث اللّه عليهم نغفا فى أقفائهم فتدخل فى آذانهم فيهلكون بها،فقال النبى صلى اللّه عليه و اله:و الذى نفس محمد بيده إن دواب الارض لتسمن و تشكر من لحومهم شكرا.و فى تفسير الكلبى:إن الخضر و إلياس يجتمعان كل ليله على ذلك السد يحجبان يأجوج و مأجوج عن الخروج.

ج.روايات:

-آيا ذو القرنين از انبيا يا از ملوك جهان بود؟

الغارات،ابراهيم بن محمد الثقفى،ج ۲،ص ۷۴۰:«تحقيق حول حديث ذى القرنين:نقل الصدوق(ره)فى كمال الدين فى الباب الثامن و الثلاثين تحت عنوان(ما روى من حديث ذى القرنين)أحاديث،منها ما رواه باسناده عن الاصبغ بن نباته قال:قام ابن الكواء إلى أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام و هو على المنبر فقال له:يا

أمير المؤمنين،أخبرنی عن ذی القرنين نبيا كان أو ملكا؟و أخبرنی عن قرنيه أذهبا كان أو فضه؟فقال له عليه السلام:لم يكن نبيا و لاـ ملكا و لا كان قرناه من ذهب و لا فضه و لكنه كان عبـدا أحب اللّه فأحبه اللّه و نصـح للّه فنصـحه اللّه،و إنما سـمی ذا القرنين لاـنه دعـا قـومه فضـربوه علی قرنـه فغـاب عنهـم حينـا ثـم عـاد إليهم فضـرب علی قرنه الاـخر،و فيكم مثله.و نقله ابن عسـاكر فی تاريخه(ج ۷،ص ۳۰۰)بهـذه العبـاره:فقـال ابن الكواء لعلی:أفرأيت ذا القرنين نبيـا كان أم ملكا؟قال:لم يكن واحـد منهما و لكنه كـان عبـدا صالحـا أحب اللّه فأحبه،و ناصـح اللّه فنصـحه،و دعا قومه إلی الهـدی فضـربوه علی قرنه فانطلق فمكث ما شاء اللّه أن يمكث،فدعاهم إلی الهدی فضربوه علی قرنه الاخر فسمی ذا القرنين و لم يكن له قرنان كقرنی الثور.

-درباه زنده شدن ذو القرنين برای باردوم پس از پانصد سال،و اين كه ذو القرنين لقب امير المومنين نيز هست:

همـان:و فی المجلـد الخـامس مـن البحـار نقلاـ عن تفسـير علی بن ابراهيم باسـناده عن أبی بصـير عن أبی عبـد اللّه عليه السـلام قـال:سـألته عن قول اللّه تعـالی: يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً. قال:ان ذا القرنين بعثه اللّه تعالی إلی قومه فضـرب علی قرنـه الاـيمن فأمـاته اللّه خمسـمائه عـام ثم بعثه إليهم بعـد ذلـك فملكه مشـارق الاـرض و مغاربهـا من حيث تطلع الشمس إلی حيث تغرب فهو قوله:حتی إذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عين حمئه(إلی أن قال).و سئل أمير المؤمنين(ع) عن ذی القرنين أنبيـا كـان أم ملكـا؟فقـال:لانبيا و لا ملكا بل عبـدا أحب اللّه فأحبه اللّه و نصـح اللّه فنصـح له فبعثه اللّه إلی قومه فضـربوه علی قرنه الايمن فغاب عنهم ما شاء اللّه أن يغيب،ثم بعثه اللّه الثانيه فضـربوه علی قرنه الايسـر فغاب عنهم ما شاء اللّه أن يغيب، ثم بعثه اللّه الثالثه فمكن اللّه له فی الارض،و فيكم مثله يعنی نفسه،فبلغ مغرب الشمس فوجدها تغرب فی عين حمئه.

و قال محمد بن علی بن شـهر آشوب قدس اللّه سره فی كتاب المناقب فی فصل فی أنه الشاهد و الشـهيد و ذو القرنين:أبو عبيد فی غريب الحديث:ان النبی صلی اللّه عليه و آله قال لامير المؤمنين:ان لك بيتا فی الجنه و انك لذو قرنيها،سويد ابن غفله و أبو

الطفيل قالا:قال أمير المؤمنين:ان ذا القرنين كان ملكا عادلا فأحبه اللّه و ناصح اللّه فنصحه اللّه،أمر قومه بتقوى اللّه فضربوه على قرنه بالسيف،فغاب عنهم ما شاء اللّه،ثم رجع إليهم فدعاهم إلى اللّه فضربوه على قرنه الاخر بالسيف فذلك قرناه،و فيكم مثله يعنى نفسه،لانه ضرب على رأسه ضربتين،احداهما يوم الخندق،و الثانيه ضربه ابن ملجم.أقول:نقله أبو النضر محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى العياشى (ره)فى تفسيره فى تفسير آيه:و يسألونك عن ذى القرنين و أحمد بن أبى طالب الطبرسى(ره)فى كتاب الاحتجاج و غيرهما فى غيرهما فلا نطيل الكلام بذكر أسامى ناقليه و أسامى كتبهم بل نخوض فى بيان معناه بما ذكره و فسره به أهل الفن و الخبره فنقول:قال أبو عبيد القاسم بن سلام الهروى(المتوفى سنه ۲۲۴)فى كتابه غريب الحديث ما نصه:قال أبو عبيد:فى حديث النبى صلى اللّه عليه و آله أنه قال لعلى عليه السلام:ان لك بيتا فى الجنه و انك لذو قرنيها.قال أبو عبيد:قد كان بعض أهل العلم يتأول هذا الحديث أنه ذو قرنى الجنه يريد طرفيها،و إنما يأول ذلك لذكره الجنه فى أول الحديث،و أما أنا فلا أحسبه أراد ذلك.و اللّه أعلم.و لكنه أراد أنك ذو قرنى هذه الامه،فأضمر الامه و إن كان لم يذكرها،و هذا سائر كثير فى القرآن و فى كلام العرب و أشعارها أن يكنوا عن الاسم،من ذلك قول اللّه تعالى: وَ لَوْ يُؤٰاخِذُ اللّٰهُ النّٰاسَ بِمٰا كَسَبُوا مٰا تَرَكَ عَلىٰ ظَهْرِهٰا مِنْ دَابَّةٍ [سوره ۳۵،آیه ۴۵]و فى موضع آخر:ما ترك عليها من دابه[سوره ۱۶،آیه ۶۱]فمعناه عند الناس الارض و هو لم يذكرها،و كذلك قوله تعالى: إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتّٰى تَوٰارَتْ بِالْحِجٰابِ [سوره ۳۸، آیه ۳۲]يفسرون أنه أراد الشمس فأضمرها،و قد يقول القائل:ما بها أعلم من فلان، يعنى القريه و المدينه و البلده و نحو ذلك،و قال حاتم طئ[الطويل]:أماوى ما يغنى الثراء عن الفتى إذا حشرجت يوما و ضاق بها الصدر أراد النفس فأضمرها.و إنما اخترت هذا التفسير على الاول لحديث عن على نفسه هو عندى مفسر له و لنا و ذلك أنه ذكر ذا القرنين فقال:دعا قومه إلى عباده اللّه فضربوه على قرنيه ضربتين،و فيكم مثله،فنرى أنه أراد بقوله هذا نفسه يعنى أنى أدعو إلى الحق حتى اضرب على رأسى ضربتين يكون فيهما قتلى.و قال الزمخشرى فى الفائق فى قرن:قال صلى اللّه عليه

و آله و سلم لعلی رضی اللّه تعالی عنه:ان لک بیتا فی الجنه و انک لذو قرنیها،الضمیر للامه و تفسیره فیما یروی عن علی رضی اللّه تعالی عنه أنه ذکر ذا القرنین فقال:دعا قومه إلی عباده اللّه فضربوه علی قرنیه ضربتین،و فیکم مثله،یعنی نفسه الطاهره لانه ضرب علی رأسه ضربتین،احدهما یوم الخندق،و الثانیه ضربه ابن ملجم.و قال ابن الاثیر فی النهایه فی(ق ر ن)ما نصه و فیه:أنه قال لعلی:ان لک بیتا فی الجنه و انک ذو قرنیها،أی طرفی الجنه و جانبیها،قال أبو عبید:و أنا أحسب أنه أراد أنه ذو قرنی الامه فأضمر،و قیل:أراد الحسن و الحسین[و فی الهروی]منه حدیث علی و ذکر قصه ذی القرنین ثم قال:و فیکم مثله فیری أنه إنما عنی نفسه لانه ضرب علی رأسه ضربتین احداهما یوم الخندق،و الاخری ضربه ابن ملجم.و قال ابن منظور فی لسان العرب(فی قرن)ما نصه:و قوله صلی اللّه علیه و آله و سلم لعلی:ان لک بیتا فی الجنه و انک لذو قرنیها أی طرفیها،قال أبو عبید:و لا أحسبه أراد.فنقل کلامه بتلخیص یسیر و زاد علیه بعد قوله:(یکون فیها قتلی)قوله هذا:انه ضرب علی رأسه ضربتین احداهما یوم الخندق،و الاخری ضربه ابن ملجم.

بحار،ج ۱۲:عن المظفر العلوی،عن ابن العیاشی،عن أبیه،عن محمد بن عیسی،عن عمرو بن شمر،عن جابر الجعفلی،عن جابر بن عبد اللّه قال:سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله یقول:إن ذا القرنین کان عبدا صالحا جعله اللّه حجه علی عباده،فدعا قومه إلی اللّه عز و جل و أمرهم بتقواه فضربوه علی قرنه،فغاب عنهم زمانا حتی قیل:

مات أو هلک،بأی واد سلک؟ثم ظهر و رجع إلی قومه فضربوه علی قرنه الاخر،ألا و فیکم من هو علی سنته و إن اللّه عز و جل مکن له فی الارض و آتاه من کل شئ سببا، و بلغ المشرق و المغرب،و إن اللّه تبارک و تعالی سیجری سنته فی القائم من ولدی، و یبلغه شرق الارض و غربها حتی لا یبقی سهل و لا موضع من سهل و لا جبل و طئه ذو القرنین إلا وطئه،و یظهر اللّه له کنوز الارض و معادنها،و ینصره بالرعب،یملؤ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما.

-درباره نام و نسب ذو القرنین و شخصیت تاریخی او

همان:و قال الزبیدی و فی تاج العروس مازجا کلامه بکلام صاحب القاموس:(ذو القرنین)

ص:۳۰۱

المـذكور فى التنزيل هو(اكنـدر الرومى)نقله ابن هشام فى سـيرته و اسـتبعده السـهيلى و جعلهما اثنين،و فى معجم ياقوت:هو ابن الفيلسوف قتل كثيرا من الملوك و قهرهم و وطئ البلـدان إلى أقصـى الصـين،و قـد أوسع الكلام فيه الحافظ فى كتاب التدوير و التربيع و نقـل كلامه الثعـالبى فى ثمـار القلوب،و جزم طـائفه بـأنه من الاذواء من التبابعه من ملوك حمير ملوك اليمن و اسـمه الصـعب بن الحرث الرائس و ذو المنار هو ابن ذى القرنين نقله شـيخنا.قلت:و قيل اسمه مرزبان ابن مرويه و قال ابن هشام:مرزبى بن مرويه،و قيـل:هرمس،و قيـل،هرديس،قـال ابن الجوانى فى المقـدمه:و روى عن ابن عبـاس رضـى اللّه تعالى عنهما أنه قال:ذو القرنين عبد اللّه بن الضحاك بن معد بن عدنان(إلى آخره).

بحار،ج ١٢:كان اسم ذى القرنين عياشا،و كان أول الملوك بعد نوح عليه السلام ملك ما بين المشرق و المغرب.

نيز:ابن الوليـد،عن الصـفار،عن البرقى،عن ابن محبـوب،عن هشـام بن سـالم عمن ذكره، عن أبى جعفر عليه السـلام قـال:إن اللّه تبارك و تعالى لم يبعث أنبياء ملوكا فى الارض إلا أربعه بعـد نوح:ذو القرنين و اسـمه عياش،و داود و سـليمان و يوسف عليهم السـلام، فأمـا عيـاش فملـك مـا بين المشـرق و المغرب،و أمـا داود فملـك مـا بين الشامـات إلى بلاد إصـطخر،و كـذلك ملك سليمان،و أما يوسف فملك مصر و براريها لم يجاوزها إلى غيرها.

ابـن البرقى،عـن أبيـه،عـن جـده أحمـد،عـن أبيـه محمـد بن خالـد رفعه إلى أبى عبـد اللّه عليه السـلام قـال:ملـك الارض كلها أربعه:مؤمنان،و كافران،فأما المؤمنان فسليمان ابن داود و ذو القرنين،و الكافران نمرود و بخت نصر.و اسم ذو القرنين عبد اللّه بن ضحاك بن معد.

الصدوق،عن عبد اللّه بن حامد،عن محمد بن جعفر،عن عبد اللّه بن أحمد ابن إبراهيم، عن عمرو بن حصين الباهلى،عن عمر بن مسـلم،عن عبـد الرحمن بن زيـاد،عن مسـلم بن يسار قال:قال أبو عقبه الانصارى:كنت فى خـدمه رسول اللّه صـلى اللّه عليه و اله فجاء نفر من اليهود فقالوا لى:استأذن لنا على محمد صلى اللّه عليه و اله فأخبرته

فدخلوا عليه،فقالوا:أخبرنا عما جئنا نسألك عنه،قال:جئتمونى تسألوننى عن ذى القرنين،قالوا:نعم،فقال:كان غلاما من أهل الروم،ناصحا للّه عز و جل فأحبه اللّه، و ملك الارض فسار حتى أتى مغرب الشمس ثم سار إلى مطلعها،ثم سار إلى خيل يأجوج و مأجوج فبنى فيها السد،قالوا:نشهد أن هذا شأنه،و إنه لفى التوراه.

درباره لقبش:

همان:و اختلفوا فى سبب تلقيبه فقيل:لانه لما دعاهم إلى اللّه عز و جل ضربوه على قرنه فمات فأحياه اللّه تعالى ثم دعاهم فضربوه على قرنه الاخر فمات ثم أحياه اللّه تعالى.

و هذا غريب و الذى نقله غير واحد أنه ضرب على رأسه ضربتين و يقال:انه لما دعا قومه إلى العباده قرنوه أى ضربوه على قرنى رأسه،و فى سياق المنصف رحمه اللّه تعالى تطويل مخل(أو لانه بلغ قطرى الارض)مشرقها و مغربها نقله السمعانى(أو لضفيرتين له)و العرب تسمى الخصله من الشعر قرنا حكاه الامام السهيلى،أو لان صفحتى رأسه كانتا من نحاس أو كان له قرنان صغيران تواريهما العمامه نقلهما السمعانى،أو لانه رأى فى المنام أنه أخذ بقرنى الشمس فكان تأويله أنه بلغ المشرق و المغرب حكاه السهيلى،أو لانقراض قرنين فى زمانه،أو كان لتاجه قرنان،أو لكرم أبيه و امه أى كريم الطرفين نقله شيخنا،و قيل غير ذلك.قال:و أما ذو القرنين صاحب أرسطوا فهو غير هذا كما بسطه فى العنايه،و قيل كان فى عهد إبراهيم عليه السلام و هو صاحب الخضر لما طلب عين الحياه قاله السهيلى فى التاريخ،و لقد أجاد القائل فى التوريه:كم لا منى فيك ذو القرنين يا خضر،و فى الحديث:لا أدرى أذو القرنين نبيا كان أم لا-(إلى ان قال)(و)ذو القرنين لقب(على بن أبى طالب كرم اللّه تعالى وجهه) و رضى عنه(لقوله صلى اللّه عليه و آله:ان لك فى الجنه بيتا،و يروى كنزا،و انك لذو قرنيها،أى ذو طرفى الجنه و ملكها الاعظم تسلك ملك جميع الجنه كما سلك ذو القرنين جميع الارض)و استضعف أبو عبيد هذا التفسير(أو ذو قرنى الامه فأضمرت و إن لم يتقدم ذكرها)كقوله تعالى: حَتّٰى تَوٰارَتْ بِالْحِجٰابِ أراد الشمس و لا ذكر لها قال أبو عبيد:و أنا أختار هذا التفسير الاخير على الاول لحديث يروى عن على رضى اللّه تعالى عنه و ذلك أنه ذكر ذا القرنين فقال:دعا قومه إلى عباده اللّه تعالى فضربوه

على قرنه ضربتين و فيكم مثله فنرى أنه أراد نفسه يعنى أدعوا إلى الحق حتى يضرب رأسى ضربتين يكون فيهما قتلى(أو ذو جبليها للحسن و الحسين)رضى اللّه تعالى عنهما،روى ذلك عن ثعلب(أو ذو شجتين فى قرنى رأسه احدهما من عمرو بن عبدود)يوم الخندق(و الثانيه من ابن ملجم لعنه اللّه)و هذا أصح ما قيل و هو تتمه من قول أبى عبيد المتقدم ذكره.قال العالم المتضلع البارع أبو الكمال السيد أحمد عاصم -حشره اللّه مع من يتولاه فى الاوقيانوس البسيط فى ترجمه القاموس المحيط بعد ذكره معنى قول النبى صلى اللّه عليه و آله فى حق على عليه السلام ما محصله:

(يقول المترجم:ان تحت هذا المعنى أسرارا كثيره عليه تقرب قوله الآخر المسلم الصدور عنه:(أنت منى بمنزله هارون من موسى)ما كل ما يعلم يقال،و أيضا قال النبى صلى اللّه عليه و آله له كرم اللّه وجهه-:أنا و أنت أبوا هذه الامه،فبناءا على ذلك يطلق على على المرتضى على سبيل الحقيقه و بيان الصدق انه آدم الاولياء و هارون الاصفياء و ذو القرنين الاتقياء).أقول:هذا المطلب مما أطلعنى عليه الفقيه الجليل و النبيه النبيل الحاج ميرزا يحيى إمام الجمعه الخوئى قدس اللّه تربته و كان يعجبه الكلام غايه الاعجاب و كان كلما ذكره يبتهج به نهايه الابتهاج.أما الخوض فى تعيين ذى القرنين و البحث عن وجه تسميته فتكلم عليهما الطريحى(ره)فى مجمع البحرين فى(ق ر ن)و المجلسى(ره)فى خامس البحار فى ترجمه ذى القرنين و غيرهما من العلماء فى كتب التفاسير و السير فمن أراد البسط و التفصيل فيهما فليراجعها فان المقام لا يسع أكثر من ذلك.

-درباره امكانات و اسبابى كه خدا به او داده بود:

الخرائج و الجرائح،قطب الدين راوندى،ج ۳،ص ۱۱۷۴:«و قال الحسن بن على العسكرى عليهما السلام لاحمد بن إسحاق،و قد أتاه ليسأله عن اخلف بعده،فقال مبتدئا:مثله مثل الخضر،و مثله مثل ذى القرنين.إن الخضر شرب من ماء الحياه،فهو حى لا يموت حتى ينفخ فى الصور،و إنه ليحضر الموسم كل سنه،و يقف بعرفه،فيؤمن على دعاء المؤمنين،و سيؤنس اللّه به وحشه قائمنا فى غيبته،و يصل به وحدته.فله البقاء فى الدنيا مع الغيبه عن الابصار.

ص:۳۰۴

المفيد،عن ابن قولويه،عن أبيه،عن سعد،عن الاشعرى،عن محمد بن الحسين،عن محمد بن سليمان،عن الثمالى،عن الباقر عليه السلام قال:أول اثنين تصافحا على وجه الارض ذو القرنين و إبراهيم الخليل،استقبله إبراهيم فصافحه،و أول شجره نبتت على وجه الارض النخله.

أحمد بن محمد،عن ابن سنان،عن أبى خالد و أبى سلام،عن سوره،عن أبى جعفر عليه السلام قال:إن ذا القرنين قد خير السحابين و اختار الذلول،و ذخر لصاحبكم الصعب قال:قلت:و ما الصعب؟قال:ما كان من سحاب فيه رعد و صاعقه أو برق،فصاحبكم يركبه،أما إنه سيركب السحاب و يرقى فى الاسباب أسباب السماوات السبع و الارضين السبع:خمس عوامر،و اثنتان خرابان.

محمد بن هارون،عن سهل بن زياد أبى يحيى قال:قال أبو عبد اللّه عليه السلام:إن اللّه خير ذا القرنين السحابين الذلول و الصعب فاختار الذلول و هو ما ليس فيه برق و لا رعد،و لو اختار الصعب لم يكن له ذلك،لان اللّه ادخره للقائم عليه السلام.

-درباره يافتن آب حيات:

بحار الانوار،ج ۱۲:قال أمير المؤمنين عليه السلام:و ذلك قول اللّه عز و جل"إنا مكنا له فى الارض و آتيناه من كل شئ سببا"أى دليلا.فقيل له:إن اللّه فى أرضه عينا يقال لها عين الحياه لا يشرب منها ذو روح إلا لم يمت حتى الصيحه،فدعا ذا لقرنين الخضر و كان أفضل أصحابه عنده و دعا ثلاث مائه و ستين رجلا و دفع إلى كل واحد منهم سمكه و قال لهم:اذهبوا إلى موضع كذا و كذا فإن هناك ثلاث مائه و ستين عينا، فليغسل كل واحد منكم سمكته فى عين غير عين صاحبه فذهبوا يغسلون،و قعد الخضر يغسل فانسابت السمكه منه فى العين و بقى الخضر متعجبا مما رأى،و قال فى نفسه:ما أقول لذى القرنين؟ثم نزع ثيابه يطلب السمكه فشرب من مائها و اغتمس فيه و لم يقدر على السمكه،فرجعوا إلى ذى القرنين فأمر ذو القرنين بقبض السمك من أصحابه،فلما انتهوا إلى الخضر لم يجدوا معه شيئا فدعاه و قال له:ما حال السمكه؟ فأخبره الخبر،فقال له:فصنعت ماذا؟قال:اغتمست فيها فجعلت أغوص و أطلبها فلم أجدها،قال:فشربت من مائها؟قال:نعم،قال:فطلب ذو القرنين العين فلم يجدها،فقال للخضر:كنت أنت صاحبها.

ص:۳۰۵

و سئل على عليه السلام عن ذى القرنين كيف استطاع أن يبلغ المشرق و المغرب؟فقال:

سخر له السحاب،و مد له الاسباب،و بسط له النور،و كان الليل و النهار عليه سواء.

و أنه رأى فى المنام كأنه دنا من الشمس حتى أخذ بقرنها فى شرقها و غربها فلما قص رؤياه على قومه عز فيهم،و سموه ذا القرنين،فدعاهم إلى اللّه فأسلموا ثم أمرهم أن يبنوا له مسجدا،فأجابوا إليه فأمر أن يجعلوا طوله أربعمائه ذراع و عرضه مائتى ذراع، و عرض حائطه اثنين و عشرين ذراعا،و علوه إلى السماء مائه ذراع.فقالوا:كيف لك بخشب يبلغ ما بين الحائطين؟فقال:إذا فرغتم من بنيان الحائطين،فاكبسوا بالتراب حتى يستوى مع حيطان المسجد،و إذا فرغتم من ذلك،أخذتم من الذهب و الفضه على قدره،ثم قطعتموه مثل قلامه الاظفار،ثم خلطتموه مع ذلك الكبس،و عملتم له خشبا من نحاص و صفائح من نحاس،تذوبون ذلك و أنتم متمكنون من العمل كيف شئتم على أرض مستويه.فإذا فرغتم من ذلك،دعوتم المساكين لنقل ذلك التراب، فيسارعون فيه من أجل ما فيه من الذهب و الفضه.فبنوا المسجد،و أخرج المساكين ذلك التراب و قد استقل السقف بما فيه و استغنى المساكين،فجندهم أربعه أجناد،فى كل جند عشره الآف و نشرهم فى البلاد.

-از وصایای ذو القرنین:

بحار الأنوار،ج ۲،ص ۹۹:«من وصيه ذى القرنين:لا تتعلم العلم ممن لم ينتفع به فإن من لم ينفعه علمه لا ينفعك».

-داستانهایی از دو القرنین:

ماجيلويه،عن محمد العطار،عن الاشعرى،عن عيسى بن محمد،عن على بن مهزيار، عن عبد اللّه بن عمر،عن عبد اللّه بن حماد،عن أبى عبد اللّه الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام قال:إن ذا القرنين لما انتهى إلى السد جاوزه فدخل فى الظلمات فإذا هو بملك قائم على جبل طوله خمسمائه ذراع فقال له الملك يا ذا القرنين أما كان خلفك مسلك؟فقال له ذو القرنين:من أنت؟قال:أنا ملك من ملائكه الرحمن موكل بهذا الجبل فليس من جبل خلقه اللّه عز و جل إلا و له عرق إلى هذا الجبل،فإذا أراد اللّه عز و جل أن يزلزل مدينه أوحى إلى فزلزلتها.

عن الجلودی،عن محمد بن عطیه،عن عبد اللّه بن عمر بن سعید البصری،عن هشام بن جعفر بن حماد،عن عبد اللّه بن سلیمان و کان قارئا للکتب قال:قرأت فی بعض کتب اللّه عز و جل أن ذا القرنین کان رجلا من أهل الاسکندریه و امه عجوز من عجائزهم لیس لها ولد غیره یقال له:إسکندروس،و کان له أدب و خلق و عفه من وقت ما کان فیه غلاما إلی أن بلغ رجلا،و کان رأی فی المنام کأنه دنا من الشمس حتی أخذ بقرنیها شرقها و غربها،فلما قص رؤیاه علی قومه سموه ذا القرنین،فلما رأی هذه الرؤیا بعدت همته و علا صوته و عز فی قومه،و کان أول ما أجمع علیه أمره أن قال:أسلمت للّه عز و جل،ثم دعا قومه إلی الاسلام فأسلموا هیبه له،ثم أمرهم أن یبنوا له مسجدا فأجابوه إلی ذلک،فأمر أن یجعل طوله أربعمائه ذراع،و عرضه مائتی ذراع،و عرض حائطه اثنین و عشرین ذراعا،و علوه إلی السماء مائه ذراع،فقالوا له:یا ذا القرنین کیف لک بخشب یبلغ ما بین الحائطین؟فقال لهم:إذا فرغتم من بنیان الحائطین فاکبسوه بالتراب حتی یستوی الکبس مع حیطان المسجد،فإذا فرغتم من ذلک فرضتم علی کل رجل من المؤمنین علی قدره من الذهب و الفضه،ثم قطعتموه مثل قلامه الظفر و خلطتموه مع ذلک الکبس،و عملتم له خشبا من نحاس و صفائح تذیبون ذلک و أنتم متمکنون من العمل کیف شئتم علی أرض مستویه.فإذا فرغتم من ذلک دعوتم المساکین لنقل ذلک التراب فیسارعون فیه من أجل ما فیه من الذهب و الفضه.

فبنوا المسجد،و أخرج المساکین ذلک التراب،و قد استقل السقف بما فیه،و استغنی المساکین،فجندهم أربعه أجناد فی کل جند عشره آلاف،ثم نشرهم فی البلاد و حدث نفسه بالسیر فاجتمع إلیه قومه فقالوا له:یا ذا القرنین ننشدک باللّه لا تؤثر علینا بنفسک غیرنا فنحن أحق برؤیتک،و فینا کان مسقط رأسک،و بیننا نشأت و ربیت، و هذه أموالنا و أنفسنا و أنت الحاکم فیها،و هذه امک عجوز کبیره هی أعظم خلق اللّه علیک حقا فلیس ینبغی علیک أن تعصیها و لا تخالفها،فقال لهم:و اللّه إن القول لقولکم،و إن الرأی لرأیکم،و لکنی بمنزله المأخوذ بقلبه و سمعه و بصره،یقاد و یدفع من خلفه،لا یدری أین یؤخذ به و لا ما یراد به،ولکن هلموا معشر قومی فادخلوا هذا المسجد و اسلموا عن آخرکم و لا تخالفوا علی فتهلکوا.ثم دعا دهقان الاسکندریه

فقال له:اعمر مسجدی،و عز عنی امی،فلما رأی الدهقان جزع امه و طول بكائها احتال ليعزيها بما أصاب الناس قبلها و بعدها من المصائب و البلاء،فصنع عيدا عظيما ثم أذن مؤذنه:أيها الناس إن الدهقان يؤذنكم أن تحضروا يوم كذا و كذا،فلما كان ذلک اليوم أذن مؤذنه:اسرعوا و احذروا أن يحضر هذا العيد إلا رجل قد عری من البلاء و المصائب،فاحتبس الناس كلهم و قالوا:ليس فينا أحد عری من البلاء و المصائب،ما منا أحد إلا و قد اصيب ببلاء أو بموت حميم،فسمعت أم ذی القرنين فأعجبها و لم تدر ما أراد الدهقان.ثم إن الدهقان بعث مناديا ينادی فقال:أيها الناس إن الدهقان قد أمركم أن تحضروا يوم كذا و كذا و لا يحضر إلا رجل قد ابتلی و اصيب و فجع و لا يحضره أحد عری من البلاء،فإنه لا خير فيمن لا يصيبه البلاء،فلما فعل ذلک قال الناس:هذا رجل قد بخل ثم ندم و استحيی فتدارک أمره و محا عيبه،فلما اجتمعوا خطبهم ثم قال:إنی لم أجمعكم لما دعدتكم له،و لكنی جمعتكم لأ كلمكم فی ذی القرنين و فيما فجعنا به من فقده و فراقه،فاذكروا آدم إن اللّه عز و جل خلقه بيده، و نفخ فيه من روحه،و أسجد له ملائكته،و أسكنه جنته و أكرمه بكرامه لم يكرم بها أحدا ثم ابتلاه بأعظم بليه كانت فی الدنيا و ذلک الخروج من الجنه،و هی المصيبه التی لا جبرلها،ثم ابتلی إبراهيم من بعده بالحريق،و ابتلی ابنه بالذبح،و يعقوب بالحزن و البكاء،و يوسف بالرق،و أيوب بالسقم،و يحيی بالذبح،و زكريا بالقتل،و عيسی بالاسر،و خلقا من خلق اللّه كثيرا لا يحصيهم إلا اللّه عز و جل.فلما فرغ من هذا الكلام قال لهم:انطلقوا و عزوا ام الاسكندروس لننظر كيف صبرها،فإنها أعظم مصيبه فی ابنها،فلما دخلوا عليها قالوا لها:هل حضرت الجمع اليوم؟و سمعت الكلام؟قالت لهم:

ما غاب عنی من أمركم شئ،و لا سقط عنی من كلامكم شئ،و ما كان فيكم أحد أعظم مصيبه بالاسكندروس منی،و لقد صبرنی اللّه و أرضانی و ربط علی قلبی،و إنی لارجو أن يكون أجری علی قدر ذلک.و أرجو لكم من الاجر بقدر ما رزيتم به من فقد أخيكم،و أنت توجروا علی قدر ما نويتم فی امه،و أرجو أن يغفر اللّه لی و لكم و يرحمنی و إياكم.فلما رأوا احسن عزائها و صبرها انصرفوا عنها و تركوها،و انطلق ذو القرنين يسير علی وجهه حتی أمعن فی البلاد يؤم المغرب و جنوده يومئذ المساكين.

فأوحى اللّه جل جلاله إليه:يا ذا القرنين أنت حجتى على جميع الخلائق ما بين الخافقين من مطلع الشمس إلى مغربها و حجتى عليهم،و هذا تأويل رؤياك.فقال ذو القرنين:إلهى إنك ندبتنى لامر عظيم لا يقدر قدره غيرك،فأخبرنى عن هذه الامه بأيه قوم اكاثرهم و بأى عدد أغلبهم؟و بأيه حيله أكيدهم؟و بأى صبر اقاسيهم؟و بأى لسان اكلمهم؟و كيف لى بأن أعرف لغاتهم؟و بأى سمع أعى قولهم؟و بأى بصر أنفذهم؟و بأيه حجه اخاصمهم؟و بأى قلب أغفل عنهم؟و بأيه حكمه ادبر امورهم؟و بأى حلم اصابرهم؟و بأى قسط أعدل فيهم؟و بأيه معرفه أفصل بينهم؟و بأى علم أتفن أمورهم؟و بأى عقل احصيهم؟و بأى جند أقاتلهم؟فإنه ليس عندى مما ذكرت شئ،يا رب فقونى عليهم بإنك الرب الرحيم،لا تكلف نفسا إلا وسعها،و لا تحملها إلا طاقتها.فأوحى اللّه جل جلاله إليه:إنى ساطوقك ما حملتك،و أشرح لك صدرك فتسمع كل شئ،و أشرح لك فهمك فتفقه كل شئ،و اطلق لسانك بكل شئ و احصى لك فلا يفوتك شئ،و أحفظ عليك فلا يعزب عنك شئ،و أشد ظهرك فلا يهو لك شئ،و البسك الهيبه فلا يروعك شئ،و اسد دلك رأيك فتصيب كل شئ، و اسخر لك جسدك فتحس كل شئ،و اسخر لك النور و الظلمه و أجعلها جندين من جندك:النور يهديك،و الظلمه تحوطك و تحوش عليك الامم من وارئك.فانطلق ذو القرنين برساله ربه عز و جل و أيده اللّه بما وعده،فمر بمغرب الشمس فلا يمر بامه من الامم إلا دعاهم إلى اللّه عز و جل،فإن أجابوه قبل منهم و إن لم يجيبوه أغشاهم الظلمه،فأظلمت مدائنهم و قراهم و حصونهم و بيوتهم و منازلهم،و أغشت أبصارهم و دخلت فى أفواههم و آنافهم و أجوافهم فلا يزالوا فيها متحيرين حتى يستجيب اللّه عز و جل و يعجوا إليه،حتى إذا بلغ مغرب الشمس وجد عندها الامه التى ذكرها اللّه عز و جل فى كتابه،ففعل بهم ما كان فعله بمن مربه قبلهم،حتى فرغ مما بينه و بين المغرب و وجد جمعا و عددا لا يحصيه إلا اللّه عز و جل،و قوه و بأسا لا يطيقه إلا اللّه، و ألسنه مختلفه،و أهواء متشته،و قلوبا متفرقه.ثم مشى على الظلمه ثمانيه أيام و ثمان ليال و أصحابه ينظرونه حتى انتهى إلى الجبل الذى هو محيط بالارض كلها،فإذا بملك من الملائكه قابض على الجبل و هو يقول:سبحان ربى من الان إلى منتهى

الـدهر،سـبحان ربی من أول الـدنیا إلی آخرهـا،سـبحان ربی من موضـع کفی إلی عرش ربی،سـبحان ربی من منتهی الظلمه إلی النور.فلمـا سـمع ذو القرنین خر ساجـدا فلم یرفـع رأسه حـتی قـواه اللّه عز و جـل و أعـانه علی النظر إلی ذلـک الملـک،فقـال له الملک:

کیف قویت یا ابن آدم علی أن تبلغ إلی هـذا الموضع و لم یبلغه أحد من ولد آدم قبلک؟قال ذو القرنین:قوانی علی ذلک الذی قواک علی قبض هـذا الجبل و هو محیط بالارض کلها،قال له الملک:صـدقت و لولا هذا البجل لانکفأت الارض بأهلها، و لیس علی وجه الاـرض جبـل أعظم منه،و هو أول جبـل أسـسه اللّه عز و جل،فرأسه ملصق بالسـماء الـدنیا،و أسـفله فی الارض السابعه السـفلی،و هو محیط بها کالحلقه، و لیس علی وجه الارض مـدینه إلا و لها عرق إلی هذا الجبل،فإذا أراد اللّه عز و جل أن یزلزل مـدینه فـأوحی إلی فحرکت العرق الـذی یلیهـا فزلزلتها.فلما أراد ذو القرنین الرجوع قال للملک:أوصـینی،قال الملک:لا یهمنک رزق غـد،و لاـ تؤخر عمـل الیوم لغـد،و لا تحزن علی ما فاتک،و علیک بالرفق،و لا تکن جبارا متکبرا.ثم إن ذا القرنین رجع إلی أصـحابه،ثم عطف بهم نحو المشرق یستقری ما بینه و بین المشرق من الامم فیفعل بهم ما فعل بالامم المغرب قبلهم حتی إذا فرغ ما بین المشـرق و المغرب عطف نحو الروم الـذی ذکره اللّه عز و جل فی کتابه،فإذا هو بامه لا یکادون یفقهون قولا،و إذا ما بینه و بین الروم مشحون من امه یقال لها یأجوج و مأجوج أشباه البهائم،یأکلون و یشربون و یتوالدون،هم ذکور و إناث،و فیهم مشابه من النـاس الوجوه و الاجسـاد و الخلقه،و لکنهم قـد نقصوا فی الابـدان نقصـا شدیـدا،و هم فی طول الغلمان،لیس منهم انثی و لا ذکر یجاوز طوله خمسه أشـبار،و هم علی مقـدار واحد فی الخلق و الصور، عراه حفاه لا یغزلون و لا یلبسون و لا یحتذون،علیهم و بر کوبر الابل یواریهم و یسترهم من الحر و البرد،و لک واحـد منهم اذنان:أحـدهما ذات شعر،و الاخری ذات و بر ظاهرهما و باطنهما،و لهم مخالب فی موضع الاظفار،و أضـراس و أنیاب کأضـراس السـباع و أنیابها،و إذا تام أحـدهم افترش إحـدی اذنیه و التحف الاخری فتسـعه لحافا، و هم یرزقون تنین البحر،کل عام یقذفه علیهم السـحاب فیعیشون به عیشا خصبا، و یصلحون علیه و یستمطرونه فی إبانه،کما یستمطر الناس المطر فی إبان المطر،فإذا

قذفوا به أخصبوا و سمنوا و توالدوا و كثروا فأكلوا منه حولا كاملا إلى مثله من العام المقبل و لا يأكلون معه شيئا غيره،و هم لا يحصى عددهم إلا اللّه عز و جل الذى خلقهم،و إذا أخطأهم التنين قحطوا و أجدبوا و جاعوا و انقطع النسل و الولد،و هم يتسافدون كما تتسافد البهائم على ظهر الطريق و حيث ما التقوا،فإذا أخطأهم التنين جاعوا و ساحوا فى البلاد فلا يدعون شيئا أتو عليه إلا أفسدوه و أكلوه،فهم أشد فسادا فيما أتوا عليه من الارض من الجراد و البرد و الافات كلها،و إذا أقبلوا من أرض إلى أرض جلا أهلها عنها و خلوها،و ليس يغلبون و لا يدفعون حتى لا يجد أحد من خلق اللّه موضعا لقدمه،و لا يخلو للانسان قدر مجلسه،و لا يدرى أحد من خلق اللّه كم من أولهم إلى آخرهم،و لا يستطيع شىء من خلق اللّه أن ينظر إليهم،و لا يدنو منهم نجاسه و قذرا و سوء حليه فبهذا غلبوا،و لهم حسن و حنين إذا أقبلوا إلى الارض يسمع حسهم من مسيره مائه فرسخ لكثرتهم،كما يسمع حس الريح البعيده أو حسن المطر البعيد،و لهم همهمه إذا وقعوا فى البلاد كهمهمه النحل إلا أنه أشد و أعلى صوتا،يملا الارض حتى لا يكاد أحد يسمع من أجل ذلك الهمهمه شيئا،و إذا أقبلوا إلى الارض حاشوا و حوشها و سباعها حتى لا يبقى فيها شئ منها،و ذلك لانهم يملؤون ما بين أقطارها،و لا يتخلف وراءهم من ساكن الارض شئ فيه روح إلا اجتلبوه من قبل أنهم أكثر من كل شىء،و أمرهم عجب من العجب،و ليس منهم أحد إلا و قد عرف متى يموت،و ذلك من قبل أنه لا يموت منهم ذكر حتى يولد له ألف ولد،و لا يموت منهم انثى حتى تلد ألف ولد،فبذلك عرفوا آجالهم،فإذا ولدوا الالف برزوا للموت و تركوا طلب ما كانوا فيه من المعيشه و الحياه،فتلك قصتهم من يوم خلقهم اللّه تعالى إلى يوم يفنيهم.ثم إنهم أجفلوا فى زمان ذى القرنين يدورون أرضا أرضا من الارضين،و امه امه من الامم و هم إذا توجهوا الوجه لم يعدلوا عنه أبدا،و لا ينصرفوا يمينا و شمالا، و لا يلتفتوا فلما أحست تلك الامم بهم و سمعوا همهمتهم استغاثوا بذى القرنين و ذو القرنين يومئذ نازل فى ناحيتهم و اجتمعوا إليه فقالوا:يا ذا القرنين إنه قد بلغنا ما أتاك اللّه من الملك و السلطان،و ما ألبسك اللّه من الهيبه،و ما أيدك به من جنود أهل الارض و من النور و الظلمه و إنا جيران يأجوج و مأجوج و ليس بيننا و بينهم سوى هذه

الجبـال،و ليس لهم إلينـا طريق إلاـ من هـذين الصـدفين،لو مـالوا علينا أجلونا من بلادنا لكثرتهم حتى لا يكون لنا فيها قرار،و هم خلق من خلق اللّه كثير،فيهم مشـابه من الانـس و هم أشـباه البهـائم،يـأكلون العشب و يفرسون الـدواب و الوحوش كما تفترسـها السـباع،و يـأكلون حشـرات الارض كلها من الحيات و العقارب و كل ذى روح مما خلق اللّه عز و جل،و ليس للّه عز و جل خلق ينمو نمـاهم و زيـادتهم و لاـ نشـك أنهم يملؤون الارض و يجلون أهلها منها و يفسـدون،و نحن نخشـى كل وقت أن يطلع علينا أوائلهم من هـذين الجبلين،و قـد أتاك اللّه من الحيله و القوه ما لم يؤت أحدا من العالمين،فهل نجعل لك خرجا على أن تجعل بيننـا و بينهم سـدا؟قـال:مـا مكنى فيه ربى خير فأعينونى بقوه أجعل بينكم و بينهم ردما.آتونى زبر الحديـد.قالوا:و من أين لنا من الحديـد و النحاس ما يسع هذا العمل الذى تريد أن تعمل؟قال:إنى سأدلكم على معدن الحديد و النحاس،فضـرب لهم فى جبلين حتى فتقهما و اسـتخرج منهما معدنين من الحديد و النحاس،قالوا:بأى قوه نقطع الحديد و النحاس؟فاسـتخرج لهم معدنا آخر من تحت الاـرض يقال له السامور و هو أشـد شـئ بياضا،و ليس شـئ منه يوضع على شـئ إلا ذاب تحته،فصـنع لهم منه أداه يعملون بهـا،و به قطع سـليمان بن داود عليه السـلام أسـاطين بيت المقـدس،و صـخوره جاءت به الشـياطين من تلك المعادن،فجمعوا من ذلـك مـا اكتفوا به فأوقـدوا على الحديـد حتى صـنعوا منه زبرا مثل الصـخور،فجعل حجارته من حديـد ثم أذاب النحاس فجلعه كـالطين لتلـك الحجـاره،ثم بنى وقـاس مـا بين الصـدفين فوجـده ثلاـثه أميال،فحفر له أساسا حتى كاد يبلغ الماء و جعل عرضـه ميلا،و جعل حشوه زبر الحديد،و أذاب النحاس فجعله خلال الحديد فجعل طبقه من نحاس و اخرى من حديد حتى ساوى الردم بطول الصـدفين،فصـار كـأنه برد حبره من صـفره النحاس و حمرته و سواد الحديـد،فيأجوج و مأجوج ينتابونه فى كل سـنه مره و ذلـك أنهم يسـيحون فى بلاـدهم حتى إذا وقعوا إلى الردم حبسـهم،فرجعوا يسـيحون فى بلادهم فلا يزالون كـذلك حتى تقرب الساعه و يجئ أشـراطها،فإذا جاء أشـراطها و هو قيام القائم عجل اللّه فرجه فتحه اللّه عز و جل لهم،و ذلك قوله عز و جل:" حَتّٰى إِذٰا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ".

فلما فرغ ذو القرنين من عمل السد انطلق على وجهه،فبينا هو يسير و جنوده إذ مر على شخص يصلى فوقف عليه حتى انصرف من صلاته فقال له ذو القرنين:كيف لم يرعك ما حضرك من الجنود؟قال:كنت اناجى من هو أكثر جنودا منك،و أعز سلطانا،و أشد قوه،و لو صرفت وجهى إليك لم أدرك حاجتى قبله،فقال له ذو القرنين:هل لك أن تنطلق معى فاواسيك بنفسى و أستعين بك على بعض امورى؟ قال:نعم إن ضمنت لى أربع خصال:نعيما لا يزول،و صحه لا سقم فيها،و شبابا لا هرم معه،و حياه لا موت معها.فقال له ذو القرنين:و أى مخلوق يقدر على هذه الخصال؟قال:فإنى مع من يقدر على هذه الخصال و يملكها و إياك.

ثم مر برجل عالم فقال لذى القرنين:أخبرنى عن شيئين منذ خلقهما اللّه عز و جل قائمين،و عن شيئين جاريين،و شيئين مختلفين،و شيئين متباغضين؟فقال ذو القرنين:

أما الشيئان القائمان فالسماء و الارض،و أما الشيئان الجاريان فالشمس و القمر،و أما الشيئان المختلفان فالليل و النهار،و أما الشيئان المتباغضان فالموت و الحياه.فقال:

انطلق فإنك عالم.

فانطلق ذو القرنين يسير فى البلاد حتى مر بشيخ يقلب جماجم الموتى،فوقف عليه بجنوده فقال:أخبرنى أيها الشيخ لاى شئ تقلب هذه الجماجم؟قال:لاعرف الشريف من الوضيع فما عرفت و إنى لا قلبها عشرين سنه.فانطلق ذو القرنين و تركه و قال:ما أراك عنيت بهذا أحدا غيرى،فبينا هو يسير إذ وقع إلى الامه العالمه الذين منهم قوم موسى الذين يهدون بالحق و به يعدلون،فوجه امه مقسطه عادله يقسمون بالسويه، و يحكمون بالعدل،و يتواسون و يتراحمون،حالهم واحده،و كلمتهم واحده،و قلوبهم مؤتلفه،و طريقتهم مستقيمه،و سيرتهم جميله،و قبور موتاهم فى أفنيتهم و على أبواب دورهم،و ليس لبيوتهم أبواب،و ليس عليهم امراء،و ليس بينهم قضاه و ليس فيهم أغنياء و لا ملوك و لا أشراف و لا يتفاوتون و لا يتفاضلون،و لا يختلفون و لا يتنازعون، و لا يستبون و لا يقتتلون،و لا تصيبهم الافات،فلما رأى ذلك من أمرهم ملا منهم عجبا،فقال لهم:أيها القوم أخبرونى خبركم،فإنى قددرت فى الارض شرقها و غربها و برها و بحرها و سهلها و جبلها و نورها و ظلمتها فلم أر مثلكم،فأخبرونى ما بال

قبوركم على أبواب أفنيتكم؟قـالوا:فعلنـا ذلك عمـدا لئلا ننسـى الموت و لا يخرج ذكره من قلوبنا.قال:فما بال بيوتكم ليس عليها أبواب؟قـالوا:ليس فينـا لص و لا خائن و ليس فينا إلا أمين.قال:فما بالكم ليس عليكم امراء؟قالوا:إنا لا نتظالم،قال:فما بالكم ليس عليكم حكام؟قالوا:إنا لا نختصم.قال:فما بالكم ليس فيكم ملوك؟ قالوا:لانا لا نتكاثر.قال:فما بالكم ليس فيكم أشـراف؟قالوا:لانا لاـ نتنافس.قـال:فمـا بـالكم لاـ تتفاضـلون و لاـ تتفـاوتون؟قـالوا:من قبـل أنـا متواسون متراحمون.قـال:فمـا بـالكم لا تنازعون و لا تختصمون؟قالوا:من قبل الفه قلوبنا و صلاح ذات بيننا.قال:

فمـا بـالكم لاـ تسـتبون و لاـ تقتتلون؟قـالوا:من قبـل أنا غلبنا طبائعنا بالعزم،و سـننا أنفسـنا بالحلم.قال:فما بالكم كلمتكم واحـده و طريقتكم مسـتقيمه؟قـالوا:من قبـل أنـا لاـ نتكـاذب و لاـ نتخـادع و لاـ يغتـاب بعضـنا بعضا.قـال:أخـبرونى لم ليس فيكم فقير و لا مسكين؟قالوا:من قبل أنا نقسم بالسويه.قال:فما بالكم ليس فيكم فظ و لا غليظ؟ قالوا:من قبل الذل و التواضع،قال:فلم جعلكم اللّه أطول النـاس أعمـارا؟قـالوا:من قبـل أنـا نتعـاطى الحق و نحكم بالعـدل.قال:فمـا بـالكم لاـ تقحطون؟قالوا:من قبل أنا لا نغفل عن الاسـتغفار.قال:فما بالكم لا تحزنون؟قالوا:من قبل أنا وطنا أنفسـنا على البلاء و حرصنا عليه فعزينا أنفسنا.قال:فما بالكم لا تصيبكم الآفـات؟قالوا:من قبل أنا لا نتوكل على غير اللّه،و لا نسـتمطر بالانواء و النجوم.و قال:حـدثونى أيها القوم أهكـذا وجـدتم آباءكم يفعلـون؟قـالوا:وجـدنا آباءنـا يرحمـون مسـكينهم.و يواسـون فقيرهـم، و يعفـون عمـن ظلمهـم،و يحسـنون إلى من أسـاء إليهم،و يسـتغفرون لمسيئهم،و يصلون أرحامهم،و يؤدون أماناتهم،و يصدقون و لا يكذبون،فأصلح اللّه عز و جل لهم بذلك أمرهم.فأقام عنـدهم ذو القرنين حتى قبض،و لم يكن له فيهم عمر،و كان قد بلغ السن فأدركه الكبر،و كان عده ما سار فى البلاد من يوم بعثه اللّه عز و جل إلى يوم قبض خمسمائه عام.

بالاسناد عن الصدوق بإسناده إلى محمد بن اورمه،عن محمد بن خالد،عمن ذكره،عن أبى جعفر عليه السلام قال:حج ذو القرنين فى ستمائه ألف فارس،فلما دخل الحرم شيعه بعض أصحابه إلى البيت فلما انصرف فقال:رأيت رجلا ما رأيت رجلا أكثر نورا

و وجها منه!قالوا:ذاک إبراهیم خلیل ارحمن علیه السلام.قال:اسرجوا فتسرجوا ستمائه ألف دابه فی مقدار ما یسرج دابه واحده،قال:ثم قال ذو القرنین:لا بل نمشی إلی خلیل الرحمن،فمشی و مشی معه و أصحابه حتی التقیا.قال إبراهیم علیه السلام:

بم عطعت الدهر؟قال:بإحدی عشره کلمه:سبحان من هو باق لا یفنی*سبحان من هو عالم لا ینسی*سبحان من هو حافظ لا یسقط*سبحان من هو بصیر لا- برتاب *سبحان من هو قیوم لا- ینام*سبحان من هو ملک لا- یرام*سبحان من هو عزیز لا یضام*سبحان من هو محتجب لا یری*سبحان من هو واسع لا یتکلف* سبحان من هو قائم لا یلهو*سبحان من هو دائم لا یسهو.

(۱۷).کهف،۸۳-۹۸.

(۱۸).این جمله معمولا- در مورد اسکندر گفته می شود درحالی که فرق است بین اسکندر و ذو القرنین:تفسیر المیزان،ج ۱۳،ص ۳۸۸:«و ذکر بعض أجله المحققین من معاصرینا فی تأیید هذا القول ما محصله:أن ذا القرنین المذکور فی القرآن قبل الاسکندر المقدونی بمآت من السنین فلیس هو هو،بل هو أحد الملوک الصالحین من التبابعه الاذواء من ملوک الیمن،و کان من شیمه طائفه منهم التسمی بذی کذی همدان و ذی غمدان و ذی المنار و ذی الاذعار و ذی یزن و غیرهم.و کان مسلما موحدا و عادلا حسن السیره و قویا ذا هیبه و شوکه سار فی جیش کثیف نحو المغرب فاستولی علی مصر و ما وراءها...».

(۱۹).از مرحوم استاد شهریار است.

(۲۰).احادیث در این باب فراوان است،از جمله:دعوات،قطب الدین راوندی،ص ۷۴:

«قال النبی صلی اللّه علیه و آله:ایاکم و البطنه فانها مفسده للبدن،و مورثه للسقم و مکسله للعباده»،نیز در همین صفحه قال الاصبغ بن نباته:سمعت أمیر المؤمنین علیه السلام یقول لابنه الحسن علیه السلام:یا بنی الا أعلمک أربع کلمات تستغنی بها عن الطب؟فقال:بلی یا أبت.قال علیه السلام:لا- تجلس علی الطعام الا- و أنت جائع،و لا- تقم عن الطعام الا و أنت تشتهیه،وجود المضغ،و إذا نمت فأعرض نفسک علی الخلاء،و إذا استعملت هذا استغنیت عن الطب.در همین کتاب صفحه ۷۵ از

علی علیه السلام:«و سئل فقیل:ان فی القرآن کل علم الا الطب؟فقال علیه السلام:

أما ان فی القرآن لآیه تجمع الطب کلّه«کلوا و اشربوا و لا تسرفوا».

(۲۱).درباره آداب خوردن مطلب فراوان در تعالیم اسلامی آمده است.از جمله:میزان الحکمه،ج ۱،ص ۸۸:

-المسیح(علیه السلام):یا بنی إسرائیل،لا تکثروا الأکل،فإنه من أکثر الأکل أکثر النوم، و من أکثر النوم أقل الصلاه،و من أقل الصلاه کتب من الغافلین.

-رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):لا تمیتوا القلوب بکثره الطعام و الشراب،فإن القلب یموت کالزرع إذ کثر علیه الماء.

-عنه(صلی اللّه علیه و آله):القلب یتحمل الحکمه عند خلو البطن،القلب یمج الحکمه عند امتلاء البطن.

-عنه(صلی اللّه علیه و آله):ما ملأ آدمی و عاء شرا من بطنه.

-عنه(صلی اللّه علیه و آله):لا یدخل ملکوت السماوات و الأرض من ملأ بطنه.

-عنه(صلی اللّه علیه و آله):المؤمن یأکل فی معاء واحد،و الکافر یأکل فی سبعه أمعاء.

-الإمام الکاظم(علیه السلام)قال:لو أن الناس قصدوا فی الطعم لاعتدلت أبدانهم.

-عنه(علیه السلام):إیاک و البطنه،فمن لزمها کثرت أسقامه.

-عنه(علیه السلام):لا یجتمع الجوع و المرض.

-عنه(علیه السلام):لا یجتمع الصحه و النهم.

-عنه(علیه السلام):إیاکم و البطنه،فإنها مقساه للقلب،مکسله عن الصلاه،مفسده للجسد.

-الإمام علی(علیه السلام):لا ترفع یدک من الطعام إلا و أنت تشتهیه،فإن فعلت ذلک فأنت تستمرئه.

-رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):کل و أنت تشتهی،و أمسک و أنت تشتهی.

-الإمام الرضا(علیه السلام):من أخذ من الطعام زیاده لم یغذه،و من أخذه بقدر لا زیاده علیه و لا نقص فی غذائه نفعه،و کذلک الماء،فسبیله أن تأخذ من الطعام کفایتک فی أیامه،و ارفع یدیک منه و بک إلیه بعض القرم،و عندک إلیه میل،فإنه أصلح لمعدتک و لبدنک،و أزکی لعقلک،و أخف لجسمک.

-الإمام الباقر(علیه السلام):من أراد أن لا یضره طعام،فلا یأكل طعاما حتی یجوع و تنقی معدته،فإذا أكل فلیسمّ اللّه،و لیجد المضغ،و لیكف عن الطعام و هو یشتهیه و یحتاج إلیه.

(۲۲).قسمتی از شعر سهراب سپهری است در مجموعه صدای پای آب.

(۲۳).توبه،۷۱: «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ یُطِیعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَكِیمٌ».

(۲۴).این مرد آدم باسواد و درس خوانده ای بود و استادهای خوبی هم داشت.از آن ها هم بود كه در زمان رضا خان به سبب داشتن عمامه خیلی اذیت شده بودند.(مولف)

(۲۵).این حكایت برداشت آزاد و اقتباسی است از این روایت:بحار الانوار،ج ۱۲، ص ۱۷۲ به بعد كه در داستان های مربوط به ذو القرنین آمده است.

(۲۶).اعراف،۱۵۶-۱۵۷: «وَ اكْتُبْ لَنَا فِی هٰذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَیْكَ قَالَ عَذَابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیَاتِنَا یُؤْمِنُونَ* اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلاَلَ الَّتِی كَانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

۱۴ رابطه علم و ایمان

اشاره

شیراز،حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب ۱۳۸۵

ص:۳۱۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

طبق برخی آیات قرآن کریم،دوکس درنزد پروردگار برترین و ارزشمندترین انسان ها هستند:اول،«انسان مؤمن»و دوم،«مؤمن عالم».

«یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ». ۱

تا خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندانتان را به درجاتی[عظیم و با ارزش]بلند گرداند.

در این آیه شریفه،رفعت و ارزش فقط برای مؤمن و با درجات رفیع تر مخصوص مؤمن عالم دانسته شده است.در پی این ارزش گذاری،انبیای الهی و ائمه طاهرین،علیهم السلام،نیز درباره ارزش مؤمن و مؤمن عالم مسائل مهمی را بیان کرده اند.

وجود مباک حضرت رضا،از پدران بزرگوارش،از موسی بن جعفر تا امیر مؤمنان،علیهم السلام،روایت می کنند که پیغمبر عظیم الشأن اسلام، صلی اللّه علیه و آله،فرمودند:مؤمن از ملک مقرب باارزش تر است:

«ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف الرجل أهله و ولده و انه لاکرم علی اللّه من ملک مقرب». ۲

ص:۳۲۱

پیغمبر اسلام در این روایت فقط ارزش مؤمن را بیان کرده اند نه ارزش مؤمن عالم را،چراکه به فرموده قرآن کریم درجات مؤمن عالم مافوق مؤمن است. ۳ مؤمن برتر از ملک مقرب است،ولی مؤمن دانشمند و عالم و تحصیل کرده رفعت و اهمیت بیشتری دارد.بنابراین،با توجه به این که درجات جمع است و از سه درجه به بالا را شامل می شود،تنها خدا می داند که مؤمن عالم از چه مرتبه و ارزشی برخوردار است.

حرمت مؤمن از کعبه بالاتر است

مرحوم آیت اللّه ملاّـ مهدی نراقی ۴ در کتاب جامع السعادات،که من در موضوع اخلاق اسلامی کتابی بهتر از آن سراغ ندارم،از علامه بحر العلوم ۵ نقل می کند:

وجود مبارک رسول خدا به هنگام طواف شخصی را دیدند که پرده خانه کعبه را گرفته و پروردگار عالم را برای حل مشکلش به حرمت کعبه قسم می دهد.حضرت از طواف بازایستادند و دست مبارکشان را روی شانه آن مرد گذاردند و فرمودند:خدا را به چیز بالاتری قسم بده!تو خدا را به حرمت کعبه سوگند می دهی تا راهی برای حل مشکلت باز کند،ولی باید خدا را به سوگند بالاتری قسم بدهی!

آن شخص عرض کرد:یا رسول اللّه،من آگاه به سوگندی برتر از این نیستم.شما به من بیاموزید خدا را به چه چیزی قسم بدهم که بالاتر از کعبه باشد؟حضرت فرمودند:اگر اطمینان داری که مؤمن واقعی هستی، پروردگار را به حق خودت سوگند بده!

سپس،حضرت رسول درباره مؤمن واقعی توضیح فرمودند که از توضیح حضرت استفاده می شود مؤمن واقعی از عیب و نقص معنوی خالی است. ۶ مؤمن واقعی نه بخیل است،نه حریص،نه طمّاع،نه حس گرا،نه مادی گرا،نه اهل کینه،نه اهل ریا،نه اهل فتنه،و نه اهل خدعه و نیرنگ؛مؤمن واقعی انسانی است که باطنش با پروردگار عالم

ص:۳۲۲

ارتباط دارد و از پستی ها،رذائل و زشتی های شیطانی خالی است. ۷ لذا حضرت فرمودند:

اگر اعتماد به خودت داری که مؤمن واقعی هستی،پروردگار را به خودت سوگند بده و بگو:خدایا،به حق خودم،مشکل مرا حل کن!بعد فرمودند:

«فإنّ المؤمن أعظم حرمه من الکعبه». ۸

حرمت و احترام و ارزش مؤمن از ارزش کعبه و بیت اللّه بالاتر است.

علتش هم روشن است،زیرا همه امتیاز کعبه در این است که منسوب به پروردگار و قبله عبادت است و پروردگار،در قرآن مجید،از آن با عنوان«بیتی»یعنی«خانه ام»یاد کرده است. ۹ کعبه،بیش از این دو مزیت، امتیاز دیگری ندارد:

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود

حاجی احرام دگر بند و ببین یار کجاست.

کعبه یک نشانه است تا همه در یک جهت خدا را عبادت کنند؛یعنی عبادت به کعبه واقع نمی شود،بلکه کعبه تنها جهت و سمت عبادت را معین می کند و عبادت در جهت آن برای پروردگار مهربان عالم انجام می گیرد.آری:

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

وجود مقدس امام دهم،حضرت هادی،علیه السلام،می فرمایند:

اگر همه دنیا را یک لقمه کنند و من ان را با دست خودم در دهان انسان مؤمنی بگذارم،می ترسم حق او را ادا نکرده باشم. ۱۰

ارزش مؤمن عالم

دورنمایی از ارزش«مؤمن عالم»در روایات بیان شده است.این روایت را عالمان اهل سنت نقل کرده اند که روزی وجود مبارک امیر المؤمنین، علیه السلام،درحالی که کمتر از سی سال سن داشتند،در مسجد مدینه به محضر پیغمبر اسلام،صلی اللّه علیه و آله،رسیدند ۱۱ و دیدند پیغمبر

تنهای تنها در مسجد نشسته اند.ایشان نیز در محضر مبارک پیغمبر زانوی ادب به زمین زدند.

به واقع،کسی در این عالم نسبت به پیغمبر مؤدب تر از امیر المؤمنین نبود. ۱۲ کمال ادبشان هم در این بود که با تمام وجود مطیع پیغمبر اسلام بودند.این اوج ادب امیر امؤمنین بود.

امام به پیغمبر عرض کردند:من از شما یک تقاضا دارم:دوست دارم شما با زبان مبارک خودتان از پروردگار عالم برای من طلب مغفرت کنید!نکته در همین است:خواسته ایشان طلب رحمت نیست،بلکه درخواست مغفرت و آمرزش است.

جایگاه آمرزش در پیشگاه خدا

از خواسته امیر المؤمنین استفاده می شود که آمرزش جایگاه بسیار باعظمتی در پیشگاه خدا دارد. ۱۳ مسلما،امیر المؤمنین می توانستند به پیغمبر بگویند برای من طلب«رحمت»کن،اما عرضه داشتند برای من طلب«مغفرت»کن.

برای شناختن جایگاه مغفرت،فقط باید به لطایف و اشاراتی که درباره موضوع مغفرت در آیات قرآن وجود دارد مراجعه کنیم،زیرا این معنا را در قرآن در دعاهای حضرت ابراهیم،علیه السلام،هم می بینیم که پیغمبری با آن عظمت برای خود و والدینش طلب مغفرت کرده است. ۱۴

امیر المؤمنین نقل کرده اند:پس از این سخن،رسول خدا بلند شدند و دو رکعت نماز خواندند.

نمازی که پیغمبر می خواند نه در توان فرشتگان بود و نه در توان انسان ها.امیر المؤمنین عبادت پیغمبر را مافوق تمام عبادات موجودات زنده دانسته اند. ۱۵ البته،پیکره ظاهری نماز پیغمبر با نمازهای ما فرقی نمی کرد و ایشان نیز مانند سایر مسلمانان نماز صبح را دو رکعت،ظهر و

عصر را چهار رکعت،و مغرب و عشاء را هفت رکعت می خواندند؛ولی توجه،اخلاص،نیت و حال ایشان را در عبادت،احدی از جن و انس و فرشتگان نداشته و ندارد.

امیر المؤمنین می فرمایند:پیغمبر به سجده آخر این دو رکعت که رسید، با آن حال و نیت و اتصالی که به پروردگار عزیز عالم داشت گفت:

اللهم بحقّ علی إغفر لعلی».

خدایا،قسم به حق علی،علی را بیامرز!

آن گاه،سلام نماز را داد.امیر المؤمنین می گوید:من به محضر مقدس حضرت عرض کردم:چرا خدا را برای طلب مغفرت برای من،به حق خودم قسم دادی؟پیغمبر اکرم فرمود:من وقتی می خواستم خدا را قسم بدهم،برای سوگند در پیشگاه خدا بالاتر و برتر از تو در تمام عالم وجود پیدا نکردم. ۱۶

این ارزش مؤمن عالم،آگاه،بامعرفت،و دانشمند است.این مؤمنی است که دارای بصیرت نافذ است و ارزشش را فقط خدا می داند و پیغمبر خدا.به همین سبب،پیغمبر به امیر المؤمنین فرمود:

«ما عرفک الا اللّه و انا». ۱۷

جز خدا و من،یک نفر در این عالم تو را نشناخت.

این ارزش عالم مؤمن است.

خصوصیات مؤمن مقبول

بعد از ذکر این مقدمه سراغ مؤمن(نه مؤمن عالم)می رویم.سوال این است:اگر کسی علاقه داشته باشد ۱۸ و بخواهد مؤمن مقبولی بشود چه راهی را باید طی کند؟

در پاسخ این سوال،امام جواد،علیه السلام،می فرمایند:چنین انسانی نیازمند سه حقیقت است که اگر این سه حقیقت در زندگی او تحقق پیدا

کند،تبدیل به مؤمن می شود؛آن هم مؤمنی که قرآن مجید می گوید:

«أُولَئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا». ۱۹

مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند.

یا آن مؤمنی که بعد از معرفی چهره اش می گوید:

«أُولَئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ». ۲۰

اینان[در گفتار و کردار]اهل صدق و راستی اند.

پس،کسانی که در ادعای ایمان راستگو هستند می توانند بگویند ما مؤمن هستیم.

مومن بخیل نیست

فردی به پیغمبر عرض کرد:من مؤمنم،ولی مبتلا به یک عیب هستم! پیغمبر اکرم فرمود:چه عیبی؟گفت:بخیلم!پیغمبر اکرم فرمود:دور شو! «البخیل فی النار». ۲۱

زیرا بخیل از چهره های دوزخ است.پس،چرا می گویی مؤمن هستم؟ آن مؤمنی که خدا در قرآن توصیف کرده،مؤمن بی عیب است و بی عیب بودن هم برای همه انسان ها امکان دارد.همه می توانند انسان های بی عیبی باشند.همه می توانند آدم های پاکی باشند.همه می توانند،مانند حضرت ابراهیم،علیه السلام،دارای قلب سلیم باشند ۲۲ و قلب سلیم یعنی باطن مبرّا از عیوب.

حقیقت اول:توفیق الهی

حضرت جواد،علیه السلام،آن سه حقیقت را این گونه بیان می فرمایند:

کسی که می خواهد مؤمن واقعی بشود این سه حقیقت را لازم دارد؛ حقیقت اول«توفیق من اللّه»است.کلمه توفیق در لغت عرب به دو معنا آمده است:

۱.هماهنگی و سازگاری بین انسان و حقایق:این سازگاری هم کار

خداست.خداوند این هماهنگی را نظم می دهد و انسان باید آن را ظاهر کند و تحقق ببخشد.

۲.ارشاد و هدایت پروردگار:خداوند متعال بشر را با دو چیز ارشاد کرده است:الف.انزال کتاب؛ب.سازگاری انسان با قرآن.

کامل ترین،جامع ترین،مفیدترین و باارزش ترین کتاب پروردگار قرآن کریم است.قرآن مجید کتاب ارشاد حق،راهنمایی حق،دلیل حق،چراغ حق و حجت پروردگار مهربان عالم است. ۲۳ این معنی نخست توفیق است.معنی دیگر توفیق این است که خداوند متعال بین بدن ما،روح ما، نفس ما،باطن ما و عقل ما با قرآن مجید هماهنگی و سازگاری برقرار کرده و خود چگونگی این هماهنگی را بیان فرموده است:

«إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبىٰ وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». ۲۴

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد،و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند.شما را اندرز می دهد تامتذکّر[این حقیقت]شوید[که فرمان های الهی،ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست].

همین که انسان می تواند اهل عدالت باشد،دلیلی است بر وجود هماهنگی بین وجود او و عدالت.انسان می تواند عادل و منصف باشد و با میانه روی و بدون افراط و تفریط زندگی کند و این معنای هماهنگی و توفیق است.او می تواند اهل نیکوکاری به همگان باشد،درست مانند انبیا و ائمه که در احسان و نیکی هیچ قیدی را لحاظ نمی کردند.امام زین العابدین،علیه السلام،چهل سال تمام نیمه های شب به در خانه مستمندان می رفت و لباس و غذا می برد و از این که شناخته شود پرهیز می کرد.بعد از وفات ایشان،مردم دیدند عده ای انسان فقیر به خاطر از دست دادن احسان کننده خود بر سر می کوبند و ناله می کنند. ۲۵

پروردگار عالم سفارش عجیبی به حضرت عیسی بن مریم،علیه السلام، دارد.می فرماید:ای عیسی،اول صبح که از خانه بیرون می روی،مانند خورشید باش.نگاهی به خورشید بینداز و ببین چه بی دریغ،بی بخل و بی امتناع به هر خانه ای و هر جایی می تابد؛تو هم در نیکی به مردم همین گونه باش.برای همه منشأ برکت و منفعت و سود باش. ۲۶

توجه به اوضاع دنیای امروز،از جمله بحران خاورمیانه،جنایات اسرائیل،سستی دولت های عربی و...نشان می دهد که جهان دچار پستی خطرناکی شده است.این در حالی است که خداوند می فرماید:

«إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ».

عدالت در جهان کنونی کجاست؟احسان چه جایگاهی دارد؟آیا این انسان ها می توانند بگویند ما نمی توانیم عدل یا محسن باشیم؟اگر بگویند دروغ گفته اند،زیرا انسان می تواند عادل و محسن باشد.

«وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی».

خدا به شما امر می کند به اقوام و خویشانتان از نظر مالی رسیدگی کنید.آیا فرد ثروتمند می تواند بگوید«نمی توانم با ثروتم به قوامم رسیدگی کنم»؟این توفیق است که انسان بتواند مالش را به خویشان مستحقش برساند.

«وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ».

آیا انسان می تواند اهل فحشا و منکر و بغی نباشد؟آری،و این توفیق است.خداوند به انسان این قدرت را داده که آلوده به فحشا و منکر و بغی نشود.این توفیق الهی است.

این ها حقیقت وجود آدمی است و اگر کسی بخواهد مؤمن واقعی باشد،باید به ارشاد خدا وصل بشود و هماهنگی بین خود و خوبی ها را عملی کند.

ص:۳۲۸

حقیقت دوم:واعظ درون

«و واعظ من نفسه».

اگر کسی بخواهد مؤمن واقعی باشد،باید به وجدان بیدار خود و نصیحت کننده باطنی اش که همان فطرت و وجدان و انصافش است تکیه کند.

ضمیر انسان،نظیر این سؤال ها را بسیار از او می پرسد:چرا به جنگ ابی عبد اللّه الحسین،علیه السلام،آمدی؟چرا در اردوی یزیدیان قرار گرفتی؟چرا خود را به جایزه ابن زیاد فروختی؟چرا خود را در مقامی قرار دادی که خدا،پیغمبر،علی و فاطمه،علیهم السلام،را از خود ناراضی کنی؟این واعظ درونی و الهی و نورانی است.حرّ بن یزید به این چراها جواب داد و دید به عنوان یک انسان عاقل نباید در سلک یزیدیان باشد و خود را به جایزه ابن زیاد بفروشد.حر به ندای این واعظ درونی گوش داد و به جایی رسید که ابی عبد اللّه،علیه السلام،کنار بدن خون آلودش فرمود:

«أنت سعید فی الدنیا و الاخره». ۲۷

حقیقت سوم:نصیحت مشفقان

«قبول لمن ینصح».

انسان باید نصیحت خیرخواهان عالم را بپذیرد و پذیرش خیرخواهی مشفقان عالم برایش سنگین نباشد:

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر. ۲۸

انسان باید در برابر خواسته های خدا و خیرخواهی انبیا و امامان فروتن باشد.حاصل کلام آن که پذیرش و بروز این سه حقیقت است که انسان را به مؤمن واقعی تبدیل می کند.

پی نوشت

(۱).مجادله،۱۱: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ وَ إِذَا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ».

(۲).عیون أخبار الرضا،شیخ صدوق،ج ۱،ص ۳۷:از پیامبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله:«ان المؤمن یعرف فی السماء کما یعرف الرجل أهله و ولده و انه لا-کرم علی اللّه من ملک مقرب»،نیز در کتاب میران الحکمه،محمدی ری شهری،ج ۱،ص ۲۰۵،از رسول اکرم:«المؤمن أکرم علی اللّه من ملائکته المقربین»،نیز در مسند زید بن علی،ص ۴۷۱:«قال رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله:«مثل المؤمن عند اللّه کمثل ملک مقرب و ان المؤمن عند اللّه افضل من ملک مقرب و لیس شئ أحب إلی اللّه من مؤمن تائب أو مؤمنه تائبه».این حدیث در کتاب های مختلف از جمله روضه الواعظین،فتال نیشابوری،ص ۲۹۳؛مستدرک الوسائل،میرزا نوری،ج ۱۲،ص ۱۲۵؛مشکاه الانوار،طبرسی،ص ۱۴۹؛بحار الانوار،ج ۶،ص ۲۱ و...با اختلاف اندک از پیامبر اکرم نقل شده است.

(۳).مجادله،۱۱.در روایات هم این برتری آمده است؛مثلا-در کشف اللثام(ط.ق)، فاضل هندی،ج ۲، ص ۵۳۳،از رسول اکرم،صلی اللّه علیه و آله،روایت شده:«فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم و روی کفضل القمر لیله البدر علی سایر الکواکب و قال بین العالم و العابد مائه درجه بین کل درجتین حفر الجوار المضمر سبعین سنه و قال من اکرم فقیها مسلما لقی اللّه تعالی یوم القیمه و هو عنه راض و من اهان فقیها مسلما لقی اللّه تعالی یوم القیمه و هو علیه غضبان و جعل النظر إلی وجه العالم عباده»؛ نیز در الهدایه،گلپایگانی،ص ۳۵،آمده:«قیل لا-میر المؤمنین،علیه السلام:«من خیر خلق اللّه بعد أئمه الهدی و مصابیح الدجی؟»قال:«العلماء إذا صلحوا»،بحار الأنوار، ج ۱،ص ۱۷۳؛نیز در کتاب میزان الحکمه،ج ۳،ص ۲۰۷۳،از امام باقر، علیه السلام:«إن جمیع دواب الارض لتصلی علی طالب العلم حتی الحیتان فی البحر»؛نیز در کتاب سنن ابن ماجه،محمد بن یزید قزوینی،ج ۱،ص ۸۷:«عن أبی

الدرداء،قال:سمعت رسول اللّه،صلی اللّه علیه و سلم،یقول:«إنه لیستغفر للعالم من فی السموات و من فی الارض،حتی الحیتان فی البحر»؛نیز در کتاب مجمع الزوائد، هیثمی،ج ۱،ص ۱۲۴:«عن النبی،صلی اللّه علیه و سلم،قال:«معلم الخیر یستغفر له کل شئ حتی الحیتان فی البحر»؛نیز در کتاب الرحله فی طلب الحدیث،خطیب بغدادی،ص ۸۱:راوی از ابو الدرداء نقل می کند که:«سمعت رسول اللّه، صلی اللّه علیه و سلم،یقول:«ما من رجل یخرج من بیته یطلب علما إلا وضعت له الملائکه أجنحتها رضا بما یطلب و إلا سلک اللّه به طریقا إلی الجنه و إن العالم لیستغفر له من فی السموات و الأرض حتی الحیتان فی البحر و لفضل العالم علی العابد کفضل القمر لیله البدر علی سائر الکواکب إن العلماء هم ورثه الأنبیاء إن الأنبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما و إنما ورثوا العلم همین حدیث با اندک تفاوتی در کتاب تاریخ مدینه دمشق،ابن عساکر،ج ۵۰،ص ۴۳ روایت شده است.

(۴).مرحوم حاج ملا محمد مهدی نراقی(حدود ۱۱۵۰-۱۲۰۹ ق).این حکیم و فقیه بزرگ از اعاظم علمای اواخر سده یازده و اوایل سده دوازدهم هجری است.او علوم عقلی را در ایران و حوزه اصفهان فراگرفت و در اواخر عمر به عتبات عالیات رفت و در کربلا،خارج فقه و حدیث اصول و فقه را نزد شیخ یوسف بحرانی، صاحب حدائق،و وحید بهبهانی تکمیل کرد؛آن گاه به نجف اشرف منتقل شد و همان جا به جهان باقی شتافت.

کتاب های او در علوم عقلی و نقلی بهترین گواه بر عظمت اندیشه و فکر پویا و مواج اوست و در یک کلام باید او را از حکما و فلاسفه،و فقها و مجتهدان بزرگ،و دارای آثار گران بهایی دانست که در حد خود کم نظیر است.

حاج ملا احمد نراقی می نویسد:«تاریخ وفات والد ماجد،محقق زاهد،مولا محمد ابن ابی ذر نراقی در شب اول ماه شعبان المعظم سال ۱۲۰۹ و در نجف اشرف در ایوان کوچک پشت سر حضرت،که شبکه ای به سوری رواق دارد،دفن شد.سن شریفش تقریبا به شصت سالگی می رسید».آن گاه می افزاید:«او،طاب ثراه،در نراق متولد شد.عمده تحصیل او در اصفهان نزد استادان بزرگواری چون ملا اسماعیل خواجویی

(م.۱۱۷۳ ق)و حاج شیخ محمد زمان کاشانی(م.۱۱۶۶ ق)و ملا مهدی هرندی(م.

۱۱۸۶ ق)و میرزا نصیر(م.۱۱۹۱ق)و قسمتی از حدیث را نزد شیخ بزرگوار شیخ یوسف بحرانی صاحب کتاب لؤلؤه البحرین.شیخ یوسف از مشایخ او بود که هم در نزد وی درس خواند و هم از وی اجازه گرفت و هم چنین آقا محمد باقر بهبهانی.

این را بنده ناچیز احمد بن محمد مهدی بن ابی ذرّ نوشته است».

حاج سید شفیع جاپلقی در الروضه البهیه که آن را در سال ۱۲۷۸ نوشته و خود در سال ۱۲۸۰ از دنیا رفته است وقتی از سلسله مشایخ خود نام می برد،از ایشان بدین گونه سخن می راند:«...به طوری که شنیده ام حاج ملا مهدی مدت سی سال از محضر عالم کامل،علامه زمان ملا اسماعیل خواجویی(مازندرانی)استفاده نموده بود».و می گوید:«به قدری اشتیاق به تحصیل داشت و سرگرم درس خواندن بود که هر نامه ای که از ولایتش می رسید مطالعه نمی کرد،مبادا موضوعی در آن باشد که باعث تشویش حواس او گردد؛ازاین رو،هر وقت نامه ای می آمد مطالعه نکرده در زیر فرش می گذاشت.تا این که پدر وی که از پیشکاران حکومت بود در نراق کاشان کشته شد.خبر کشته شدن او را برای فرزندش حاج ملا مهدی نوشتند.او هم طبق معمول باز نکرده گذاشت زیر فرش خود.چون کسان او از آمدن وی مأیوس شدند، نامه ای به استادش نوشتند تا خبر مرگ پدرش را به او بدهد و او را روانه نراق کند تا تکلیف ترکه و ورثه معلوم شود.وقتی او وارد مجلس استاد شد،استاد را غمگین یافت.علت تأثر او را پرسید و گفت:چرا درس نمی گویید؟استاد گفت:تو باید بروی نراق که پدرت مریض یا مجروح شده است.حاج ملا مهدی گفت:خداوند او را حفظ می کند،شما درس را شروع فرمایید!استاد ناچار موضوع قتل پدرش ابو ذر را به او گفت و توصیه کرد که حتما باید بروی به نراق.حاج ملا مهدی رفت به وطن،ولی سه روز بیش نماند،پس از رسیدگی به کارهای لازم،دوباره به اصفهان مراجعه نمود و مشغول درس خواندن شد تا رسید به آن مرتبه از علم و بزرگواری که وصف نخواهد شد».

فقیه بزرگوار میرزا احمد تنکابنی(متوفای قبل از ۱۳۰۴)در قصص العلما که آن را در

سال ۱۲۹۰ نوشته است،در شرح حال او می نویسد:«ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی بر علمای عصر خویش در فضیلت و جامعیت فایق،و صاحب احکام و مفالق مسائل را راتق و فاتق و در علوم عدیده از عقلیه و نقلیه و ریاضیه،صاحب تحقیق رایق؛و در نزد اخوند ملا اسماعیل خواجویی سی سال درس خوانده،و در نزد سایر علما در معقول و منقول تلمذ نموده،و در خدمت مؤسس بهبهانی آقا مخمد باقر،رضی اللّه عنهما،تلمذ نموده است.و برای او ید طولانی بود و در ریاضیات از حساب و هندسه و هیئت و علوم ادبیه و معانی و بیان و تفسیر.

در بدو تحصیل در نهایت فقر و فاقه بود،به نحوی که قدرت روشن کردن چراغ نداشت،و از چراغ معمولی حیات مدرسه استفاده می کرد.(سپس داستان پدرش را نقل کرده است،و می افزاید که)شدید الشوق به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه بود.و بعد از فراق از تحصیل در کاشان سکنی نمود.کاشان از علما خالی بود و آن جناب مملو از علما و فضلا شد،و مرجع و محل و محط رحال رجال اکامل افاضل شد.و علمای بسیاری از تلامذه او به ظهور رسیدند».

استادان حاج ملا مهدی:طبق نوشته حاج ملا احمد،فرزندش،و سید محمد حسن زنوزی،معاصرش،حاج ملا مهدی جمعا در نزد هفت نفر از بزرگان عصر به تحصیل علوم عقلی و نقلی اهتمام ورزیده است.حاج ملا احمد در یکی از اجازاتش آن ها را ستارگان هفت گانه(کواکب السبعه)نامیده است و آن هفت تن از این قرارند:ملا اسماعیل خواجویی؛ملا محمد زمان کاشانی؛ملا مهدی هرندی؛میرزا نصیر اصفهانی؛میرزا احمد طبیب اصفهانی؛شیخ یوسف بحرانی؛وحید بهبهانی.

پنج نفر اول در ایران و شهر اصفهان بوده اند و بیشترین ایام تحصیل حاج ملا مهدی در معقول و منقول هم در اصفهان و نزد اینان بوده است،و دو نفر آخر در کربلای معلی سکونت داشته اند.شاگردی او در نزد استاد کل آقا محمد باقر اصفهانی مدتی زیاد بود؛به طوری که معروف است می گویند چهار نفر از اعاظم فقها و مجتهدین به نام «مهدی»از شاگردان وحید بوده اند،و آنها را«مهادی اربعه»نامیده اند،و آنها را بدین ترتیب برشمرده اند:حاج ملا مهدی نراقی؛سید محمد مهدی بحر العلوم؛میرزا

مهدی شهید اصفهانی مشهدی؛میرزا محمد مهدی شهرستانی.

تألیفات حاج ملا مهدی:حاج ملا احمد فرزند برومند حاج ملا مهدی،در سال ۱۳۳۶ ق،به خط خود به عربی در پشت کتاب لؤلؤه البحرین اجمالی از شرح حال پدرش را نوشته و تألیفات او را هم شمرده است که از آن میان می توان این ها را نام برد:

-کتاب اللوامع در فقه.فقط طهارت آن در دو جلد به اتمام رسیده است؛انیس المجتهدین در اصول فقه؛جامعه الاصول،نیز در اصول فقه؛جامع السعادات در علم اخلاق؛شرح شفای ابن سینا؛اللمعات العرشیه فی حکمه الاهیه؛اللمعه؛الکلمات الوجیزه؛المستقصی در علم هیئت؛المحصل نیز در علم هیئت؛مشکلات العلوم؛ توضیح الاشکال؛محرق القلوب؛التحفه الرضویه؛جامع الافکار؛المعتمد در فقه استدلالی؛انیس التجار در تجارت؛نخبه البیان در علم معانی و بیان؛تحریر الرثاذوسیوس؛انیس الحکما؛رساله الاجماع؛رساله فی صلاه الجمعه؛قره العیون فی مهیه و الوجود؛انیس الموحدین؛شهاب الثاقب،رد بر یکی از معاصران از علمای عامه در مبحث امامت؛رساله علم عقود انامل؛معراج السعاده نیز در علم هیئت و غیر از معارج السعاده فرزندش به فارسی در اخلاق؛انیس الحجاج؛المناسک المکیه.

(۵).سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد بن سید عبد الکریم حسینی طباطبائی بروجردی معروف به علامه بحر العلوم(۱۱۵۵-۱۲۱۲ ق).او یکی از ستارگان درخشان فقاهت است که علاوه بر شهرت فراوان در علوم دینی و مرجعیت دینی،دارای وارستگی اخلاقی و کرامات زیادی بوده است.زادگاه علامه بحر العلوم کربلاست ولی ایشان از خانواده سادات طباطبایی بروجرد هستند.پدر ایشان سید مرتضی طباطبائی بروجردی که از علما و مراجع عصر خود بوده از نیاکان آیت اللّه العظمی بروجردی به حساب می آید.سید مرتضی در جوانی به همراه خانواده از بروجرد به کربلا مهاجرت نمود و در آن شهر مشغول تدریس علوم دینی شد.سید محمد مهدی،در عید فطر در سال ۱۱۵۵ ق دیده به جهان گشود.دوران کودکی و نوجوانی خود را در کربلا و در کنار خانواده سپری کرد.در کودکی و در مدت چهار سال مقدمات نحو و صرف و ادبیات و منطق و فقه و اصول را نزد پدر خود و سایر

فضـلا و دانشـمندان حـوزه دینی کربلاـ فراگرفت و در نوجـوانی به درس خـارج پـدر خـود،و همچنین درس اسـتاد کـل،وحید بهبهـانی،و نیز درس شـیخ یوسف بحرانی صاحب حـدائق راهی افت و از محضـر آن بزرگان اسـتفاده شایانی برد و پس از پنج سال درس و بحث فشـرده و عمیق و طی مرحله سـطح،به درجه اجتهاد عالیه نائل آمد و هر سه اسـتاد بزرگ اجتهاد او را امضـا کردند.سـید محمـد مهـدی سـپس به نجف مهـاجرت کرد و درحالی که هنوز سـنش از ۳۰ تجـاوز نکرده بود،ارشـاد و رهبری مسـلمانان را بر عهـده گرفت و در عین حال که به تـدریس و تالیف اشـتغال می ورزید،به امور فقرا و مسـتمندان نیز رسـیدگی کرده مسائل و مشـکلات اجتماعی مردم را حل و فصل می نمود.وی جمعی از بزرگان فقاهت و دین را به گرد خود آورد و از اعتبار و نفوذ زیادی در جامعه شیعیان برخوردار شد.

در سـال ۱۱۸۶ قمری،بـه علـت شـیوع طـاعون در عراق،به همراه خـانواده خـود به ایران آمـد و مـدت ۷ سـال در مشـهد اقامت گزید،سپس به عراق بازگشت.در همین سفر،میرزا مهدی خراسانی از علمای آن عصر،وی را به بحر العلوم ملقب ساخت.

سرانجام در سال ۱۲۱۲ ق،در سن ۵۷ سالگی،جهانی فانی را وداع گفت.قبر ایشان در نجف و در کنار قبر شیخ طوسی است.

در بیان بزرگی او همین بس که علامه محـدث میرزا حسـین نوری،در خاتمه مسـتدرک درباره اش می نویسد:«...و قد اذعن له جمیع علمـاء عصـره و من تـأخر عنه بعلو المقـام و الریـاسه فی العلوم النقلیه و العقلیه،و سـایر الکمالات النفسانیه حتی ان الشـیخ الفقیه الاـکبر الشـیخ جعفر النجفی(کـاشف الغطـاء)مع مـا هو علیه من الفقاهه و الزهاده و الریاسه کان یمسـح تراب خفه بحنک عمامته...».

علامه بحر العلوم شخصـی خوش مشـرب و ادیب بود و به شـعر علاقه داشت.منظومه ای در فقه و قصایدی نیز سروده است.وی در علم رجال نکاتی را استخراج کرد که قبل از او از آن غفلت کرده بودند.بحر العلوم نه در میان شیعیان که در نظر اهل سنت نیز از مقـام رفیعی برخـوردار بـود و چنـان بر طبـق مـذاهب چهارگـانه درس می داد کـه برخی از اهـل سـنت بـه مـذهب شـیعه گرویدند.وی با علمای یهود نیز،در مورد«ذی

ص:۳۳۵

الکفیل»پیامبر بحث کرد و جمعی از آنان را به مذهب شیعه درآورد.

بحر العلوم در مدیریت اجتماع مسلمین و نیز حوزه های دینی بسیار کوشا بود و تاکید و دقت زیادی در رسیدگی به محرومان و دستگیری از آنان داشت.به لحاظ مذهبی و اخلاقی نیز شخصیت معنوی و خودساخته ای داشت و داستان هایی از ارتباط ایشان با امام زمان(ع)حکایت شده است.

استادان علامه بحر العلوم:سید مرتضی طباطبایی بروجردی(م.۱۲۰۴ ق)؛محمد باقر وحید بهبهانی(۱۱۱۸-۱۲۰۸ ق)؛شیخ یوسف بحرانی(۱۱۰۷-۱۱۸۶ ق)؛محمد تقی دورقی نجفی(م.۱۱۸۶ ق)؛مهدی فتونی نباطی عاملی(م.۱۱۸۳ ق)؛آقا میرزا ابو القاسم مدرس؛میرزا مهدی اصفهانی خراسانی(۱۱۵۳-۱۲۱۸ ق).

برخی شاگردان علامه بحر العلوم:شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف الغطاء(۱۱۵۴ - ۱۲۲۷ ق)؛سید محمد جواد عامای معروف به صاحب مفتاح الکرامه(۱۱۶۴- ۱۲۲۶ ق)؛ملا احمد نراقی مولف کتاب معراج السعاده(۱۱۸۵-۱۲۶۰ ق)؛محمد باقر شفتی رشتی ملقب به حجت الاسلام(۱۱۷۵-۱۲۶۰ ق)؛سید یعقوب کوه کمری(۱۱۷۶-۱۲۵۶ ق)؛سید صدر الدین عاملی(م.۱۲۶۳ ق)؛سید دلدار علی نقوی رضوی نصیر آبادی لکهنوی(۱۱۶۶-۱۲۳۵ ق)؛شیخ محمد ابراهیم کلباسی (۱۱۸۰-۱۲۶۲ ق)؛زین العابدین سلماسی(م.۱۲۶۶ق)؛شیخ عبد الحسین الاعم (۱۱۷۷-۱۲۴۷ ق)؛سید علی فرزند سید محمد(۱۱۶۱-۱۲۳۱ ق)؛سید قیصر محمد فرزند معصوم رضوی خراسانی(۱۱۸۰-۱۲۵۵ ق)؛اسد اللّه کاظمی(م.

۱۲۳۶ ق)؛ابو علی حائری صاحب کتاب منتهی المقال(۱۱۵۹-۱۲۱۶ ق)؛سید عبد اللّه شیر(م.۱۲۴۴ ق)؛محمد تقی اصفهانی ایوانکی صاحب حاشیه معالم(م ۱۲۴۸ ق)؛سید محمد مجاهد مولف کتاب المناهل(م.۱۲۴۲ ق).

برخی فعالیت های اجتماعی علامه بحر العلوم:مشخص کردن مقام حضرت حجه بن الحسن(عج)در مسجد سهله و بناگذاری قبه ای در آن؛بنا کردن گلدسته در صحن شریف علوی در طرف جنوبی و تعمیر دیوارهای صحن ها و حجره ها؛ترغیب و راهنمایی نسبت به تعمیر مسجد شیخ طوسی در نجف اشرف؛ایجاد کتابخانه خطی

یا مکتبه بحر العلوم؛بالا آوردن ارتفاع مسجد کوفه به منظور سهولت در تطهیر و پاک نمودن آن؛مشخص کردن جایگاه مسجد راس الحسین در نجف اشرف؛تعیین جایگاه قبر مختار ثقفی که الان به قبر مسلم معروف است؛تعیین جایگاه مرقد حضرت هود و صالح علیه السلام در نجف اشرف؛اضافه کردن مقداری از ارضی به مساحت حرم مطهر و ایجاد تاسیسات مورد نیاز زوار.

برخی آثار علمی سید بحر العلوم:المصابیح فی الفقه؛الفوائد فی الاصول؛مشکاه الهدایه؛ الدره النجفیه؛رساله فی عصیر الزبیبی؛شرح الوافیه؛تحفه الکرام؛مناسک حج؛ حاشیه بر کتاب شرایع؛حاشیه بر کتاب الذخیره سبزواری؛الدره البهیه فی نظم رووس المسائل الاصولیه؛کتاب الرجال معروف به فوائد الرجالیه؛دیوان شعر؛ رساله ای فارسی در شناخت خدا.

(۶).کتاب المتحیص،اسکافی،ص ۷۴،ح ۱۷۱:«روی أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله قال:لا یکمل المؤمن إیمانه حتی یحتوی علی مائه و ثلاث خصال:فعل،و عمل،و نیه، و باطن،و ظاهر.فقال أمیر المؤمنین علیه السلام:یا رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله ما المائه و ثلاث خصال؟فقال:یا علی من صفات المؤمن أن یکون جوال الفکر، جوهری الذکر کثیرا علمه،عظیما حلمه،جمیل المنازعه،کریم المراجعه،أوسع الناس صدرا،و أذلهم نفسا.ضحکه تبسما،و اجتماعه تعلما،مذکر الغافل،معلم الجاهل،لا یؤذی من یؤذیه،و لا یخوض فیما لا یعنیه،و لا یشمت بمصیبه،و لا یذکر أحدا بغیبه بریئا من المحرمات،واقفا عند الشبهات،کثیر العطاء،قلیل الاذی،عونا للغریب و أبا للیتیم،بشره فی وجهه،و حزنه فی قلبه،متبشرا بفقره.أحلی من الشهد،و أصلد من الصلد،لا یکشف سرا،و لا یهتک سترا،لطیف الحرکات،حلو المشاهده،کثیر العباده، حسن الوقار،لین الجانب،طویل الصمت حلیما إذا جهل علیه،صبورا علی من أساء إلیه،یبجل الکبیر،و یرحم الصغیر.أمینا علی الامانات،بعیدا من الخیانات،إلفه التقی، و حلفه الحیاء،کثیر الحذر،قلیل الزلل،حرکاته أدب،و کلامه عجب،مقیل العثره،و لا یتتبع العوره و قورا،صبورا،رضیا،شکورا.قلیل الکلام،صدوق اللسان،برا،مصونا، حلیما،رفیقا،عفیفا،شریفا لا لعان،و لا کذاب،و لا مغتاب،و لا سباب،و لا حسود،و لا

بخیل،هشاشا بشاشا،لا حساس،و لا جساس.یطلب من الامور أعلاها و من الاخلاق أسناها،مشمولا بحفظ اللّه،مؤیدا بتوفیق اللّه،ذا قوه فی لین،و عزمه فی یقین، لا یحیف علی من یبغض،و لا یأثم فیمن یحب،صبورا فی الشدائد،لا یجور و لا یعتدی،و لا یأتی بما یشتهی،الفقر شعاره،و الصبر دثاره،قلیل المؤنه،کثیر المعونه، کثیر الصیام،طویل القیام قلیل المنام.قلبه تقی،و علمه زکی،إذا قدر عفا،و إذا وعد و فی،یصوم رغبا،و یصلی رهبا،و یحسن فی عمله کأنه ناظر إلیه،غض الطرف،سخی الکف،لا یرد سائلا،لا یبخل بنائل،متواصلا إلی الاخوان،مترادفا للاحسان،یزن کلامه و یخرس لسانه،لا یغرق فی بغضه،و لا یهلک فی حبه،و لا یقبل الباطل من صدیقه و لا یرد الحق علی عدوه،و لا یتعلم إلا لیعلم،و لا یعلم إلا لیعمل.قلیلا حقده، کثیرا شکره،یطلب النهار معیشته،و یبکی اللیل علی خطیئته إن سلک مع أهل الدنیا کان أکیسهم،و أن سلک مع أهل الاخره کان أورعهم لا یرضی فی کسبه بشبهه،و لا یعمل فی دینه برخصه،یعطف علی أخیه بزلته،و یرعی ما مضی من قدیم صحبته».

این حدیث در کتاب ألف حدیث فی المؤمن،شیخ هادی نجفی،ص ۲۳،و مستدرک الوسائل،ج ۱۱،ص ۱۷۸،و کتاب بحار،ج ۶۴،ص ۳۱۰ و...از همین منبع روایت شده است.مرحوم مجلسی در ذیل این روایت می نویسد:«بیان:جوال الفکر أی فکره فی الحرکه دائما،جهوری الذکر فی القاموس:کلام جهوری:أی عال أی یعلن ذکر اللّه،أو ذکره عال فی الناس و فی بعض النسخ جوهری و کأن کنایه عن خلوص ذکره و نفاسته،و الظاهر أنه تصحیف.و فی القاموس:الصلدو یکسرالصلب الاملس،و صلدت الارض:صلبت،و التبجیل:التعظیم،والالف بالکسر من تألفه و یألفک،و الحلف بالکسر الصدیق یحلف لصاحبه أن لا یغدر به،مصونا أی عرضه،أو عن الخطاء.و فی القاموس:الحس:الحیله،و القتل،و الاستئصال و بالکسر:الصوت، و الحاسوس:الجاسوس،و حسست به بالکسر:أیقنت،و أحسست ظننت و وجدت و أبصرت،و التحسس:الاستماع لحدیث القوم،و طلب خبرهم فی الخیر.و قال:الجس:

تفحس الاخبار کالتجسس،و منه الجاسوس و لا تجسسوا:أی خذوا ما ظهر،و دعوا ما ستر اللّه عز و جل،أو لا تفحصوا عن بواطن الامور،أو لا تبحثوا عن العورات انتهی.

و الحاصل أن الحساس و الجساس متقاربان فى المعنى،و كأن الاول إعمال الظنون فى الناس،و الثانى تجسس أحوالهم،و يحتمل الاول بعض المعانى المتقدمه كما لا يخفى.

مشمولا بحفظ اللّه من شر الشياطين رغبا فى الثواب رهبا من العقاب كأنه ناظر إليه أى يشاهده بعين اليقين،و يحتمل إرجاع الضمير إلى اللّه بقرينه المقام،كقوله صلى اللّه عليه و آله:الاحسان أن تعبد اللّه كأنك تراه،أو المعنى كأنه جعل ناظرا على نفسه.

يزن كلامه أى يتفكر فيه هل له قدر فى ميازن الاجر و القبول؟فيتكلم به و إلا فيتركه؟ لا يغرق فى بغضه من الاغراق و هو المبالغه،أو كيفرح كنايه عن الهلاك فكلمه فى سببيه،و العدد المذكور فى التفصيل أكثر مما ذكر أولا لتكرار بعضها معنى».

(۷).خصال،شيخ صدوق،ص ۵۷۱:«عن أبى عبد اللّه،عليه السلام،قال:«صفه المؤمن قوه فى دين،و حزم فى لين،و إيمان فى يقين،و حرص فى فقه،و نشاط فى هدى،و بر فى استقامه،و إغماض عند شهوه،و علم فى حلم،و شكر فى رفق،و سخاء فى حق، و قصد فى غنى،و تجمل فى فاقه،و عفو فى قدره،و طاعه فى نصيحه،و ورع فى رغبه، و حرص فى جهاد،و صلاه فى شغل،و صبر فى شده،و فى الهزاهز و قور،و فى المكاره صبور،و فى ارخاء شكور،لا يغتاب و لا يتكبر و لا يبغى،و إن بغى عليه صبر،و لا يقطع الرحم و ليس بواهن و لا فظ و لا غليظ،و لا يسبقه بصره،و لا يفضحه بطنه،و لا يغلبه فرجه و لا يحسد الناس،و لا يفتر و لا يبذر و لا يسرف،بل يقتصد،ينصر المظلوم،و يرحم المساكين،نفسه منه فى عناء و الناس منه فى راحه،لا يرغب فى عز الدنيا،و لا يجزع من ألمها،للناس هم قد أقبلوا عليه،و له هم قد شغله،لا يرى فى حلمه نقص،و لا فى رأيه و هن،و لا فى دينه ضياع،يرشد من استشاره،و يساعد من ساعده،و يكيع من الباطل و الخنى و الجهل فهذه صفه المؤمن»؛نيز در كافى،ج ۲،ص ۴۷:«امام صادق از آبائش،آنها هم از على،عليه السلام:«الايمان له أركان أربعه:

التوكل على اللّه،و تفويض الامر إلى اللّه،و الرضا بقضاء اللّه،و التسليم لامر اللّه عز و جل»؛نيز:«عن أبى عبد اللّه،عليه السلام،قال:«ينبغى للمؤمن أن يكون فيه ثمانى خصال:وقورا عند الهزاهز،صبورا عند اللبلاء،شكورا عند الرخاء،قانعا بما رزقه اللّه، لا يظلم الاعداء و لا يتحامل للاصدقاء،بدنه منه فى تعب و الناس منه فى راحه».

(۸).مستدرک سفینه البحار،نمازی،ج ۱،ص ۲۰۴:«روی أن رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله،نظر إلی الکعبه فقال:«مرحبا بالبیت ما أعظمک و أعظم حرمتک علی اللّه.و اللّه للمؤمن أعظم حرمه منک،لأن اللّه تعالی حرم منک واحده،و من المؤمن ثلاثه:ماله،و دمه،و أن یظن به ظن السوء»؛نیز در مشکاه الأنوار،طبرسی، ص ۱۵۵،از امام صادق،علیه السلام،روایت شده:«المؤمن أعظم حرمه من الکعبه».

(۹).بقره،۱۲۵: «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَهً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ مُصَلًّی وَ عَهِدْنَا إِلَی إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ أَنْ طَهِّرَا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعَاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ»؛ نیز در حج،۲۶،می فرماید: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِیمَ مَکَانَ الْبَیْتِ أَنْ لاَ تُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْقَائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ».

(۱۰).احادیث زیر بر عظمت حق مؤمن دلالت می کند:کتاب المؤمن،حسین بن سعید، ص ۴۲:«عن إبی عبد اللّه،علیه السلام،قال:«و اللّه ما عبد اللّه بشئ أفضل من أداء حق المؤمن،فقال:إن المؤمن أفضل حقا من الکعبه»؛نیز در همین کتاب،ص ۴۰:

«عن المعلی بن خنیس قال:«قلت لابی عبد اللّه،علیه السلام،ما حق المؤمن علی المؤمن؟قال:«إنی علیک شفیق،إنی أخاف أن تعلم و لا تعمل و تضیع و لا تحفظ قال:فقلت:«لا حول و لا قوه إلا باللّه»،قال:«للمؤمن علی المؤمن سبعه حقوق واجبه،و لیس منها حق إلا و هو واجب علی أخیه إن ضیع منها حقا خرج من ولایه اللّه،و ترک طاعته،و لم یکن له فیها نصیب.أیسر حق منها:أن تحب له ما تحب لنفسک،و أن ترکه له ما ترکهه لنفسک،و الثانی:أن تعینه بنفسک و مالک و لسانک و یدیک و رجلیک،و الثالث:أن تتبع رضاه،و تجتنب سخطه،و تطیع أمره،و الرابع:أن تکون عینه و دلیله و مرآته،و الخامس:أن لا تشبع و یجوع،و تروی و یظمأ،و تکتسی و یعری،و السادس:أن یکون لک خادم[و لیس له خادم]و لک امرأه تقوم علیک و لیس له امرأه تقوم علیه،أن تبعث خادمک یغسل ثیابه،و یصنع طعامه و یهئ فراشه.

و السابع:أن تبر قسمه،و تجیب دعوته،و تعود مرضته،و تشهد جنازته،و إن کانت له حاجه تبادر مبادره إلی قضائها،و لا تکلفه أن یسألکها،فإذا فعلت ذلک،وصلت و لا یتک لولایته،و ولایته بولایتک»؛نیز در التحفه السنیه(مخطوط)،سید عبد اللّه

جزائری،ص ۳۲۸:«فی الحدیث النبوی بروایه اهل البیت،علیهم السلام،للمؤمن علی اخیه ثلثون حقا لا- براءه له منها الا باداء أو العفو یغفر زلته و یرحم غربته و یستر عورته و یقیل عثرته و یقبل معذرته و یرد غیبته و یدیم نصیحته و یحفظ خلته و یرعی ذمته و یعود مرضته و یشهد میتته و یجیب دعوته و یقبل هدیته و یکافی صلته و یشکر نعمته و یحسن نصرته و یحفظ حلیلته و یقضی حاجته و یشفع مسئلته و یسمت عطسته و یرشد ضالته و یرد سلامه و یطیب کلامه و یبر انعامه و یصدق اقسامه و یوالیه و لا یعادیه و ینصره ظالما أو مظلوما فاما نصرته ظالما فیرده عن ظلمه و اما نصرته مظلوما فیعینه علی اخذ حقه و لا یسلمه و لا یخذ له و یحب له من الخیر ما یحب لنفسه و یکره له من الشر ما یکره لنفسه و المعدودات تنیف علی الثلثین باثنین و لا ضیر لاتحاد کل من ترک المعاداه و الخذلان بسابقه و یمکن فرض الاتحاد فی غیرها».

(۱۱).امیر المؤمنین در ایام وفات پیغمبر حدود سی سالشان بود؛بنابراین آن حضرت فقط تا سن سی سالگی دوران پیغمبر عظیم الشأن اسلام را درک کرده اند.(مولف)

(۱۲).بحار الأنوار،ج ۹۹،ص ۱۰۶(دعای ندبه):«...و نورا من العمی،و حبل اللّه المتین، و صراطه المستقیم،لا یسبق بقرابه فی رحم،و لا بسابقه فی دین،و لا یلحق فی منقبه، یحذو حذو الرسول صلی اللّه علیهما و آلهما...»؛نهج البلاغه،خطبه ۱۹۲:«و لقد کنت أتبعه اتباع الفصیل أثر أمه».

(۱۳).مضمون بسیاری از ادعیه وارده از حضرات معصومین،علیهم السلام،طلب آمرزش از حضرت حق است.از جمله:

(۱۴).ابراهیم،۴۱: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوٰالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسٰابُ».

(۱۵).ینابیع الموده لذوی القربی،قندوزی،ج ۱،ص ۴۵۳؛شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید،ج ۱،ص ۲۷؛کتاب الاربعین؛محمد طاهر قمی شیرازی،ص ۴۲۱؛الامام علی،رحمانی همدانی،ص ۶۲۹ و بحار الانوار،ج ۴۱،ص ۱۴۹:«قیل لعلی بن الحسین،علیهما السلام،-و کان فی غایه العباده-:«أین عبادتک من عباده جدک؟ قال:«عبادتی عند عباده جدی کعباده جدی عند عباده رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله و سلم».

(۱۶).کتاب الأربعین،محمد طاهر قمی شیرازی،ص ۵۹؛نیز در کتاب مناقب اهل البیت، مولی حیدر شیروانی،ص ۱۴۸:«عن علی،علیه السلام:«أنا من رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله،کالعضد من المنکب،و کالذراع من العضد،و کالکف من الذراع،ربانی صغیرا،و آخانی کبیرا،و لقد علمتم أنی کان لی منه مجلس سر لا یطلع علیه غیری، و أنه أوصی الی دون أصحابه و أهل بیته،و لأقولن ما لم أقله لأحد قبل هذا الیوم، سألته مره أن یدعو لی بالمغفره،فقال:أفعل،ثم قام فصلی،فلما رفع یده فی الدعاء استمعت إلیه،فإذا هو قائل:«اللهم بحق علی عندک اغفر لعلی»،فقلت:«یا رسول اللّه ما هذا؟»فقال:«او[لو]أحد أکرم منک علیه،فاستشفعت به إلیه».

-الفضائل،شاذان بن جبرئیل قمی،ص ۱۲۸؛و مما رواه ابن مسعود(رض)قال دخلت یوما علی رسول اللّه علیه و آله فقلت یا رسول اللّه ارنی الحق لا- تصل به فقال یا عبد اللّه لج المخدع قال فولجت المخدع و علی بن ابی طالب یصلی و هو یقول فی رکوعه و سجوده اللهم بحق محمد عبدک و رسولک اغفر للخاطئین من شیعتی فخرجت حتی اخبرت به رسول اللّه صلی اللّه علی و آله فرأیته و هو یصلی و یقول اللهم بحق علی ابن ابی طالب عبدک اغفر للخاطئین من امتی قال فاخذنی هلع حتی غشی علی فرفع النبی صلی اللّه علیه و آله رأسه و قال یا ابن مسعود اکفرا بعد ایمانا فقلت حاشا و کلا یا رسول اللّه رسول اللّه علیه و آله و لکنی رأیت علیا یسأل اللّه تعالی بک و رأیتک تسأل اللّه به فلم اعلم ایکم افضل عند اللّه اجلس فقال ابن مسعود فجلست بین یدیه فقال لی اعلم ان اللّه تعالی خلقنی و خلق علیا من نور عظمته قبل ان یخلق الخلق بالفی عام إذ لا تقدیس و لا تسبیح ففتق نوری فخلق منه السموات و الارض و انا و اللّه أجل من السموات و الارض و فتق نور علی بن ابی طالب فخلق منه العرش و الکرسی و علی بن ابی طالب افضل من العرش و الکرسی و فتق نور الحسن فخلق منه اللوح و القلم و الحسن افضل من اللوح و القلم و فتق نور الحسین فخلق منه الجنان و الحور العین و الحسین و اللّه أجل من الجنان و الحور العین ثم اظلمت المشارق و المغارب فشکت الملائکه إلی اللّه تعالی ان یکشف عنهم تلک الظلمه فتکلم اللّه جل جلاله بکلمه فخلق منها روحا ثم تکلم بکلمه فخلق من تلک الروح نورا فاضاف

النور إلی تلک الروح و اقامها امام العرش فزهرت المشارق و المغارب فهی فاطمه الزهراء و لذلک سمیت الزهراء لان نورها زهرت به السموات یا ابن مسعود إذا کان یوم القیامه یقول اللّه جل جلاله لعلی بن ابی طالب ولی ادخلا الجنه من شئتما و ادخلا النار من شئتما و ذلک قوله تعالی (أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیدٍ) فالکافر من جحد نبوتی و العنید من جحد ولایه علی بن ابی طالب فالنار امده و الجنه لشیعته و محبیه.

(قال ابو هاشم بن ابی علی)ان الروایات صحت انه لما بلغ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(ع)ان الناس تحدثوا فیه و قالوا ما باله لم ینازع ابا بکر و عمر و عثمان کما نازع طلحه و الزبیر و عایشه و اجتمع الناس قال فخرج(ع)مرتدیا برداء فرقی المنبر فحمد اللّه و اثنی علیه و ذکر النبی صلی اللّه علیه و آله و صلی علیه یا معاشر المسلمین قد بلغنی ان قوما قالوا ما باله لم ینازع ابا بکر و عمر و عثمان کما نازع طلحه و الزبیر و عایشه فما کنت بعاجز و لکن لی فی سبعه من الانبیاء أسوه اولهم نوح(ع)حیث قال تعالی فی مخبرا عنه(انی مغلوب فانتصر)فان قلتم انه ما کان مغلوبا فقد کفرتم بتکذیب القرآن و ان قلتم انه کان مغلوبا فعلی اعذر الثانی ابراهیم(ع)حیث اخبر اللّه تعالی عنه فی قوله لقومه (وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ) فان قلتم انه اعتزله من غیر مکروه فقد کذبتم القرآن و ان قلتم رأی المکروه فاعتزلهم فعلی اعذر و الثالث لوط حیث اخبره اللّه تعالی عنه فی قوله لقومه (لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلی رُکْنٍ شَدِیدٍ) فان قلتم کان له قوه فقد کذبتم القرآن و ان قلتم انه لم یکن بهم قوه فعلی اعذر و الرابع یوسف(ع)حیث قال (رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ) فان قلتم انه ما دعی لمکروه یسخط اللّه فقد کفرتم و ان قلتم انه دعی إلی ما یسخط اللّه تعالی اعذر و الخامس موسی بن عمران(ع)حیث اخبر اللّه تعالی عنه (فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْماً وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ) فان قلتم انه فر منهم من غیر خوف فقد کذبتم القرآن و ان قلتم انه فر خوفا علی نفسه فعلی اعذر و السادس اخوه هارون حیث اخبره اللّه تعالی عنه (ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی فَلا تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْداءَ) فان قلتم ما کادوا یقتلونه فقد کذبتم القرآن و ان قلتم کادوا یقتلونه فعلی اعذر السابع ابن عمی محمد صلی اللّه علیه و آله حیث هرب من الکفار إلی الغار فان قلتم

انه مـا هرب من خـوف على نفسه فقـد كـذبتم و ان قلتم هرب من خـوفى على نفسه فالوصـى اعـذر النـاس مـا زلت مظلومـا مذ ولدتنى امى حتى ان اخى عقيلا كان إذا رمدت عينه يقول لا تذروا عينى حتى تذروا عين على فيذرونى ما بى من رمد.

-كتاب الأربعين،محمد طاهر قمى شيرازى،ص ۵۹:

و نقـل عن أبى محمـد الفحام من علماء المخالفين،باسـناده عن أنس،قال:ان النبى صـلى اللّه عليه و آله ركب ذات يوم الى جبل كذا،و قال:يا أنس خذ البغله و انطلق الى موضع كذا تجد عليا جالسا يسـبح بالحصـى،فاقرأه من السـلام،و احمله على البغله وأت بـه الى،قـال:فلمـا ذهبـت و وجـدت عليـا كـذلك،فقلت:ان رسـول اللّه يـدعوك،فلمـا أتى رسـول اللّه صـلى اللّه عليه و آله قـال له:اجلس،فان هـذا موضع قـد جلس فيه سـبعون نبيا مرسـلا،ما جلس فيه من الأنبياء أحـد الا و أنا أكرم على اللّه منه،و قـد جلس موضع كل نبى أخ له،ما جلس من الاخوه أحـد أكرم على اللّه منك،قال:فرأيت غمامه بيضاء و قـد أظلتهما،فجعلا يأكلان عنقود عنب،و قـال:كل يا أخى فهـذه هـديه من اللّه الى ثم اليك،ثم شـربا،ثم ارتفعت الغمامه،ثم قال:يا أنس و الـذى خلق ما يشاء لقد أكـل من تلك الغمامه ثلاثمائه و ثلاثه عشـر نبيا و ثلاثمائه و ثلاثه عشـر وصـيا ما فيهم نبى أكرم على اللّه منى،و لا وصـى أكرم على اللّه من على.و فى شـرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد من علماء الجمهور،عن على عليه السـلام:أنا من رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله كالعضد من المنكب،و كالذراع من العضد،و كالكف من الذراع،ربانى صـغيرا، و آخانى كبيرا،و لقد علمتم أنى كان لى منه مجلس سر لا يطلع عليه غيرى،و أنه أوصى الى دون أصحابه و أهل بيته،و لأقولن ما لم أقله لأحد قبل هذا اليوم،سألته مره أن يـدعو لى بالمغفره،فقال:أفعل،ثم قام فصـلى،فلما رفع يـده فى الـدعاء اسـتمعت إليه،فإذا هو قائل:اللهم بحق على عندك اغفر لعلى،فقلت:يا رسول اللّه ما هذا؟ فقال:أو أحد أكرم منك عليه،فاستشفعت به إليه.

-اين روايت در بحار الأنوار،ج ۳۶،ص ۷۳ نيز آمده است.

(۱۷).حياه أمير المؤمنين عن لسانه،محمـد محمـديان،ج ۱،ص ۳:«عن رسول اللّه، صـلى اللّه عليه و آله:«...يـا على لاـ يعرفك إلا اللّه و انا...»؛در مختصر بصائر الدرجات،

حسن بن سلیمان حلی،ص ۱۲۵؛نیز در کتاب مدینه المعاجز،بحرانی،ج ۲،ص ۴۳۹؛و نیز در مستدرک سفینه البحار،نمازی،ج ۷،ص ۱۸۲:«روی عن النبی، صلی اللّه علیه و آله:«یا علی ما عرف اللّه الا انا و انت و ما عرفنی الا اللّه و انت و ما عرفک الا اللّه و انا».نیز در الروضه فی المعجزات و الفضائل،أحد علماء الشیعه،ص ۱۴۷ و با اندک تفاوتی در کتاب بحار الانوار،ج ۲۷،ص ۱۹۶:«قال، صلی اللّه علیه و آله:«للّه حق لا یعلمه إلا أنا و علی و إن لی حقا لا یعلمه إلا اللّه و علی و لعلی حق لا یعلمه إلا اللّه و أنا».

(۱۸).این که عرض می کنم علاقه داشته باشد حرف پروردگار در قرآتن مجید است.شاید منظور این آیات باشد:کهف،۱۱۰: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحیٰ إِلَیَّ أَنَّمَا إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَمَنْ کٰانَ یَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صٰالِحاً وَ لاٰ یُشْرِکْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، و إسراء،۱۹: «وَ مَنْ أَرٰادَ الْآخِرَةَ وَ سَعیٰ لَهٰا سَعْیَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِکَ کٰانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً». (مولف)

(۱۹).انفال،۲-۴: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذٰا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذٰا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیٰاتُهُ زٰادَتْهُمْ إِیمٰاناً وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ* اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ* أُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ»

(۲۰).حجرات،۱۵: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتٰابُوا وَ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ أُولٰئِکَ هُمُ الصّٰادِقُونَ».

(۲۱).در روایت دیگری آمده است:-نوادر الراوندی:باسناده عن موسی بن جعفر،عن آبائه علیهم السلام قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله لحارث بن مالك کیف أصبحت؟فقال:أصبحت و اللّه یا رسول اللّه من المؤمنین،فقال رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله:لکل مؤمن حقیقه فما حقیقه إیمانک؟قال:أسهرت لیلی،و أنفقت مالی، و عزفت عن الدنیا،و کأنی أنظر إلی عرش ربی جل جلاله و قد ابرز للحساب،و کأنی أنظر إلی أهل الجنه فی الجنه یتزاورون و کأنی أنظر إلی أهل النار فی النار یتعاوون، فقال رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله:هذا عبد قد نور اللّه قلبه،قد أبصرت فألزم،فقال:

یا رسول اللّه ادع لی بالشهاده،فدعا له فاستشهد یوم الثامن».

اما حدیث در مذمت بخل:«مسند احمد،احمد بن حنبل،ج ۱،ص ۴:«قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و سلم:«لا یدخل الجنه بخیل و لا خب و لا خائن و لا سیئ الملکه»؛نیز در مستدرک سفینه البحار،نمازی،ج ۱۰،ص ۱۵۵،از پیامبر،صلی اللّه علیه و آله، روایت می کنـد کـه فرمـود:«یقـول اللّـه عز و جـل:«حرمـت الجنـه علی المنـان و البخیـل و القتـات و هـو النمـام»؛نیز در کتـاب نهج السعاده،محمودی،ج ۷، ص ۷۵:«از امام کاظم،علیه السلام:«کان أمیر المؤمنین،علیه السلام،یوصی أصحابه و یقول:«أوصیکم بالخشیه من اللّه فی السر و العلانیه...و قولکم ذکرا،و السخاء فانه لا یدخل الجنه بخیل و لا یدخل النار سخی».

(۲۲).خداوند ابراهیم را دارای قلب سلیم معرفی می کند:صافات،۸۳-۸۴: «وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْرٰاهِیمَ* إِذْ جٰاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ».

(۲۳).مائده،۱۵-۱۶: «یٰا أَهْلَ الْکِتٰابِ قَدْ جٰاءَکُمْ رَسُولُنٰا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّٰا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتٰابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جٰاءَکُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ کِتٰابٌ مُبِینٌ* یَهْدِی بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ السَّلاٰمِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ»؛ نساء،۱۷۴-۱۷۵: «یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً* فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِرٰاطاً مُسْتَقِیماً».

(۲۴).نحل،۹۰.

(۲۵).کافی،ج ۱، ص ۴۶۸،علل الشرائع،صدوق،ج ۱، ص ۲۳۲؛و سائل الشیعه(ال البیت)،حر عاملی،ج ۹، ص ۴۰۲:«از امام صادق،علیه السلام:«کان علی بن الحسین،علیهما السلام،یخرج فی اللیله الظلماء فیحمل الجراب فیه الصرر من الدنانیر و الدراهم حتی یأتی بابا بابا فیقرعه ثم ینیل من یخرج إلیه فلما مات علی بن الحسین،علیهما السلام،فقدوا ذلک،فعلموا أن علیا،علیه السلام،کان یفعله نیز در کتاب های،ارشاد،شیخ مفید،ج ۲، ص ۱۴۹؛مناقب،ابن شهر آشوب،ج ۳، ص ۲۹۳؛و بحار الانوار،مجلسی،ج ۵۶،ص ۵۶،آمده:«عن ابن إسحاق قال:«کان بالمدینه کذا و کذا أهل بیت یأتیهم رزقهم و ما یحتاجون إلیه،لا یدرون من أین

ص:۳۴۶

یأتیهم،فلما مات علی بن الحسین،علیهما السلام،فقدوا ذلک».

(۲۶).اقبال الاعمال،سید ابن طاووس،ج ۱،ص ۳۸۵؛و در بحار الانوار،مجلسی،ج ۹۵،ص ۱۶۷:«عن عیسی،علیه السلام:«کن کالشمس تطلع علی البر و الفاجر در ادامه حدیث از پیامبر اکرم روایت آورده اند:«اصنع الخیر إلی أهله و إلی غیر أهله، فان لم یکن أهله فکن أنت أهله».

(۲۷).أمالی،شیخ صدوق،ص ۲۲۳؛نیز در روضه الواعظین،فتال نیشابوری،ص ۱۸۶؛ بحار الانوار،ج ۴۴، ص ۳۱۹؛نیز در العوالم،بحرانی،ص ۱۶۸؛کلمات الامام الحسین،شریفی،ص ۴۴۰ و...روایت شده که امام فرمود:«بخ بخ یا حر،أنت حر کما سمیت فی الدنیا و الآخره».

(۲۸).از حافظ است.

۱۵ رابطه عقل و بخل

اشاره

شیراز،حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب ۱۳۸۵

ص:۳۴۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین وصلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

سلسله ای از امور مثبت و منفی در عالم هستی وجود دارند که با یکدیگر در تقابل و تضاد کامل هستند.هریک از این امور آثاری نیز دارند که بینشان هیچ گونه سازش و نسبتی برقرار نیست،زیرا آثار امور مثبت و آثار امور منفی نیز،مانند خود آن امور،ضدّ یکدیگر هستند.

کتاب خدا هم همین نظر را بیان می دارد که بین امور مثبت و منفی و آثارشان هیچ هماهنگی و سازشی وجود ندارد.در آیات و روایات و نیز در حیات عینی و زندگی واقعی هم نور ضدّ ظلمت،حق ضدّ باطل، شیطان ضدّ پروردگار،بصیرت ضدّ کوری و جود ضدّ بخل است. ۱

این که امام نهم،علیه السلام،را ملقب به«جواد»می شناسیم،به این معناست که ذات و عمل و عقل و قلب و روح آن بزرگوار عین جود و نور و حق و صدق و کرم است و آنچه ضدّ جود است در وجود مقدس حضرت یافت نمی شود.به عبارت دیگر،وجود مقدس امام جواد هم خلق پروردگار است و بخیل هم خلق شیطان است.بنابراین،لازم

است که صفت رذیله و شیطانی بخل ۲ برای مردم تشریح و جوانب آن به خصوص از دیدگاه قرآن کریم بررسی شود.

صفت بخل را می توان از چهار جنبه بررسی کرد:

۱.علت ظهور بخل

هیچ انسانی بخیل به دنیا نمی آید، ۳ بلکه در مسیر زندگی دچار بخل می شود.این سفت یک بیماری روانی است که البته بی علاج نیست.

پیدایش این خصلت در انسان امری عارضی است و امر عارضی را می شود از صفحه دل و باطن انسان پاک کرد،اما اگر این بیماری در وجود انسان باقی بماند و تا آخر عمر با وی همراه باشد،باب نجات تا ابد به روی او بسته خواهد شد؛حال،این بیمار هرکس می خواهد باشد.

دو آیه قرآن نیز مؤید این حقیقت هستند. ۴

آن گونه که از برخی آیات و روایات استفاده می شود،گاهی اگر فقط یک«علت» ۵ در وجود انسان علاج نشود،او را محکوم به فنا خواهد ساخت و سایر اعمال او هم با وجود این علت قدرت نجات او را نخواهند داشت.یکی از این علت ها بخل است.اما به راستی،چه اتفاقی رخ می دهد که روح یک انسان به بخل میل پیدا می کند،ممسک می شود و از خرج کردن دریغ می کند و به قول قرآن کریم دچار کنزاندوزی و تکاثر می شود ۶ و هم مسلک روحی و اخلاقی قارون می گردد؟ ۷

شاید بسیاری از مردم تصور کنند قارون ۸ از قماش فرعونیان و شخصی بی دین و مشرک بوده،اما واقعیت جز این است و قارون این طور نبوده است.در احوال قارون نوشته اند ۲۵ سال در میان مردم و جوانان مصر قاری و معلم تورات بود ۹ و حلال و حرام تورات را به آنان می آموخت؛ ولی با این که عالم به حقیقت بود،در مسائل مالی دچار انحراف و مبتلا به بیماری بخل شد و همین خصلت او را به عذابی خفت بار دچار کرد و

ص:۳۵۲

سایر اعمال نیکش هم توان نجاتش را نیافتند.

بخیل بوی خدا نشنود،برو حافظ پیاله گیر و کرم ورز.و الضمان علیّ.

باید این تصور را از ذهن خودمان پاک کنیم که اگر مکلفی به فرض گرفتار چهار بیماری اخلاقی یا رفتاری است،نماز و روزه و گریه و حج و زیارتش عاقبت نجاتش خواهد داد.قرآن مجید از بعضی بیماری ها نظیر بخل اسم می برد که اگر علاج نشوند،به تنهایی موجب هلاکت ابدی خواهند شد و سایر اعمال نیک انسان نیز قدرت نجات او را نخواهند داشت:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ اَلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ اَلَّذِينَ هُمْ يُرٰاؤُنَ وَ يَمْنَعُونَ الْمٰاعُونَ». ١٠

پس وای بر نمازگزاران که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل انگارند.

همانان که همواره ریا می کنند و از[دادن]وسایل و ابزار ضروری زندگی [و زکات،هدیه و صدقه به نیازمندان]دریغ می ورزند.

این چند آیه درباره نمازگزار بخیل سخن می گویند.نمازگزاری که از حقیقت نماز غفلت دارد،می گوید«الرحمن الرحیم»،اما خودش با افتادگان و تهیدستان در کمال بخل و بی رحمی رفتار می کند.«ماعون»به معنی احسان است.این شخص بیماری منع کردن ماعون دارد،لذا از احسان مالی که باید صرف تهیدستان و نیازمندان شود،امتناع می کند.بخیل است،بنابراین با این که یک عمر عبادت کرده،هنوز به خدا وصل نشده است.یک عمر نماز خوانده،ولی نمازش نماز نبوده و متصف به «تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْكَرِ» ١١ نشده است.

بخل در ردیف منکرات است،چنانچه قرآن و روایات نیز«منکر»و «معروف»را ضد همدیگر معرفی می کنند.نمازی که نتوانسته صاحبش را از بخل نجات دهد،نماز حقیقی نبوده است.مخاطبان «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» چنین نمازگزارانی هستند.البته،ممکن است نام این عبادت به عنوان

نماز،روزه،حج و...در کارنامه اعمال فرد بخیل ثبت شده باشد،ولی آن قدر منکر بودن مرضی مانند بخل قوی و آن اندازه خشم خدا بر بخیل شدید است که عباداتی مثل نماز و روزه و حج نمی توانند اسباب نجات صاحب خود را فراهم سازند.

بعضی ها تصوری نادرست از پروردگار دارند و می گویند خدا آن قدر کریم و رحیم و غفور است که این اندک بخل یا ظلم یا ترک نماز مانع از این نمی شود که لطف و کرمش را شامل حال ما بکند.اتفاقا،شخصی به ابو ذر غفاری همین سخن را گفت.وقتی ابو ذر حقایق فرمان های خدا را بیان کرد،این شخص به ابو ذر گفت:

«فأین رحمه اللّه؟»

ابو ذر،رحمت بی نهایت خدا چه می شود؟آیا این رحمت شامل حال ما نمی شود؟ابو ذر گفت:قرآن مجید را بخوان،آن جا پروردگار عالم محل تجلی رحمت بی منتهایش را بیان کرده است: ۱۲

«إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ». ۱۳

یقینا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است،نه به بدکارانی که زشتی ها و بیماری های باطنشان تا دم مرگ ادامه پیدا کرده است:

«وَ لَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئٰاتِ حَتّٰی إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ». ۱۴

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند،تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد[و در آن لحظه که تمام فرصت ها از دست رفته]گوید:اکنون توبه کردم.و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می روند،توبه نیست.اینانند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده ایم.

کسی که بیماری های روحی و منکراتش تا برافتادن پرده قیامت ادامه پیدا کند و پس از مشاهده آثار عالم عقبی بگوید:خدایا،توبه کردم،

ص:۳۵۴

توبه اش مقبول نخواهـد بود؛چون آن توبه توبه نیست؛ ۱۵ توبه یعنی علاـج بیمـاری ها و ریشه کن ساختن زشتی ها.این تطهیر بایـد در وقت منـاسب خود انجام شود.دم مردن که وقت تصـفیه باطن از پلیـدی ها و پاک شـدن از زشتی ها نیست.اگر بنا بود خـدا توبـهٔ هنگام مرگ را بپـذیرد،توبه فرعون را قبول می کرد که وقتی دید لحظاتی دیگر آب نیل او را فرا می گیرد و کار از کار گذشته است،از صمیم دل فریاد زد:

«وَ جاوَزْنا بِبَنِی إِسْرائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً حَتّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ». ۱۶

و بنی اسـرائیل را از دریا گذرانـدیم،پس فرعون و لشـکریانش آنان را از روی سـتم و تجاوز دنبال کردنـد تا هنگامی که بلای غرق شـدن،او را فروگرفت، گفت:ایمان آوردم که هیـچ معبودی جز همان که بنی اسـرائیل به او ایمان آوردنـد،نیست و من از تسلیم شدگان[در برابر فرمان های حق]هستم.

اگر خـدا این توبه و انـابه را پـذیرفته بود،به موج آب می فرمود:کنار رو! او اکنون دیگر از بنـدگان صالـح من است،ولی قرآن مجید می فرماید:

«فَأَغْرَقْناهُ» ۱۷ غرقه شدن او را هلاک کرد و به جهنم کشاند؛با این که آن دم فریاد توبه خواهی هم برآورد.

۲.محرومیت بخیل از فیوضات پروردگار

اشاره

پیش تر گفتیم که هیچ انسانی بخیل متولد نمی شود.قرآن مجید طبع انسان را این گونه بیان می کند:

«فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها». ۱۸

[پای بند و استوار باش بر]سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است.

طبیعت او فطرت اللّه است.این مهم ترین آیه ای است که هویت واقعی انسـان را از نظر آفرینش بیـان می کنـد.کلمه«فطرت»به لفظ جلاله«اللّه» اضافه شده است.انسان براساس فطرت اللّه خلق می شود؛یعنی بیمار،

بخیل،ریاکار،ظالم،خائن و کافر آفریده نمی شود.هر انسانی پاک از همه آلودگی ها به دنیا می آید،اما در مسیر زندگی دنیوی به واسطه علل و عواملی آلوده می شود.

اما از آن جا که آلودگی اش امری ثانوی و عرضی است،قابل معالجه نیز هست.اگر خودش علاج را قبول کند،نسخه طبیبان الهی را بپذیرد و به کار بگیرد،معالجه می شود.در صورتی هم که مداوا را نخواهد،بیماری ها در روح او باقی می مانند و با او از دنیا به آخرت منتقل می شوند.چراکه:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ». ۱۹

هرکسی در گرو دست آورده های خویش است.

صفحه باطن آماده پذیرش بیماری هاست،هم چنان که آماده قبول علاج و درمان نیز هست.در دنیا،عده ای بیدار و بینا می شوند و بیماری هایشان را علاج می کنند و نجات می یابند،و عده ای دیگر که خوابشان خیلی سنگین است و مخاطبان «اِثّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» ۲۰ هستند،چنان به مادیات جهان می چسبند که نمی توانند هیچ حرکتی برای صفای باطنشان انجام دهند.اینان می مانند و می میرند و به هلاکت ابدی می رسند.

چرا انسان بخیل می شود؟

قرآن مجید علت ظهور بخل را در آیات زیر پس از سوگندی شگفت بیان می کند:

«وَ الْعٰادِيٰاتِ ضَبْحاً. فَالْمُورِيٰاتِ قَدْحاً. فَالْمُغِيرٰاتِ صُبْحاً. فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً. فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً. إِنَّ الْإِنْسٰانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ. وَ إِنَّهُ عَلىٰ ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ. وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ». ۲۱

سوگند به اسبان دونده ای که همهمه کنان[به سوی جنگ]می تازند و سوگند به اسبانی که با کوبیدن سمشان از سنگ ها جرقه می جهانند و سوگند به سوارانی که هنگام صبح غافل گیرانه به دشمن هجوم می برند و به وسیله آن هجوم،گرد و غبار فراوانی برانگیزند و ناگاه در آن وقت در

میان گروهی دشمن درآیند[که]قطعا انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است،و خود او بر این ناسپاسی گواه است.و همانا او نسبت به ثروت و مال سخت علاقه مند است[و به این سبب بخل می ورزد].

انسان،در مواجهه با این سوگند،گمان می کند پروردگار بعد از این سوگند می خواهد نکته ملکوتی و بشارت دهنده را بیان فرماید،ولی وقتی آیات را دنبال می کند،درمی یابد که حضرت باری تعالی علت بیماری بخل را بیان کرده است.

خداوند در آیات آغازین سوره عادیات،پس از سوگند مهم «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً...» ،می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ»، یقینا انسان در مقابل پروردگارش در اوج ناسپاسی است. «وَ إِنَّهُ عَلی ذلِکَ لَشَهِیدٌ»، و خودش هم این را می داند.یکی از ناسپاسی های انسان«بخل»اوست: «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ». این انسان در مسیر زندگی اش عشق و محبتی افراطی به پول پیدا کرده و پول به جانش بسته شده است و نمی تواند از آن جدا بشود.حبّ شدید یعنی عشق و محبت افراطی.کار محبت او به پول به جایی رسیده است که پول در زندگی او حرف اول و آخر را می زند و غیر پول در حاشیه زندگی اش قرار دارد.محور حیاتش پول و دلار و درهم و دینار است.همه برنامه های زندگیی اش را با این معیار می سنجد.

فرد محب با محبتی افراطی که به زلف محبوب گره می زند،هرگز نمی خواهد از محبوبش جدا شود. ۲۲ این محبت خطرناک جلوی اجرای فرامین خدا را می گیرد.دستور الهی می گوید:زکات بپرداز، ۲۳ نمی پردازد؛ خمس بده، ۲۴ ادا نمی کند؛قرض الحسنه بده، ۲۵ قرض نمی دهد؛به بستگان مستمندت انفاق کن، ۲۶ نمی کند،زیرا پول معشوق اوست و او عشق افراطی به این معشوق دارد و به هیچ عنوان حاضر نیست از این معشوق فاصله بگیرد.اسیر و بیمار و گرفتار است،آن هم گرفتار پولی که زلزله، آتش سوزی،نوسان اقتصادی یا مرگ،آن را ناگهان از کف او می گیرد.

ص:۳۵۷

تنها چیزی که برایش می ماند آثار بخل اوست و همین آثار هم او را جهنمی می کند.پول می رود و آثار می ماند.

بنابراین انسان باید مواظب باشد که محبت هایش به هر محبوبی غیر از پروردگار مهربان عالم،محبتی معمولی باشد تا اگر خواستند آن محبوب را به فرمان دین یا عقل یا به هر علت دیگری از دستش بگیرند،بر او گران نیاید و به راحتی بتواند رهایش سازد و با آن خداحافظی کند.انسان این نکته را هم باید مدّنظر داشته باشد که اگر مرا پروردگار بر این قرار گرفته باشد تا محبوبش را از او بگیرد،فردا آن را به صورت بهشت به او برمی گرداند و این گرفتن گرفتنی ابدی نیست:

«مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ». ٢٧

و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت.

خانه ای در بهشت

نقل است که شخصی در مدینه به محضر حضرت صادق،علیه السلام، رسید و عرض کرد:یابن رسول اللّه،من مستطیعم و عازم مکه هستم.

محل زندگیی ام نیز با مدینه خیلی فاصله دارد.خدا در آن منطقه ثروت زیادی نصیب من کرده است.با بخشی از آن ثروت مخارج حجّم را تأمین کرده ام،مقداری از آن را صرف نفقه عیال و فرزندانم کرده ام،و مبلغ قابل اعتنایی هم با خود آورده ام خدمت امام زمان خودم تا طی این مدت یک یا دو ماه که زیارتم در مکه طول می کشد،هرجای مدینه که صلاح دانستید منزل آبرومند و خوبی برای من بخرید.امام صادق، علیه السلام،هم با کمال میل فرمودند:باشد.گفتی خانه خیلی خوبی می خواهی؟عرض کرد:بله.فرمود:خانه ای که من بپسندم می خواهی؟ عرض کرد:بله،خانه ای که شما بپسندید من نیز خواهم پسندید.

چقدر امامان ما متواضع بوده اند!یک مرد روستایی به امام صادق،

علیه السلام،پول می دهد و می گوید:من می روم مکه و سفرم هم دو ماه طول می کشد،تا برگردم یک خانه خوب در مدینه برایم آماده کن! حضرت نفرمودند:مگر من کارگر تو یا واسطه خرید خانه هستم،مگر من دفتر املاک دارم؟!امام این خواسته را کاملا با رغبت و تواضع قبول کردند و فرمودند:بهترین خانه را برایت می خرم.

آن مرد به مکه رفت و یکی دو ماه بعد،پس از تمام شدن اعمال حج، با این اشتیاق که اکنون امام ششم در بهترین نقطه مدینه خانه ای همچون کاخ برای من خریده است،به مدینه برگشت و به محضر وجود مبارک امام ششم شرفیاب شد و عرض کرد:آقا،سند خانه مرا حاضر کنید.

حضرت فرمود:سند خانه ات خودم هستم.تو در محل زندگی ات از یک زندگی آسوده و بی آلایش برخوردار هستی،چرا می خواهی بیایی و در این شهر شلوغ زندگی کنی؟من با پولی که وکالت دادی تا خانه ای عالی و پسندیده برایت بخرم،یک خانه در بهشت خریدم و سندش را هم به نامت صادر کردم.راه خرید آن خانه هم این بود که من تمام پول پاک و حلالت را طبق آیات قرآن کریم خرج نیازمندان آبرودار مدینه کردم.آن خانه هم با این خصوصیات در بهشت برایت آماده است:

«جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ مَسٰاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنّٰاتِ عَدْنٍ». ۲۸

بهشت هایی که از زیر[درختان]آن نهرها جاری است،در آن جاودانه اند، و نیز سراهای پاکیزه ای را در بهشت های ابدی.

این حاجی که شیعه معتقد و مؤمنی بود به حضرت صادق،علیه السلام، عرض کرد:خریدتان را به دیده منّت دارم.سپس،خداحافظی کرد و از خدمت امام مرخص شد.عمرش چندان طول نکشید و در کمتر از یک سال رخت به سرای باقی بست و خانه ای که امام صادق،علیه السلام،

از پروردگار با درهم و دینار او خریده و ضمانت کرده بودند،در عالم برزخ به او مرحمت شد. ۲۹

«اَلَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ أَلاّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ». ۳۰

بی تردید کسانی که گفتند:پروردگار ما خداست؛سپس[در میدان عمل بر این حقیقت]استقامت ورزیدند،فرشتگان بر آنان نازل می شوند[و می گویند:]مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند،بشارت باد.

ملائکه رحمت در لحظه مرگ بهشت را به محتضر نشان می دهند و می گویند:این همان جایگاهی است که در دنیا به تو وعده می دادند، اکنون می خواهیم تو را در آن وارد کنیم.

پس،با پول می شود مسکن بهشت،رضای پروردگار،دل خوشی پیغمبر،صلی اللّه علیه و آله،و ائمه اطهار،علیهم السلام،را خرید، ۳۱ ولی بخیل خودش را با دست خود از همه این فیض ها محروم می کند؛یعنی اگر ما صدای ذات بخیل را گوش بدهیم،خواهیم شنید که می گوید:من بهشت و خانه بهشتی و رضای خدا و پیغمبر و امام و رشد و نموّ مالم را نمی خواهم. ۳۲ این حرف باطن بخیل است.آن که با قرآن آشناست این صدا را از درون بخیل می شنود.کلام خدا گوش انسان را باز می کند تا خیلی صداهای مثبت و منفی را بشنود.اما قلب خود بخیل آن قدر محجوب و تاریک شده است که صدای درون خودش را هم نمی شنود.

با ملاحظه آیه ذیل دانسته می شود که بخیل چه محرومیت سنگینی را برای خودش رقم می زند:

«اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ». ۳۳

مثل آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند،مانند دانه ای است که

هفت خوشه برویاند،در هر خوشه صد دانه باشد؛و خدا برای هرکه بخواهد چند برابر می کند و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

این آیه شریفه مضمون پرمعنا و عمیقی دارد.خداوند در این آیه رفتار مردم کریم و سخاوتمند را به امری طبیعی که در برابر دیدگان همه قرار دارد،مثل زده است:باغبان یک دانهٔ نباتی مثل گندم را در اختیار زمین قرار می دهد و پی کار خود می رود.بعد آبی به پای این دانه جاری می شود و آفتابی می تابد و هوایی به ان می رسد.پس از مدتی،این دانه سر از خاک بیرون می آورد و «أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ»، هفت خوشه از آن می روید.دانه پس از این رویش به ساقه ها آویخته می شود و «فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ»، در هر خوشه ای صد«دانه»می روید.باغبان یک دانه به زمین داد و خدا از همان یک دانه هفت صد دانه پدید آورد. «وَ اللّٰهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ»، خداوند نعماتش را بر هرکه بخواهد می افزاید.

من یک بار تصاویر ضبط شده ای از مراحل رویش یک دانه گوجه فرنگی را دیدم که به واسطه آن معنی عبارت «وَ اللّٰهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ» برایم بسیار خوب معنی شد.باغبانی در این فیلم دانه ای کاشت و پرورش داد.

این دانه پس از مدتی سر از خاک برآورد.سپس،ساقه و شاخه و برگ و گل داد.در پایان،از آن یک دانه شانزده هزار گوجه فرنگی به هم رسید.

از «وَ اللّٰهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ» بالاتر «وَ اللّٰهُ واسِعٌ عَلِیمٌ» است.خدا می فرماید:

من دانایی هستم که تا بی نهایت هم می توانم به شما مخلوقات ببخشم.

خداوند کریم به پاداش یک تومان بذل مال،هفتصد برابر و بلکه بی شمار برابر آن جزای خیر می دهد.

راستی که بخیل خودش را از چه فیض هایی محروم می کند!ثروتمند بخیل تیره بخت و بیچاره است:چه آن که ثروت علمی دارد،چه آن که ثروت آبرویی دارد،و چه آن که ثروت مالی دارد و در راه خیر هزینه نمی کند.

ص:۳۶۱

جود و بخشش مال آن قدر نزد پروردگار عالم ارزش دارد که در روایات ما بیان شده است حاتم طائی بت پرست در قیامت وارد دوزخ می شود،چون به خدا مؤمن نبوده است؛ولی وقتی وارد دوزخش می کنند پروردگار عالم می فرماید:محفظه ای برایش قرار بدهید تا عذابش تخفیف پیدا کند،چون این مرد هم اخلاق من و کریم بوده است. ۳۴ مالکان دوزخ در روز قیامت به«کافر کریم»رحمت می آورند،اما به «مؤمن بخیل»رحم نمی کنند.

۳.راه علاج بخل

هر اندازه هم که برای بخیل تلخ و دردآور باشد،باید به این معنا تن بدند که هر از چندی مال خود را در راه خدا هزینه کند.بهتر است از مقدار کم هم شروع بکند،چون اگر قرار باشد به بخیل بگویند از دو یا سه میلیون شروع کن،به خاطر آن عشق مفرطی که به معشوق خودش (پول)دارد،قادر نخواهد بود به ندای فیض های ربانی گوش فرادهد.اما از آن جا که بالاخره مجبور است برای سیر کردن شکم خود و خانواده اش اندک هزینه ای کنار بگذارد،باید او را وادار کرد از کم شروع کند؛مثلا،از هزار تومان آغاز کند.بعد،پنج هزار،سپس ده هزار و این گونه ادامه دهد تا صفت بخل کاملا از ضمیرش رخت بربندد.او هر بار که از این محبوب(پول)فاصله می گیرد،به تناسب این فاصله از آن بیماری(بخل)هم دور می شود.با بذل مال در راه خدا،شعله خطرناک بخل نیز شروع به فروکش کردن می کند و تداوم این عمل،آن صفت مذموم را ریشه کن می کند.کرم به جای بخل می نشیند و انسان متخلّق به اخلاق الهی می شود:هم چنان که در روایات نیز چنین سفارش شده است:

«تخلّقوا بأخلاق اللّه». ۳۵

کریم،در حد کرمش،در دنیا و آخرت برنده است؛گرچه کافر باشد.و

ص:۳۶۲

بخیل در دنیا و آخرت بازنده است،گرچه مؤمن باشد. ۳۶

۴.عذاب بخیل در قیامت

دو آیه شریفه در قرآن کریم وجود دارد که عقوبت بخل را بیان کرده است.این دو آیه در ردیف آیاتی هستند که وقتی حضرات معصومین، علیهم السلام،هنگام قرائت قرآن به آن می رسیدند،عابران کوچه صدای گریه آنان را می شنیدند:

«وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ». ۳۷

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند،گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است،بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود.

به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود.

خداوند می فرماید:کسانی که از احسان و فضل خود ثروتشان دادم و یخل ورزیدند،گمان نکنند که این عمل به سودشان است،بلکه به زیانشان است.مالکان دوزخ در قیامت تمام ثروت اندوخته شان را به صورت حلقه های آتش بر گردنشان می آویزند و می گویند:این ثروت شماست که آن را در دنیا اندوخته بودید!

آیا نباید به وعده قرآن ایمان داشت؟!آیا انسان بخیل بازهم می تواند با خواندن این آیه بگوید خدا مهربان است و مرا عقوبت نخواهد کرد؟!

«وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ». ۳۸

و کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، به عذاب دردناکی مژده ده.

بخیل عذابی الیم خواهد داشت،هرکس که می خواهد باشد.کسانی که مدام ثروت اندوختند و بر موجودی حساب های بانکی خود افزودند و مردند،چه عقوبتی دردناک در انتظارشان است!به قول سنایی غزنوی:

هر که در زندگی بخیل بود چون بمیرد چو سگ ذلیل بود. ۳۹

«يَوْمَ يُحْمىٰ عَلَيْهٰا فِي نٰارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوىٰ بِهٰا جِبٰاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هٰذٰا مٰا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ». ۴۰

روزی که آن اندوخته ها را در آتش دوزخ به شدّت گرما دهند و پیشانی و پهلو و پشتشان را به آن داغ کنند و به آنان نهیب زنند:این است ثروتی که برای خود اندوختید،پس کیفر زراندوزی خود را بچشید.

روزی که تمام ثروت اینان را به صورت فلز در جهنم می گدازند، سپس آن ها را به پیشانیشان می چسبانند(که دیگر تا ابد برداشته نمی شود).

چرا به پیشانی؟چون این ها به جای خدا به پول سجده کردند و آن را معبود خود گرفتند.مالکان عذاب هم چنین آن فلزهای گداخته را با این کنایه که بخیلان به پول عشق می ورزیدند بر دو پهلوی آنان می چسبانند و می گویند:این هم معشوقتان!نیز آن ها را به پشتشان می چسبانند،چون اینان یک عمر حمّال پول بودند.بعد به آنان می گویند: «هٰذٰا مٰا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ»، چیزهایی که به پیشانی و پهلوها و پشتتان چسباندیم همان پول هایی است که به بانک ها سپرده بودید و همواره بر مبلغش می افزودید. «فَذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»، حالا از اندوخته های خود بچشید.

این عذاب بخیل است.دیگر نمی پرسند این بخیل بی نماز و روزه خوار بوده است یا به زیارت مکه و امام رضا،علیه السلام،نرفته است؛چون خود بخل به تنهایی بر چنین عقوبتی در حق صاحبش کفایت می کند.

پی نوشت

(۱).در روایت مربوط به جنود عقل و جهل این مطلب آمده است.ر ک:کافی،ج ۱، کتاب عقل و جهل.

(۲).درباهر بخل روایات فراوانی وارد شده است.از جمله:

فقه الرضا،علی بن بابویه،ص ۲۷۷:«قال رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله:«أی داء أدوی من البخل».

مستدرک سفینه البحار،ج ۱،ص ۲۸۷:

-من کلمات مولانا أمیر المؤمنین علیه السلام:البخل جامع لمساوی الأخلاق،و قال:

البخل جلباب المسکنه.

-قال أبو الحسن الثالث علیه السلام:البخل أذم الأخلاق.

-فی خبر المناهی قال صلی اللّه علیه و آله:یقول اللّه تعالی:حرمت الجنه علی المنان و البخیل و القتات.و هو النمام.

-النبوی صلی اللّه علیه و آله:و ما شئ أبغض إلی اللّه عز و جل من البخل و سوء الخلق.

-تحف العقول:من مواعظ الباقر(علیه السلام):ما من عبد یبخل بنفقه ینفقها فیما یرضی اللّه إلا ابتلی بأن ینفق أضعافها فیما أسخط اللّه.

-قال الفضیل بن عیاض:قال لی أبو عبد اللّه علیه السلام:أتدری من الشحیح؟قلت:

هو البخیل،فقال:الشح أشد من البخل إن البخیل یبخل بما فی یده و الشحیح یشح علی ما فی أیدی الناس و علی ما فی یده حتی لا یری فی أیدی الناس شیئا إلا تمنی أن یکون له بالحل و الحرام،لا یشبع و لا ینتفع بما رزقه اللّه،و قال:إن البخیل من کسب مالا من غیر حله و أنفقه فی غیر حقه.

-أمالی الصدوق:قال الصادق(علیه السلام):عجبت لمن یبخل بالدنیا و هی مقبله علیه،أو یبخل بها و هی مدبره عنه،فلا الإنفاق مع الإقبال یضره،و لا الإمساک مع الإدبار ینفعه.

-و عنه(صلی اللّه علیه و آله):خصلتان لا تجتمعان فی المسلم:البخل و سوء الخلق، و قال:لا یجتمع الشح و الإیمان فی قلب عبد أبدا.و فی الروایات أن الشح من

الموبقات،و الجنه حرام على الشحيح،و أنه أهلك جمعا كثيرا.و يأتی فی شيع:أنه لا يكون فی الشيعه بخيل.

-عن الصادق(عليه السلام)شاب سخی مرهق فی الذنوب أحب إلى اللّه عز و جل من شيخ عابد بخيل.

-نهج البلاغه:البخل جامع لمساوی العيوب،و هو زمام يقاد به إلى كل سوء(۱).

و يأتی فی جود ما يتعلق بذلك.

-معانی الأخبار:عن الصادق(عليه السلام)قال:البخيل من بخل بالسلام./بدأ.عن النبی(صلى اللّه عليه و آله):البخيل حقا من ذكرت عنده فلم يصل علی.

-ذم البخل بالعلم و أنه يلجم يوم القيامه بلجام من نار.

-علل الشرائع:عن أبی بصير قال:قلت لأبی جعفر(عليه السلام):كان رسول اللّه يتعوذ من البخل؟فقال:نعم يا أبا محمد فی كل صباح و مساء.و نحن نتعوذ باللّه من البخل،اللّه يقول:* (وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) *و سأخبرك عن

-عاقبه البخل،إن قوم لوط كانوا أهل قريه أشحاء على الطعام،فأعقبهم البخل داء لا دواء له فی فروجهم إلى آخره.

-العلوی(عليه السلام)قال لرجل عاب عليه كثره عطائه:لا ـ كثر اللّه فی المؤمنين ضربك أعطی أنا و تبخل أنت.بخل المنصور الدانيقی مشهور يضرب بشحه الأمثال.لقب بالدوانيقی لمحاسبه العمال و الصناع على الدوانيق و الحبات.و كان ابن الزبير أحد بخلاء العالم و حديثه فی ذلك مشهور قد أشار إليه السيد الشريف السيد علی خان فی أنوار الربيع فی التلميح بعد ذكر جود حاتم.بدأ:تقدم فی اصل:

الأصل المروی مستفيضا:إبدأوا بما بدأ اللّه عز و جل به.

-ميزان الحكمه،محمدی ری شهری،ج ۱ ص ۲۳۲:

-الإمام المهدی(عليه السلام):إنی لأستحی من ربی أن أری الأخ من إخوانی فأسأل اللّه له الجنه و أبخل عليه بالدينار و الدرهم،فإذا كان يوم القيامه قيل لی:لو كانت الجنه[لك]لكنت بها أبخل،

-الإمام علی(عليه السلام):البخل بالموجود سوء الظن بالمعبود.

-فقه الرضا(عليه السلام):إياكم و البخل فإنها عاهه لا تكون فى حر و لا مؤمن، إنها خلاف الإيمان.

-عنه(عليه السلام):من برئ من البخل نال الشرف.

-الإمام على(عليه السلام):البخيل خازن لورثته.

-رسول اللّه(صلى اللّه عليه و آله):البخيل بعيد من اللّه،بعيد من الناس،قريب من النار.

-الإمام على(عليه السلام):النظر إلى البخيل يقسى القلب.

-عنه(عليه السلام):ليس لبخيل حبيب.

-عنه(عليه السلام):عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذى منه هرب،و يفوته الغنى الذى إياه طلب،فيعيش فى الدنيا عيش الفقراء،و يحاسب فى الأخره حساب الأغنياء.

-عنه(عليه السلام):إن أحق الناس بأن يتمنى للناس الغنى البخلاء،لأن الناس إذا استغنوا كفوا عن أموالهم.

-عنه(عليه السلام):حسب البخيل من بخله سوء الظن بربه،من أيقن بالخلف جاد بالعطيه.

-رسول اللّه(صلى اللّه عليه و آله):تكلم النار يوم القيامه ثلاثه...و قول للغنى:يا من و هبه اللّه دنيا كثره واسعه فيضا،و سأله الفقير اليسير قرضا فأبى إلا بخلا،فتزدرده.

-الإمام الصادق(عليه السلام):إن البخيل من كسب مالا من غير حله،و أنفقه فى غير حقه.

-رسول اللّه(صلى اللّه عليه و آله):الرجال أربعه:سخى،و كريم،و بخيل،و لئيم.

فالسخى:الذى يأكل و يعطى،و الكريم:الذى لا يأكل و يعطى،و البخيل:الذى يأكل و لا يعطى،و اللئيم الذى لا يأكل و لا يعطى.

-الإمام الرضا(عليه السلام):كان أمير المؤمنين(عليه السلام)يقول:خلقت الخلائق فى قدره*فمنهم سخى و منهم بخيل فأما السخى ففى راحه*و أما البخيل فشوم طويل.

-الإمام الصادق عليه السلام:إن أمير المؤمنين عليه السلام بعث إلى رجل بخمسه أوساق من تمر...فقال رجل لأمير المؤمنين عليه السلام:و اللّه ما سألك فلان،و لقد

كان يجزيه من الخمسه أوساق وسق واحد،فقال له أمير المؤمنين عليه السلام:لا كثر اللّه فى المؤمنين ضربك،أعطى أنا و تبخل أنت!

-الإمام على عليه السلام:كثره العلل آيه البخل.

-عنه عليه السلام:البخيل متحجج بالمعاذير و التعاليل.

(۳).روم،۳۰: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِى فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ».

(۴).آل عمران،۱۸۰: «وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ لِلّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»؛ و توبه،۳۴ و ۳۵ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِى سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ* يَوْمَ يُحْمىٰ عَلَيْها فِى نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوىٰ بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هٰذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ».

(۵).«علت»در لغت به معنى«مرض و بيمارى»است.

(۶).حديد،۲۰: «اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياهُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَهٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِى الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفّارَ نَباتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً وَ فِى الْآخِرَهِ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَهٌ مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَياهُ الدُّنْيا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ»؛ توبه،۳۴-۳۵ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِى سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ* يَوْمَ يُحْمىٰ عَلَيْها فِى نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوىٰ بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هٰذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ».

(۷).قرآن كريم درباهر قارون مى گويد: «إِنَّ قارُونَ كانَ مِنْ قَوْمِ مُوسىٰ فَبَغىٰ عَلَيْهِمْ وَ آتَيْناهُ مِنَ الْكُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ أُولِى الْقُوَّهِ إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ* وَ ابْتَغِ فِيما آتاكَ اللّهُ الدّارَ الْآخِرَهَ وَ لا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيا [شيخ مفيد در كتاب امالى،ص ۲۶۸ مى نويسد:و فى المعانى باسناده عن أمير

المؤمنين عليه السلام قال:لا تنس صحتک و قوتک و فراغک و شبابک و نشاطک أن تطلب بها الاخره] وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللّهُ إِلَيْکَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ* قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدِی أَ وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَکْثَرُ جَمْعاً وَ لا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ* فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فِی زِينَتِهِ قالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ* وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَکُمْ ثَوابُ اللّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا يُلَقّاها إِلاَّ الصّابِرُونَ* فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ فَما کانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ ما کانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ* وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَکانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْکَأَنَّ اللّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لا أَنْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنا لَخَسَفَ بِنا وَيْکَأَنَّهُ لا يُفْلِحُ الْکافِرُونَ». قصص،۷۶-۸۲.

(۸).نسب قارون:قرآن کريم قارون را از قوم موسی می داند.در اين باره روايات فراوانی داريم که نسبت او را با موسی معين می کند:

-الخرائج و الجرائح،قطب الدين راوندی،ج ۲،ص ۹۳۹:«و إن موسی بن عمران- علی نبينا و عليه السلام کان مبتلی بابن عمه قارون».

-بحار الأنوار،ج ۱۳،ص ۲۵۰:بيان:قوله تعالی کان من قوم موسی قيل:کان ابن عمه يصهر بن قاهث،و موسی ابن عمران بن قاهث،و قيل:کان ابن خالته،قال الطبرسی:

و روی ذلک عن أبی عبد اللّه عليه السلام،و قيل:کان عم موسی.

درباره رفتار قارون آمده است:

-بحار الأنوار،ج ۱۳،ص ۲۵۴.بيان:قال الثعلبی:کان قارون أعلم بنی إسرائيل بعد موسی و هارون و أفضلهم و أجملهم،و لم يکن فيهم اقرء للتوراه منه،و لکنه نافق کما نافق السامری فبغی علی قومه.

درباره ثروت قارون و معنای بغی که در آيه آمده است گفته اند:

-بحار الأنوار،ج ۱۳،ص ۲۵۴:و اختلف فی معنی هذا البغی فقال ابن عباس:کان فرعون قد ملک قارون علی بنی إسرائيل حين کان بمصر،و عن المسيب بن شريک أنه کان عاملا علی بنی إسرائيل و کان يظلمهم،و قيل:زاد عليهم فی الثياب شبرا،

و قیل:بغی علیهم بالکبر،و قیل:بکثره ماله و کان أغنی أهل زمانه و أثراهم.

-در تفسیر «إِنَّمٰا أُوتِیتُهُ عَلیٰ عِلْمٍ عِنْدِی»: بحار الأنوار،ج ۱۳،ص ۲۵۲:قال البیضاوی:

أی فضلت به علی الناس و استوجبت به التفوق علیهم بالجاه و المال،و «عَلیٰ عِلْمٍ» فی موضع الحال،و هو علم التوراه و کان أعلمهم،و قیل هو علم الکیمیاء،و قیل:علم التجاره و الدهقنه و سائر المکاسب،و قیل:علمه بکنوز یوسف.

-و اختلف فی مبلغ عده العصبه فی هذا الموضع فقال مجاهد:ما بین العشره إلی خمسه عشر،و قال قتاده:ما بین العشره إلی أربعین،و قال عکرمه:منهم من یقول أربعون و منهم من یقول سبعون،و قال الضحاک ما بین الثلاثه إلی العشره،و قیل:هم ستون، و روی عن خثیمه قال:وجدت فی الانجیل أن مفاتیح خزائن قارون و قر ستین بغلا غراء محجله ما یزید منها مفتاح علی إسبع لکل مفاتح منها کنز،و یقال:کان أینما یدهب تحمل معه،و کانت من حدید،فلما ثقلت علیه جعلها من خشب فثقلت علیه فجعلها من جلود البقر علی طول الاصابع،فکانت تحمل معه علی أربعین بغلا.

سبب هلاکت قارون:

-بحار الأنوار،ج ۱۳،ص ۲۵۰:و کان سبب هلاک قارون أنه لما أخرج موسی بنی إسرائیل من مصر و أنزلهم البادیه أنزل اللّه علیهم المن و السلوی و انفجر لهم من الحجر اثنا عشره عینا بطروا و قالوا:لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها قال لهم موسی أتستبدلون الذی هو أدنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فإن لکم ما سألتم فقالوا کما حکی اللّه:إن فیها قوما جبارین و إنا لن ندخلها حتی یخرجوا منها ثم قالوا لموسی:اذهب أنت و ربک فقاتلا إنا ههنا قاعدون ففرض اللّه علیهم دخولها و حرمها علیهم أربعین سنه یتیهون فی الارض،فکانوا یقومون من أول اللیل و یأخذون فی قراءه التوراه و الدعاء و البکاء،و کان قارون منهم،و کان یقرء التوراه و لم یکن فیهم أحسن صوتا منه،و کان یسمی القارون لحسن قراءته،و قد کان یعمل الکیمیاء،فلما طال الامر علی بنی إسرائیل فی التیه و التوبه و کان قارون قد امتنع أن یدخل معهم فی التوبه و کان موسی یحبه فدخل إلیه موسی فقال له:یا قارون قومک فی التوبه و أنت قاعد ههنا ادخل

معهم و إلا نزل بک العذاب،فاستهان به و استهزأ بقوله،فخرج موسی من عنده مغتما فجلس فی فناء قصره و علیه جبه شعر،و نعلان من جلد حمار شراکهما من خیوط شعر،بیده العصا،فأمر قارون أن یصب علیه رماد قد خلط بالماء،فصب علیه،فغضب موسی غضبا شدیدا،و کان فی کتفه شعرات کان إذا غضب خرجت من ثیابه و قطر منها الدم،فقال موسی:یا رب إن لم تغضب لی فلست لک بنبی!فأوحی اللّه إلیه قد أمرت السماوات و الارض أن تطعک فمرهما بما شئت،و قد کان قارون أمر أن یغلق باب القصر،فأقبل موسی فأومأ إلی الابواب فانفرجت و دخل علیه،فلما نظر إلیه قارون علم أنه قد اوتی بالعذاب،فقال:یا موسی أسألک بالرحم التی بینی و بینک، فقال له موسی:یا ابن لاوی لا تردنی من کلامک،یا أرض خذیه،فدخل القصر بما فیه فی الارض،و دخل قارون فی الارض إلی الرکبه فبکی و حلفه بالرحم،فقال له موسی:یا ابن لاوی لا تردنی من کلامک،یا أرض خذیه،فابتلعته بقصره و خزائنه، و هذا ما قال موسی لقارون یوم أهلکه اللّه،فعیره اللّه بما قاله لقارون،فلعم موسی أن اللّه قد عیره بذلک،فقال:یا رب إی قارون دعانی بغیرک،و لو دعانی بک لاجبته، فقال اللّه:یا ابن لاوی لا تردنی من کلامک،فقال موسی:یا رب لو علمت أن ذلک لک رضی لاجبته،فقال اللّه تعالی:یا موسی و عزتی و جلالی و جودی و مجدی و علو مکانی لو أن قارون کما دعاک دعانی لاجبته،و لکنه لما دعاک و کلته إلیک.

-«و کان أول طغیانه أنه تکبر و استطال علی الناس بکثره الاموال،فکان یخرج فی زینته و یختال کما قال تعالی: فَخَرَجَ عَلىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قال مجاهد:خرج علی براذین بیض علیها سروج الارجوان،و علیهم المعصفرات.و قال عبد الرحمن:خرج فی سبعین ألفا علیهم المعصفرات و قال مقاتل:علی بغله شهباء علیها سرج من الذهب علیها الارجون و معه أربعه آلاف فارس علیهم و علی دوابهم الارجوان،و معه ثلاثه آلاف جاریه بیض علیهن الحلی و الثیاب الحمر علی البغال الشهب،فتمنی أهل الجهاله مثل الذی اوتیه،کما حکی اللّه،فوعظهم أهل العلم باللّه أن اتقوا اللّه فإن ثواب اللّه خیر لمن آمن و عمل صالحا.قال:ثم إن اللّه أوحی إلی نبیه موسی أن یأمر قومه أن یعلقوا فی أردیتهم خیوطا أربعه فی کل طرف خیطا أخضر،لونه لون السماء.فدعا موسی

بنی إسرائیل و قال لهم:إن اللّه تعالی یأمرکم أن تعلقوا فی أردیتکم خیوطا خضراء کلون السماء لکی تذکروا ربکم إذا رأیتموها و أنه تعالی ینزل من السماء کلامه علیکم.

فاستکبر قارون و قال:إنما تفعل هذه الارباب بعبیدهم لکی یتمیزوا من غیرهم،و لما قطع موسی علیه السلام ببنی إسرائیل البحر جعل الحبوره و هی رئاسه المذبح و بیت القربان لهارون،فکان بنو إسرائیل یأتون بهدیتهم و یدفعونه إلی هارون فیضعه علی المذبح فتنزل نار من السماء فتأکله فوجد قارون فی نفسه من ذلک،و أتی موسی و قال:یا موسی لک الرساله،و لهارون الحبوره و لست فی شئ من ذلک و أنا أقرء للتوراه منکما لاصبر لی علی هذا،فقال موسی:و اللّه ما أنا جعلتها فی هارون بل اللّه تعالی جعلها له:فقال قارون:و اللّه لا اصدقک فی ذلک حتی ترینی بیانه،قال:فجمع موسی علیه السلام رؤساء بنی إسرائیل و قال:هاتوا عصیکم،فجاؤوا بها فحزمها و ألقاها فی قبته التی کان یعبد اللّه تعالی فیها،و جعلوا یحرسون عصیهم حتی أصبحوا، فأصبحت عصا هارون علیه السلام قد اهتزلها ورق أخضر،و کانت من ورق شجر اللوز،فقال موسی:یا قارون تری هذا؟فقال قارون:و اللّه ما هذا بأعجب مما تصنع من السحر،فذهب قارون مغاضبا،و اعتزل موسی بأتباعه،و جعل موسی یداریه للقرابه التی بینهما،و هو یؤذیه فی کل وقت،و لا یزید کل یوم إلا کبرا و مخالفه و معاداه لموسی علیه السلام حتی بنی دارا و جعل بابها من الذهب،و ضرب علی جدرانها صفائح الذهب و کان الملاـ من بنی إسرائیل یغدون إلیه و یروحون فیطعمهم الطعام و یحدثونه و یضاحکونه.قال ابن عباس:ثم إن اللّه سبحانه و تعالی أنزل الزکاه علی موسی علیه السلام فلما أوجب اللّه سبحانه الزکاه علیهم أبی قارون فصالحه عن کل ألف دینار علی دینار،و عن کل ألف درهم علی درهم،و عن کل ألف شاه علی شاه، و عن کل ألف شئ شیئا،ثم رجع إلی بیته فحسبه فوجده کثیرا فلم تسمح بذلک نفسه فجمع بنی إسرائیل و قال لهم:یا بنی إسرائیل إن موسی قد أمرکم بکل شئ فاطعتموه، و هو الآن یرید أن یأخذ أموالکم فقالوا له:أنت کبیرنا و سیدنا فمرنا بما شئت،فقال:

آمرکم أن تجیؤوا بفلانه البغی فنجعل لها جعلا علی أن تقذفه بنفسها،فإذا فعلت ذلک خرج علیه بنو إسرائیل و رفضوه فاسترحنا منه،فأتوا بها فجعل لها قارون ألف درهم،

و قیـل ألف دینار،و قیل طستا من ذهب،و قیل:حکمها و قال لها:إنی امولک و اخلطک بنسائی علی أن تقـذفی موسـی بنفسـک غدا إذا حضـر بنو إسرائیل،فلما أن کان الغد جمع قارون بنی إسرائیل،ثم أتی موسی،فقال له:إن بنی إسرائیل قد اجتمعوا ینتظرون خروجک لتأمرهم و تنهاهم و تبین لهم أعلام دینهم و أحکام شـریعتهم،فخرج إلیهم موسی و هم فی براح من الارض،فقام فیهم خطیبا و وعظهم فیما قال:یا بنی إسـرائیل من سـرق قطعنا یـده،و من افتری جلدناه ثمانین،و من زنا و لیست له امراه جلدناه مائه،و من زنـا و له امرأه رجمنـاه حتی یموت،فقـال له قـارون:و إن کنت أنت؟ قال:و إن کنت أنا،قال قارون:فإن بنی إسـرائیل یزعمون أنک فجرت بفلانه،قال:

أنا؟!قال:نعم،قال:ادعوها،فإن قالت فهو کما قالت،فلما أن جاءت قال لها موسی:

یـا فلانـه إنمـا أنـا فعلت لـک ما یقول هؤلاء؟و عظم علیها،و سألها بالـذی فلق البحر لبنی إسـرائیل و أنزل التوراه علی موسـی إلا صـدقت،فلمـا ناشـدها تـدراکها اللّه بـالتوفیق و قـالت فی نفسـها:لئن احـدث الیوم توبه أفضـل من أن اوذی رسول اللّه،فقالت:لا، کذبوا،و لکن جعل لی قارون جعلا علی أن أقذفک بنفسی،فلما تکلمت بهذا الکلام سقط فی یده قارون و نکس رأسه و سکت الملا و عرف أنه وقع فی مهلکه،و خر موسـی ساجـدا یبکی و یقول:یا رب إن عدوک قد آذانی و أراد فضـیحتی و شـینی،اللهم فإن کنت رسولک فاغضب لی و سـلطنی علیه،فأوحی اللّه سـبحانه أن ارفع رأسک و مر الارض بما شئت تطعک،فقال موسی:یا بنی إسـرائیل إن اللّه تعـالی قـد بعثنی إلی قـارون کمـا بعثنی إلی فرعـون،فمن کـان معه فلیثبت مکـانه،و من کـان معی فلیعـتزل، فـاعتزلوا قـارون و لم یبق معه إلاـ رجلاـن،ثم قـال موسـی علیه السـلام:یـا أرض خـذیهم، فأخـذتهم إلی کعابهم،ثم قال:یا أرض خـذیهم فأخـذتهم إلی رکبهم،ثم قال:یا أرض خـذیهم فأخـذتهم إلی حقوهم،ثم قال:یا أرض خـذیهم فأخـذتهم إلی أعناقهم،و قارون و أصـحابه فی کل ذلک یتضـرعون إلی موسـی علیه السلام و یناشده قارون اللّه و الرحم، حتی روی فی بعض الاخبار أنه ناشده سبعین مره،و موسی فی جمیع ذلک لا یلتفت إلیه لشده غضبه،ثم قال:یا أرض خذیهم،فانطبقت علیهم الارض،فأوحی اللّه سبحانه إلی موسی:یا موسی ما أفظک!استغاثوا بک سبعین مره فلم ترحمهم و لم

تغثهم،أما و عزتی و جلالی لو إیای دعونی مره واحده لوجدونی قریبا مجیبا.قال قتاده:ذکر لنا أنه یخسف به کل یوم قامه،و أنه یتجلجل فیها و لا یبلغ قعرها إلی یوم القیامه،فلما خسف اللّه تعالی بقارون و صاحبیه أصبحت بنو إسرائیل یتناجون فیما بینهم أن موسی إنما دعا علی قارون لیستبد بداره و کنوزه و أمواله،فدعا اللّه تعالی موسی علیه السلام حتی خسف بداره و أمواله الارض،و أوحی اللّه تعالی إلی موسی:

إنی لا اعبد الارض لاحد بعدک أبدا،فذلک قوله تعالی:فخسفنا به و بداره الارض فما کان من فئه ینصرونه من دون اللّه و ما کان من المنتصرین

(۹).به پانوشت قبل مراجعه شود.

(۱۰).ماعون،۴-۷.

(۱۱).عنکبوت،۴۵: «اُتْلُ مٰا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتٰابِ وَ أَقِمِ الصَّلاٰهَ إِنَّ الصَّلاٰهَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللّٰهِ أَکْبَرُ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تَصْنَعُونَ».

(۱۲).کافی،ج ۲،ص ۴۵۸؛اعتقادات،شیخ مفید،ص ۵۷؛بحار الانوار،ج ۲۲،ص ۴۰۲:

«عن أبی عبد اللّه،علیه السلام،قال:جاء رجل إلی أبی ذر فقال:یا أبا ذر ما لنا نکره الموت؟فقال:لانکم عمرتم الدنیا و أخربتم الآخره فتکرهون أن تنقلوا من عمران إلی خراب.فقال له:فکیف تری قدومنا علی اللّه؟فقال:أما المحسن منکم فکالغائب یقدم علی أهله و أما المسیئ منکم فکالآبق یرد علی مولاه،قال:فکیف تری حالنا عند اللّه؟ قال:اعرضوا أعمالکم علی الکتاب،إن اللّه یقول: إِنَّ الْأَبْرٰارَ لَفِی نَعِیمٍ* وَ إِنَّ الْفُجّٰارَ لَفِی جَحِیمٍ. قال:فقال الرجل:فأین رحمه اللّه؟قال:رحمه اللّه قریب من المحسنین».

(۱۳).اعراف،۵۶: «وَ لاٰ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاٰحِهٰا وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ»

(۱۴).نساء،۱۸.

(۱۵).دعوات،قطب الدین راوندی،ص ۲۳۷:قال،صلی اللّه علیه و آله:«ان اللّه یقبل توبه عبده ما لم یغرغر...»؛تفسیر المیزان،ج ۴،ص ۲۵۲:«أن رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله و سلم،قال:«إن اللّه یقبل توبه عبده أو یغفر لعبده ما لم یقع الحجاب».

ص:۳۷۴

(۱۶).یونس،۹۰.

(۱۷).اشاره است به این آیه: «فَأَرادَ أَنْ یَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِیعاً». إسراء،۱۰۳.

(۱۸).روم،۳۰: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ».

(۱۹).مدثر،۳۸.

(۲۰).توبه،۳۸: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُمْ إِذا قِیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاةِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَةِ فَما مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلاّ قَلِیلٌ».

(۲۱).عادیات،۱-۸.

(۲۲).رسائل المرتضی،شریف مرتضی،ج ۲،ص ۲۱۶:«قال الرسول الصادق، صلی اللّه علیه و آله و سلم:«حبک الشئ یعمی و یصم»؛نیز در خصال،صدوق،ص ۲۵؛و فتاوی المیسره،سید علی سیستانی،ص ۳۸۸،از امام صادق،علیه السلام:«حب الدنیا راس کل خطیئه»؛نیز در نهج البلاغه،خطبه ۱۰۹:«...و أماتت الدنیا قلبه،و ولهت علیها نفسه،فهو عبد لها،و لمن فی یده شئ منها...».

(۲۳).بقره،۴۳: «وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّاکِعِینَ»؛ بقره،۱۱۰: «وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»؛ حج،۷۸: «وَ جاهِدُوا فِی اللّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَ فِی هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللّهِ هُوَ مَوْلاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصِیرُ».

(۲۴).ذخیره المعاد،محقق سبزواری،ج ۳،ص ۴۸۳،که از کتاب احتجاج اقتباس شده:

«ورد علی توقیع من الشیخ ابی جعفر محمد بن عثمن العمری،قدس اللّه روحه،ابتداء لم یتقدمه سؤال«بسم اللّه الرحمن الرحیم لعنه اللّه و الملائکه و الناس اجمعین علی من استحل من مالنا درهما»؛نیز در المقنعه،شیخ مفید،ص ۲۸۰:«عن أحدهما، علیهما السلام،قال:«إن أشد ما فیه الناس یوم القیامه أن یقوم صاحب الخمس فیقول:

«یا رب خمسین»،و قد طیبنا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم».

(۲۵).حدید،۱۱: «مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضٰاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ»؛ در آیه ۱۹ سوره مزمل به صورت امر «...أَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً...» آمده است که به خاطر طولانی بودنش همه آن آورده نشد.

(۲۶).اشاره به این آیه است:بقره،۱۷۷: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلاٰئِکَهِ وَ الْکِتٰابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمٰالَ عَلیٰ حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السّٰائِلِینَ وَ فِی الرِّقٰابِ وَ أَقٰامَ الصَّلاٰهَ وَ آتَی الزَّکٰاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذٰا عٰاهَدُوا وَ الصّٰابِرِینَ فِی الْبَأْسٰاءِ وَ الضَّرّٰاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولٰئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». نساء،۳۶: «وَ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ لاٰ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوٰالِدَیْنِ إِحْسٰاناً وَ بِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینِ وَ الْجٰارِ ذِی الْقُرْبیٰ وَ الْجٰارِ الْجُنُبِ وَ الصّٰاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ وَ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ مَنْ کٰانَ مُخْتٰالاً فَخُوراً». بقره،۸۳: «وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِیثٰاقَ بَنِی إِسْرٰائِیلَ لاٰ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّٰهَ وَ بِالْوٰالِدَیْنِ إِحْسٰاناً وَ ذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینِ وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاٰهَ وَ آتُوا الزَّکٰاهَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلاّٰ قَلِیلاً مِنْکُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ».

(۲۷).بقره،۱۱۰: «وَ أَقِیمُوا الصَّلاٰهَ وَ آتُوا الزَّکٰاهَ وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»؛ مزمل، ۲۰: «...وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ...» .

(۲۸).توبه،۷۲: «وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ مَسٰاکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنّٰاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اللّٰهِ أَکْبَرُ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» ؛صف، ۱۲: «یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ وَ مَسٰاکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنّٰاتِ عَدْنٍ ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».

(۲۹).مناقب،ابن شهر آشوب،ج ۳، ص ۳۵۹؛نیز در کتاب وسائل الشیعه،ج ۱۲،ص ۳۷۳؛ و بحار الانوار،ج ۴۷،ص ۱۳۴(با اختلاف اندک آورده شده):«کان رجل من ملوک أهل الجبل یأتی الصادق فی حجه کل سنه فینزله أبو عبد اللّه،علیه السلام،فی دار من دوره فی المدینه و طال حجه و نزوله فأعطی أبا عبد اللّه عشره آلاف درهم لیشتری له

دارا و خرج إلى الحج،فلما انصرف قال:جعلت فداک اشتریت لی الدار؟قال:نعم، و أتی بصک فیه:بسم اللّه الرحمن الرحیم هذا ما اشتری جعفر بن محمد الفلان بن فلان الجبلی له دار فی الفردوس حدها الاول رسول اللّه و الحد الثانی أمیر المؤمنین و الحد الثالث الحسن بن علی و الحد الرابع الحسین بن علی،فلما قرأ الرجل ذلک قال:قد رضیت جعلنی اللّه فداک.قال فقال أبو عبد اللّه انی أخذت ذلک المال ففرقته فی ولد الحسن و الحسین و أرجو أن یتقبل اللّه ذلک و یثیبک به الجنه.قال:فانصرف الرجل إلی منزله و کان الصک معه ثم اعتل عله الموت فلما حضرته الوفاه جمع أهله و حلفهم أن یجعلوا الصک معه ففعلوا ذلک،فلما أصبح القوم غدوا إلی قبره فوجدوا الصک علی ظهر القبر مکتوب علیه:و فی ولی اللّه جعفر بن محمد».

(۳۰).فصلت،۳۰.

(۳۱).نهج البلاغه،خطبه ۱۴۲:«فمن آتاه اللّه مالا فلیصل به القرابه،و لیحسن منه الضیافه، و لیفک به الاسیر و العانی،و لیعط منه الفقیر و الغارم،و لیصبر نفسه علی الحقوق و النوائب ابتغاء الثواب،فإن ففوزا بهذه الخصال شرف مکارم الدنیا و درک فضائل الآخره إن شاء اللّه»؛و در خطبه ۲۰۹:«و قد دخل علی العلاء بن زیاد الحارث و هو من أصحابه یعوده فلما رأی سعه داره قال ما کنت تصنع بسعه هذه الدار فی الدنیا.أما أنت إلیها فی الآخره کنت أحوج،و بلی إن شئت بلغت بها الآخره تقری فیها الضیف و تصل فیها ارحم،و تطلع منها الحقوق مطالعها،فإذا أنت قد بلغت بها الآخره».

(۳۲).بقره،۲۶۱: «مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ».

(۳۳).بقره،۲۶۱.

(۳۴).تفسیر روح البیان،ج ۱،ص ۳۸۴.(چاپ دار احیاء التراث العربی) فقه الرضا،علی بن بابویه،ص ۳۶۲:«روی أن رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،قال لعدی بن حاتم:«رفع عن أبیک العذاب الشدید بسخاوه نفسه».

(۳۵).شرح الأسماء الحسنی،ملا هادی سبزواری،ج ۲، ص ۴۱:««ارباب القلوب قد امروا بقوله:صلی اللّه علیه و آله:«تخلقوا باخلاق اللّه»؛نیز در بحار الانوار،ج ۵۸،ص

۱۲۹(بدون ذکر نام معصوم)؛و در شرح اصول کافی،ج ۹،ص ۳۷۲،به صورت کما قیل آورده است.

(۳۶).سعدی شیرازی در بوستان می گوید:

یکی زهره خرج کردن نداشت زرش بود و یارای خوردن نداشت

نه خوردن که خاطر بر آسایدش نه دادی که فردا به کار آیدش

شب و روز در بند زر بود و سیم زر و سیم در بند مرد لئیم

بدانست روزی پسر در کمین که ممسک کجا کرد زر در زمین

ز خاکش برآورد و بر باد داد شنیدم که سنگی در آن جا نهاد

جوانمرد را زر بقایی نکرد به یک دستش آمد به دیگر بخورد

کزین کم زنی بود ناپاک رو کلاهش به بازار و میزر گرو

نهاده پدر چنگ در نای خویش پسر چنگی و نایی آورده پیش

پدر زار و گریان همه شب نخفت پسر بامدادان بخندید و گفت:

زر از بهر خوردن بود ای پدر ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر

زر از سنگ خارا برون آورند که با دوستان و عزیزان خورند

زر اندر کف مرد دنیاپرست هنوز ای برادر به سنگ اندرست

چو در زندگانی بدی با عیال گرت مرگ خواهند از ایشان منال

چو چشمار و آنگه خورند از تو سیر که از بام پنجه گز افتی به زیر

بخیل توانگر به دینار و سیم طلسمی است بالای گنجی مقیم

از آن سال ها می بماند زرش که لرزد طلسمی چنین بر سرش

به سنگ اجل ناگهش بشکنند به آسودگی گنج قسمت کنند

پس از بردن و گرد کردن چو مور بخور پیش از آن که خوردت کرم گور

سخن های سعدی مثال است و پند به کار آیدت گر شوی کاربند

دریغ است از این روی برتافتن کز این روی دولت توان یافتن.

ص:۳۷۸

و در انتها گلستان می گوید:دو کس مردند و تحسر بردند:یکی آن که داشت و نخورد.

و یکی آن که دانست و نکرد:

کس نبیند بخیل فاضل را که نه در عیب گفتنش کوشد

ور کریمی دو صد گنه دارد کرمش عیب ها فروپوشد.

(۳۷).آل عمران،۱۸۰.

(۳۸).توبه،۳۴: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لاٰ یُنْفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ».

(۳۹).بیتی از منظومه حدیقه الحقیقه از سنایی غزنوی است.

(۴۰).توبه،۳۵.

۱۶ عقل و اعتدال در محبتهای مادی و معنوی

اشاره

شیراز،حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب ۱۳۸۵

ص:۳۸۱

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

یکی از موضوعات بسیار مهمی که قرآن کریم و انبیا و اولیای الهی بدان دعوت کرده اند،رعایت اعتدال و میانه وری در محبت های مادی و دنیوی است.بر طبق این تعالیم،انسان باید بر رعایت عدالت و حد وسط در این گونه دوست داشتن ها مواظبت نماید، ۱ چراکه این دست علاقه ها و خواستن ها اگر صورت افراط به خود بگیرند وبه تعبیر قرآن کریم به «محبت شدید» ۲ تبدیل شوند،آن محبوب دنیایی را معبود انسان قرار می دهند. ۳ به عبارت روشن تر،چنین علاقه مفرطی باطن آدمی را از خدا خالی می کند و آن معشوق را به جای پروردگار محور توجه هایش قرار می دهد. ۴ در نتیجه،آثار معبودی غیر از اللّه درون انسان را متأثر می سازد و خلق وخوهای او براساس ویژگی های همان معبود شکل می گیرد و چنین انسانی به یک منبع مولّد اعمال باطل و حیوانی تبدیل می شود. ۵ مجموع این اعمال هم شرایطی برای او به وجود خواهد آورد که زندگی اش به تعبیر قرآن مجیدزندان او خواهد شد ۶ و در صورتی که نتواند خودش را در مهلت معین با اعمال صالح و توبه واقعی توبه ای

که امیر المؤمنین،علیه السلام،در نهج البلاغه در باب حکمت ها بیان کرده اند ۷ -نجات بدهد،آن زندان برای وی ابدی خواهد شد.

امیر المؤمنین،علیه السلام،می فرمایند:کسی که گرفتار چنین زندانی شود که ساختهٔ خود اوست و نتواند خود را در مهلت مقرر از بند آن برهاند،نجاتش تا ابد غیر ممکن خواهد شد و از آن بیماری باطن شفا نخواهد یافت:

«ألا و إنه لا فقر بعد الجنه،ألا و إنه لا غنی بعد النار،لا یفکّ أسیرها و لا یبرأ ضریرها». ۸

نه این زندان،که شکل ملکوتی اش در قیامت«دوزخ»است،قابل رهایی است و نه این مرض که به عالم آخرت منتقل شده قابل درمان است.زیرا لازمه درمان پذیر بودن این بیماری ها در آخرت این است که بسیاری از آیات قرآن مجید را در این باره باور نکنیم؛آیاتی که درباره اهل دوزخ می فرماید:

«خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً». ۹

اگر این بیماری ها در آخرت علاج شوند،دیگر معنی ندارد کسی سال ها در جهنم بماند.پس،مفهوم خلود در آتش این است که شفای بیماری های روانی ای که باعث انحرافات عملی و اخلاقی شده اند،پس از انتقال به عالم دیگر غیر ممکن است.

البته،اگر این بیمار دربند در همین دنیا در مقام آزادی خود برآید، امکان نجاتش فراهم است.قرآن مجید می فرماید:

«یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَیٰ أَنْفُسِهِمْ لاَ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً». ۱۰

ای بندگان من که بارتکاب گناه بر خود زیاده روی کردید!از رحمت خدا نومید نشوید،یقینا خدا همه گناهان را می آمرزد؛زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

زنـدانیان نفس در همین دنیا می تواننـد خود رهایی بخشـند،زیرا بیماری های درونی در این جهان درمان پذیرنـد.ولی اگر این اسارت تا مرگ انسان ادامه یابد و این بیماری ها با او بمانند و به عالم بعد منتقل شوند،راه نجات و درمانی برای آن اسیر بیمار وجود نخواهد داشت.

رابطه با غیر خدا با عشق به آنان فرق دارد

در تاریـخ حیـات بشـر،همواره بوده انـد کسـانی که رابطه شـان بـا مـاسوی اللّه رابطه ای طبیعی،فطری و معمولی بوده است.این رابطه هیـچ گاه به سـر حـد عشق شدیـد نرسـیده و محبت ورزیـدن به جایی کشانده نشده است که محبوب در مقام معبود قرار گیرد.اینـان رابطه طبیعی خود بـا امور دنیوی را در مسـیر مثبت انـداخته اند.بـدین صورت که کالاـی دنیا را برای عبادت حق و خدمت به خلق تحصیل کرده اند.این گروهند که در معارف الهی با عنوان«زاهد»معرفی شده اند. ۱۱

مفهوم زهد

زاهـد در این معـارف به کسـی اطلاق نمی شود که از همه خلق بریـده است و کاری به کار دنیا و امور دنیوی نـدارد و حوائج جسـمانی اش را فقط تا حد ضـروریات حیاتی رفع می کند و زندگی اش عبارت از دو لقمه نان خشک و یک لباس مندرس و یک سری عبادات است.چنین زاهدی در آیین اسلام وجود ندارد.

زاهد در فرهنگ اسـلام انسانی است که میل،خواسته،شهوت و محبت دنیوی اش منطبق بر طبیعت و عدالت است ۱۲ و باید هم این گونه باشد.

چون اگر این محبت و شـهوت و خواسـته در وجود انسان نباشـد،به دنبال کسب و جـذب متاع و ابزار مادی نمی رود.زاهـد،در این تعریف،وقتی محبت های دنیوی را تحصیل کرد،آن ها را در طریق عبادت حق و

خدمت خلق به کار می گیرد و ابزارهای مادی را در غیر این دو مسیر مصرف نمی کند.به تعبیر قرآن مجید،زاهد نه«مبذّر»است نه«مسرف»و نه«مترف».

طبق تصریح کلام الهی،مردمی که کالای دنیا را تبذیر می کنند،یعنی در غیر جای خود به مصرف می رسانند،برادران شیطان هستند:

«إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کٰانُوا إِخْوٰانَ الشَّیٰاطِینِ». ۱۳

بی تردید اسراف کنندگان و ولخرجان،برادران شیاطین اند.

گروهی دیگر نیز نعمت های خدا را مسرفانه یعنی خارج از حد شرعی اش مصرف می کنند؛مثلا،اتومبیلی می خرند به بهای دویست میلیون تومان،مسکنی تهیه می کنند به قیمت دو میلیارد تومان،اثاث زندگی از قبیل فرش و مبلمان و غیره تهیه می کنند به قیمت یک میلیارد تومان.این ها از نظر خداند عالم مسرف هستند و حبّ خداوند شامل حال آنان نمی شود.

«إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ». ۱۴

قطعا خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

این در حالی است که مردان خدا مرکب و خانه و لباسی در حد نیاز همین تن خاکی تأمین می کنند.

مترفین نیز کسانی هستند که نعمت های خدا را با قهقهه و خنده های مستانه در گناه و معصیت خرج می کنند. ۱۵

این سه طایفه مردود هستند.اینان کسانی هستند که عشقشان به کالای دنیا افراطی است و متاع دنیا معبود آن هاست.به عبارت دیگر،دنیا آنان را بنده خود کرده است.

مردم بندگان دنیایند

حضرت سید الشهداء،علیه السلام،در مدت شش ماهی که در مکه بودند

و در این شـهر اقامت داشـتند،با مردمان بسـیاری در منی و عرفات و دیگر مکان های مربوط به مناسک حج سـخن گفتند یا از طریق آنان نامه های بسیار به اهالی بلاد اسـلامی فرسـتادند و نماینـدگانی گسـیل کردنـد و برای نهضت خویش از آنان یاری خواستند،اما از میان چند میلیون مسلمان فقط ۷۲ نفر به نـدای ایشان لبیک گفتند.از این نفرات اندک نیز حدود ۱۷ نفر اعضای خانواده خود امام بودنـد و بقیه کسانی بودنـد که از کوفه و بصـره و مکه و مدینه به حضـرت ابی عبد اللّه،علیه السـلام،پیوسـته بودند.

حال،این پرسش مهم مطرح است که چرا فقط ۷۲ نفر؟

بی تردیـد،مردمان آن روزگار ماهیت دعوت حضـرت را می شـناختند و می دانسـتند که دعوت حضـرت فراخوانـدن به چیزی است که خدا و پیغمبران مردم را بدان ها فراخوانده اند.پس چه علتی در کار بود که از میان آنان جز همین یاران معدود کسی پاسخ ایشان را نداد؟

حضرت سید الشهداء،علیه السلام،خود به این سؤال پاسخ داده اند و دلیل استواری برای آن اقامه فرموده اند:

«الناس عبید الدنیا»، ۱۶

مردم بنـده دنیا و دنیا معبود آن هاست.مردم چنان عشق مفرطی به پول و صـندلی و مقام و ملک پیدا کرده اند که این مجموعه در جایگاه معبود قرار گرفته است و آنان هم تبـدیل به بنـده چنین معبودی شـده اند. ۱۷ مردم اسـیر دنیا شده و بند این اسارت چنان قوی و زنجیر این بندگی چنان سـنگین است که در مدت شش ماهی که امام دعوتش را با سخنرانی و ارسال نامه و پیک به همگان ابلاغ می کرد،پاسخ شایسته ای نشنید.

امیر المؤمنین،علیه السلام،می فرمایند:

«حب الشیء یعمی و یصمّ». ۱۸

عشق افراطی به غیر خدا(انسان را)کور و کر می کند.

آن که با پول نرد عشق می بازد،هرگز به دعوت آیات قرآن درباره زکات و انفاق و صدقات گوش فرانخواهد داد.چنین کسی کر و کور است و آینده نگر هم نیست.عشق های افراطی کار انسان را به جایی می رساند که او هیچ ارزشی برای دعوت پروردگار قائل نمی شود و این کمال بدبختی این جنس دوپاست.

علاقه و رابطه زاهدان راستین با متاع و ابزارهای دنیا طبیعی است و در نزدشان نظام کسب و مصرف متاع دنیا بر این مبناست که آن را پاک و حلال به دست آورند و در عبادت ربّ و خدمت به خلق هزینه کنند.

یعنی اگر به محل کسب آن ها بروید و بگویید:این مغازه چیست؟ خواهد گفت:مسجد است و من هم عبد اللّه هستم.او در این مسجد که درش به روی دنیا باز است متاع های پاکیزه را به دست می آورد،با بهره گیری از آن ها بدن خود را سرپا نگاه می دارد تا خداوند را عبادت کند و با درآمد مازاد بر نیاز خود نیز به عباد اللّه خدمت می کند.

این زاهدان راستین چگونه مغازه را مسجد نام می نهند؟پاسخ این است که آنان با امیر المؤمنین،علیه السلام،آشنایی کامل دارند و بر این نکته واقف اند که مولایشان فرموده است:

«الدنیا مسجد أحباء اللّه». ۱۹

وجب به وجب دنیا مسجد عاشقان خداست؛منزل،مغازه،کارخانه و زمین کشاورزی مسجد است.زاهد یک عمر خود را در مسجد می بیند.

مال را نیز از طریق مسجد به دست می آورد.آن چه را هم که کسب کرده خرج بندگی خدا و خدمت به خلق خدا می کند و بعد هم در کمال آرامش دنیا را ترک می کند و وارد عالم آخرت می شود،بدون این که هنگام ترک متاع دنیا و بیرون رفتن از آن کمترین دردی حس کند.در روایات آمده است که این گونه مردم بعد از مردنشان پی می برند که

مرده اند؛یعنی وقت مرگشان نمی فهمند که در حال مردن اند.

امیر المؤمنین،علیه السلام،می فرماید:مرگ اینان«انتقال من دار إلی دار» است. ۲۰ گویی آنان را از خانه ای به خانه دیگر منتقل می کنند.اینان خانه دوم را که می بینند،به یک باره درمی یابند که این منزل جدید با خانه نخستین قابل مقایسه نیست؛نه نعمت ها،نه عظمت و نه کرامتش.اینان مست از نجلی نور خدا در قلبشان،از سرای دنیا به عالم آخرت می روند و هنگامی که وارد شدند تازه آن جا می فهمند که انتقال پیدا کرده اند.

نه ویژگی اهل زهد از نگاه جبرئیل(ع)

اشاره

پیغمبر اسلام درباره اهل زهد از جبرئیل سؤال کرد و به او فرمود:حال درونی و اخلاق اهل زهد را برای من تفسیر کن!جبرئیل نه خصوصیت را برای این دسته از مردم بیان کرد و دو نکته را نیز در کنار این نه ویژگی برای آن حضرت روشن ساخت:

«قلت:یا جبرئیل فما تفسیر الزهد؟قال:الزاهد یحب من یحب خالقه و یبغض من یبغض،خالقه،و یتحرج من حلال الدنیا و لا یلتفت إلی حرامها؛فإن حلالها حساب و حرامها عقاب،و یرحم جمیع المسلمین کما یرحم نفسه،و یتحرج من الکلام کما یتحرج من المیته التی قد اشتدنتنها،و یتحرج عن حطام الدنیا و زینتها کما یتجنب النار أن تغشاه،و أن یقصر أمله،و کان بین عینیه أجله...».

به راستی،انسان تازه با شنیدن این خصوصیات پی می برد زاهدان چه انسان های باعظمتی هستند!

۱.محب خدا و اولیای اویند

اولین خصلتی که جبرئیل برای زاهدان بیان می کند درباره محبت های دنیوی است که اگر صحیح به کار گرفته شوند آثار مطلوبی برای انسان دارند.عرض کرد:جلوه های دنیا قدرت به دام انداختن این صاحبدلان باکرامت را ندارند.

«یحبّ من یحبّ خالقه».

عشق این بزرگواران نسبت به پروردگارشان خیلی شدید است؛

«وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ». ۲۱

آنان که ایمان آورده اند،محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی تر است.

آنان،بر اثر این محبت شدید،خدا را معبود خود گرفته اند و از طریق این محبت و معبود گرفتن خدا به تمام کمالات راه پیدا می کنند.این غیر از آن محبت افراطی به غیر خداست که رفتار انسان را وارونه می کند و به جانب بی نهایت بطلان و انحطاط سوق می دهد. ۲۲ اهل زهد،بعد از خدا،اگر بخواهند به کسی عشق بورزند،به همین دوستان و عاشقان خدا عشق می ورزند:

«یحبّ من یحبّ خالقه».

فقط به دوستان و عاشقان و یاران و حزب خدا عشق می ورزند.

جبرئیل گفت:یا رسول اللّه،هنگامی بر دل این ها نظر کنی،خواهی دید که خدا،انبیا،ائمه و اولیایش در دل اینان به صورت نور حاضر هستند؛ نوری که اعمال و اخلاقشان را جهت می دهد.

این گروه از مردم در طول تاریخ در هر شرایط و موقعیتی خود را از گزند وسوسه های مادی و زمینی حفظ کرده اند و برایشان فرقی نداشته که در چه شرایطی از زمان زندگی می کنند.حوادث و جریان های زمانه نه مانعی برای آن ها در توجه به معبود حقیقی بوده و نه بندی برای به اسارت کشیدن آن ها محسوب می شده است.حال،می خواهید دنیا پر از ماهواره و سایت های باطل یا مملو از فساد باشد می خواهید نباشد.

هم اکنون،بخشی از تباهی مملکت ما در زمینه روابط پسران و دختران، مردان و زنان،و فساد مکان هایی نظیر پارک ها،مراکز آموزشی و...ریشه در محبت افراد جامعه به فرهنگ غربی دارد؛فرهنگی که آمیزه ای است از یهودیت و مسیحیت باطل و یا مرکب از صهیونیسم و لائیسم

ص:۳۹۰

مسیحی نما.کسی که به حضرت زهرا،علیها السلام،علاقه دارد،اهل رعایت محرم و نامحرم است،حافظ حجاب و به جای آورنده شرط عفت و اخلاق و عصمت است و فریفته محبت های دنیوی نیست.ولی کسی که به زنان و دختران تل آویو و لندن و نیویورك و پاریس علاقه دارد،دوستدار عریانی و بدحجابی،اهل اختلاط با هرزه ها و نامحرمان،و نمایشگاهی برای چشم های آلوده است و امیالش ریشه در محبت های باطل او به جلوه های دنیایی دارد. ۲۳

فرشتۀ وحی افزود:یا رسول اللّه!این بزرگواران عاشق عاشقان خدا هستند.لذا باید توجه داشت که انسان وقتی محبوبانی همچون انبیا،امیر المومنین،امام صادق،سید الشهدا،و فاطمه زهرا،علیهم السلام،و اولیای الهی دارد،این محبت برانگیزاننده نیکی ها و اعمال صالح است و انسان را به راستی دگرگون می کند.

۲.بدخواه دشمن خدایند(و یبغض من یبغض خالقه)

زهدپیشۀ حقیقی با دشمنان خدا،گناهکاران حرفه ای و مفسدان رابطه قلبی ندارد و از آنان متنفر است؛لذا به رنگ آن ها نیز درنمی آید.او در جامعه اسلامی زندگی می کند،یهودی مسلك نمی شود،به مسیحیت نمی گراید،فرهنگ و ارزش های لندن و تل آویو و...دلش را نمی رباید.

چون از آنان و اعمال و اخلاقشان نفرت دارد.نفرت دفع می کند و محبت جذب می کند.مسالۀ خواستن و نخواستن است.کسی که آن ها را بخواهد بالاجبار به شکل آن ها درمی آید و کسی هم که خدا و انبیا را بخواهد قطعا شکل آنان را می پذیرد.

۳.در استفاده از حلال دنیا احتیاط می کنند(و یتحرّج من حلال الدنیا)

اهل زهد آن قدر درباره حلال دنیا اهل دقت و حزم و تقوا هستند که موضعی وسواس گونه در برابر آن دارند.گویی در نقطه ای قرار دارند که

می خواهند از حلال دنیا بگریزند.اینان در عین حال وقتی حلال را به دست می آورند،آن را در دو جا هزینه می کنند:عبادت رب،خدمت خلق.کاری هم به اوضاع زمانه ندارند،چون آن قدر مجذوب پروردگار هستند که به هیچ عنوان جذب جریانات زمانه نمی شوند.

نکته های بسیار در عبارت«یتحرج من حلال الدنیا»نهفته است.درباره اهمیت مساله کسب حلال،به چشم خودم عبرت هایی مشاهده کرده ام و با حوادثی برخورد داشته ام که تردید دارم باورپذیر باشند.زیرا باور کردن چنین اموری در زمانه ما دیگر خیلی سخت شده است.

تقوا و وسواس زاهدان درباره حلال های دنیاست نه حرام هایش.هر چه تاکنون شنیده ایم این بوده که اینان درباره حرام دنیا وسواس دارند که نکند حرامی وارد زندگی شان شود.بسیار شنیده ایم که همه جا گفته اند پرهیزکاران از گشتن به گرد امور حرام پرهیز می کنند و به دنبال محرمات نمی روند،اما در این روایت جبرئیل به پیغمبر می گوید این گروه در استفاده از حلال دنیا نیز احتیاط می کنند.یعنی نگاه شگفتی به حلال دنیا دارند،گویی از ترس و احتیاط با حلال ها روبه رو می شوند.

وقتی هم آن را پس از این همه احتیاط به دست می آورند،فقط در عبادت حق و خدمت خلق به مصرف می رسانند.اصلا،زندگی متّقیان چیزی جز عبادت و خدمت نیست و این دو نیز از هم جدا نیستند؛ آن چنان که گفته اند:عبادت به جز خدمت خلق نیست. ۲۴

۴.به حرام دنیا توجهی ندارد(و لا یلتفت إلی حرامها)

اشاره

ویژگی دیگر این بزرگواران این است که تا آخر عمر به حرام دنیا توجه ندارند و التفات به حرام حتی به ذهنشان هم خطور نمی کند.اینان چقدر از حرام دورند!گویی اصلا حرامی در این عالم وجود ندارد که به ذهنشان بیاید و توجهشان را جلب کند.

ص:۳۹۲

جبرئیل سپس به پیغمبر عرض کرد:«فإنّ حلالها حساب»؛یعنی خداونـد حلال دنیا را در قیامت به پای این ها حساب می کند و پاداش می دهـد و این هم از کرم و بزرگواری پروردگار است.خـدا در روز قیامت ارتزاق حلال این گروه از مردم را محاسـبه می کند و پاداش زحمت کشیدن و عرق ریختن برای کسب حلال را به آن ها می دهد.

«و حرامها عقاب»؛یعنی اینان حرام را خود آتش دوزخ می بینند.

همچنان که قرآن کریم نیز تصریح می کند،حرام آتش است:

«إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوٰالَ الْیَتٰامیٰ ظُلْماً إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً». ۲۵

بی تردید کساین که اموال یتیمان را به ستم می خورند،فقط در شکم های خود آتش می خورند.

پرهیزکـاران آن چنـان به حرام بی التفـات هسـتند که گویی در این عالم حرامی وجود نـدارد که ذهن آنان را به خود مشـغول کند،چون می دانند حرام منتهی به آتش قیامت است.

آتشی که از گور برمی خاست

دریغم می آیـد در این جـا واقعه ای را نقـل نکنم.داسـتان عجیبی است و واسـطه هم نـدارد؛یعنی کسـی که این واقعیت برایش اتفاق افتاده بود آن را برایم نقل کرد.من در عمرم از هفـده یا هجـده سالگی تاکنون-قریب پنـج انسان چشم دار دیـده ام و نه بیشتر.چشم داران یعنی کسانی که آفریدگار مهربان به خاطر پاکی و تقوای فوق العاده شان به آنان رخصت داده تا اسـراری را با چشم خود ببینند؛اسراری که برای دیگران در پرده است و قادر به دیدنش نیستند.

ساعت شـش صـبح یکی از روزهای دهه فاطمیه،به مسـجدی در تهران دعوت شدم.برای نخستین بار بود که در آن مسجد منبر می رفتم.وقتی به مسجد رسیدم نمازگزاران تشهد نماز صبح را می خواندند.پس از

سلام نماز،بازاری مؤمنی در انتهای مسجد رو به قبله نشست و آیاتی از قرآن تلاوت کرد و مردم با شنیدن تلاوت او گریه کردند.

چه گلوهایی،چه صداهایی،و چه ارتباطهایی!هرچه این قبیل افراد در جامعه ما کم می شوند،بلاها و مصائب هم فزونی می گیرد.چه بسیار در روایات آمده است که رحمت الهی به خاطر اینان شامل همگان می شود و اگر این گروه نباشند،خداوندهمه را به عذاب مبتلا می کند. ۲۶

وقتی تلاوت ایشان تمام شد،من به طرف منبر رفتم و امام جماعت هم به سمت در ورودی مسجد رفت و روبه روی منبر نشست.از آن جا که خدای مهربان توفیق داده بود از نوجوانی افراد فوق العاده را ببینم،تا حدی با این چهره ها آشنا بودم،لذا هنگامی که از بالای منبر نگاهم به این امام جماعت افتاد،متوجه شدم او متعلق به این دنیا نیست؛به همان معنایی که در مباحث پیش ذکر شد.

او در زمرهٔ نیکانی بود که جسم خاکی شان در این دنیاست،اما خودشان در جوار حق زندگی می کنند و هیچ زنجیری نمی تواند اسیرشان کند. ۲۷

الغرض،دریافتم که این امام جماعت انسان دیگری است.روی منبر دائم در این فکر بودم که وقتی از منبر به زیر آمدم با ایشان حرف بزنم، اما نمی دانستم او در اولین برخوردمان حاضر به سخن گفتن با من خواهد بود یا خیر؟چون به فرموده حضرت رضا،علیه السلام،یکی از خصوصیات این عده«صمت و سکوت»است؛ ۲۸ مگر این که کسی نکته مثبتی از آن ها بپرسد و آن ها هم جوابی بدهند که در قیامت گرفتار نباشند.برایم پیش آمده بود که گاهی از بعضی از ایشان چیزی بپرسم، اما گفته بودند:جوابی نداریم.چون اگر حرفی بزنیم به پایمان می نویسند و ما در روز قیامت توان پاسخگویی نداریم.

نقل شده است که شخصی پیغمبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،را در مکاشفه ای ملاقات کرد و از ایشان پرسید:چه کنم در قیامت کاری به کارم نداشته باشند؟حضرت فرمود:اگر چنین می خواهی،لب فروبند. ۲۹

توجه به این واقعیات روشن می سازد که سخن گفتن چه مسئولیت سنگینی دارد.شاید برای همین است که بزرگان همواره برای سکوت فضیلتی بیش از کلام قائل شده اند.

ما نیز باید به این نکته واقف باشیم که انبیا و اولیای خدا بیش از ما شایستگی سخن گفتن داشتند،ولی کم لب به سخن می گشودند،چون وقوف کامل به مسئولیت سخن گفتن داشتند.نود درصد حرف های ما مستوجب آتش دوزخ است،چراکه افسار سخنمان را در دست نداریم و آن را اغلب به دست شیطان می سپاریم.آن ده درصد دیگر نیز بر ما بخشوده می شود وگرنه تمام حرف های ما گناه آلود است و ما را مستحق عقوبت می کند.پس باید لب از سخن فروبندیم و همواره سعی کنیم سراپا گوش باشیم و بشنویم و اطاعت کنیم؛چنان که قرآن می فرماید:

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا». ۳۰

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده،و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبرانش ایمان آورده اند و براساس ایمان استوارشان گفتند:ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم.و گفتند:

شنیدیم و اطاعت کردیم.

وقتی سخنانم به پایان رسید و از منبر فروآمدم،نزد او نشستم.نشان بزرگی و عظمت او ناصیه اش پیدا بود و من آن را حس می کردم.

ز راه نسبت هر روح با روح دری از آشنایی هست مفتوح

میان آن دو دل کاین در بود باز بود در راه دائم قاصد راز. ۳۱

بدان آشنای بدان هستند و از خوبان هیچ درک نمی کنند.خوبان نیز در

حد خوبی خود با خوبان آشنایند و به اندازه معرفت خود توشه هایی از خوبی آنان برمی گیرند:کند همجنس با همجنس پرواز.

سلامی کردم و گفتم:حاضرید با من سخن بگویید؟بی کلام بر من نظری افکند و از نگاهش دانستم که پاسخش منفی نیست.از سنین عمرش پرسیدم،گفت:در آستانه نود.گفتم:از نتیجه عمرتان برایم می گویید؟گفت:فقط چیزهایی.(منظورش این بود که دیگر هیچ مپرس! امروز حاجتت را برآورده می کنم،همان برایت بس باشد).

بعد ادامه داد:اصالتا اهل کویرم؛دهی بین نائین و اصفهان.از روزی که به دنیا آمدم والدینم عشق خدا و انبیا و عالمان شیعه را در نهاد من کاشتند.در دوره کودکی ام عالمی را شناختم که از راهی دور می آمد و شب های ماه رمضان و دهه عاشورا برای ما درس دین می گفت.من پای منبر آن عالم،دیندار شدم.برنامه ای برای خودم مقرر کرده بودم.بدین ترتیب که هر روز بعد از نماز صبح به گورستان می رفتم و بر مردگان روستا فاتحه می خواندم.سپس،نگاهی به قبرها می کردم و درس می گرفتم که ما هم این جا ماندنی نیستیم و مال و مقام و هوس هامان هم ماندنی نیست.عاقبت ما می مانیم و این گور.صبح ها،روحم از این تأملات لذت می برد و سبکبار می شدم.

در آن ایام،خانی در منطقه ما زندگی می کرد که ۷-۸ پارچه آبادی را غارت می کرد و زراعت و احشام مردم از دست او در امان نبود.دستش نیز با ژاندارم های اواخر عهد قاجاریه در یک پیاله بود و مردم توان ایستادگی در برابر زورگویی های او را نداشتند.

غروب یک روز که من گوسفندها را از صحرا برمی گرداندم،مردم ده را بسیار شاکر و شادمان دیدم.از پدرم پرسیدم:چه اتفاقی افتاده؟گفت:

خان مرده است و پیکرش را آورده اند دفن کنند.

ص:۳۹۶

فردا که در تاریک و روشن سحر به عادت هر روز بعد از نماز به سوی قبرستان رفته بودم،با چنان صحنه غریبی مواجه شدم که هوش از سرم برد:آتشی فروزان دیدم که از آن گور تازه به آسمان شعله می کشید.

(بدین سبب است که ارتکاب محرمات به ذهن اهل خدا خطور نمی کند، چون می بیند که حرام آتش است).غش کردم و وقتی به هوش آمدم که آفتاب طلوع کرده بود.

نالان به خانه برگشتم و به والدینم گفتم:به من اجازه بدهید بروم دنبال تحصیل علم دین!پدرم گفت:من حرفی ندارم،اما توان پرداخت خرج تحصیلت را ندارم.گفتم:چیزی نمی خواهم،فقط اجازه بدهید!گفت:در پناه خدا!برو.

فردای آن روز،پای پیاده از روستایمان عازم کربلا شدم و پنجاه سال در جوار حرم حضرت سید الشهدا،علیه السلام،به تحصیل و تدریس و عبادت حق و خدمت خلق پرداختم.

۵.به همه مردم مهر می ورزند

«و یرحم جمیع المسلمین کما یرحم نفسه».

و به تمام مردم مهر می ورزد،آن چنان که به خودش محبت دارد.

انسان های اهل خدا همه را مثل خودشان می بینند و سود و زیان مسلمانان دیگر را فارق از سود و زیان خویش نمی دانند.آنان با هیچ مسلمانی احساس بیگانگی نمی کنند.

۶.از سخان بیهوده گریزانند

«و یتحرج من الکلام کما یتحرج من المیته التی قد اشتدنتنها».

انسان های با خدا از هرچه سخن غیر خداست فراری اند؛مانند گریز از لاشه ای که بویش مشام را می آزارد.

۷.از حطام دنیا اجتناب می کنند

«و یتحرج عن حطام الدینا و زینتها کما یتجنب النار أن تغشاه».

آنـان از حطـام دنیـا و از هرچه که آن را حق خود نمی داننـد گریزاننـد؛ ماننـد اجتنـاب از آتشـی که می ترسـند سـراپایشان را فرابگیرد.

۸.آرزوهای دورودراز ندارند

«و أن یقصر أمله» مردان خدا آمال و آرزوهای دست نایافتنی ندارند و هرچه آرزو دارند مثبت و دست یافتنی است.

۹.مرگ در پیش چشمشان است

«و کان بین عینیه أجله».

مرگ شب و روز پیشاپیش چشمشان است.

مردان خـدا خود را مسـافران این دنیـا می داننـد.مسافرانی که حضورشـان در این سـرای خاکی مؤجّل و موقت است.انسانی که خود را مسافر چند روزهٔ این سرای سپنج می داند،به گناه میل نخواهد کرد و بر حقوق دیگران هم چشم طمع نخواهد دوخت.

ص:۳۹۸

پی نوشت

(۱).آیات قرآن به تبیین ماهیت دنیا و دلبستگی به آن پرداخته اند تا انسان های عاقل از دلبستگی به آن دست بردارند و اعتدال را در دنیا حفظ کنند.از جمله این آیات:

- «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ* لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذىً كَثِيراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ». آل عمران،۱۸۵-۱۸۶.

- «يُرِيدُ اللّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* وَ اللّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً* يُرِيدُ اللّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِيفاً* يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً* وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ عُدْواناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِيهِ ناراً وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيراً * إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً».

نساء،۲۶-۳۱.

- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ* وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ* يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ». انفال، ۲۷-۲۹.

- «وَ ما أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفى إِلاّ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِكَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفاتِ آمِنُونَ». سبإ،۳۷.

- «إِنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لا يَسْئَلْكُمْ أَمْوالَكُمْ».

محمد،۳۶.

- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ». منافقون،۹.

- «إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». تغابن،۱۵.

(۲).عادیات،۸: «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ».

(۳).این آیات به همین مطلب اشاره دارند:

- «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». بقره،۲۵۷.

- «لاَ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ». آل عمران،۲۸.

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ* بَلِ اللَّهُ مَوْلاَكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ». آل عمران،۱۴۹-۱۵۰.

- «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيداً* إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطَاناً مَرِيداً* لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً* وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً* يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُوراً* أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لاَ يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصاً». نساء،۱۱۶-۱۲۱.

- «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً* اَلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَ يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً». نساء،۱۳۸-۱۳۹.

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً مُبِيناً* إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً». نساء،۱۴۴-۱۴۵.

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». مائده،۵۱.

- «قُلْ أَ غَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لاَ يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». انعام،۱۴.

- «وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لاَ شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاَ يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِكَ

اَلَّذِینَ أُبْسِلُوا بِمٰا کَسَبُوا لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ بِمٰا کٰانُوا یَکْفُرُونَ* قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُنٰا وَ لاٰ یَضُرُّنٰا وَ نُرَدُّ عَلیٰ أَعْقٰابِنٰا بَعْدَ إِذْ هَدٰانَا اللّٰهُ کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیٰاطِینُ فِی الْأَرْضِ حَیْرٰانَ لَهُ أَصْحٰابٌ یَدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَی ائْتِنٰا قُلْ إِنَّ هُدَی اللّٰهِ هُوَ الْهُدیٰ وَ أُمِرْنٰا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعٰالَمِینَ» .انعام،۷۰-۷۱.

(۴).بحار الأنوار،ج ۶۷،ص ۲۵:«قال الصادق،علیه السلام:«القلب حرم اللّه فلا تسکن حرم اللّه غیر اللّه».

(۵).نهج البلاغه،خطبه ۷:«اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا،و اتخذهم له أشراکا،فباض و فرخ فی صدورهم،و دب و درج فی حجورهم.فنظر بأعینهم و نطق بألسنتهم.فرکب بهم الزلل و زین لهم الخطل فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه و نطق بالباطل علی لسانه».

(۶).در قرآن در این مورد این تعابیر آمده است:اعراف،۱۵۷: «اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰاةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهٰاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبٰاتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبٰائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلاٰلَ الَّتِی کٰانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ نیز رعد،۵: «وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذٰا کُنّٰا تُرٰاباً أَ إِنّٰا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أُولٰئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولٰئِکَ الْأَغْلاٰلُ فِی أَعْنٰاقِهِمْ وَ أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ». نیز این آیه: «کُلُّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ». مدثر، ۳۸.

(۷).نهج البلاغه،حکمت ۴۱۷:«قال،علیه السلام،لقائل قال بحضرته أستغفر اللّه:«ثکلتک أمک أتدری ما الاستغفار؟الاستغفار درجه العلیین،و هو اسم واقع علی سته معان:

أولها الندم علی ما مضی؛و الثانی العزم علی ترک العود إلیه أبدا؛و الثالث أن تؤدی إلی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی اللّه أملس لیس علیک تبعه؛و الرابع أن تعمد إلی کل فریضه علیک ضیعتها فتؤدی حقها؛و الخامس أن تعمد إلی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی تلصق الجلد بالعظم و ینشأ بینهما لحم جدید؛و السادس أن تذیق الجسم ألم الطاعه کما أذقته حلاوه المعصیه فعند ذلک تقول أستغفر اللّه».

ص:۴۰۱

(۸).شرح اصول کافی،مولی محمد صالح مازندرانی،ج ۹،ص ۱۱۵؛بحار الانوار،ج ۶۵، ص ۲۱۲؛و ثلاثیات الکلینی،شیخ امین عاملی،ص ۳۲۲:«حضرت علی، علیه السلام،ضمن وصیت اصحاب می فرماید:«...و اعلموا أن الهالک من هلک دینه و الحریب من حرب دینه،ألا و إنه لا فقر بعد الجنه،ألا و إنه لا غنی بعد النار،لا یفک أسیرها و لا یبرأ ضریرها».

(۹).بقره،۱۶۲؛آل عمران،۸۸؛نساء،۱۶۹؛انعام،۱۲۸؛توبه،۶۸؛هود،۱۰۷؛نحل،۲۹؛ احزاب،۶۵؛زمر،۷۲؛غافر،۷۶؛حشر،۱۷؛تغابن، ۱۰؛طلاق،۱۱؛جن،۲۳؛ بینه،۶.

(۱۰).زمر،۵۳.

(۱۱).درباره زهد روایت از حد فزون وارد شده است.از جمله این روایات:

-میزان الحکمه،ج ۲،ص ۹۰۵:

الإمام علی(علیه السلام):انظروا إلی الدنیا نظر الزاهد فیها،فإنها عن قلیل تزیل الساکن، و تفجع لمترف فلا یغرنکم.

عنه(علیه السلام):انظروا إلی الدنیا نظر الزاهد المفارق،فإنها تزیل الثاوی الساکن، و تفجع المترف الآمن،لا یرجی منها ما ولی فأدبر،و لا یدری ما هو آت منها فیستنظر.

عنه(علیه السلام):اجعل الدنیا شوکا،و انظر أین تضع قدمک منها،فإن من رکن إلیها خذلته،و من أنس فیها أوحشته،و من یرغب فیها أوهنته.

عنه(علیه السلام):انظر إلی الدنیا نظر الزاهد المفارق،و لا تنظر إلیها نظر العاشق الوامق.

عنه(علیه السلام):انظروا إلی الدنیا نظر الزاهدین فیها الصارفین عنها،فإنها و اللّه عما قلیل تزیل الثاوی الساکن،و تفجع المترف الآمن.

عنه(علیه السلام):اوصیکم بالرفض لهذه الدنیا التارکه لکم،و إن لم تحبوا ترکها...فلا تنافسوا فی عز الدنیا و فخرها،و لا تعجبوا بزینتها و نعیمها،و لا تجزعوا من ضرائها و بؤسها،فإن عزها و فخرها إلی انقطاع،و إن زینتها و نعیمها إلی زوال،و ضرائها و بؤسها إلی نفاد(نفاذ).

-میزان الحکمه،ج ۲،ص ۱۱۶۷:

الإمام علی(علیه السلام):الزهد کله فی کلمتین من القرآن،قال اللّه تعالی:* (لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ...) *فمن لم یأس علی الماضی و لم یفرح بالآتی فهو الزاهد.

عنه(علیه السلام):الزهد کلمه بین کلمتین من القرآن،قال اللّه تعالی* (لِکَیْلا تَأْسَوْا...) *فمن لم یأس علی الماضی،و لم یفرح بالآتی فقد أخذ الزهد بطرفیه.

الإمام علی(علیه السلام):أیها الناس إنما الناس ثلاثه:زاهد،و راغب،و صابر،فأما الزاهد فلا یفرح بشئ من الدنیا أتاه،و لا یحزن علی شئ منها فاته،و أما الصابر فیتمناها بقلبه فإن أدرک منها شیئا صرف عنها نفسه لما یعلم من سوء عاقبتها،و أما الراغب فلا یبالی من حل أصابها أم من حرام.

رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):الزهد فی الدنیا قصر الأمل،و شکر کل نعمه،و الورع عن کل ما حرم اللّه.

عنه(صلی اللّه علیه و آله):الزهد لیس بتحریم الحلال و لکن أن یکون بما فی یدی اللّه أوثق منه بما فی یدیه.

الإمام الصادق(علیه السلام):لیس الزهد فی الدنیا باضاعه المال،و لا بتحریم الحلال،بل الزهد فی الدنیا أن لا تکون بما فی یدک أوثق منک بما فی ید اللّه عز و جل.

رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):الزهاده فی الدنیا لیست بتحریم الحلال و لا إضاعه المال،و لکن الزهاده فی الدنیا أن لا تکون بما فی یدیک أوثق منک بما فی ید اللّه، و أن تکون فی ثواب المصیبه إذا أنت اصبت بها أرغب منک فیها لو أنها أبقیت لک.

(۱۲).کافی،ج ۵، ص ۷۰؛معانی الاخبار،شیخ صدوق،ص ۲۵۲؛تهذیب الاحکام،شیخ طوسی،ج ۶، ص ۳۲۷؛منتهی المطلب(ط.ق)،علامه حلی،ج ۲،ص ۱۰۳۱:«ابو عبد اللّه،علیه السلام:«لیس الزهد فی الدنیا باضاعه المال و لا تحریم الحلال بل الزهد فیها ان لا تکون بما فی یدک اوثق بما عند اللّه عز و جل».

(۱۳).إسراء،۲۷: «إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً».

(۱۴).انعام،۱۴۱: «وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ جَنّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُکُلُهُ وَ الزَّیْتُونَ وَ الرُّمّانَ مُتَشابِهاً وَ غَیْرَ مُتَشابِهٍ کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ

ص:۴۰۳

يَوْمَ حَصٰادِهِ وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛ نيز اعراف،۳۱: «يٰا بَنِى آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ».

(۱۵).واژه مترفين يكبار در قرآن و در وصف اصحاب شمال آمده است: «وَ أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ مٰا أَصْحٰابُ الشِّمٰالِ* فِى سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ* وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ* لاٰ بٰارِدٍ وَ لاٰ كَرِيمٍ* إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ* وَ كٰانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ* وَ كٰانُوا يَقُولُونَ أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ* أَ وَ آبٰاؤُنَا الْأَوَّلُونَ* قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ* لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقٰاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ* ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضّٰالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ* لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ* فَمٰالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ* فَشٰارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ* فَشٰارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ* هٰذٰا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ* نَحْنُ خَلَقْنٰاكُمْ فَلَوْ لاٰ تُصَدِّقُونَ* أَ فَرَأَيْتُمْ مٰا تُمْنُونَ* أَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخٰالِقُونَ* نَحْنُ قَدَّرْنٰا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَ مٰا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ* عَلىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثٰالَكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِى مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ* وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولىٰ فَلَوْ لاٰ تَذَكَّرُونَ* أَ فَرَأَيْتُمْ مٰا تَحْرُثُونَ* أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّٰارِعُونَ * لَوْ نَشٰاءُ لَجَعَلْنٰاهُ حُطٰاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ* إِنّٰا لَمُغْرَمُونَ* بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ* أَ فَرَأَيْتُمُ الْمٰاءَ الَّذِى تَشْرَبُونَ* أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ* لَوْ نَشٰاءُ جَعَلْنٰاهُ أُجٰاجاً فَلَوْ لاٰ تَشْكُرُونَ* أَ فَرَأَيْتُمُ النّٰارَ الَّتِى تُورُونَ* أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهٰا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُنَ* نَحْنُ جَعَلْنٰاهٰا تَذْكِرَةً وَ مَتٰاعاً لِلْمُقْوِينَ* فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ».

واقعه،۴۱-۷۴.در تفاسير درباره اين آيه آمده است:

-التبيان،شيخ طوسى،ج ۹،ص ۵۰۰:«و قوله "إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ" قال ابن عباس:معناه إنهم كانوا فى الدنيا متنعمين.و قوله "وَ كٰانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ " قال قتاده و مجاهد كانوا يقيمون على الذنب العظيم،و لا يتوبون منه،و لا يقلعون عنه.

و قال الحسن و الضحاك و ابن زيد:كانوا يقيمون على الشرك العظيم.و قيل:اصرارهم على الحنث هو ما بينه اللّه تعالى فى قوله "وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لاٰ يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ" و الاصرار الاقامه على الامر من جهه العزم على فعله،فالاسرار على الذنب نقيض التوبه منه،و الحنث نقض العهد المؤكد بالحلف،فهؤلاء ينقضون العهود التى يلزمهم الوفاء بها،و يقمون على ذلك غير تائبين منه،و وصف الذنب بأنه عظيم أنه اكبر من غيره مما هو أصغر منه من الذنوب».

ص:۴۰۴

-تفسیر مجمع البیان،شیخ طوسی،ج ۹،ص ۳۶۸:«ثم ذکر سبحانه أعمالهم التی أوجبت لهم هذا فقال: (إِنَّهُمْ کٰانُوا قَبْلَ ذٰلِکَ مُتْرَفِینَ) أی کانوا فی الدنیا متنعمین،عن ابن عباس.و ذلک أن عذاب المترف أشد ألما.و بین سبحانه أن الترف ألهاهم عن الإنزجار،و شغلهم عن الإعتبار و کانوا یترکون الواجبات طلبا لراحه أبدانهم: (وَ کٰانُوا یُصِرُّونَ عَلَی الْحِنْثِ الْعَظِیمِ) أی الذنب العظیم،عن مجاهد و قتاده.و الإصرار:أن یقیم علیه،فلا یقلع عنه،و لا یتوب منه.و قیل:الحنث العظیم الشرک أی:لا یتوبون عنه، عن الحسن و الضحاک.و ابن زید.و قیل:کانوا یحلقون لا یبعث اللّه من یموت،و إن الأصنام أنداد اللّه،عن الشعبی و الأصم».

-تفسیر الصافی،فیض کاشانی،ج ۵،ص ۱۲۵:«إنهم کانوا قبل ذلک مترفین منهمکین فی الشهوات و کانوا یصرون علی الحنث العظیم الذنب العظیم قیل یعنی الشرک.

-تفسیر المیزان،علامه طباطبائی،ج ۱۹،ص ۱۲۴:«قوله تعالی: "إِنَّهُمْ کٰانُوا قَبْلَ ذٰلِکَ مُتْرَفِینَ" تعلیل لاستقرار أصحاب الشمال فی العذاب،و الاشاره بذلک إلی ما ذکر من عذابهم یوم القیامه،و إتراف النعمه الانسان إبطارها و إطغاؤها له،و ذلک إشغالها نفسه بحیث یغفل عما وراءها فکون الانسان مترفا تعلقه بما عنده من نعم الدنیا و ما یطلبه منها سواء کانت کثیره أو قلیله.فلا یرد ما استشکل من أن کثیرا من أصحاب الشمال لیسوا من المترفین بمعنی المتوسعین فی التنعم و ذلک أن الانسان محفوف بنعم ربه و لیست النعمه هی المال فحسب فاشتغاله بنعم ربه عن ربه ترفه منه،و المعنی:أنا إنما نعذبهم بما ذکر لانهم کانوا قبل ذلک فی الدنیا بطرین طاغین بالنعم.قوله تعالی: " وَ کٰانُوا یُصِرُّونَ عَلَی الْحِنْثِ الْعَظِیمِ" فی المجمع:الحنث نقض العهد المؤکد بالحلف، و الاصرار أن یقیم علیه فلا یقلع عنه.انتهی.و لعل المستفاد من السیاق أن إصرارهم علی الحنث العظیم هو استکبارهم عن عبودیه ربهم التی عاهدوا اللّه علیها بحسب فطرتهم و أخذ منهم المیثاق علیها فی عالم الذر فیطیعون غیر ربهم و هو الشرک المطلق.و قیل:الحنث الذنب العظیم فتوصیفه بالعظیم مبالغه و الحنث العظیم الشرک باللّه،و قیل:الحنث العظیم جنس المعاصی الکبیره،و قیل:هو القسم علی إنکار البعث

ص:۴۰۵

المشار إليه بقوله تعالى: "وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللّهُ مَنْ يَمُوتُ "النحل:

۳۸،و لفظ الآيه مطلق».

(۱۶).کلمات الإمام الحسين،شريفى،ص ۳۵۶؛عوالم الامام الحسين،بحرانى،ص ۲۳۴:

«ان الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على ألسنتهم يحوطونه مادرت معائشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الديانون».

(۱۷).آل عمران،۱۴: «زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَياهِ الدُّنْيا وَ اللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ».

(۱۸).رسائل المرتضى،شريف مرتضى،ج ۲،ص ۲۱۶؛سرائر،ابن ادريس حلى،ج ۳، ص ۲۹۵؛من لا يحضر الفقيه،صدوق،ج ۴،ص ۳۸۰:«و قد قال الرسول الصادق، صلى اللّه عليه و آله و سلم:«جبك الشئ يعمى و يصم»؛مستدرك الوسائل،ميرزا نورى، ج ۱۲،ص ۴۰:«و قال الصادق،عليه السلام:«حب الدنيا يعمى و يصم»؛الكافى،ج ۲، ص ۱۳۶؛نيز مشكاه الانوار،طبرسى،ص ۴۶۶:«قال أبو عبد اللّه،عليه السلام:كتب أمير المؤمنين،عليه السلام،إلى بعض أصحابه يعظه:«...فارفض الدنيا فإن حب الدنيا يعمى و يصم و يبكم و يذل الرقاب...».

(۱۹).نهج البلاغه،حكمت ۱۳۱:«كلامه،عليه السلام،لرجل سمعه يذم الدنيا من غير معرفه:...ان الدنيا دار صدق لمن صدقها،و دار عافيه لمن فهم عنها،و دار غنى لمن تزود منها،و دار موعظه لمن اتعظ بها،مسجد أحباء اللّه،و مصلى ملائكه اللّه،و مهبط وحى اللّه،و متجر أولياء اللّه،اكتسبوا فيها الرحمه،و ربحوا فيها الجنه...».

(۲۰).خصال،شيخ صدوق،ص ۳۸:«حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضى اللّه عنه، عن أبيه،عن محمد بن سالم،عن أحمد بن النضر،عن عمرو بن شمر،عن جابر، عن أبى جعفر عليه السلام قال:قال رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله:الناس اثنان واحد أراح و آخر استراح،فأما الذى استراح فالمؤمن إذا مات استراح من الدنيا و بلائها، و أما الذى أراح فالكافر إذا مات أراح الشجر و الدواب و كثيرا من الناس».

-خصال،شيخ صدوق،ص ۲۵۸:«حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضى

اللّه عنه قال:حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال:حدثنا محمد بن الحسين بن أبی الخطاب،عن علی بن أسباط عن سليم مولی طربال،عن رجل،عن أبی جعفر عليه السلام قال:سمعته يقول:الدنيا دول،فما كان لک فيها أتاک علی ضعفک،و ما كان منها عليک أتاک و لم تمتنع منه بقوه.ثم أتبع هذا الكلام بأن قال:من يئس مما فات أراح بدنه،و من قنع بما اوتی قرت عينه».

-روضه الواعظين،فتال نيشابوری،ص ۴۴۱:«قال الصادق عليه السلام:ان كان اللّه تبارک و تعالی قد تكفل بالرزق فاهتمامک لماذا؟و ان كان الرزق مقسوما فالحرص لماذا؟و ان كان الحساب حقا فالجمع لماذا؟و ان كانالخلف من اللّه عز و جل فالبخل لماذا؟و ان كانت العقوبه من اللّه عز و جل فالمعصيه لماذا؟و ان كان الشيطان عدوا فالغفله لماذا؟و ان كان الممر علی الصراط حقا فالعجب لماذا؟و ان كان كل شئ بقضاء و قدر فالحزن لماذا؟و ان كانت الدنيا فانيه فالطمأنينه إليها لماذا؟».

قال رسول اللّه(صلی اللّه عليه و آله):اغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال إلی حال و اغنی الناس من لم يكن للحرص أسيرا.

قال أمير المؤمنين عليه السلام:كانت الفقهاء و الحكماء إذا كاتب بعضهم بعضا كتبوا بثلاث ليس معهن رابعه:من كانت الآخره همه كفاه اللّه همه من الدنيا،و من اصلح سريرته اصلح اللّه علانيته،و من اصلح فيما بينه و بين اللّه عز و جل اصلح اللّه له فيما بينه و بين الناس و قال الصادق عليه السلام:ان داود عليه السلام خرج ذات يوم يقرأ الزبور،و كان إذا قرأ الزبور لا يبقی جبل و لا حجر و لا ـ طائر و لا سبع إلا وجاوبه فما زال يمر حتی انتهی إلی جبل فإذا علی ذلک الجبل نبی عابد يقال له:حزقيل،فلما سمع دوی الجبال و اصوات السباع و الطير علم انه داود عليه السلام فقال داود:يا حزقيل اتأذن لی ان اصعد اليک قال:لا فبكی داود فأوحی اللّه جل جلاله إليه يا حزقيل لا تعير داود و سلنی العافيه فقام حزقيل فأخذ بيد داود فرفعه إليه،فقال داود:يا حزقيل هل هممت بخطيئه؟قال لا قال:فهل دخلک العجب بما انت فيه من عباده اللّه عز و جل؟قال لا قال:فهل ركنت إلی الدنيا فاحببت ان تأخذ من شهوتها و لذتها؟قال:ربما عرض بقلبی قال:فما تصنع إذا كان كذلک قال:ادخل هذا الشعب فاعتبر مما فيه قال فدخل

داود النبی علیه السلام فإذا سریر من حدید علیه جمجمه بالیه،و عظام فانیه فإذا لوح من حدید فیه کتابه فقرأها داود علیه السلام فإذا هی أنا فلان ملکت الف سنه.و بنیت الف مدینه و افتضضت الف بکر فکان آخر عمری ان صار التراب فراشی،و الحجاره و سادتی و الدیدان و الحیات جیرانی فمن زارنی فلا یغتر بالدنیا.

اعتقادات،شیخ مفید،ص ۴۷،از نبی اکرم،صلی اللّه علیه و آله:«ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء،و إنما تنقلون من دار إلی دار»؛نیز کلمات الإمام الحسین،شریفی،ص ۴۹۷:

«امام حسین در جواب یارانش که خوشحالی امام را در لحظه های آخر درک نمی کردند و از امام سبب را پرسیدند فرمود:صبرا بنی الکرام،فما الموت إلا قنطره تعبر بکم عن البؤس و الضراء إلی الجنان الواسعه و النعیم الدائمه.فأیکم یکره أن ینتقل من سجن إلی قصر...».

(۲۱).بقره،۱۶۵: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ وَ لَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً وَ أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعَذابِ» .

(۲۲).درباره عشق روایات قابل تاملی وجود دارد:

-مشکاه الأنوار،علی طبرسی،ص ۲۰۳:عنه(علیه السلام)قال:قال رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):أفضل الناس من عشق العباده فعانقها و أحبها بقلبه،و باشرها بجسده و تفرغ لها،فهو لا یبالی علی ما أصبح من الدنیا،علی یسر أم علی عسر».

-عوالی اللئالی،ابن ابی جمهور الأحسائی،ج ۱،ص ۲۹۵:«فی الحدیث القدسی:یا داود،فرغ لی بیتا أسکنه».یعنی به القلب.فی الحدیث عن الصادق علیه السلام،و قد سئل عن العشق؟فقال:(تلک القلوب،إذا خلت عن محبه اللّه فعذبها اللّه بحب غیره).

و أنواع الحب إذا کانت جهته واحده،أمکن اجتماعه فی القلب کمحبه اللّه و رسوله و أهل بیته علیهم السلام،و صلحاء المؤمنین و نحوهم.أما إذا تباینت أنواعها و تضادت أشخاصها استحال اجتماعها».

-میزان الحکمه،محمدی ری شهری،ج ۲،ص ۱۵۱۶:رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):

من عشق فکتم وعف فمات فهو شهید.

ص:۴۰۸

-میزان الحکمه،ج ۳،ص ۱۹۸۸:رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):یقول اللّه عز و جل:

إذا کان الغالب علی العبد الاشتغال بی جعلت بغیته و لذته فی ذکری،فإذا جعلت بغیته و لذته فی ذکری عشقنی و عشقته،فإذا عشقنی و عشقته رفعت الحجاب فیما بینی و بینه،و صیرت ذلک تغالبا علیه،لا یسهو إذا سها الناس.

-میزان الحکمه،ج ۳،ص ۲۰۵۶:عنه(علیه السلام):من عشق شیئا أعشی بصره و أمرض قلبه،فهو ینظر بعین غیر صحیحه،و یسمع باذن غیر سمیعه،قد خرقت الشهوات عقله،و أماتت الدنیا قلبه.

-میزان الحکمه،ج ۳،ص ۲۲۳۵:عنه(علیه السلام):من عشق شیئا أعشی[أعمی] بصره،و أمرض قلبه...لا ینزجر من اللّه بزاجر،و لا یتعظ منه بواعظ،و هو یری المأخوذین علی الغره،حیث لا إقاله و لا رجعه.

(۲۳).در روایتی آمده است:

-عوالی اللئالی،ابن ابی جمهور الأحسائی،ج ۱،ص ۲۹۶:«روی أن رجلا أتی أمیر المؤمنین علیه السلام فقال:انی أحبک و أحب عثمان فقال له:أنت أعور اما أن تعمی و اما أن تبصر»؛یعنی لا یجتمع هذان الحبان،لتضادهما.

امیر خسرو در منظومه مجنون و لیلی می گوید:

مومن به وفا دوروی نبود گر هست یگانه گوی نبود

با غیر چه کار تا تو هستی در قبله خطاست بت پرستی.

(۲۴).از سعدی است.

(۲۵).نساء،۱۰.

(۲۶).من لا یحضره الفقیه،شیخ صدوق،ج ۱،ص ۴۷۴؛المحاسن،محمد بن خالد برقی، ج ۱،ص ۵۴؛منتهی المطلب(ط.ج)،علامه حلی، ج ۴،ص ۱۹:«قال أمیر المؤمنین، علیه السلام:إن اللّه تبارک و تعالی إذا أراد أن یصیب أهل الأرض بعذاب قال:"لولا الذین یتحابون بجلالی،و یعمرون مساجدی،و یستغفرون بالأسحار لولاهم لانزلت عذابی"».

(۲۷).نور،۳۷: «رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ إِقٰامِ الصَّلاٰةِ وَ إِیتٰاءِ الزَّکٰاةِ یَخٰافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصٰارُ».

(۲۸).عیون أخبار الرضا،شیخ صدوق،ج ۲،ص ۲۳۴:«قال أبو الحسن،علیه السلام:

«من علامات الفقیه الحلم و العلم و الصمت أن الصمت باب ن ابواب الحکمه ان الصمت یکسب المحبه انه دلیل علی کل خیر»؛جواهر الکلام،جواهری،ج ۱۷،ص ۳۱۱:«امام صادق،علیه السلام:«ما عبد اللّه بشئ مثل الصمت و المشی الی بیته».

و شاعر می گوید:

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند.

(۲۹).معانی الأخبار،شیخ صدوق،ص ۴۱۱:«عن أنس،قال:خرج رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله،علی أصحابه فقال:من ضمن لی اثنین ضمنت له الجنه.فقال أبو هریره:فداک أبی و امی یا رسول اللّه أنا أضمنهما لک،ما هما؟قال:فقال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله:من ضمن لی ما بین لحییه و ما بین رجلیه ضمنت له الجنه.یعنی من ضمن لی لسانه و فرجه».

(۳۰).بقره،۲۸۵.

(۳۱).وحشی بافقی،منظومه فرهاد و شیرین.

۱۷ عقل و بصیرت

اشاره

شیراز،حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب ۱۳۸۵

ص:۴۱۱

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

در آیات پایانی سوره مبارکه یوسف،کلمه ای در ضمن یک آیه آمده است که جهانی معنا در آن نهفته است.کلمه ای که پروردگار عالم درباره وجود مبارک رسول خدا و بعد از رسول خدا،طبق توضیح ائمه طاهرین،علیهم السلام،در رابطه با امیر المومنین به کار برده است.متن آیه شریفه چنین است:

«قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِی»

حبیب من،به تمام مردم بگو که این راه من است.

این راه چیست؟

«ادعوا الی اللّه انا و من اتبعنی علی بصیره». ۱

من و همه کسانی که پیرو واقعی من هستند شما را براساس بصیرت به سوی پروردگار مهربان عالم دعوت می کنیم.

در این گفتار،از میان معانی بیشمار موجود در آیه،تنها کلمه بصیرت را معنا می کنیم.

معنای بصیرت

بصیرتی که در قرآن کریم مطرح است به معنای دید صحیح و درست به تمام حقایق عالم و به معنای دریافت صحیح از پروردگار مهربان و تمام جریاناتی است که در عالم هستی وجود دارد.به عبارت دقیق تر،به معنای دیدن حقیقت تمام واقعیات است.این دانشی است که ویژه انبیای خدا و ائمه طاهرین است. ۲ البته،این دانش در هر پیغمبری به تناسب ظرفیت وجودی اش تجلی یافته و به طور کامل و به صورت جامع تنها در وجود مبارک رسول خدا،صلی اللّه علیه و آله،جلوه داشته است.پس از ایشان،مجموعه این دانش کامل و جامع،به اذن پروردگار،به وجود مبارک امیر المومنین،علیه السلام،انتقال پیدا کرده است.

سبب این که خداوند مهربان عالم با صفت بصیرت از پیغمبر اکرم و امیر المؤمنین،علیهما السلام،یاد می کند این است که می خواهد نسبت به اعمال پیغمبر و امیر المؤمنین،اخلاق پیغمبر و امیر المؤمنین،اندیشه پیغمبر و امیر المؤمنین،و حالات و رفتار ایشان حجت برای تمامی مردان و زنان عالم تمام باشد تا فردای قیامت،نسبت به انحرافات فکری و عملی و اخلاقی،درهای عذر و بهانه به روی مردم بسته باشد.در حقیقت،پروردگار می خواهد در قیامت به تمام مردان و زنان عالم بگوید:آراء،افکار،اعمال،اخلاق،منش،و حالات این انسان ها براساس بصیرت بوده است.یعنی دریافت ها،اعمال،و اخلاقشان صحیح بوده و به همین سبب وجود آن ها را برای شما دلیل و راهنما و طرح کامل برپا کردن ساختمان حیات انسانی قرار دادم.برای همگان نیز در دنیا واجب بود در همه امور به ایشان اقتدا کنند؛نه از آن ها جلو بیفتند و نه از آن ها پس و عقب بمانند،چون آن ها که از ایشان جلوتر حرکت می کنند افراطی هستند و انسان هایی که عقب می مانند تنبل های تفریطی هستند و

پروردگار مهربان عالم بنا ندارد در دنیا و آخرت اهل افراط و تفریط را بپذیرد و قبول کند.تنها مردان و زنانی در دنیا و آخرت مقبول پروردگار هستند که در همه امور زندگی به وجود مبارک پیامبر یا امیر المؤمنین، علیهما السلام،اقتدا کنند. ۳

بعد از ذکر این مقدمه قرآنی،به دو روایت که از مباحث گفتارهای گذشته به جا مانده اشاره می کنم هر دو روایت را با حیات و زندگی وجود مبارک امیر المؤمنین،به اندازه ای که فرصت اجازه می دهد،معنا کنم.

روایت اول

رسول خدا این روایت مهم را از وجود مقدس پروردگار مهربان عالم نقل کرده است که پروردگار فرمود:

«المعروف هدیه الی عبدی المؤمن».

تمام کارهای خیر،تمام حالات پاک،و تمام ارزش های اخلاقی هدیه من به بندگان مؤمنم است.به عبارت ساده تر،پروردگار عالم می فرماید تمام درهای فیوضات را من به روی بندگان مؤمنم باز کرده ام.

«فان قبلها فبرحمتی و منّی»

اگر بنده مؤمنی تمام کارهای مثبت،تمام حالات پاک،تمام ارزش های اخلاقی و همه اعمال صالح را بپذیرد و در افق باطن خود این حالات را ظهور بدهد و از اعضا و جوارحش آن ها را آشکار کند،این پذیرش نیز به سبب رحمت من و از جانب خود من است.یعنی وقتی بنده مؤمن من تمام این ارزش ها را قبول کند،همین حالات قبول،نشان دهنده این موضوع است که او خودش را به رحمت بی نهایت من وصل کرده است.

با اتصال به رحمت بی نهایت من،بنده مجمع تمام ارزش های درونی و ارزش های بیرونی خواهد شد.

ص:۴۱۵

اگر کسی بخواهد با کمک ۳۰۰ آیه از قرآن ۴ و چند هزار روایت که در کتب شیعه و سنی آمده است و با کمک تاریخ مدوّن و منظم و صحیح اسلام نگاهی به وجود مبارک امیر المؤمنین،علیه السلام،بیندازد و بخواهد امیر المؤمنین را در یک جمله تعریف کند،باید چنین جمله ای را بگوید:

امیر المؤمنین جامع تمام ارزش های باطنی و ظاهری،و فاقد تمام عیب ها و نقص های باطنی و ظاهری است. ۵

یعنی امکان ندارد در این عالم کسی به اندازه دانه ارزنی عیب یا نقص در امیر المؤمنین پیدا کند.امکان ندارد کسی وجود مبارک امیر المؤمنین را خالی از یک ارزش از مجموع ارزش های انسانی و الهی ببیند.دریایی است که تمام ارزش های ظاهری و باطنی در او به صورت نامحدود موج می زند.این تعبیر دریا از پروردگار در سوره مبارکه الرحمن است:

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ». ۶

ائمه ما در تعبیر این آیه فرموده اند:منظور از این دو دریا یکی امیر المؤمنین است و یکی هم وجود مبارک فاطمه زهرا. ۷ تمام ارزش های ظاهر و باطن عالم در وجود مبارک امیر المؤمنین جمع است و کمترین عیب و نقصی در وجود او دیده نمی شود.با این ویژگی است که تبدیل به حجت خدا و ولی خدا شده است.با این ویژگی است که خلیفه خدا، عین اللّه،ید اللّه،و علم اللّه شده و بر کل مردم واجب است به او اقتدا کنند و اگر اقتدا هم نکنند،واجب بودن اقتدا بر عهده شان خواهد بود.

این وجوبی الهی است که تا روز قیامت از عهده مردم برداشته نمی شود وازاین روست که در قیامت تک تک مردان و زنان این امت و بعد از وفات پیغمبر همه امت هارا با خصوصیات و ویژگی های امیر المؤمنین می سنجند.اگر در این سنجش کسی به عنوان ماموم واقعی علی شناخته شد،هشت در بهشت به روی او بازمی شود و اگر کسی به عنوان ماموم

علی انتخاب نشـد،هفت در جهنم به روی او باز خواهـد شد.معنی روایت«انت قسـیم الجنه و النار» ۸ که اهل سـنت هم آن را از پیامبر نقل کرده اند همین است.وقتی حضـرت به امیر المؤمنین فرمود تو تقسیم کننده بهشت و جهنم هستی،معنی اش این است که وجود تو در قیامت ترازوی خـدا،معیار خـدا،میزان خـدا،و شاقول پروردگار است و با شاقول اخلاق و اعمال تو مردم را می سنجند.اگر این شاقول نشان داد که مردم ساختمان انسانی شان مسـتقیم است،اهل نجات اند،ولی اگر انحراف داشته باشند،اهل نجات نیستند.

کسانی که در حرم مبارک امیر المؤمنین حضرت را زیارت کرده اند حتما این جمله زیارتنامه امیر المؤمنین را به یاد دارند:

«السلام علیک یا میزان الاعمال». ۹

سلام بر تو،ای که ترازوی پروردگار برای سنجش اعمال مردم هستی.

اعمال و افکار و اخلاق امیر المومنین و حالاتش همه براساس بصیرت بود.یعنی امیر المومنین هر حقی را در این عالم درست و حق می دید و هر باطلی را هم نادرست و باطل می دید. ۱۰ او هرچه باطل بود از وجود خود دفع کرد و هرچه حق بود به خود جـذب کرد تـا شایسـته لقب راستین«امیر المومنین»شـد.با آلوده بودن به باطل های اخلاقی،عملی،و فکری هیـچ کس آدم نمی شود.امیر المومنین باطلی در وجودش راه نداشـته و در به دست آوردن هیـچ حقی و فضـیلتی کوتاهی نکرده است.و این مفهوم جمله اول روایت بالاست:

«المعروف هدیه الی عبدی المؤمن فان قبلها فبرحمتی و منّی و ان ردّها حرمها بذنبه منه لا منی».

امـا جمله دوم روایت تصـریح بر این نکته دارد که اگر انسـانی، فیوضـات،ارزش های هـدیه شـده،اخلاق حسـنه،عقایـد حقه،و اعمال

ص:۴۱۷

صالح را قبول نکند،علت قبول نکردنش خودش است.آن علت درونی هم گناهان،معصیت ها،و فساد اوست.یعنی انسان هرقدر به گناهـان ظـاهری و بـاطنی آلوده باشـد،به همـان مقـدار از فیوضات ربّانیه محروم خواهـد بود و به همان مقـدار از کمالات و ارزش ها و فضایل ربانیه دور خواهد افتاد.

سپس،پروردگار ادامه می دهد(این جملات خیلی مهم است):

«ایما عبد خلقته فهدیته الی الایمان و حسنّت خلقه و لن ابطله بالبخل فانّی ارید به خیرا». ۱۱

هر انسانی را که خلق می کنم زمینه هـدایت به ایمان را در برابرش قرار می دهم و او هم هـدایت و دلالت مرا قبول می کنـد.بر اثر قبول هدایت،از طرف من توفیق پیدا می کند و ارزش های اخلاقی در او به وجود می آیند.

کمکش می کنم دچار بیماری بخل نشود.زیرا برای چنین انسانی هر خیری را در این عالم خواسته ام.

آری،کسـی که دارای ایمان و اخلاق حسـنه و خالی از بخل است پروردگار هر خیری را به او داده و چیزی از او کم نگذاشـته است.

گوشه ای از ایمان علی(ع)

پیش ترها،دوستی در تهران داشـتم که وقتی من ۲۰ سال داشتم او مردی ۷۰ ساله بود.آن وقت ها،در قم مشـغول تحصیل علوم دینی بودم.یـادم هست ایشان روزی مرا به منزلش دعوت کرد.شـغل ایشان پارچه فروشـی بود،با این حال،کتابخانه خیلی خوبی داشت و انسان باسوادی بود.

اطلاعات زیادی هم از قرآن و روایات و شعر و تاریخ داشت.

وقـتی بـه منزلشـان رفتـم گفـت:سـوالی از شــما دارم.اگر جـواب بدهیـد، حرف دیگری نـدارم!گفتـم:بفرماییـد!گفـت:بـه نظر شما،بالاترین دلیل بر این که عالم خدا دارد چیست؟گفتم:نمی دانم!گفت:من می دانم.گفتم:

یاد می گیرم.گفت:بالاترین دلیل بر وجود خدا در این عالم علی بن ابی طالب،علیه السلام،است.یک مثداق از مصادیق فراوان این دلیل را نیز برایت می گویم.بعد گفت:گاهی یک نفر تصادف می کند و هشت ماه در اغما به سر می برد.دکترها می گویند ضربه مغزی شده و به ناحیه ای از مغزش ضربه خورده است.عملش هم می کنند،ولی به جایی نمی رسند؛ گاهی یک نفر همان طور که دارد در خیابان راه می رود زمین می خورد و بیهوش می شود.می گویند یک مویرگ مغزش پاره شده و خونریزی مغزی کرده و هوشیاری اش مختل شده و دیگر کار نمی کند.در سن ۶۳ سالگی،در شب نوزدهم ماه رمضان،ابن ملجم با شمشیر زهرآلود جمجمه حضرت را شکافته،پرده مغز ایشان بر اثر اصابت شمشیر پاره شده و تیغه شمشیر مغز را دو نیمه کرده و زهر تمامی بدن،از جمله ۱۴ میلیارد سلول مغز،را دربر گرفته و مویرگ های بسیاری از مغز حضرت پاره شده،با این همه،تاریخ شهادت می دهد که علی کور و کر و لال نشده و تا دو شبانه روز بعد هوشیار و سلامت بوده است.نشان این سلامتی نیز آن است که پیش از مرگ آن وصیت نامه بسیار با عظمت را از خود بر جای گذاشته است.این بالاترین دلیل بر این است که عالم خدا دارد.

به راستی،اگر خدا با علی نبود(علی مع الحق و الحق مع علی) ۱۲ با پاره شدن یک مویرگ،علی ازپادرآمده و از هستی ساقط شده بود.اما می بینیم که چنین نشده و حضرت تا لحظه رحلت سلامت فکر و روح خود را حفظ کرده است.این جز عنایت ویژه پروردگار چه چیز دیگری می تواند باشد؟

نمونه دیگر

در زمان جنگ خندق حضرت ۲۳ سال بیش نداشت.با این حال،از

ص:۴۱۹

پیغمبر اجازه گرفت به جنگ قهرمان معروف عرب عمرو بن عبدود برود.وقتی پیغمبر اجازه میدان داد و ایشان برای نبرد با دشمن می رفت، پیامبر فرمود:

«برز الایمان کلّه علی الکفر کلّه». ۱۳

همه ایمان(ایمان ملائکه و جن و انس)به مصاف تمامی کفر می رود.

این ایمان علی است.یعنی اگر ایمان علی را،طبق دیدگاه پیغمبر،در یک کفه ترازو و ایمان ملائکه و جن و انس را در کفه دیگر بگذارند، ایمان علی سنگین تر خواهد بود؛آن هم در ۲۳ سالگی.

گوشه ای از اخلاق علی(ع)

کشوری که آن روز علی،علیه السلام،آن را اداره می کرد چندین برابر کشور امروز ایران بوده است.مصر،فلسطین یمن،شامات و ایران هر یک استانی از کشور بزرگ اسلام به حساب می آمدند.ایشان درحالی که فرمانروای چنین مملکتی است روزی دید خانمی به کناری نشسته و اشک می ریزد.حضرت ایستاد و به او گفت:چه شده است؟گفت:من کلفت خانه ای هستم.خرمایی خریدم و به خانم بردم.خانم خانه آن را نپسندید و گفت:ببر این را پس بده و خرمای بهتری بگیر!حال که آمده ام پیش خرمافروش می گوید:جنس فروخته را پس نمی گیرم.

نمی دانم چه کنم و می ترسم به خانه بروم!فرمود:بلند شو دنبال من بیا!

معدن علم و شجاعت و اخلاق و انسانیت همراه این خانم به در مغازه آن خرمافروش رفت و سلام کرد و به نرمی با آن مرد گفت:خانم این کنیز خرمای شما را نپسندیده و او را برای خرید خرمای بهتری فرستاده است.اگر ممکن است خرما را عوض کنید و بهترش را به این خانم بدهید!در مقابل،خرمافروش با صدای بلند و پرخاشگرانه ای به امیر المومنین گفت:این ماجرا به جناب عالی هیچ ربطی ندارد!

ص:۴۲۰

اگر کس دیگری در این شرایط بود،از کوره درمی رفت و دست می برد کمر خرمافروش را می گرفت و به زمینش می زد و زانویش را روی سینه او می گذاشت و می گفت:به تو گفتم خرما را عوض کن!اما حضرت خیلی نرم به خرمافروش فرمود:اگر ممکن است خرما را عوض کنید!برای باردوم خرمافروش بی تربیت عصبانی شد و با مشت گره کرده به سینه امیر المومنین زد و با این کار حضرت را از مغازه بیرون کرد و گفت:برو و در کار من دخالت نکن!

حضرت وقتی از خرمافروش ناامید شد به آن کنیز گفت:این کاسب که حرف مرا گوش نداد،بیا برویم بلکه خانم تو این خرما را به شفاعت من قبول کند.

دو سه قدم که رفتند،مغازه دار روبه رویی پیش خرمافروش آمد و گفت:با کدام دست به آن سینه زدی؟مشتش را گره کرد و گفت:با این دستم.گفت:بیچاره!مشت بر سینه پدر حسین،شوهر فاطمه زهرا،داماد پیغمبر،ولی اللّه الاعظم،و خلیفه مسلمین زدی!

خرمافروش نزدیک بود از شنیدن این سخن سکته کند.از مغازه بیرون دوید و خودش را روی پای حضرت انداخت.امیر المومنین زیر بغل او را گرفت و گفت:برادر،مشکلی پیش نیامده.من گفتم خرما را عوض کنید و تو گفتی نمی شود.ما هم رفتیم.همین! ۱۴

این اخلاق الهی و ریشه دار را در کدام یک از صاحبان مقام در کره زمین سراغ دارید؟

این شمشیر از آن تو باشد

اما کلامی هم درباره کرم،سخا،و جود علی علیه السلام.نقل است که در بحبوحه یکی از جنگ ها و در نبرد تن به تن شمشیر یکی از سربازان دشمن شکست و چشمش به شمشیر امیر المومنین افتاد و دید عجب

شمشیری است لذا به امیر المومنین گفت:ممکن است شمشیرت را به من ببخشی؟حضرت شمشیر را به او تعارف کرد.آن سرباز گفت:یا علی،من دشمنم.جزو ارتش تو نیستم.در ارتش مقابل حضور دارم؟! فرمود:کاری به دوستی و دشمنی ات ندارم.تو چیزی از من خواستی و من نمی توانم خواسته کسی را رد کنم! ۱۵

این کرم علی است.برای همین ویژگی هاست که می گوییم:

امیر المومنین جامع تمام ارزش های ظاهری و باطنی است و فاقد تمام عیوب و نقائص است.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماری.

ص:۴۲۲

پی نوشت

(۱).یوسف،۱۰۸: «قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

(۲).کافی،ج ۱،ص ۴۲۵،و با اختلاف اندکی در بحار،ج ۹،ص ۲۱۵:«عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی: «قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي» قال:«ذاک رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و أمیر المؤمنین علیه السلام و الاوصیاء من بعدهم»؛روضه الواعظین،فتال نیشابوری،ص ۱۰۵:«قال الباقر علیه السلام:«قل هذه سبیلی ادعوا إلی اللّه علی بصیره انا و من اتبعنی.قال علی اتبعه»؛مناقب،ابن شهر آشوب،ج ۲،ص ۲۷۰:«أبو حمزه و زراره بن اعین ان ابا جعفر قال:«هذه سبیلی ادعوا إلی اللّه علی بصیره انا و من اتبعنی علی بن ابی طالب،و فی روایه و آل محمد».

(۳).السرائر،ج ۳،ص ۶۳۶:«و عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام،قال کیف من انتحل قول الشیعه،و أحبنا أهل البیت،فو اللّه ما شیعتنا إلا من اتقی اللّه و أطاعه،و ما کانوا یعرفون یا جابر إلا بالتواضع،و التخشع،و الإنابه،و کثره ذکر اللّه،و الصوم،و الصلاه، و البر بالوالدین،و تعاهد الجیران من الفقراء،و ذوی المسکنه،و الغرمین،و الأیتام، و صدق الحدیث،و تلاوه القرآن،و کف الألسن عن الناس،إلا من خیر،و کانوا أمناء عشایرهم فی الأشیاء،قال جابر فضحکت عند آخر کلامه،فقلت یرحمک اللّه،یابن رسول اللّه،ما نعرف الیوم أحدا بهذه الصفه،قال یا جابر لا تذهبن بکم المذاهب، أیحسب الرجل أن یقول أحب علیا و أتولاه،ثم لا یکون مع ذلک فعالا،فلو قال إنی أحب رسول اللّه،و رسول خیر من علی،ثم لا یتبع لسیرته،و لا یعمل بسنته،ما نفعه حبه إیاه شیئا،اتقوا اللّه و اعلموا لما عند اللّه،لیس بین اللّه و بین أحد قرابه،أحب العباد إلی اللّه،و أکرمهم علیه،أتقاهم و أعملهم بطاعته،یا جابر ما یتقرب إلی اللّه إلا بالطاعه، و ما معنا براءه من النار،و لا لنا علی اللّه حجه،من کان اللّه مطیعا فهو لنا ولی،و من کان للّه عاصیا فهو لنا عدو،و اللّه لا تنال و لا یتنا إلا بالعمل»؛السرائر،ج ۳،ص ۶۳۹:«عن محمد بن عمر بن حنظله،قال:قال أبو عبد اللّه،لیس من شیعتنا من قال بلسانه

و خالفنا فی أعمالنا و آثارنا،و لم یعمل بأعمالنا و لکن شیعتنا من وافقنا بلسانه و قلبه، و اتبع آثارنا،و عمل بأعمالنا،أولئک شیعتنا»؛من لا یحضره الفقیه،شیخ صدوق،ج ۴، ص ۴۱۵:«عن حبابه الوالبیه رضی اللّه عنها قال:سمعت مولای أمیر المؤمنین،علیه السلام،یقول:«إنا أهل بیت لا نشرب المسکر،و لا نأکل الجری،و لا نمسح علی الخفین،فمن کان من شیعتنا فلیقتد بنا و لیستن بسنتنا»؛بحار الأنوار،ج ۷۲،ص ۱۱۵:

«قال الصادق علیه السلام:«إن اللّه تبارک و تعالی أوجب علیکم حبنا و موالاتنا، و فرض علیکم طاعتنا،إلا فمن کان منا فلیقتد بنا فان من شأننا الورع و الاجتهاد، و أداء الامانه إلی البر و الفاجر،و صله الرحم،و إقراء الضعیف و العفو عن المسیء،و من لم یقتد بنا فلیس منا،و قال علیه السلام:لا تسفهوا فان أئمتکم لیسوا بسفهاء».

(۴).العمده،ابن بطریق،ص ۱۵:«...و روی سعید بن جبیر عن ابن عباس قال:ما نزل فی احد من کتاب اللّه ما نزل فی علی.و قال ابن عباس نزلت فی علی اکثر من ثلاث مأه آیه فی مدحه.و نکتفی فی ترجمه علی علیه السلام بکلمتین عن تلمیذیه اللذین کانا معه سرا و جهرا،و نحیل الباقی إلی الکتاب الذی بین یدیک الان:قال ابن عباس عند ما سئل عن علی فقال:رحمه اللّه علی ابی الحسن،کان و اللّه علم الهدی و کهف التقی و طود النهی و محل الحجی و غیث الندی،و منتهی العلم للوری،و نورا اسفر فی الدجی و داعیا إلی المحجه العظمی و مستمسکا بالعروه الوثقی،اتقی من تقمص وارتدی، و اکرم من شهد النجوی بعد محمد المصطفی،و صاحب القبلتین،و ابو السبطین و زوجته خیر النساء فما یفوقه احد،لم ترعینای مثله،و لم اسمع بمثله،فعلی من ابغضه لعنه اللّه و لعنه العباد إلی یوم التناد».

-العمده،ابن بطریق،ص ۳۴۹:«قال و اخبرنی الحسین بن محمد،قال:حدثنی موسی بن محمد بن علی قال:حدثنی الحسین بن علویه العطار،قال:حدثنا علی بن سبابه، قال:حدثنی محمد بن عیسی الراسبی قال:حدثنا شریک ابن ابی اسحاق،عن یزید بن رومان قال:ما نزل فی احد من القرآن ما نزل فی علی بن ابی طالب علیه السلام».

-بحار الأنوار،ج ۳۶،ص ۱۱۷:«...قال یرفعه بسنده عن ابن عباس قال:ما فی

القرآن آیه و فیها "یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا" إلا و علی رأسها و قائدها.و روی عن علی علیه السلام قال:نزل القرآن أرباعا:فربع فینا،و ربع فی عدونا،و ربع سیر و أمثال و ربع فرائض و أحکام،و لنا کرائم القرآن،و عن ابن عباس:ما نزل فی أحد من کتاب اللّه ما نزل فی علی علیه السلام.و عن مجاهد:نزل فی علی علیه السلام سبعون آیه،و عن أبی جعفر علیه السلام"و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی"قال:فی أمر علی علیه السلام:و عنه"و یؤت کل ذی فضل فضله"قال:علی بن أبی طالب علیه السلام.

"أنا و من اتبعنی"علی ابن أبی طالب و آل محمد علیهم السلام."أفمن یعلم أنما انزل إلیک من ربک الحق"علی ابن أبی طالب علیه السلام.و قوله تعالی: "یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا" عن ابن عباس:ما نزلت: "یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا" إلا و علی أمیرها و شریفها.

و عنه:ما ذکر اللّه فی القرآن "یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا" إلا و علی شریفها و أمیرها،و لقد عاتب اللّه أصحاب محمد صلی اللّه علیه و آله فی آیه من القرآن و ما ذکر علیا إلا بخیر،و عنه مثله،و فیه إلا کان علی رأسها و أمیرها،و فیه:و لقد أمرنا بالاستغفار له.

و عنه مثله،و فیه:رأسها و قائدها.و عن حذیقه:إلا کان علی لبها و لبابها.و عن مجاهد:

فإن لعلی سابقه ذلک لانه سبقهم إلی الاسلام.و عن ابن عباس:إلا و علی شریفها و أمیرها.قوله تعالی: "فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ" عن أنس و بریده قالا:قرأ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله "فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ" إلی قوله:"القلوب و الابصار"فقام رجل فقال:أی بیوت هذه یا رسول اللّه؟قال:بیوت الانبیاء،فقال أبو بکر:یا رسول هذا البیت منهالبیت علی و فاطمه علیهما السلام؟قال:نعم من أفاضلها.قوله تعالی: "یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُحَرِّمُوا طَیِّبٰاتِ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ لَکُمْ" قیل:

کان علی علیه السلام فی اناس من أصحابه عزموا علی تحریم الشهوات فنزلت.و عن قتاده أن علیا و جماعه من الصحابه منهم عثمان بن مظعون أرادو أن یتخلوا عن الدنیا و یترکوا النساء و یترهبوا فنزلت.و عن ابن عباس أنها نزلت فی علی و أصحاب له.قوله تعالی: "وَ النَّجْمِ إِذٰا هَویٰ* مٰا ضَلَّ صٰاحِبُکُمْ وَ مٰا غَویٰ* وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ" عن حبه العرنی:لما أمر رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله بسد الابواب التی فی المسجد شق علیهم،قال حبه:إنی لا نظر إلی حمزه بن عبد المطلب و هو تحت قطیفه حمراء و عیناه

تـذرفان و يقول:أخرجت عمك و أبا بكر و عمر و العباس و أسـكنت ابن عمك،فقال رجل يومئـذ:ما يألو فى رفع ابن عمه،فعلم رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله أنه قد شق عليهم،فدعا:الصـلاه جامعه،فصعد المنبر،فلم يسمع من رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله خطبه كان أبلغ منها تمجيـدا و توحيـدا فلما فرغ قال:يا أيها الناس ما أنا سـددتها و لا أنا فتحتها و لا أنا أخرجتكم و أسـكنتكم،و قرأ "وَ النَّجْمِ إِذٰا هَوىٰ" إلى قوله تعـالى: "إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ." قوله تعالى: "قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِى الْقُرْبىٰ" عن ابن عباس قال:سـئل رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله:من هؤلاء الذين يجب علينا حبهم؟قال:على و فاطمه و ابناهماقالها ثلاث مرات و رواه سـعيد بن جبير عن ابن عبـاس رضـى اللّه عنه.قوله تعالى: "وَ إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ عَنِ الصِّرٰاطِ لَنٰاكِبُونَ" عن على عليه السلام قال:ناكبون عن ولايتنا.قوله تعالى: "مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهٰا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ* وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى النّٰارِ" قـال على عليه السـلام:الحسـنه حبنـا و السـيئه بغضـنا.قوله تعـالى: "وَ نٰادىٰ أَصْحٰابُ الْأَعْرٰافِ رِجٰالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمٰاهُمْ" عن على عليه السـلام قال:نحن أصـحاب الاعراف،من عرفناه بسـيماه أدخلناه الجنه.قوله تعالى: "هَلْ يَسْتَوِى هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ" قيل:هو على عليه السـلام.قوله تعالى: "إِنَّمٰا يُرِيـدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ" الآيه.و قـد تقدم ذكر ما أوردته ام سـلمه و عائشه و غيرهما فى ذلك،و قد أورد الحافظ أبو بكر بن مردوديه ذلك من عده طرق لعلها تزيـد على المـائه،فمن أرادهـا فقـد دللته.قوله تعـالى: "أَ فَمَنْ وَعَدْنٰاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاٰقِيهِ" عن مجاهـد:نزلت فى على و حمزه.قوله تعـالى: "إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ" قيل:نزلت فى على و حمزه و عبيـده بـن الحـارث حيـن بـارزوا عتبه و شـيبه و الوليـد قرآن،فأمـا الكفـار فنزل فيهم "هٰذٰانِ خَصْمٰانِ اخْتَصَمُوا فِى رَبِّهِمْ" إلى قـوله:"عـذاب الحريـق".و فى على أصـحابه"إن اللّه يـدخل الـذين آمنـوا و عملـوا الصالحـات"الآيه.قوله تعـالى: "وَ ارْكَعُوا مَعَ الرّٰاكِعِينَ" عن ابن عباس:نزلت فى رسول اللّه و على خاصه،و هما أول من صلى و ركع.قلت:هذا ما نقلته مما نزل فيه عليه السلام من طرق الجمهور،فإن العز المحدث كان صديقنا و كنا

نعرفه،و کـان حنبلی المـذهب،و ابن مردویه و إن کان قـد جمع کتابا فی مناقبه علیه السـلام اجتهـد فیه و بالغ فیه أورده و لم یأل جهدا فقد أورد فیه مواضع لا تقولها الشـیعه و لا یوردونها و لم أذکر نزول القرآن فیه من طرق أصـحابنا دفعا للمکابره،و اسـتغناء بما نقلوه من مناقبه علیه الصـلاه و السـلام.*(شـعر)*قال فیه البلیغ ما قال ذو العی* فکل بفضـله منطیق و کذاک العدو لم یعد إن قا*ل جمیلا کما یقول الصدیق أقول:

فرقت سائر ما رواه عن الحنبلی و ابن مردویه علی الابواب المناسبه لها...».

نیز ر ک:مناقب أمیر المؤمنین(ع)،محمـد بن سـلیمان کوفی؛ج ۱،ص ۱۷۷،الباب التاسع عشـر،باب تمام ما نزل فی علی صـلوات اللّه علیه من القرآن.

(۵).نهج البلاغه،خطبه ۱۹۲؛نیز در الغـدیر،أمینی،ج ۳،ص ۲۴۰:«قـد علمتم موضـعی من رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله بالقرابه القریبه،و المنزله الخصـیصه،و ضـعنی فی حجره و أنا ولیـد یضـمنی إلی صـدره،و یکنفنی فی فراشه،و یمسـنی جسـده،و یشـمنی عرفه، و کان یمضغ الشـیئ ثم یلقمنیه،و ما وجـد لی کذبه فی قول،و لا خطله فی فعل»؛نهج البلاغه،نامه ۴۵:«و أنا من رسول اللّه کالضوء من الضوء و الذراع من العضد».

(۶).الرحمان،۱۹.

(۷).خصال،شیخ صدوق،ص ۶۵؛نیز روضه الواعظین،فتـال نیشابوری،ص ۱۴۸؛نیز مناقب،ابن شـهر اشوب،ج ۳،ص ۱۰۱:«یحیی بن سـعید القطـان قـال:سـمعت أبـا عبـد اللّه علیه السـلام یقول فی قوله عز و جـل:«مرج البحرین یلتقیـان بینهمـا برزخ لاـ یبغیان» قال:«علی و فاطمه علیهما السـلام بحران من العلم،عمیقان،لا یبغی أحـدهما علی صاحبه؛«یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان»الحسن و الحسین علیهما السلام».

(۸).مسـند زید بن علی،ص ۴۵۵:«قـال رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله یـا علی،انـک قسـیم النار و الجنه و انک تقرع باب الجنه فتـدخلها بلا حساب»؛نوادر المعجزات،محمـد بن جریر طبری(الشـیعی)،ص ۳۹؛نیز عیون المعجزات،حسـین بن عبـد الوهاب،ص ۲۴:

«ثـم قـال:أنـا قسـیم الجنـه و النـار،و شـهد بـذلک حبیبی رسـول اللّه صـلی اللّه علیه و آله فی مـواطن کـثیره.و فیه قـال عـامر بن ثعلبه:«علی حبه جنه*قسیم النار و الجنه/وصی المصطفی حقا*إمام الانس و الجنه»؛مناقب،ابن شهر آشوب،ج ۲،ص ۹:«أبو وایل

قال حدثنی ابن عباس قال:قال رسول اللّه:«إذا كان یوم القیامه یأمر اللّه علیا أن یقسم بین الجنه و النار فیقول للنار:«خذی ذا عدوی و ذری ذا ولیی».

(۹).إقبال الأعمال،سید ابن طاووس،ج ۳، ص ۱۳۲:«السلام علیک یا من عنده علم الكتاب،السلام علیک یا میزان یوم الحساب...»؛الإمام علی(ع)،أحمد رحمانی همدانی،ص ۴۷۰:«جاء فی الزیاره المأثوره:«السلام علیک یا میزان الأعمال و مقلب الأحوال»؛بحار الأنوار،ج ۹۷،ص ۳۷۴؛المزار،شهید اول،ص ۹۲؛مستدرک سفینه البحار،نمازی،ج ۱۰،ص ۲۹۴:«السلام علیک یا من عنده علم الكتاب، السلام علیک یا میزان یوم الحساب».

(۱۰).المسائل الصاغانیه،شیخ مفید،ص ۱۰۹:«عن النبی صلی اللّه علیه و آله أنه قال:

علی أقضاكم».و قال:«علی مع الحق و الحق مع علی»؛نیز در شرح الأخبار،نعمان مغربی،ج ۲،ص ۵۹:«عن مسروق،قال:سألتنی عائشه:من قتل الخوارج؟قلت:

«علی بن أبی طالب علیه السلام»،قالت:«سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یقول:«هم شر الخلق و الخلیقه یقتلهم خیر الخلق و الخلیقه،و أقربهم إلی اللّه وسیله»، و قد سمعت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یقول:علی مع الحق و الحق مع علی»؛ الفصول المختاره،شیخ مفید،ص ۹۷:«قول النبی(ص):«علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار».

(۱۱).أمالی،شیخ مفید،ص ۲۵۹؛نیز امالی،طوسی،ص ۲۴؛الجواره السنیه،حر عاملی، ص ۱۵۷؛نیز در مستدرک الوسائل،نوری،ج ۱۲،ص ۳۴۲:«عن أبی جعفر محمد بن علی الباقر،عن آبائه علیهم السلام قال:قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم:

یقول اللّه تعالی:«المعروف هدیه منی إلی عبدی المؤمن،فإن قبلها منی فبرحمتی و منی،و إن ردها علی فبذنبه حرمها،و منه لا منی،و أیما عبد خلقته فهدیته إلی الایمان،و حسنت خلقه،و لم أبتله بالبخل فإنی ارید به خیرا».

(۱۲).بحار الانوار،ج ۱۰،ص ۴۳۲.

(۱۳).إقبال الأعمال،سید ابن طاووس،ج ۲،ص ۲۶۷:«كذلک قال النبی صلوات اللّه علیه لما برز مولانا علی إلیه:«برز الاسلام كله الی الكفر كله»؛عوالی اللئالی،احسائی،

ج ۴،ص ۸۸؛بحار الانوار،ج ۳۹،ص ۱؛تفسیر المیزان،علامه طباطبایی،ج ۵، ص ۲۱۸:«برز الایمان کله الی الکفر کله».

(۱۴).مناقب أمیر المؤمنین(ع)،محمد بن سلیمان کوفی،ج ۲،ص ۶۱:«ثم انطلق حتی بلغ[سوق]أصحاب التمر فإذا هو بخادم تبکی عند تمار فقال[لها]:«ما یبکیک؟» فقال:«با عنی هذا تمرا بدرهم فرده علی مولای فأبا[البائع]أن یأخذه منی».فقال [علیه السلام للبائع]:أعطها درهمها و خذ تمرک فإنها خادم؟لیس لها أمر!فدفعها التمار فقیل له:أتدری من هذا؟فقال:لا.قالوا:هذا علی بن أبی طالب أمیر المؤمنین! فصب[البائع]تمره و أعطاها درهما ثم قال:یا أمیر المؤمنین ارض عنی قال[علیه السلام]:أنا ارض إن أوفیت المسلمین حقوقهم ثم قال:یا أصحاب التمر أطعموا المساکین یربو کسبکم»؛مکارم الأخلاق،شیخ طبرسی،ص ۱۰۰:«ثم مضی حتی أتی إلی التمارین فإذا جاریه تبکی علی تمار،فقال:ما لک؟قالت:إنی أمه أرسلنی أهلی أبتاع لهم بدرهم تمرا،فلما أتیتهم به لم یرضوه،فرددته،فأبی أن یقبله،فقال:یا هذا خذ منها التمر ورد علیها درهمها،فأبی،فقیل للتمار:هذا علی بن أبی طالب، فقبل التمر ورد الدرهم علی الجاریه و قال:ما عرفتک یا أمیر المؤمنین،فاغفر لی، فقال:یا معشر التجار اتقوا اللّه و أحسنوا مبایعتکم یغفر اللّه لنا و لکم».

(۱۵).مناقب،ابن شهر آشوب،ج ۱، ص ۳۵۸؛بحار الانوار،ج ۴۱، ص ۶۹؛الامام علی، رحمانی همدانی،ص ۶۰۲:«روی ان علیا(ع)کان یحارب رجلا من المشرکین فقال المشرک:یابن أبی طالب هبنی سیفک،فرماه إلیه فقال المشرک:عجبا یابن أبی طالب فی مثل هذا الوقت تدفع إلی سیفک!فقال:یا هذا انک مددت ید المسأله إلی و لیس من الکرم أن یرد السائل،فرمی الکافر نفسه الی الارض و قال:هذه سیره اهل الدین، فباس قدمه و أسلم».

ص:۴۲۹

۱۸ بصیر کیست ؟

اشاره

شیراز،حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب ۱۳۸۵

ص:۴۳۱

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

در قرآن مجيـد،پيامبر بزرگوار اسـلام و در مرحله بعـد امير المؤمنين على، عليه السـلام،و يازده امام معصوم ديگر«بصـير»قلمداد شده اند.خداوند در آيۀ ۱۰۸ سورۀ مباركۀ يوسف مى فرمايد:

«قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِى أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِى». ۱

اى رسول ما،امت را بگو طريقۀ من و پيروانم همين است كه خلق را به خدا،با بينايى و بصيرت،دعوت كنم.

در اين آيه،مراد از «مَنِ اتَّبَعَنِى» ائمـۀ اطهار هسـتند، ۲ چون پيروى و اطـاعت ايشـان از رسول خـدا پيروى كامل و اطاعت جامع است.بـه همين سـبب،آن بزرگـواران داراى مقـام عصـمت انـد و در زمرۀ مخلصـين -نـه مخلصـين بـه شـمار مى آينـد.در اين جايگاه،افراد به هيـچ وجه گرفتار شك،ترديـد،وسوسه،هواى نفس،گناه،و افكار شـيطانى نمى شونـد.بنابراين،نسبت دادن مقام بصيرت به رسول خدا، صلى اللّه عليه و آله،و ائمۀ طاهرين،عليهم السلام،كاملا بجا بوده است.

نشانه های افراد بصیر

از نظر قرآن مجید و روایات،فرد بصیر به همهٔ حریم های حق راه پیدا کرده است.ازاین رو،آنچه با چشم سر و چشم دل می بیند حقیقت محض است؛اگر حلال و حرام خدا را می بیند،همهٔ آثار حلال و حرام چه آثار دنیوی و چه آثار اخروی را مشاهده یا لمس می کند.امیر مؤمنان علی،علیه السلام،در نهج البلاغه،در بخش های آغازین خطبهٔ متقین،دربارهٔ این گونه«لمس کردن»ها می فرماید:

«و هم و الجنه کمن رآها و هم فیها منعّمون». ۳

نسبت آنان با بهشت چنان است که انگار آن را می بینند و از نعمت هایش بهره مندند.

این عبارت به ارتباط اهل تقوا با دنیا اشاره دارد و در رابطه با آخرت آنان نیست.یعنی آنان با وجود این که در دنیا زندگی می کنند،بهشت را می بینند و از نعمت های آن بهرمند می شوند.باری،نماز و دیگر عبادات ایشان در دنیا به منزلهٔ بهشت آخرتی آنان است،زیرا ورود به بهشت در گرو همین عبادات دنیوی است.در روز قیامت،وقتی بهشتیان پا به بهشت می گذرانند،می گویند:

«هٰذَا الَّذِی رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ». ۴

این همان است که از پیش روزی ما نموده بودند.

ایشان بهشت و نعمت های آن را با عبادات خود در دنیا لمس و حس کرده اند.پیامبر گرامی اسلام،صلی اللّه علیه و آله،دربارهٔ این گروه می فرماید:عبادت های اینان عاشقانه است و ذاتا اطاعت و نماز را محبوب،و گناه را منفور می دانند.اینان،وقتی همهٔ مردم دنیا از گناه لذت می برند،نه فقط از گناه لذت نمی برند،از آن به شدت نفرت دارند.

خلاصه،این دسته می توانند لایه های زیرین حقیقت را مشاهده کنند؛برای مثال،وقتی به پیامبر می نگرند،وی را پیامبر می بینند.نگاه

آنان مانند نگاه ابو لهب نیست که از پیغمبر بیگانه باشد.او پیامبر را پیامبر نمی دید.در نتیجه،به آخرین فرستادهٔ خدا اشاره می کرد و به مردم می گفت:این یتیم برادر من است،پس ضرورتی ندارد سخن او را بپذیریم.وی افراد را تحریک می کرد پیامبر،صلی اللّه علیه و آله،را کتک بزنند یا به قتل برسانند. ۵ علت این مساله فقط می تواند کوری باطن او باشد؛چراکه بصیر پیامبر را پیامبر،خدا را خدا،بت را ناتوان، شیطان را دشمن و زیان بار،و فرهنگ های غلط را باطل می یابد و در نهایت،قیامت را در همین دنیا جستجو می کند.

بصیر در این دنیا زندگی می کند اما در آخرت به سر می برد،کلیهٔ حقایق را لمس می کند و مکشوف می یابد،و به حریم هایی راه پیدا می کند که دیگران از ورود به آن حریم ها بازداشته شده اند.حضرت امیر مؤمنان علی،علیه السلام،در کلامی تکان دهنده می فرمایند:

«لو کشف الغطاء ما از ددت یقینا». ۶

اگر همهٔ پرده ها را کنار بزنند،چیزی بر یقین من اضافه نخواهد شد(چون برای من،پرده ای برای کنار رفتن باقی نمانده است).

در ادبیات عرب،هرچه بعد از حرف«لو»قرار می گیرد ممتنع است.

بنابراین،وقتی حضرت علی،علیه السلام،می فرمایند اگر همهٔ پرده ها را کنار بزنند،یعنی پرده ای نیست که کنار بزنند؛زیرا ایشان به تمام حریم های غیب و شهود پروردگار مهربان عالم راه پیدا کرده اند و هرچه می گویند براساس مشاهده و لمس است.پس حق ایشان است که امام کل عالم باشند و حق کل عالم است که به ایشان اقتدا کنند. ۷

وظیفهٔ مردم در قبال بصیران

انسان عدای از یک لحظه بعد و به طور کلی از آیندهٔ جهان پیرامون خود خبر ندارد،همان طور که از گذشتهٔ عالم بی خبر است؛البته به جز

خبرهایی که خـدا،پیامبران،و ائمه به او ابلاغ کرده انـد.در واقع،انسان معمولی خبرگیر نیست،بلکه خبرشـنو است.ازاین رو،لازم اسـت بـه خـبرگیران عـالم،کـه در صـدق و عقـل کامـل تریـن انسـان هـا هسـتند،اعتمـاد کنـد.انسان بایـد گفتـار حق خداونـد(قرآن)،پیغمـبر اسلام،و ائمـه را بپـذیرد؛چراکـه ایشـان بر انسـان هـا حجت انـد و انسـان هـا در روز قیـامت موظـف به پاسخگویی به سؤال هـای ایشان هسـتند:چرا باور نکردیـد؟ چرا اطاعت نکردیـد؟چه دلیلی برای باور نکردن داشتیـد؟لـذا باید پاسخ قانع کننده ای داشته باشند.

آیا می توان در قیامت مـدعی شد که قرآن و گفتار انبیا و ائمه دروغ بوده است؟به واقع،اگر قول قرآن و گفتار انبیا و امامان را دروغ پنـداریم، دیگر هیـچ راستی در این عالم باقی نخواهـد مانـد؛چون در این جهان چیزی جز دروغ،فتنه،فساد،ظلم،جنایت و خیانت یافت نمی شود.

انسـان هـای معمولی نـامحرم انـد؛نمـاز می خواننـد اما بهشت و نعمت های آن را در نماز خود احساس نمی کننـد،زیرا نماز را باری سـنگین تلقی می کنند. ۸ اینان عاشق عبادت و خـدمت نیسـتند،بلکه با روشـنگری عالمان ربانی،زحمات پدر و مادر،و از ترس جهنم و شوق بهشت انـدک ایمانی آورده انـد و بنـدگی و خـدمت مختصـری می کننـد.این عبادات و خدمات کم تعداد انسان های معمولی برای رضای پروردگار صورت نمی گیرد.

امروز،کرهٔ زمیـن بیش از شــش میلیـارد جمعیـت(یـک میلیـارد و چنــد صـد میلیـون مســلمان و در حـدود چهـار صـد میلیـون شیعه)دارد؛ولی به نظر نمی رسد کسی غیر از امام دوازدهم بتواند،بی توجه به بهشت و دوزخ، پروردگار را عبادت کند و او را بزرگ بدارد:

گر بی تو بود جنت،بر کنگره ننشینم

ور با تو بود دوزخ،در سلسله آویزم. ۹

ص:۴۳۶

مردم اگر ببینند قیامتی در کار نیست،می گویند برای چه خودمان را به زحمت عبادت بیندازیم.بنابراین،به راحتی عبادت را ترک می کنند؛زیرا نسبت به عبادت و خدمت خود بصیرت ندارند.برخلاف این گروه،عدهٔ معدودی همچون حضرت علی،علیه السلام توانسته اند به حریم ملکوتی نماز،عبادت،و خدمت راه یابند،خدا را عاشقانه عبادت کنند،و به بهشت و دوزخ او نیندیشند:

«الهی ما عبدتک خوفا من نارک».

خدایا،عبادت من از ترس جهنم نیست.

«و لا طمعا فی جنتک».

عبادت من به طمع بهشت هم نیست.

«بل وجدتک اهلا للعباده». ۱۰

بندگی من فقط به زلف خدایی تو گره خورده است.

نماز و انفاق و جهاد علی،علیه السلام،سرشار از خدا و بی قیمت است؛ چراکه نمی توان برای خدا قیمتی تعیین کرد.آری،عبادتی که خالصانه و عاشقانه و فقط برای رضای خدا انجام گیرد در قالب ارزش گذاری های در دسترس نمی گنجد.

پاداش بصیرت

در قرآن کریم،مزد افراد بصیر چیزی بیش از هشت بهشت دانسته شده است:

«وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ». ۱۱

و نزد ما نعمت های بیشتری هست.

خداوند در قرآن کلمهٔ «مَزِیدٌ» را توضیح نداده،ازاین رو کمیّت و کیفیت حقیقی این کلمه هنوز برای هیچ کس روشن نشده است. ۱۲

گدای کوی تو از هشت بهشت مستغنی است

اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست. ۱۳

نکتهٔ نامعلوم و مجمل دیگر موجود در قرآن،خطاب پروردگار به این گروه از بصیران است:

«وَ ادْخُلِی جَنَّتِی». ۱۴

و در بهشتم وارد شو.

درحالی که خدا دربارهٔ اهل ایمان می فرماید:

«سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ». ۱۵

وارد بهشت هایی می شوند که از زیر درختان آن نهرها جاری است.

یادآور می شود،کلمهٔ جنات نکره است و الف و لام ندارد؛اما واژهٔ جنت به پروردگار(یاء متلکم)اضافه شده است.با وجود این تاکنون، کسی نتوانسته منظور از عبارت«بهشت من»را به روشنی دریابد.

اولیای بصیر به دنبال پیامبران و امامان بصیر

پیروان راستین پیامبران و امامان در هر دوره ای،با توجه به قدرت تحمل بالای شان،در مقابل لذت های حرام و باطل جانانه مقاومت نشان داده و در عبادت حق و خدمت خلق از هیچ کوششی فروگذار نکرده اند.چون آنان،برخلاف انسان های دیگر،خالص زیسته اند،توانسته اند تا حدودی به برخی از حریم های مختص انبیا و ائمه راه یابند.امام ششم شیعیان، حضرت امام صادق،علیه السلام،می فرماید:آنان گاه در عالم رؤیا (خواب)،و گاه در عالم بیداری به این حریم راه پیدا می کنند.در ضمن، تعدادشان محدود است. ۱۶

بصیرت یوسف(ع)

حضرت یوسف،علیه السلام،در دوران کودکی و نوجوانی خود،هنگامی که کاملا مطیع پدرش یعقوب،جدش اسحاق،و جدّ اعلایش حضرت ابراهیم به شمار می آمد،از طریق رؤیا به حریم آینده راه داده شد.او از خواب بیدار شد و به پدر خود گفت:

«إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سٰاجِدِینَ». ۱۷

من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!

یوسف،علیه السلام،آیندهٔ برادرانش را ستارهٔ روشن دید،چون توبه کردند و در نهایت نورانی شدند؛همچنین پدر خود را به صورت خورشید،و مادر را نیز به صورت ماه دید.چهل سال بعد،وقتی این بچه از چاه درآمد و عزیز مصر شد،به پدرش گفت:

«هذا تعبیر رؤیای من قبل». ۱۸

این تعبیر خواب پیشین من است که پروردگارم آن را تحقق داد.

بنابراین،رؤیای صادقانه به یوسف،علیه السلام،اختصاص دارد و خواب های ساختگی شیادان یکسره دروغ و باطل است.

این عصا را اژدها کن!

حکایت کرده اند که جوانی با یک چوب دستی صیقل داده شده به نزد حضرت عیسی مسیح،علیه السلام،آمد و از ایشان پرسید:اگر من این چوب دستی را به زمین بیندازم،مثل زمان حضرت موسی،علیه السلام، چوب دستی تبدیل به اژدها می شود؟.حضرت فرمود:نه.جوان گفت:

چرا؟مسیح جواب داد:چوب دستی تو از چوب دستی موسی هم بهتر به نظر می رسد.اما اگر بخواهی این چوب به اژدها بدل شود،باید دستت دست موسی بن عمران باشد.مولوی در این باره می گوید:

بود انا الحق در لب منصور نور بود انا اللّه در لب فرعون زور

شد عصا اندر کف موسی گوا شد عصا اندر کف ساحر هبا. ۱۹

باری،آب دهان پیغمبر لازم است تا چاه خشک پر از آب شود، ۲۰ نگاه حضرت سید الشهدا لازم است تا دختر چهار ساله شفا یابد، ۲۱ و در نهایت نفس عیسی،علیه السلام،لازم است تا مرده زنده شود.

***

بصیرت اولیا

نقطۀ اوج آمال جوان های مذهبی ما می تواند دستیابی به مقام علامه بحر العلوم باشد.ایشان در میان عالمان شیعه بی همتا قلمداد می شوند و توانسته اند آغوش امام عصر را لمس کنند. ۲۲ باید پذیرفت که با چند عبادت ناقص و یک دعای ندبه نمی توان آن آغوش را لمس کرد.

مرحوم آیت اللّه العظمی آقا شیخ عبد الکریم حائری برای یکی از شاگردان خود چنین نقل کرده اند: ۲۳ ایامی که در نجف درس می خواندم، همشاگردی ام آیت اللّه العظمی حاج میرزا حسین نائینی بود و استادمان آیت اللّه سید محمد فشارکی.روزی،چند طلبه آمدند و به من گفتند:آقا، یک درس برای ما بگذار.گفتم:مانعی ندارد؛اما جایش را خودتان باید تعیین بکنید.گفتند:در یکی از محله های قدیم نجف،مسجد خرابه ای قرار دارد؛آنجا کسی درس ندارد و خالی است.اگر مشکل نیست، تشریف بیاورید آنجا به ما درس بگویید.گفتم:مانعی ندارد،می آیم.

یکی از خصوصیات مؤمن تواضع و فروتنی است؛روی صندلی یا خاک بنشیند،روی تخت یا فرش بخوابد،نان خالی بخورد یا نخورد،و داشته یا نداشته باشد برایش فرقی نمی کند.در هر صورت،در این دنیا، خود را میهمان خدا می داند.

ایشان در ادامه گفتند:روز اول،وقتی وارد این مسجد خرابه شدم و به انتظار طلبه ها نشستم،بیرون را نگاه کردم و روبه روی درب ورودی مسجد،یک مغازۀ بسیار مخروبه دیدم.یک بزرگوار در این مغازه نشسته و مشغول پینه دوزی بود.وقتی طلبه ها آمدند و من کتاب را باز کردم، دیدم پینه دوز هم تخته های مغازه را گذاشت و آمد در درس شرکت کرد.

پیش خودم گفتم:بزرگوار،درس های آخوندها خیلی سخت و پیچیده است؛به درد تو نمی خورد.پینه دوز چند روز در کلاس حاضر شد،اما

ناگهان در حضور وی در کلاس وقفه ای دو سه روزه ایجاد شد و سپس باز به کلاس آمد و به من گفت:آقای شیخ،شما مسلمانی؟گفتم:لباس، قیافه،و درسم نشان می دهد که مسلمان هستم.گفت:اگر مسلمانی،چرا وقتی من سه روز نبودم،جستجو نکردی مرا پیدا کنی؟مسلمان نباید از رفیق و همسایه و همشهری خود بی خبر باشد.گفتم:مرا ببخش،اشتباه کردم.گفت:اگر می خواهی ببخشمت،مرا به صرف غذا به خانه ات دعوت کن؛زیرا وقتی یک لقمه از غذایت بخورم،رابطه مان نزدیک تر می شود،آن موقع می بخشمت.گفتم:فردا بیا.گفت:از بیرون چیزی تهیه نکن،همان را که داری بیاور بخورم.در نجف،فقط یک اتاق داشتم که پرده ای در میان آن کشیده بودم؛همسرم پشت پرده بود و خودم طرف دیگر آن به سر می بردم.اگر قرار بود غریبه ای بیاید،به همسرم می گفتم میهمان دارم؛ولی این بار فراموش کردم.روز بعد،وقتی درس تمام شد، به پینه دوز گفتم:منتظر شما هستم.گفت:نمازم را در حرم امیر المؤمنین می خوانم و می آیم.از قضا،وقتی به خانه آمدم،همسرم گفت:غیر از یک مقدار نان خشک یزدی،هیچ چیز نداریم.در نتیجه،چون پنج ریال پیش من امانت بود،دو ریال آن را برداشتم و کباب کوبیده خریدم و با خود گفتم:وقتی پول برایم رسید،دو ریال را برمی گردانم.پینه دوز بعد از اقامهٔ نماز ظهر و عصر آمد و بر سر سفره نشست.دیدم نان خشک می خورد،گفتم:آقا،کباب سرد می شود.گفت:این کباب به ازای پول امانت تهیه شده است،بنابراین،به درد من نمی خورد؛شکم من جای این غذاها را ندارد.

آیا افراد معمولی می توانند ماهیت لقمه ها را تشخیص بدهند یا این که لقمه را در مزهٔ آن می یابند:هرچه خوشمزه تر باشد آن را بهتر می خورند؟

در پایان،بی مناسبت نیست به داستان خاطره انگیزی نیز اشاره کنم:

چند سال قبل،به مناسبت روز ضربت خوردن امیر مؤمنان(نوزدهم ماه مبارک رمضان)،تصمیم گرفتم برای سخنرانی ظهر به مسجدی در تهران بروم.از دو روز پیش از سخنرانی،هرچه کتاب ورق می زدم و مطلب می دیدم،منبر روز نوزدهم آماده نمی شد.مصمم شدم در روز سخنرانی، در مسجد حاضر شوم و به مردم اعلام کنم:منبر امروز برایم فراهم نشد!

روز نوزدهم فرا رسید.جمعیت فراوانی در محل حاضر شده بودند.در میان نماز ظهر و عصر،که روحانی مسجد به سخنرانی پرداخته بود،باز به ذهن خودم فشار آوردم تا شاید فرجی حاصل شود.در دل عرض کردم:علی جان،من در تهیدستی و فقر کامل به سر می برم و درمانده ام.

تو به تمام حریم های حقیقت راه پیدا کرده ای،راهی بگشا!دیگر می خواستم ناله و گریه سردهم که ناگهان این آیه قرآن به ذهنم رسید:

«رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً». ۲۴

و بگو:پروردگارا!مرا در هر کار و شغلی به نیکی وارد کن و به نیکی بیرون آور و برایم از نزد خود نیرویی یاری دهنده قرار ده.

از طریق معجم المفهرس قرآن پی بردم این آیه مربوط به سورهٔ مبارکهٔ «اسراء»است.قرآن را باز کردم و به این سوره مراجعه کردم:موج عجیبی نسبت به امیر المؤمنین در ذهنم به وجود آمد،نمی دانستم آیه چه ارتباطی با امیر المؤمنین دارد!حدس زدم «وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً» دربارهٔ امیر المؤمنین باشد.همین مطلب و همین امواج ذهنی را در منبر آن روز بیان کردم.بعد از سخنرانی،به تفاسیر مهم قرآن مراجعه کردم، دیدم ائمه فرموده اند: «وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً»، درخواست پیامبر از خداست:خدایا،مرا دلیل یاری کننده ای بر نبوت عطا فرما.ازاین رو، خدا علی،علیه السلام،را به پیامبر داد. ۲۵

پی نوشت

(۱).یوسف،۱۰۸.

(۲).تفسیر أبی حمزه الثمالی،ص ۲۱۴:روی أبو حمزه،أن أبا جعفر(علیه السلام)قال:

* (هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي) *علی بن أبی طالب.

-تفسیر العیاشی،محمد بن مسعود عیاشی،ج ۲،ص ۲۰۰:عن علی بن اسباط عن أبی الحسن الثانی قال:قلت:جعلت فداک انهم یقولون فی الحداثه(فی حداثه سنک)قال لیس شئ یقولون،ان اللّه تعالی یقول (قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي) فو اللّه ما کان تبعه الا علی و هو ابن تسع سنین[و مضی أبی الا]و انا ابن تسع سنین،فما عسی أن یقولوا قال:ثم کانت امارات فیها و قبلها أقوام،الطریقان فی العاقبه سواء،الظاهر مختلف،هو رأس الیقین.

-تفسیر فرات الکوفی،فرات بن إبراهیم کوفی،ص ۲۰۱:جعفر بن محمد علیه[علیهما] السلام فی هذه الآیه: (قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي) قال:

هی[هو]و اللّه ولایتنا أهل البیت لا ینکره أحد إلاضال و لا ینتقص علیا[علیه السلام]إلاضال.

-التفسیر الصافی،فیض کاشانی،ج ۳،ص ۵۳:قل هذه سبیلی یعنی الدعوه إلی التوحید و الأعداد للمعاد أدعوا إلی اللّه تفسیر للسبیل علی بصیره أنا و من اتبعنی.فی الکافی عن الباقر علیه السلام ذاک رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و أمیر المؤمنین و الأوصیاء علیهم السلام من بعدهما.و عنه علیه السلام علی اتبعه.و عن الجواد علیه السلام حین أنکروا علیه حداثه سنه قال و ما ینکرون قال اللّه لنبیه قل هذه سبیلی الایه فو اللّه ما تبعه إلا علی و له تسع سنین و أنا ابن تسع سنین.والقمی و العیاشی ما یقرت من هذه الروایات و سبحن اللّه و انزهه تنزیها و ما أنا من المشرکین.

-تفسیر نور الثقلین،شیخ حویزی،ج ۲،ص ۴۷۶:فی اصول الکافی محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الاحوال عن سلام بن المستنیر عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله:قل هذه سبیلی ادعوا إلی اللّه علی بصیره انا و من اتبعنی قال:ذاک رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله و امیر المؤمنین علیه السلام،و الاوصیاء من بعدهم.

ص:۴۴۳

(۳).نهج البلاغه،خطبه ۱۹۳؛با کمی اختلاف در امالی،شیخ صدوق،ص ۶۶۷؛نیز با اختلاف در بحار الانوار،ج ۶۴،ص ۳۴۲؛نیز با اختلاف در کنز الفوائد،کراجکی، ص ۳۲.

(۴).بقره،۲۵: «وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ كُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هٰذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ».

(۵).مسترشد،محمد بن جریر طبری(الشیعی)،ص ۴۳۳:«...فاختاروا خمسه عشر رجلا فیهم أبو لهب علی أن یدخلوا علی رسول اللّه فیقتلونه،فأنزل اللّه سبحانه علی رسوله:و إذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک أو یقتلوک أو یخرجوک و یمکرون و یمکر اللّه و اللّه خیر الماکرین»؛المهذب البارع،ابن فهد حلی،ج ۵،ص ۳۱۵؛کافی،ج ۸، ص ۲۱۱:«و فی الحدیث:أن أبا لهب اعترض علی النبی،صلی اللّه علیه و آله،عند إظهاره الدعوه،فقال له أبو طالب:یا أعور،و ما أنت و هذا».(قال ابن الأعرابی:و لم یکن أبو لهب أعور،و إنما العرب تقول للذی لیس له أخ من أبیه و أمه أعور)؛منتهی المطلب(ط.ق)علامه حلی،ج ۱،ص ۶۴:«روی أنس أن رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله،کان فی سوق ذی المجاز علیه جبه حمراء و هو یقول:یا أیها الناس قولوا لا إله إلا اللّه تفلحوا و رجل تبعه یرمیه بالحجاره حتی أدمی عرقوبیه و کعبیه فقیل من هو فقال عمه أبو لهب دل علی أن الکعب فی جانب القدم لان الرمیه إذا کانت من وارء المرمی لم یصب ظهر قدمه»؛مناقب أمیر المؤمنین،محمد بن سلیمان کوفی،ج ۱،ص ۳۸۰:«فجمع رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله و سلم،بنی عبد المطلب و کانوا اثنی عشر رجلا؟و کان الرجل منهم یأکل الجذعه فی المجلس فصنع لهم رجلا من لحم ثم دعاهم فأکلوا حتی نهلوا ثم قال(لهم):«من یبایعنی منکم علی أن یکون اخی و وصیی و وارثی و خلیفتی و وزیری من بعدی؟»فلم یبایعه إلا علی بن أبیطالب فقال أبو لهب:ألهذا دعوتنا؟تبت یداک؟!فأنزل اللّه (تَبَّتْ يَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ) إلی آخر السوره».

(۶).شرح أصول الکافی،محمد صالح مازندرانی،ج ۳،ص ۱۷۳؛مطلوب کل طالب رشید

و طواط،ص ۳؛شرح مئه کلمه،ابن میثم بحرانی،ص ۵۲:«قال أمیر المؤمنین، علیه السلام:«لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا».

(۷).مرحوم امام خمینی در کتاب شرح دعای سحر خود می نویسد:شیخ ما،عارف کامل[جناب]شاه آبادی مدظلّه فرمود:«سالکی که با قدم معرفت به سوی خداوند سیر می نماید،وقتی سفر سوم خود را به پایان رساند و به هویت جمعیه اش،در جمیع مراتب موجودات سیر کرد،با چشم بصیرت تمام مصالح بندگان را می بیند، [یعنی مصالح آنان]در امور[مربوط]به مبدأ و معاد و همه آنچه که آنان را به خداوند متعال نزدیک می کند،و نیز این که راه[رسیدن]به خداوند برای هرکس، [راهی است]مخصوص به خود او؛و سالک در این مقام می تواند تشریع نماید و این مقام برای مولای ما،قطب الموحدین امیر المؤمنین،و ائمه معصومین بعد از ایشان علیهم السلام حاصل شده است؛ولی چون رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله از نظر زمان بر آن حضرات علیهم السلام تقدم داشت و صاحب آن مقام بود،لذا شریعت را آن حضرت(ص)ظاهر فرمود،و به سبب تام و تمام بودن شریعت ایشان[به هیچ روی]مجال تشریع برای کس دیگری باقی نماند.پس،اولیای بعد[از او(ص)] بالضروره،تابع وی صلوات اللّه علیه و آله شدند.و اگر فرض می کردیم که حضرت علی علیه السلام بر حضرت رسول صلوات اللّه علیه و آله تقدم زمانی داشت،یقینا آن حضرت علیه السلام شریعت را ظاهر می نمود و شأن رسالت و نبوت را متکفل می شد.پس،بر پیامبر صلوات اللّه علیه و آله فرض بود که اگر بعد از آن حضرت (ع)می آمد،از ایشان علیه السلام تعبیت فرماید؛ولی حکمت بالغه[خداوندی]بر این تعلّق گرفت که شریعت به دست حضرت رسول صلوات اللّه علیه و آله ظاهر شود».

(۸).بقره،۴۵: «وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰهِ وَ إِنَّهٰا لَکَبِیرَهٌ إِلاّٰ عَلَی الْخٰاشِعِینَ».

(۹).از سعدی است.

(۱۰).عوالی اللئالی،أحسائی،ج ۱،ص ۲۰؛نیز در بحار الانوار،ج ۶۷،ص ۱۸۶؛نیز در تفسیر صافی،کاشانی،ج ۳،ص ۳۵۳:«أمیر المؤمنین،علیه السلام:الهی ما عبدتک

ص:۴۴۵

خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل وجدتک أهلا للعباده فعبدتک»؛تفسیر المیزان،ج ۱۱،ص ۱۵۹:قوله،علیه السلام:«ما عبدتک خوفا من نارک و لا رغبه فی جنتک بل وجدتک اهلا للعباده فعبدتک».

(۱۱).ق،۳۳-۳۵: «مَنْ خَشِیَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ* اُدْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ* لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ فِیهٰا وَ لَدَیْنٰا مَزِیدٌ».

(۱۲).شاره است به:المحلی،ابن حزم،ج ۱،ص ۱۲؛نیز در عده الداعی،ابن فهد حلی، ص ۲۲۶؛نیز در عوالی اللئالی،احسائی،ج ۴،ص ۱۰۱:«عن النبی، صلی اللّه علیه و سلم،قال:قال اللّه عز و جل:أعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر».

(۱۳).از حافظ است.

(۱۴).فجر،۳۰.

(۱۵).این جمله ۲۶ مرتبه در قرآن تکرار شده است.

(۱۶).در ذیل آیه ۶۴ سوره یونس:من لا یحضره الفقیه،شیخ صدوق،ج ۱،ص ۱۳۳:

«أتی رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،رجل من أهل البادیه له حشم و جمال فقال:یا رسول اللّه أخبرنی عن قول اللّه عز و جل: "اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْآخِرَهِ." فقال:أما قوله تعالی: "لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا" فهی الرؤیا الحسنه یراها المؤمن فیبشر بها فی دنیاه،و أما قول اللّه عز و جل: "وَ فِی الْآخِرَهِ" فإنها بشاره المؤمن عند الموت یبشربها عند موته إن اللّه قد غفر لک و لمن یحملک إلی قبرک»؛بحار الأنوار،ج ۵۸،ص ۱۹۱:«عن أبی الدرداء،عن النبی، صلی اللّه علیه و آله،فی قوله تعالی: "لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْآخِرَهِ" قال:هی الرؤیا الصالحه یراها المسلم أو تری له،فهی بشراه فی الحیاه الدنیا،و بشراه فی الآخره الجنه».

(۱۷).یوسف،۴.

(۱۸).یوسف،۱۰۰:«و رفع أبویه علی العرش و خروا له سجدا و قال یا أبت هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا و قد أحسن بی إذ أخرجنی من السجن و جاء بکم

من البدو من بعد أن نزغ الشیطان بینی و بین إخوتی إن ربی لطیف لما یشاء إنه هو العلیم الحکیم».

(۱۹).مثنوی مولوی،دفتر دوم،بیت ۳۰۳ و ۳۰۴.

(۲۰).مناقب،ابن شهر آشوب،ج ۱،ص ۱۰۳؛نیز بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۴۱:«روی أن النّبی تفل فی بئر معطله ففاضت حتی سقی منها بغیر دلو و لا رشأ».

(۲۱).در ناسخ التواریخ مجلد مربوط به امام حسین(ع)این داستان چنین آمده است:

زنی غذای نذری به خرابه ای برد.از او سبب نذرش را پرسیدند.گفت:در بچگی فلج بودم.مادم مرا به در منزل علی(ع)برد.حضرت به امام حسین فرمود:او را شفا بده.امام نگاهی به من کردند و از آن پس خوب شدم.(مولف)

(۲۲).رجوع شود به زندگینامه مرحوم علامه بحر العلوم.

(۲۳).من این ماجرا را از همین شاگرد،در هفتاد و پنج سالگی وی شنیده ام(مؤلف).

(۲۴).إسراء،۸۰.

(۲۵).ر ک:تفسیر برهان،ذیل آیه مورد نظر.(مولف)

۱۹ عقیله بنی هاشم

اشاره

شیراز،حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب ۱۳۸۵

ص:۴۴۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین وصلّی علی محمّد و آله الطاهرین.

وجود مبارک حضرت زینب کبری،علیها السلام،به منزلهٔ دختر،خواهر، مادر،عمه و خالهٔ شهید،در همهٔ زمینه ها،از جمله ایمان،اخلاق،عمل صالح،شوهرداری،مقام مادری و خواهری،و مقام عبادت که بالاترین مقام او به شمار می آیدبرای تمام زنان عالم اگو و سرمشق است.

بدین لحاظ،در روز قیامت،او حجت کبرای پروردگار بر تمام زنان پس از خود خواهد بود.خداوند متعال در روز قیامت،با استناد به برجستگی های معنوی حضرت زینب،علیها السلام،با وجود گذران زندگی در روزگار پرفتنهٔ امویان،آن حضرت را معیار تربیت دینی و اخلاقی زنان قلمداد می فرماید و دلایل واهی زنان ناپاک را رد می کند.

عناصر تأثیرگذار در شخصیت حضرت زینب(ع)

غور در آیات خداوند در قرآن کریم نشان می دهد شکل گیری شخصیت انسان ها براساس چهار جنبه صورت می پذیرد:پدر،مادر،آموزگار،و تغذیه(لقمه) ۱ .ازاین رو،در روز قیامت،بسیاری از پدران و مادران و

آموزگاران محاکمه و،در نهایت،محکوم خواهند شد؛چراکه فرزند یا شاگردان پاک سرشت خود را به نابودی کشانده و از درجۀ رفیع انسانیت پایین آورده اند.پیغمبر اکرم،صلی اللّه علیه و آله،دربارۀ این گونه والدین و فرزندان می فرماید:اگر این پدر و مادرها عقرب به دنیا می آوردند،به مراتب،نتیجه ای بهتر از به وجود آوردن انسان دوپا عایدشان می شد. ۲

زنان باردار،ای مرد هوشیار اگر وقت ولادت مار زایند

از آن بهتر به نزدیک خردمند که فرزندان ناهموار زایند. ۳

در روایتی دیگر،حضرت برای پدران مدعی دینداری دوزخ طلب می کند؛زیرا آنان زمینۀ کفر و تباهی فرزندان خود را فراهم می آورند. ۴

بر این اساس،در این مقال،شخصیت والای زینب کبری با توجه به این چهار جنبه کاویده می شود:

الف.پدر زینب(ع)

مرحوم کلینی،در جلد دوم کتاب شریف اصول کافی،روایت مهمی از رسول خدا،صلی اللّه علیه و آله،نقل کرده است. ۵ در این روایت،پیامبر عظیم الشأن اسلام از درخت طوبی نام برده اند.براساس این روایت و قول قرآن،جای این درخت در بهشت است؛اما شاخه های آن به صورت امور معنوی در دنیا یافت می شوند.مانند سخاوت که یکی از امور معنوی و اخلاقی مهم است.حضرت می فرماید:

«السخاء شجره فی الجنه». ۶

جود و سخاوت از درختان بهشت است.

هرکس بتواند با شاخه های دنیایی این درخت پیوند یابد و این پیوند را حفظ کند،وقتی بساط دنیا برچیده شود و آخرت آشکار گردد، شاخه های این درخت او را تا ابد به بهشت می فرستند. ۷ همچنین در ادامه روایت آمده است:

«من کان سخیا اخذ بغصن منها».

آدم های کریم و سخاوتمند(به شرط ایمان)به یکی از شاخه های این درخت متصل هستند.

«فلم یترکه هذا الغصن حتی یدخله الجنه».

باری،وجود مبارک امیر المؤمنین،پدر بزرگوار زینب کبری، علیها السلام،با تمام شاخه های درخت طوبی یعنی با همه گونه اخلاق الهی،آداب الهی،تربیت الهی،و ارزش های الهی پیوند دارد.ضمن این که اتصال علی،علیه السلام،به سرچشمهٔ خصایل الهی از نوع آگاهانه، عاشقانه و از همه ارزشمندتر«مخلصانه»است.از زمان حضرت آدم، علیه السلام،تاکنون،کسان بسیاری در مقابل ظلم و تجاوز دشمنان حق جهاد کرده و صاحب«اجر عظیم»الهی شده اند:

«فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً». ۸

اما پیغمبر عظیم الشأن اسلام،رزم آوری امیر مؤمنان علی،علیه السلام،در جنگ خندق را می ستاید و می فرماید:

«ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین». ۹

حرکت دست اسلحه دار خندق در ضربه زدن به دشمن،از عبادت جن و انس ارزشمندتر است.

آنچه حرکت علی،علیه السلام،در جنگ را با جهاد بقیهٔ جنگ آوران جبهه های تاریخ متفاوت می سازد اخلاص بی نظیر آن حضرت است.

به واقع،درک این اخلاص به آسانی امکان پذیر نیست.این اخلاص، حقیقتی نهانی بین امیر المؤمنین و پروردگار مهربان عالم است.

امیر مؤمنان علی،علیه السلام،با همین اخلاص توانست در شب سرنوشت ساز هجرت پیامبر از مکه به مدینه،در بستر پیامبر بخوابد و مشرکان را گمراه سازد.قرآن کریم دربارهٔ شجاعت مخلصانهٔ حضرت امیر در آن شب فراموش ناشدنی می فرماید:

«مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ». ۱۰

یک نفر از مردم(در ۱۹ سالگی)،در شب هجرت،جان خود را فقط برای به دست آوردن رضای خدا در طبق اخلاص گذاشت. ۱۱

به راستی حضرت علی،علیه السلام،به پاداش این عمل می تواند در روز قیامت شفاعت تمام انسان ها را از خدا بخواهد؛بدون این که از ظرف عمل خود وی چیزی کاسته شود.

حال،زینب کبری،علیها السلام،در زیر سایهٔ چنین پدری تربیت شده است.پدری که همهٔ ارزش های بی نهایت عالم را در خود دارد.البته، قابلیت و پذیرش خود شخص نیز بسیار مهم است و همین قابلیت و پذیرش موجبات صعود معنوی زینب کبری را فراهم ساخته است.

باری،زینب کبری به آیینه ای تبدیل شد که به اندازهٔ توان وجودی خود،ارزش های بیکران پدر را منعکس می ساخت.به همین سبب،وقتی در روزگار حکومن ابن زیاد،در بازار کوفه به سخنرانی افشاگرانه ای دربارهٔ واقعهٔ کربلا دست زد،آن ها که امیر المؤمنین را به خاطر داشتند گمان کردند علی،علیه السلام،به دنیا برگشته است. ۱۲

ب.مادر زینب(ع)

از شیعه و سنّی نقل شده که خداوند سوره کوثر را در شأن حضرت زهرا،علیها السلام،نازل کرده است.هم چنین در روایت آمده است:

«ان اللّه یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها». ۱۳

خدا می پسندد آنچه را فاطمه می پسندد و خشمگین می شود از آنچه فاطمه از آن خشمگین می شود.

به واقع،این مرتبه بالاترین مقام برای هر انسانی محسوب می شود،زیرا به مخلصین اختصاص دارد.امام باقر،علیه السلام،دربارهٔ نام زهرای مرضیه می فرماید:

فاطمه از لغت فطم به معنای بریدن گرفته شده است.معنی فاطمه این است که مادر ما از هر نقص و شری در این عالم دور بوده و همهٔ کمالات او را همراهی می کرده اند. ۱۴

در روایتی به نقل از ابن جوزی(یکی از علمای اهل سنّت)چنین آمده است:

یک بار حضرت زهرا کار خیری انجام داد.جبرئیل نازل شد و به پیامبر گفت:خدا می فرماید سلام مرا به زهرا برسان و به او بگو هرچه از من می خواهی اکنون بخواه تا برای تو مهیا سازم.زهرا به پدر خود پاسخ داد:

من چنان در لذت عبادت خدا غوطه ورم که جایی برای درخواست ندارم؛ اما اگر خدا می خواهد من از او چیزی درخواست کنم،لقای خود را در دار السلام به من عطا فرماید. ۱۵

زینب کبری،علیها السلام،نه ماه از جسم و جان(عبادات و کرامات) ایشان تغذیه کرده است.ضمن این که وقتی به دنیا آمد،دو سال از شیر علم،معرفت،و ایمان آن بزرگ بانو بهره برد.

ج.لقمه و تغذیهٔ زینب

خداوند در قرآن مجید،به پیامبران الهی چنین خطاب می کند:

«یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً». ۱۶

یعنی اول باید لقمه را پاک ساخت و بعد به عبادت خدا پرداخت.

زینب،علیها السلام،از حلال ترین غذای عالم تغذیه کرده است.این غذا با عرق جبین پدرش امیر المؤمنین و مادرش زهرا،علیهما السلام،به دست آمده است.

د.آموزگار زینب

حضرت زین العابدین،علیه السلام،در کنار بازار کوفه،خطاب به زینب کبری،علیها السلام،گفت:

«أنت بحمد اللّه عالمه غير معلمه،فهمه غير مفهمه». ١٧

خدا را شکر،تو عالمی هستی که معلم بشری نداشته ای.

آموزگار دانش فراوان آن بزرگ بانو خدا بوده است.آری،دختری که پدرش علی،علیه السلام،مادرش زهرا،علیها السلام،و لقمه اش پاک ترین لقمه باشد معلمش خداست.

در عوض،آن حضرت خود معلم بوده و کلاس هایی چون تفسیر قرآن، اخلاق،و فقه برگزار می کرده است.بدبختانه،از مطالب این کلاس ها چیزی به دست امروزیان نرسیده است!

*** تمام لحظات حیات علی،همسر علی،فرزندان معصوم علی،و دختر امیر المؤمنین،حجت خدا بر همهٔ مردان و زنان عالم و تاریخ است و در روز قیامت،خداوند مردان و زنان فاسق را با معیار قرار دادن این بزرگان محکوم خواهد کرد.

پی نوشت

(۱).عبس،۲۴: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلىٰ طَعامِهِ»؛ لقمان،۱۳: «وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛ يس،۲۰-۲۱: «وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعىٰ قالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* اِتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ».

(۲).در احوال آخر الزمان مطالبی در این باب آمده است که البته باید به صورت موضوعی استخراج شود.این روایات نمونه ای از آن هاست:

-بحار الأنوار،ج ۶،ص ۳۰۶:عن عبد اللّه بن عباس قال:حججنا مع رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله حجه الوداع فأخذ باب الکعبه ثم أقبل علینا بوجهه فقال:ألا اخبرکم بأشراط الساعه؟-و کان أدنی الناس منه یومئذ سلمان رضی اللّه عنه فقال:بلی یا رسول اللّه،فقال:إن من أشراط القیامه إضاعه الصلاه،و اتباع الشهوات،و المیل مع الاهواء و تعظیم المال،و بیع الدین بالدنیا،فعندها یذاب قلب المؤمن وجوفه کما یذوب الملح فی الماء مما یری من المنکر فلا یستطیع أن یغیره.قال سلمان:و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟قال:إی و الذی نفسی بیده.یا سلمان إن عندها امراء جوره،و وزراء فسقه،و عرفاء ظلمه،و امناء خونه،فقال سلمان:و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟قال:إی و الذی نفسی بیده.یا سلمان إن عندها یکون المنکر معروفا،و المعروف منکرا،و ائتمن الخائن و یخون الامین،و یصدق الکاذب،و یکذب الصادق،قال سلمان:و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟قال:إی و الذی نفسی بیده.یا سلمان فعندها إماره النساء،و مشاوره الاماء،و قعود الصبیان علی المنابر،و یکون الکذب طرفا،و الزکاه مغرما،و الفیئ مغنما، و یجفو الرجل و الدیه،و یبر صدیقه،و یطلع الکوکب المذنب،قال سلمان:و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟قال:أی و الذی نفسی بیده.یا سلمان و عندها تشارک المرأه زوجها فی التجاره،و یکون المطر قیظا،و یغیظ الکرام غیظا،و یحتقر الرجل المعسر، فعندها یقارب الاسواق إذا قال هذا:لم أبع شیئا و قال هذا:لم أربح شیئا فلا تری إلا ذاما للّه،قال سلمان:و إن هذا لکائن یا رسول اللّه؟قال:إی و الذی نفسی بیده.یا سلمان فعندها یلیهم أقوام إن تکلموا قتلوهم،و إن سکتوا استباحوهم لیستأثروا

بفيئهم،و ليطؤن حرمتهم،و ليسفكن دماءهم،و لتملان قلوبهم رعبا،فلا تراهم إلا و جلين خائفين مرعوبين مرهوبين،قال سلمان:و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟قال إى و الذى نفسى بيده.يا سلمان:إن عندها يؤتى بشئ من المشرق و شئ من المغرب يلون امتى فالويل لضعفاء امتى منهم،و الويل لهم من اللّه،لا يرحمون صغيرا،و لا يوقرون كبيرا و لا يتجاوزون عن مسئ،أخبارهم خناء،جثتهم جثه الآدميين و قلوبهم قلوب الشياطين،قال سلمان:و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟قال:إى و الذى نفسى بيده.

يا سلمان،و عندها تكتفى الرجال بالرجال،و النساء بالنساء،و يغار على الغلمان كما يغار على الجاريه فى بيت أهلها،و يشبه الرجال بالنساء،و النساء بالرجال،و يركبن ذوات الفروج السروج فعليهن من امتى لعنه اللّه،قال سلمان:و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟فقال صلى اللّه عليه و اله:إى و الذى نفسى بيده.يا سلمان إن عندها تزخرف المساجد كما تزخرف البيع و الكنائس،و يحلى المصاحف،و تطول المنارات،و تكثر الصفوف بقلوب متباغضه و ألسن مختلفه،قال سلمان:و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟ قال صلى اللّه عليه و اله:إى و الذى نفسى بيده.و عندها تحلى ذكور امتى بالذهب، و يلبسون الحرير و الديباج،و يتخذون جلود النمور صفافا،قال سلمان:و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟قال صلى اللّه عليه و اله:إى و الذى نفسى بيده.يا سلمان و عندها يظهر الربا،و يتعاملون بالغيبه و الرشاء،و يوضع الدين،و ترفع الدنيا،قال سلمان:و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟فقال صلى اللّه عليه و اله:إى و الذى نفسى بيده.يا سلمان و عندها يكثر الطلاق،فلا يقام للّه حد،و لن يضر اللّه شيئا،قال سلمان:و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟قال صلى اللّه عليه و آله:إى و الذى نفسى بيده.يا سلمان و عندها تظهر القينات و المعازف،و يليهم أشرار امتى،قال سلمان:و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟قال صلى اللّه عليه و اله:إى و الذى نفسى بيده.يا سلمان و عندها تحج أغنياء امتى للنزهه،و تحج أوساطها للتجاره،و تحج فقراؤهم للرياء و السمعه،فعندها يكون أقوام يتعلمون القرآن لغير اللّه،و يتخذونه مزامير،و يكون أقوام يتفقهون لغير اللّه،و يكثر أولاد الزنا،و يتغنون بالقرآن،و يتهافتون بالدنيا،قال سلمان:و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟قال صلى اللّه عليه و اله:إى و الذى نفسى بيده.يا سلمان ذاك إذا انتهك المحارم،و اكتسبت المآثم،

و سلط الاشرار على الاخيار،و يفشو الكذب،و تظهر اللجاجه،و نفشو الحاجه، و يتباهون فى اللباس و يمطرون فى غير أوان المطر،و يستحسنون الكوبه و المعازف، و ينكرون الامر بالمعروف و النهى عن المنكر،حتى يكون المؤمن فى ذلك الزمان أذل من الامه و يظهر قراؤهم و عبادهم فيما بينهم التلاوم،فاولئك يدعون فى ملكوت السماوات:الارجاس و الانجاس،قال سلمان:و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟فقال صلى اللّه عليه و اله:إى و الذى نفسى بيده.يا سلمان فعندها لا يخشى الغنى إلا الفقر حتى أن السائل ليسأل فيما بين الجمعتين لا يصيب أحدا يضع فى يده شيئا،قال سلمان:

و إن هذا لكائن يا رسول اللّه؟قال صلى اللّه عليه و اله،إى و الذى نفسى بيده.يا سلمان عندها يتكلم الرويبضه،فقال:و ما الرويبضه يا رسول اللّه فداك أبى و امى؟قال صلى اللّه عليه و اله:يتكلم فى أمر العامه من لم يكن يتكلم،فلم يلبثوا إلا قليلا حتى تخور الارض خوره،فلا يظن كل قوم إلا أنها خارت فى ناحيتهم فيمكثون ما شاء اللّه ثم ينكتون فى مكثهم فتلقى لهم الارض أفلاذ كبدهاقال:ذهب و فضه ثم أومأ بيده إلى الاساطين فقال:مثل هذا،فيومئذ لا ينفع ذهب و لا فضه،فهذا معنى قوله:"فقد جاء أشراطها".بيان:قوله صلى اللّه عليه و اله:و يكون الكذب طرفا أى يستطرفه الناس و يعجبهم،و الكوكب المذنب:ذو الذنب.و قال الجزرى:يوم قائظ:شديد الحر، و منه حديث أشراط الساعه:يكون الولد غيظا،و المطر قيظا،لان المطر إنما يراد للنبات و برد الهواء،و القيظ ضد ذلك انتهى.و يقال:استبحهم أى استأصلهم.قوله صلى اللّه عليه و اله:يلون امتى من اللون أى يتلونون و يتزينون بألوان مختلفه مما يؤتى إليهم من المشرق و المغرب.قوله صلى اللّه عليه و اله:و يتخذون جلود النمور صفاقا أى يرققونها و يلبسونها،و الثوب الصفيق:ضد السخيف،أو يعملونها للدف و العود و سائر آلات اللهو يقال:صفق العود أى حرك أوتاه،و الصفق:الضرب يسمع له صوت.و القينه:الامه المغنيه:و المعازف:الملاهى كالعود و الطنبور.قوله صلى اللّه عليه و اله:يتخذونه مزامير أى يتغنون به،قال الجزرى:فى حديث أبى موسى:سمعه النبى صلى اللّه عليه و اله يقرأ فقال:لقد أعطيت مزمارا من مزامير آل داود:شبه حسن صوته و حلاوه نغمته بصوت المزمار انتهى.و التهافت:التساقط،و الكوبه بالضم:النرد

و الشطرنج و الطبل الصغير المختصر و البربط.و قال الجزری:فی حدیث أشراط الساعه أن ینطق الرویبضه فی أمر العامه،قیل:و ما الرویبضه یا رسول اللّه؟قال:الرجل التافه یتکلم فی أمر العامه،و الرویبضه تصغیر الرابضه و هو العاجز الذی ربض عن معالی الامور و قعد عن طلبها،و زیاده التاء للمبالغه،و التافه:الحقیر الخسیس.و قال صلی اللّه علیه و اله فی أشراط الساعه:تقیء الارض أفلاذ کبدها أی تخرج کنوزها المدفونه فیها،و هو استعاره،و الافلاذ جمع فلذ،و الفلذ جمع فلذه،و هی القطعه المقطوعه طولا، و مثله قوله تعالی: "وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا" انتهی.و خار الثور:صاح.و قال السید المرتضی رضی اللّه عنه فی کتاب الغرر:روی أبو هریره عن النبی صلی اللّه علیه و آله أنه قال:تقیء الارض أفلاذ کبدها مثل الاسطوان من الذهب و الفضه،فیجیء القاتل فیقول:فی مثل هذا قتلت،و یجیء القاطع للرحم فیقول:فی مثل هذا قطعت رحمی، و یجیء السارق فیقول:فی هذا قطعت یدی،ثم یترکونه و لا یأخذون منه شیئا.معنی تقیء أی تخرج ما فیها من الذهب و الفضه،و ذلک من علامات قرب الساعه،و قوله:

تقیء تشبیه و استعاره من حیث کان إخراجا و إظهارا،و کذلک تسمیه ما فی الارض من الکنوز کبدا تشبیها بالکبد التی فی بطن البعیر و غیره،و للعرب فی هذا مذهب معروف، و اختلف أهل اللغه فی الافلاذ فقال یعقوب بن السکیت:الفلذ لا یکون إلا للبعیر،و هو قطعه من کبده،و لا یقال فلذ الشاه،و لا فلذ البقر إلی آخر ما ذکره رحمه اللّه و نقله.

-بحار الأنوار،ج ۲۲،ص ۴۵۳:قال رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):یأتی علی الناس زمان وجوههم وجوه الآدمیین،و قلوبهم قلوب الشیاطین،کأمثال الذئاب الضواری، سفاکون للدماء لا یتناهون عن منکر فعلوه،إن تابعتهم ارتابوک،و إن حدثتهم کذبوک، و إن تواریت عنهم اغتابوک،السنه فیهم بدعه،و البدعه فیهم سنه،و الحلیم بینهم غادر و الغادر بینهم حلیم،المؤمن فیما بینهم مستضعف،و الفاسق فیما بینهم مشرف،صبیانهم عارم،و نساؤهم شاطر،و شیخهم لا یأمر بالمعروف،و لا ینهی عن المنکر،و الالتجاء إلیهم خزی،و الاعتداد بهم ذل،و طلب ما فی أیدیهم فقر،فعند ذلک یحرمهم اللّه قطر السماء فی أوانه،و ینزله فی غیر أوانه،و یسلط علیهم شرارهم،فیسومونهم سوء العذاب،یذبحون أبناءهم و یستحیون نساءهم فیدعو خیارهم فلا یستجاب لهم.

ص:۴۶۰

قال رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):یأتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم و نساؤهم قبلتهم،و دنانیرهم دینهم،و شرفهم متاعهم،لا یبقی من الایمان إلا اسمه،و لا من الاسلام إلا رسمه،و لا من القرآن إلا درسه،مساجدهم معموره من البناء،و قلوبهم خراب عن الهدی،علماؤهم شر خلق اللّه علی وجه الارض،حینئذ ابتلاهم اللّه فی هذا الزمان بأربع خصال:جور من السلطان،و قحط من الزمان،و ظلم من الولاه و الحكام فتعجبت الصحابه فقالوا:یا رسول اللّه أیعبدون الاصنام؟قال:نعم،کل درهم عندهم صنم.

و قال النبی(صلی اللّه علیه و آله):یأتی فی آخر الزمان ناس من امتی یأتون المساجد یقعدون فیها حلقا،ذکرهم الدنیا و حبهم الدنیا لا تجالسون فلیس للّه بهم حاجه.

و قال رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):سیأتی زمان علی الناس یفرون من العلماء کما یفر الغنم من الذئب،ابتلاهم اللّه بثلاثه أشیاء:الاول یرفع البرکه من أموالهم و الثانی سلط اللّه علیهم سلطانا جائرا،و الثالث یخرجون من الدنیا بلا إیمان.

عن أنس عن النبی(صلی اللّه علیه و آله)أنه قال:یأتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمره.و قال(صلی اللّه علیه و آله)یأتی علی امتی زمان امراؤهم یکونون علی الجور،و علماؤهم علی الطمع،و عبادهم علی الریاء،و تجارهم علی أکل الربا،و نساؤهم علی زینه الدنیا،و غلمانهم فی التزویج،فعند ذلک کساد امتی ککساد الاسواق و لیس فیها مستقیم،الاموات آیسون فی قبورهم من خیرهم، و لا یعیشون الاخیار فیهم،فعند ذلک الهرب خیر من القیام.

قال النبی(صلی اللّه علیه و آله):سیأتی زمان علی امتی لا یعرفون العلماء إلا بثوب حین و لا یعرفون القرآن إلا بصوت حسن،و لا یعبدون اللّه إلا فی شهر رمضان،فإذا کان کذلک سلط اللّه علیهم سلطانا لا علم له و لا حلم له و لا رحم له:توضیح:العارم:

الخبیث الشریر و السیئ الخلق.و الشاطر:من أعیا أهله خبثا.أقول:سیأتی کثیر من الاخبار فی ذلک فی باب أشراط الساعه،و باب علامات ظهور القائم(علیه السلام).

(۳).گلستان سعدی،چاپ غلامحسین یوسفی،ص ۱۵۸.

(۴).ر ك:روایات موجود در انتهای کتاب منظومه ملا هادی سبزواری.(مولف)

(۵).بحار الأنوار،ج ۸،ص ۱۲۰:«عن أبی عبد اللّه،علیه السلام،قال:طوبی شجره فی الجنه فی دار أمیر المؤمنین،صلوات اللّه علیه،و لیس أحد من شیعته إلا و فی داره غصن من أغصانها،و ورقه من ورقها یستظل تحتها امه من الامم»؛روضه الواعظین، فتال نیسابوری، ص ۵۰۴:«قال أمیر المؤمنین،علیه السلام:طوبی شجره فی الجنه اصلها فی دار رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،فلیس مؤمن إلا و فی داره غصن من اغصانها لا ینوی فی قلبه شیئا إلا اتاه ذلک الغصن به و لو ان راکبا مجدا سار فی ظلها مائه عام لم یخرج منها و لو ان غرابا طار من اصلها ما بلغ اعلاها حتی یبیض هرما»؛المحتضر،حسن بن سلیمان حلی،ص ۱۰۲:«و عن رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله و سلم،قال:ان طوبی شجره غرسها اللّه تعالی بیده و نفخ فیها من روحه تنبت الحلی و الحلل و ان اغصانها لتری من وراء سور الجنه اصلها فی داری فقیل یا رسول اللّه سألناک عنها فقلت شجره فی الجنه اصلها فی دار علی ثم سألناک عنها فقلت شجره فی الجنه اصلها فی داری فقال،صلی اللّه علیه و آله:«داری و دار علی غدا واحده فی مکان واحد»؛بحار الأنوار،ج ۳۶، ص ۷۰:«فقیل له:یا رسول اللّه سألناک عنها فقلت:شجره فی الجنه أصلها فی دار علی علی،علیه السلام،و فرعها علی أهل الجنه،ثم سألناک عنها فقلت:شجره فی الجنه أصلها فی داری و فرعها علی أهل الجنه؟!فقال:لان داری و دار علی غدا واحده فی مکان واحد».

(۶).فقه الرضا،علی بن بابویه،ص ۳۶۲:أروی عن العالم علیه السلام أنه قال:السخاء شجره فی الجنه،أغصانها فی الدنیا،فمن تعلق بغصن منها أدته إلی الجنه،و البخل شجره فی النار أغصانها فی الدنیا،فمن تعلق بغصن من أغصانها أدته إلی النار،أعاذنا اللّه و إیاکم من النار.

و نروی أن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله قال لعدی بن حاتم:"رفع عن أبیک العذاب الشدید بسخاوه نفسه".و روی أن جماعه من الأساری جاؤا بهم إلی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله،فأمر أمیر المؤمنین علیه السلام بضرب أعناقهم،ثم أمر بإفراد واحد لا یقتله،فقال الرجل:لم أفردتنی من أصحابی،و الجنایه واحده؟فقال له:"إن اللّه تبارک و تعالی أوحی إلی أنک سخی قومک و لا أقتلک"،فقال الرجل:إنی أشهد أن لا إله

إلا اللّه و أنك محمد رسول اللّه،فقاده سخاؤه إلى الجنه.

-زبده البيان،محقق أردبيلى،ص ۳۲۴:ورد فى الاخبار الكثيره مدح السخا و ذم البخل قال فى مجمع البيان أول ما عدد اللّه سبحانه من أخلاق أهل الجنه السخا و مما يؤيد ذلك من الاخبار ما رواه أنس بن مالك عن النبى صلى اللّه عليه و آله أنه قال:السخا شجره فى الجنه،أغصانها فى الدنيا من تعلق بغصن من أغصانها قادته إلى الجنه و البخل شجره فى النار،أغصانها فى الدنيا،فمن تعلق بغصن من أغصانها قادته إلى النار،و قال على عليه السلام:الجنه دار الاسخياء،و قال:السخى قريب من اللّه قريب من الجنه و قريب من الناس بعيد من النار،و البخيل بعيد من اللّه بعيد من الجنه بعيد من الناس قريب من النار و مثلها فى الكافى عن أبى عبد اللّه عليه السلام.و ورد أخبار كثيره فى ذلك فى الكافى مثل أن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله قال:السخى محبب فى السموات محبب فى الارض خلق من طينه عذبه،و خلق ماء عينيه من ماء الكوثر و البخيل مبغض فى السموات مبغض فى الارض خلق من طينه سبخه و خلق ماء عينيه من ماء العوسج.

(۷).منظور «خالِدِينَ فِيها أَبَداً» هاى قرآن است.

(۸).نساء،۹۵: «لا يَسْتَوِى الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِى الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدِينَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً»؛ توبه،۲۰: «اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِى سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ».

(۹).مجمع الفائده،محقق اردبيلى،ج ۳،ص ۲۱۶؛ينابيع الموده،قندوزى،ج ۱،ص ۴۱۲؛ مواقف الشيعه،احمدى ميانجى،ج ۳،ص ۱۲۳.

(۱۰).بقره،۲۰۷.

(۱۱).تفسير الميزان،ج ۲،ص ۹۹:«فى امالى الشيخ عن على بن الحسين،عليهما السلام:

فى قوله تعالى: "وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَشْرِى نَفْسَهُ..." الآيه،قال:نزلت فى على، عليه السلام،حين بات على فراش رسول اللّه،صلى اللّه عليه و آله و سلم.اقول:و قد

تکاثرت الروایات من طرق الفریقین انها نزلت فی شأن لیله الفراش».

(۱۲).امالی،شیخ مفید،ص ۳۲۱؛امالی،طوسی،ص ۹۲؛اللهوف،سید بن طاووس، ص ۸۶:«عن إسماعیل بن راشد،عن حذلم بن ستیر قال:قدمت الکوفه فی المحرم سنه إحدی و ستین[عند]منصرف علی بن الحسین،علیهما السلام،بالنسوه من کربلاء و معهم الاجناد محیطون بهم و قد خرج الناس للنظر إلیهم...رأیت زینب بنت علی، علیهما السلام،و لم أر خفره قط أنطق منها کأنها تفرغ عن لسان أمیر المؤمنین، علیه السلام».

(۱۳).الغدیر،علامه امینی،ج ۷، ص ۱۹۱؛سبل الهدی و الرشاد،صالحی شامی،ج ۱۱، ص ۴۴:«أبو سعید النیسابوری فی "الشرف"عن علی،رضی اللّه تعالی عنه أن رسول اللّه،صلی اللّه علیه و سلم قال لفاطمه:إن اللّه تعالی یغضب لغضبک و یرضی لرضاک.»؛ مسند زید بن علی،ص ۴۵۹؛عیون اخبار الرضا،شیخ صدوق،ج ۱،ص ۵۱؛بحار الانوار،ج ۲۱،ص ۲۷۹؛ینابیع الموده،قندوزی،ج ۲،ص ۵۶:«قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله:ان اللّه یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها».

(۱۴).ر ک:زهرا از مهد تا گور،سید کاظم قزوینی.(مولف)-نیز این روایات:

علل الشرائع،شیخ صدوق،ج ۱،ص ۱۷۸؛معانی الاخبار،شیخ صدوق،ص ۶۴:«عن أبی هریره قال:إنما سمیت فاطمه فاطمه لان اللّه تعالی فطم من أحبها من النار»؛ عیون أخبار الرضا،شیخ صدوق،ج ۱،ص ۷۸:«قال ابن عباس لمعاویه:أتدری لم سمیت فاطمه فاطمه؟قال:لا.قال:لانها فطمت هی و شیعتها من النار،سمعت رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،یقوله».؛علل الشرائع،شیخ صدوق،ج ۱،ص ۱۷۹:«عن جعفر بن محمد بن علی،عن أبیه،علیهما السلام،قال:قال رسول اللّه، صلی اللّه علیه و آله،یا فاطمه أتدرین لم سمیت فاطمه؟فقال علی،علیه السلام:یا رسول اللّه لم سمیت؟قال:لانها فطمت هی و شیعتها من النار.»؛امالی،صدوق،ص ۶۸۸:

«قال الصادق،علیه السلام:تدری لای شئ سمیت فاطمه؟قلت:أخبرنی یا سیدی، قال:فطمت من الشر»؛دلائل الامامه،محمد بن جریر طبری(الشیعی)،ص ۱۴۸:

«عن علی بن أبی طالب،علیه السلام،قال:سمعت رسول اللّه،صلی اللّه علیه و آله،یقول:

ص:۴۶۴

إنما سمیت فاطمه فاطمه لانها فطمت هی و شیعتها و ذریتها من النار».

(۱۵).ر ک:زهرا از مهد تا گور،سید کاظم قزوینی.(مولف)

روایت دیگر در مقام آن حضرت:

-الثاقب فی المناقب،ابن حمزه طوسی،ص ۲۹۷:عن عاصم بن الاحول،عن زر بن حبیش،عن سلمان الفارسی رضی اللّه عنه،قال:خرجت من منزلی یوما بعد وفاه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فلقینی علی بن أبی طالب علیه السلام،فقال لی:یا سلمان،جفوتنا بعد وفاه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله؟فقلت:حبیبی یا أمیر المؤمنین،مثلک لا یخفی علیه،غیر أن حزنی علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله هو الذی منعنی من زیارتکم.فقال لی:یا سلمان،ائت منزل فاطمه فإنها إلیک مشتاقه، و ترید أن تتحفک بتحفه قد أتحفت بها من الجنه.قال سلمان:قلت:یا أمیر المؤمنین أتحفت بتحفه من الجنه بعد وفاه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله؟!قال:نعم یا سلمان.

قال:فهرولت هروله إلی منزل فاطمه علیها السلام،و قرعت الباب،فخرجت إلی فضه فأذنت لی،فدخلت و إذا فاطمه جالسه،و علیها عباءه قد اعترجت بها و استترت،فلما رأتنی قالت:یا سلمان،اجلس و اعقل و اعلم أنی کنت جالسه بالامس مفکره فی وفاه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله،و الحزن یتردد فی صدری،و قد کنت رددت باب حجرتی بیدی،فانفتح من غیر أن یفتحه أحد،و إذا أنا بأربع جواری،فدخلن علی،لم یر الراؤن بحسنهن و نظاره و جوههن،فلما دخلن قمت إلیهن مستنکره لهن،فقلت:

أنتن من أهل المدینه أم من أهل مکه؟فقلن:لا-من أهل المدینه،و لا-من أهل مکه، و لا-من أهل الارض،نحن من الحور العین،أرسلنا إلیک رب العالمین یا ابنه رسول اللّه لنعزیک بوفاه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله.قالت فاطمه علیها السلام:فقلت لاحداهن:ما اسمک؟قالت:ذره.قلت:حبیبتی لم سمیت ذره؟قالت:سمیت ذره لابی ذر الغفاری،صاحب أبیک رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله.فقلت للاخری:و أنت ما اسمک؟قالت:أنا سلمی.فقلت:لم سمیت سلمی؟قالت:لانی لسلمان الفارسی، صاحب رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله.و قلت للاخری:ما اسمک؟قالت:مقدوده.

فقلت:حبیبتی،و لم سمیت مقدوده؟قالت:لانی للمقداد بن الاسود الکندی،صاحب

رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله.فقلت للاخرى:ما اسمک؟قلت:عماره.قلت:و لم سميت عماره؟قالت:لانى لعمار بن ياسر،صاحب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله.

فأهدين إلى هديه،أخبأت لک منها ثم أخرجت لى طبقا أبيض،فيه رطب أكبر من الخشكنانج،أبيض من الثلج،و أذكى من المسک،و أعطتنى منها عشر رطبات،عجزت عن حملها،فقالت:"كلهن عند إفطارک،وعد إلى بعجمهن.قال سلمان:فخرجت من عندها أريد منزلى،فما مررت بأحد و لا بجمع من أصحاب رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله إلا قالوا:يا سلمان،رائحه المسک الاذفر معک.قال سلمان:كتمت أن معى شيئا حتى أتيت منزلى،فلما كان وقت الافطار أفطرت عليهن،فلم أجد لهن عجما فغدوت إلى فاطمه،و قرعت الباب عليها،فأذنت لى بالدخول،فدخلت و قلت:يا بنت رسول اللّه،أمرتنى أن آتيک بعجمته،و أنا لم أجد لها عجما!فتبسمت،و لم تكن ضحكت عليها السلام.ثم قالت:يا سلمان،هى من نخيل غرسها اللّه تعالى لى فى دار السلام بدعاء علمنيه أبى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله كنت أقول غدوه و عشيه قلت:

علمينى الكلام سيدتى.قالت:إن سرک أن تلقى اللّه تعالى و هو عنک راض غير غضبان،و لا تضرک وسوسه الشيطان ما دمت حيا،فواظب عليه.و فى روايه أخرى:

إن سرک أن لا تمسک الحمى ما عشت فى دار الدنيا،فواظب عليه،فقال سلمان:

فقلت:علمينى.قالت عليها السلام:بسم اللّه الرحمن الرحيم،بسم اللّه النور،بسم اللّه نور النور،بسم اللّه نور على نور،بسم اللّه الذى هو مدبر الامور،بسم اللّه الذى خلق النور من النور،الحمد اللّه الذى خلق النور من النور،و أنزل النور على الطور،فى كتاب مسطور،فى رق منشور،و البيت المعمور و السقف المرفوع و البحر المسجور بقدر مقدور على نبى محبور،الحمد اللّه الذى هو بالعز مذكور،و بالخير مشهور،و على السراء و الضراء مشكور.قال سلمان:فتعلمته،و قد لقنت أكثر من ألف نفس من أهل المدينه و مكه ممن بهم علل الحمى،و كلهم برئوا بإذن اللّه تعالى.و فى روايه أخرى:فى شكوى و وسوسه الشيطان،و قد نزل عليها السلام الرزق من السماء،و كثيرا ما تدور الرحى فى بيتها و هى نائمه أو مشتغله بأمر آخر،و الروايه فيها متظافره.

-الثاقب فى المناقب،ص ۳۰۱:عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قد استقرض من

یهودی،شیئا،فاسترهنه فدفع إلیه ملاءه فاطمه علیها السلام،و کانت من الصوف، فأدخلها الیهودی داره،فوضعها فی بیت،فلما کان اللیـل دخلت زوجته البیت الـذی فیه الملاءه لشـغل،فرأت نورا ساطعا فی البیت فانصـرفت إلی زوجها فأخبرته بما رأت فی ذلک البیت،فتعجب زوجها،و قـد نسـی أن فی بیته ملاءه فاطمه علیها السـلام، فنهض مسـرعا،فدخل البیت فإذا ضـیاء الملاءه،منتشـره و شعاعها،کأنها تشتعل من بدر منیر،یلمع من قریب،فتعجب من ذلک فأمعن النظر فی موضع الملاءه،فعلم أن النور من ملاءه فاطمه علیها السلام،فخرج الیهودی إلی قرابته،و زوجته إلی قرابتها، و استحضرهم الدار،فاجتمع ثمانون من الیهود،فرأوا ذلک فأسلموا.

(۱۶).مؤمنون،۵۱.

(۱۷).امالی،شیخ مفید،ص ۳۲۳؛احتجاج،طبرسی،ج ۲،ص ۳۱؛بحـار الانوار،ج ۴۵، ص ۱۶۴:«أن السـجاد،علیه السلام،قال لها:یا عمه اسـکتی،ففی الباقی من الماضی اعتبار،و أنت بحمد للّه عالمه غیر معلمه،فهمه غیر مفهمه،ان البکاء و الحنین لا یردان من قد أباده الدهر،فسکتت».

۲۰ عقل،امید،توکل

اشاره

شیراز،حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب ۱۳۸۵

ص:۴۶۹

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

همهٔ اولیای پروردگار سعی داشته اند در تمام لحظات زندگانی پربرکت خود امید داشته باشند و توکل شان را به خداوند از دست ندهند.با این اعتقاد که پروردگار مهربان عالم برای رسیدن افراد به رشد و کمال شایستهٔ انسانی و مقامات الهی،به منظور اتصال به فیض های ربانی،همهٔ امکانات لازم ۱ را در دسترس آنان قرار داده است. ۲

گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند

کس به میدان درنمی آید،سواران را چه شد؟ ۳

به علاوه،خداوند بزرگ امر فرموده است برای دستیابی به این مراتب، بندگان با دلگرمی و شوق قدم در راه بگذارند و از امکانات موجود خود استفاده کنند و مطمئن باشند یا در دنیا یا در آخرت به آنچه شایستهٔ آنند می رسند. ۴ براساس تعالیم قرآن،با وجود امکانات لازم برای رسیدن انسان به سعادت،دلسردی و ناامیدی برابر با کفر است. ۵ در نتیجه، امیدواری نوعی ایمان باطنی و ناامیدی کفر باطنی محسوب می شود.

ص:۴۷۱

شاه خوبانی و منظور گدایان شده ای

قدر این مرتبه نشناخته ای،یعنی چه؟ ۶

امید یعقوب به بازگشت یوسف(ع)

پس از گـذشت قریـب بـه چهـل سـال از زمـانی کـه یوسـف بـا دسـیسهٔ برادرانش بـه چـاه افکنـده شـد،حضـرت یعقـوب،علیه السـلام،همچنـان به دیـدار دوباره یوسف امیـدوار بود.چون نه از طرف پروردگار به یعقوب خبر رسیده بود که فرزنـد عزیزش نـابود شـده و نه قلب الهی و بیـدار آن حضـرت به مرگ یوسف گواهی می داد.بنابراین،چون دلیلی برای اثبات مرگ یوسـف نمی یافت،امید به یافتن و دیدن یوسف داشت و این امید دریاوار در قلب مبارک آن حضرت موج می زد.

در مقابل ایشان،فرزنـدان ناآگاهش قرار داشـتند که گمان می کردنـد یوسف نابود شـده است.قرآن مجیـد می فرماید:هر وقت یعقوب سـخن از یوسف به میان می آورد یا اظهار امیـدواری می کرد فرزنـدش پیـدا شود، فرزنـدان یعقوب به پـدرشان تهمت سبک مغزی می زدنـد. ۷ با وجود این، وقتی این فرزنـدان برای بارسوم به مصـر سـفر می کردنـد،یعقوب، علیه السـلام،به آنان فرمود:

«یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُونَ». ۸

ای پسـرانم!بروید یوسف و برادرش را جسـتجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نباشید؛زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی شوند.

در این آیه،خداوند از کلمهٔ«تجسـس»اسـتفاده نکرده،بلکه کلمهٔ «تحسس»را به کار گرفته است.شایان ذکر است،تحسس عملی مثبت، و تجسـس اقـدامی منفی است.پروردگـار عـالم،در سورهٔ مبارکـهٔ حجرات، ۹ حـتی به یـک نفر اجـازهٔ تجسـس در امور شخصی دیگران و پروندهٔ

گذشتهٔ آنان را نداده و مسالهٔ تجسس را حرام و گناه شمرده است؛چرا که تجسس به آبروی مردم لطمه می زند و کرامت آنان را از بین می برد.

لذا یعقوب به برادران یوسف امر به تحسس کرد و خاطرنشان ساخت:

«فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لاٰ تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ».

مواظب باشید در فضای خطرناک و متوقف کنندهٔ ناامیدی و دلسردی قرار نگیرید؛زیرا:

«إِنَّهُ لاٰ یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکٰافِرُونَ».

جز کافر،کسی از رحمت و کارسازی خدا ناامید نمی شود.

آری،یعقوب،علیه السلام،سرانجام یوسف را بر تخت کشور مصر یافت و به همه انسان ها در طول تاریخ اثبات کرد که خداوند مهربان امید مخلصان درگاه خود را به هیچ وجه ناامید نمی کند.

توکل و امید در زندگی بزرگان

الف.مرحوم کلینی(ره)

در گذشته،در منطقهٔ ری،چند روستای معروف از جمله قریهٔ«کلین» وجود داشت که پایین تر از بارگاه حضرت عبد العظیم حسنی واقع بود.

کلینی،صاحب کتاب ارجمند و شریف اصول کافی،در همین ده به دنیا آمد.او از طریق تربیت های پدر خود و عالمان ربانی دیگر امیدوار بود بتواند با استفاده از امکانات خدادادی اش مانند عقل و بدن سالم به عالم بزرگی در جهان اسلام تبدیل شود.بنابراین،هیچ وقت به خود این گونه تلقین نکرد که من روستایی زاده ای بیش نیستم،زندگی مادی بسیار معمولی ای دارم،و روزگارم به سختی سپری می شود.

قرآن مجید انسان را از تلقین منفی و ناامیدی برحذر می دارد و می فرماید:این حرف ها باعث دلسردی وی یاس می شود و انسان را تا مرز کفر به پروردگار پیش می برد.

این بچه روستایی از کلین عازم بغداد شد و در محضر علما زانو زد، استقامت ورزید،مشکلات را تحمل کرد،و امید داشت امکانات خود را در راه تحصیل علم به کار بگیرد تا به مقامات عالی دست یابد.

گوهر معرفت آموز که با خود ببری

که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم. ۱۰

در نهایت نیز،پس از سال ها،تبدیل به وجود مبارک کلینی صاحب ده جلد کتاب کم نظیر اصول کافی(حاوی نزدیک به هفده هزار روایت معتبر از پیغمبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام)شد.

ب.مرحوم مدرس(ره)

یکی دیگر از این بزرگان به شهر قمشه،در هفتاد کیلومتری اصفهان، تعلق دارد.پدر تهیدست وی،برای کمک به مخارج خانواده،این بزرگوار را در دوران نوجوانی در مغازهٔ بقالی به شاگردی گمارده بود.

روزی،مردی متمکن و موقّر که برای خرید جنس به محل کار وی مراجعه کرده بود،با دقت به حرکات بزرگ منشانه و لباس های کهنهٔ این شاگرد نگاه کرد.ایشان ابتدا صورت اقلام را خیلی تمیز و مرتب آماده کرد و سپس به خریدار گفت:اجناس شما حاضر است.خودتان آن ها را به منزل می برید یا من بیاورم خدمت شما؟

(گاهی پروردگار چه توفیقات خاصی نصیب انسان می کند.البته،توفیق به معنای ارشاد و به معنای هدایت!)

مرد متمکن به صاحب مغازه رو کرد و گفت:من می توانم با شاگردتان کمی حرف بزنم؟مغازه دار گفت:اختیار با شماست.مرد ثروتمند رو به این بچهٔ ده دوازده ساله کرد و گفت:اسم شما چیست؟

-حسن.

-اهل کجایید؟

-اصالتا اهل زواره،ولی به سبب فقر اقتصادی،به یکی از روستاهای نزدیک نقل مکان کرده ایم.

-اسم پدرتان چیست؟

-میر عبد الباقی.

مرد متمکن،پس از خداحافظی از او به ده آمد و به میر عبد الباقی گفت:

شما اجازه می دهید فرزندتان برای تحصیل علم برود؟

پدر گفت:من اجازه می دهم،ولی خرجش را نمی توانم بدهم.

-شما فقط اجازه بفرمایید،خرجش را من می دهم.

این مرد امیدوار بود خرج تحصیل این نوجوان باهوش و عاقل را بدهد،بلکه او به مقامات عالی برسد.به راستی،اگر این پیشنهاد را نمی کرد یا از ظاهر ناآراستهٔ بچه ناامید و دلسرد می شد،کشور ما یک منبع فیض بسیار عظیم را تا ابد از دست می داد.پدر به فرزندش اجازهٔ تحصیل داد و این پسر سه سال در قمشه تحصیل کرد،آن هم در مدارس قدیم که هیچ امکانات مادی ای نداشت:وضعیت بد معاش و حجره های تنگ و تاریک.یکی از طلبه های تهران درباره حجره های طلبگی گفته است:

حجره ای داده به من روزگار کز سیهی طعنه به قنبر زند.

در گذشته،استقامت طالبان علم چقدر بالا بود که در این حجره ها به سر می بردند و مرجع تقلید می شدند.

مرد متمکن بیداردل و امیدوار به این نوجوان گفت:شما قمشه را ترک کن و به حوزهٔ علمیهٔ اصفهان برو!

در آن روزگار،این حوزه سه محور بسیار باعظمت داشت:مرحوم آیت العظمی آقا سید محمد باقر درچه ای،مرحوم آخوند ملا محمد کاشانی،و مرحوم جهانگیر خان قشقایی. ۱۱ این نوجوان نزد این سه معلم

زانو زد و به تحصیل پرداخت.پس از چندی نیز به مرد متمکّن نوشت:

دیگر به جهت خرج تحصیل برای من پول نفرستید.چون پنج شنبه و جمعه کارگری می کنم:خانه سازی و برداشت گندم و جو و...

پس از ۱۰ سال،او از اصفهان پیاده به طرف نجف اشرف حرکت کرد.

در نجف در محضر دو مرجع بسیار بزرگ آن روزگار،مرحوم آخوند خراسانی و ملاـ محمد کاظم یزدی،توانست به مقام اجتهاد برسد و به اصفهان بازگردد.بعد از مدت کوتاهی،مراجع بزرگ شیعه وی را به عنوان رئیس شورای نگهبان قانون اساسی در زمان مجلس اول مشروطه انتخاب کردند.وقتی به تهران آمد،استعدادهای خود را نشان داد و آیت اللّه سید حسن مدرّس معروف شد.

ج.مرحوم مامقانی(ره)

در حوالی مامقان در استان آذربایجان شرقی،چوپان بی سوادی در سن ده دوازده سالگی به نزد پدر آمد و گفت:دیگر دوست ندارم در صحرا دنبال گوسفندان بروم!پدر عاقل صبر کرد و خیلی نرم از وی سؤال کرد:

عزیزم،چرا دلت نمی خواهد چوپانی کنی؟گفت:برای این که پی برده ام خدا مرا برای چوپانی و دنبال گوسفندان راه افتادن نساخته است.

صحرا منطقه ای پاك و بی انتهاست و اندیشه و تفکر در آن به خوبی شکوفا می شود.در غوغای شهرها و در طوفان فسادها و معرکه ها،به راستی نمی توان درست فکر کرد و تصمیم گرفت.

پدر پرسید:اگر خداوند تو را برای چوپانی نیافریده،برای چه آفریده؟ -برای تحصیل معرفت.

-برای کسب معرفت،می خواهی کجا بروی؟

-به مدرسه.

-با کمال میل حاضرم بروی و معرفت بیاموزی!

او به تحصیل مشغول شد و بعد از چندی،با اجازهٔ پدر،به نجف رفت تا تحصیلات خود را تکمیل کند.سی سال نگذشته بود که این چوپان اطراف مامقان شخصیت بسیار باعظمتی پیدا کرد و به آیت اللّه العظمی آقا شیخ محمد حسن مامقانی مشهور شد.

شرح حال این بزرگوار در کتاب های رجال موجود و بسیار خواندنی است.همین بس که از میان پنجاه شاگرد فارغ التحصیل شده در درس او چهل نفر مرجع تقلید شده اند.

با این که ایشان خود دریای علم بودند،در مجالس تبلیغی نجف شرکت می کردند و می گفتند:من نیاز دارم مسائل اخلاقی و حلال و حرام الهی را با گوشم بشنوم.در این شرایط،وقتی واعظ می دید بزرگ ترین مرجع زمان در میان مردم نشسته است،براساس وظیفهٔ اخلاقی اش،تصمیم می گرفت از این مرد الهی تجلیل کند.هنگامی که واعظ می خواست بگوید جلسهٔ امروز یا امشب ما منور به وجود مبارک حضرت آیت اللّه العظمی آقا شیخ محمد حسن مامقانی است،هنوز به اسم ایشان نرسیده بود،اطرافیان می دیدند آن بزرگوار عبایشان را روی صورتشان می کشند تا پیدا نباشند و مثل این است که زیر عبا با دقت به چیزی نگاه می کنند، اما پیدا نیست آن شئ چیست.یکبار،مصرّانه از ایشان سؤال کردند:در مجالس مختلف،وقتی گوینده می خواهد از مقام علمی شما تجلیل کند، عبا به سر می کشید و در اندیشه و فکر فرومی روید،چرا؟در پاسخ، ایشان از جیبشان یک کلاه نمدی کهنه درآوردند و فرمودند:این کلاه نمدی در دوازده سالگی روی سر من بود.در روزگاری که گوسفندها را به صحرا می بردم.من این کلاه را همیشه همراهم دارم و هر وقت از من تمجید می کنند،فورا کلاه را بیرون می آورم و با خود می گویم:از تو، چوپان کلاه نمدی به سر بی سواد دهی.اگر شدی مامقانی،کار خودت نبوده،کار خدا بوده.بنابراین،تو هیچ کس نیستی.

پی نوشت

(۱).منظور از امکانات،جسم و روح سالم،عقل،فطرت،و ...است.(مولف)

(۲).آیه «إِنّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً» ناظر به همین معناست.

(۳).دیوان غزلیات حافظ.

(۴).این مطلب را خدا در قرآن،انبیا در فرمایش های خود،امیر المؤمنان در نهج البلاغه، امامان طاهرین در روایاتشان،و بزرگان دین در افعال خود یادآور شده اند(مؤلف).

(۵). یوسف ۸۷: «یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُونَ»؛ زمر،۵۳: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»؛ حجر،۵۳-۵۵(ملائکه با ابراهیم): «قالُوا لا تَوْجَلْ إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ عَلِیمٍ* قالَ أَ بَشَّرْتُمُونِی عَلی أَنْ مَسَّنِیَ الْکِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ* قالُوا بَشَّرْناکَ بِالْحَقِّ فَلا تَکُنْ مِنَ الْقانِطِینَ»؛ مریم،۷-۹: «یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا* قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا* قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْئاً»؛ ذخیره المعاد،محقق سبزواری،ج ۲،ص ۳۰۴:«مسعده بن صدقه قال سمعت ابا عبد اللّه، علیه السلام،یقول:الکبائر:القنوط من رحمه اللّه و الایاس من روح اللّه عز و جل...».

(۶).دیوان غزلیات حافظ.

(۷).منظور این آیات است: «لَقَدْ کانَ فِی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسّائِلِینَ* إِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبِینا مِنّا وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ إِنَّ أَبانا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ [یوسف،۷ و ۸]...* وَ تَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ * قالُوا تَاللّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتّی تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهالِکِینَ* قالَ إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ [یوسف،۸۴-۸۵-۸۶]...* وَ لَمّا فَصَلَتِ الْعِیرُ قالَ أَبُوهُمْ،إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ* قالُوا تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ الْقَدِیمِ [یوسف،۹۴-۹۵]».

(۸).یوسف،۸۷.

(۹).حجرات،۱۲: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لاٰ تَجَسَّسُوا وَ لاٰ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ تَوّٰابٌ رَحِیمٌ».

(۱۰).دیوان غزلیات حافظ.

(۱۱).جهانگیر خان قشقایی در چهل سالگی،در کمال بی سوادی،در حوزه علمیه اصفهان مشغول به تحصیل شد و بعد از بیست سال،از بزرگ ترین مراجع و فلاسفه و فقهای شیعه گردید.(مؤلف)

ص:۴۷۹

۲۱ رابطه علم خداوند و سرنوشت انسان

اشاره

شیراز،حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب ۱۳۸۵

ص:۴۸۱

بسم اللّه الرحمن الرحيم.الحمد للّه رب العالمين و صلّى اللّه على جميع الأنبياء و المرسلين و صلّ على محمّد و آله الطاهرين.

مسالۀ جبر و اختيار از موضوعاتی است كه همواره انسان را به تأمل واداشته است.بسياری از مردم تصور می كنند خداوند از پيش سعادت و شقاوت انسان ها را مقدر ساخته و كوشش آنان در اين مسير بی فايده است. ۱ اما اگر درست بينديشيم،پی می بريم اين مساله نمی تواند با عدل الهی و بسياری از آيات قرآن سازگاری داشته باشد.خداوند در قرآن مجيد می فرمايد:

«وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعى. وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى». ۲

و اين كه برای انسان جز آنچه تلاش كرده هيچ نصيب و بهره ای نيست،و اين كه تلاش او به زودی ديده خواهد شد.

آنچه در دنيا و آخرت نصيب انسان می شود،از عمل و كوشش خود انسان نشات می گيرد.

آری،خداوند مهربان عالم انتساب امور به قضا و قدر الهی را نمی پذيرد و آن را غلط و باطل اعلام می كند.خداوند می فرمايد پروندۀ از پيش تعيين شده ای در اين رابطه وجود ندارد.

ص:۴۸۳

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت،جان برادر،که کار کرد. ۳

هیچ گنجی بی زحمت نصیب کسی نمی شود.بنابراین،رضایت و بهشت پروردگار نیز در قیامت بی کوشش به کسی تخصیص نمی یابد یا از پیش به نام او نوشته نمی شود.در دعاهای ماه مبارک رمضان هست که ائمهٔ ما به پروردگار مهربان عالم عرض می کنند:

اگر نام ما در دفتر سعاتمندان نیست،در این ماه رمضان نام ما را به دفتر سعادتمندان منتقل نما! ۴

بدین ترتیب،مشخص می شود پروندهٔ از پیش تعیین شده ای برای انسان ها وجود ندارد تا لازم باشد براساس آن،یک گروه بدبخت و گروه دیگر خوشبخت شوند.در حقیقت،الزامی در کار نیست و انسان با حرکات،اعمال و اندیشه های خود خوشبختی یا بدبختی اش را رقم می زند.

زاری ما شد دلیل اختیار خجلت ما شد دلیل اضطرار

گر نبودی اختیار،این شرم چیست این دریغ و خجلت و آزرم چیست؟

جبر بودی،کی پشیمانی بدی؟ ظلم بودی،کی نگهبانی بدی؟ ۵

علم پیشین حضرت حق و اختیار انسان

حال،سوال این است که علم حضرت حق در مسیر حرکت کائنات چه جایگاه و تأثیری دارد؟پاسخ این است که علم پروردگار فراگیر بوده و بر همهٔ هستی در همه زمان هااحاطه دارد،اما این علم سبب سعادت و شقاوت انسان ها نیست.برای مثال،وقتی معمار چیره دست و کارکشته ای از کنار دیواری عبور می کند و دربارهٔ مقاومت و پایداری آن دیوار نظر می دهد و می گوید دیوار تا چند روز آینده خراب می شود و آن دیوار خراب شد،علت خرابی دیوار علم معمار نیست،بلکه بنیان سست و مشکلاتی از این دست است.

بدین ترتیب،خداوند از ازل می دانسته شمر امام حسین،علیه السلام،را به شهادت می رساند،اما علم پروردگار سبب ساز قتل امام حسین، علیه السلام،نبوده است.عمل خود شمر علت شهادت امام است،در حالی که خدا وقوع این اتفاق را از قبل می دانسته است.

ممارست و تحمل،راز موفقیت

اشاره

در طول تاریخ،زنان و مردان بسیاری از طریق انس با عبادت رب و خدمت خلق توانسته اند قدرت تحملشان را به طرز تحسین برانگیزی افزایش دهند و به مطلوب خویش در دنیا و آخرت دست یابند.از طرف دیگر،افراد زیادی در انجام اعمال ناشایست ممارست کرده و توانسته اند به راحتی دست به این گونه اعمال بزنند:هیتلر دوازده میلیون نفر را کشت،همچنین فرعون نوازدان را سر برید،زن ها را به بیگاری گرفت و به تمام افراد جامعه ظلم کرد.هیچ یک از آنان نیز از ارتکاب این اعمال ناراحت نشدند.

در مجموع،وقتی تمرین و تکرار زیاد می شود،تحمل قبول حرکت فزونی می یابد.طوری که ویژگی بی صبری در انسان نابود می شود.حال اگر این ممارست در زمینهٔ عبادت حق و خدمت خلق باشد،هرچند در ابتدا بسیار سخت و دشوار به نظر می رسد،به تدریج عبادت حق و خدمت خلق در انسان نهادینه می شود و،در نهایت،سعادت ابدی او را تضمین خواهد کرد.نمونه هایی دراین باره:

الف.حضرت مریم(س)و عشق به عبادت

حضرت مریم،علیهاالسلام،به گونه ای با اعمال عبادی خود انس گرفته بود که پس از مرگ،وقتی حضرت عیسی،علیه السلام،در رؤیا از وی خواست آرزویی بکند،با این که در بهشت برین جای داشت،آرزو کرد بتواند به دنیا بازگردد تا به عبادت های بی بدیل خود ادامه دهد. ۶

ص:۴۸۵

ب.نواده امام حسن مجتبی(ع)

یکی از نوادگـان حضـرت امـام حسن مجتبی،علیه السـلام،بانوی باکرامتی به نام«نفیسه»است که یکی از بانوان نمونه اسـلام در عبادت حق و خـدمت خلق به شـمار می آیـد.از برادرزادهٔ ایشان نقل شده است که نفیسه خاتون در خانهٔ خودکه اکنون بارگاه بـاعظمت اوسـت قـبری حفر کرده بـود که در آن می نشـست و بـا تـوجه و تأمـل فراوان قرآن می خوانـد.نفیسه خـاتون در این قبر،شش هزاربار قرآن مجید را ختم کرد.

ج.صفوان بن یحیی

یکی از صـحابه حضرت رضا،علیه السلام،صفوان بن یحیی است.او در گرمای مسجد الحرام،در شبانه روز بیش از ۱۵۰ رکعت نماز خالصانه به جا می آورد.فردی از ایشان پرسید:چرا این قدر نماز می خوانید؟صفوان پاسخ داد:ما سه نفر بودیم:من،عبد اللّه بن جندب،و علی بن نعمان.

روزی در کوفه با همـدیگر قرار گذاشتیم هروقت یک یا دو تن از ما از دنیا رفت،نفر یا نفرهای زنده به اندازهٔ کل عمر رفیق یا رفیق های خود نماز بخوانند و روزه بگیرند.حال،آن دو نفر دارفانی را وداع گفته و من زنده مانده ام.لذا،به قول خود وفا کرده نمازهای آن ها را می خوانم. ۷

د.مرحوم آیت اللّه خوانساری(ره)

یکی از مراجع بزرگ معاصـر،مرحـوم آیت اللّه العظمی آقـا سـید احمـد خوانسـاری بـود که ۹۸ سـال عمر کرد.ایشـان از پنج سالگی،هم نمازهایش را خوانـد و هم روزه هایش را گرفت.بنابراین،حدود نود سال نماز و روزه به جا آورد.با این حال،ایشان به عبادات خود بسـنده نکرد و نود سال دیگر هم نماز خوانـد تا اگر نود سال اول در قیامت پذیرفته نشد،بتواند به نود سال دوم امیدوار باشد.پس از آن،نود سال دیگر هم نماز خواند تا مطمئن تر از دنیا برود.

ص:۴۸۶

٥ .یکی از روحانیون تهران

اوایل طلبگی ام در قم،درحالی که حدود نوزده یا بیست سال داشتم، روحانی جوانی را دیدم.ایشان در آن زمان تقریبا سی و چهار سال داشت.به طور اتفاقی با ایشان آشنا شدم و با او شروع به صحبت کردم.

او در تهران سکونت داشت و برای انجام کاری به قم آمده بود.هنگام خداحافظی،نشانی خانهٔ خود در تهران را به من داد تا به او سری بزنم.

به محض این که چند روز تعطیلی پیش آمد،به تهران رفتم و به منزل این دوست نیز مراجعه کردم.او اصالتا بچه خانی آباد تهران بود و در حد خود آخوند باسوادی بود.آن روز ایشان به من گفت:چون اوایل طلبگی شماست می خواهم سه تجربه زندگی ام را در اختیارات بگذارم،شاید بتوانی از این سه تجربه استفاده کنی.در حقیقت،همین باعث شد تو را به این جا دعوت کنم.گفتم:خدواند فرموده برای رشد کردن لازم است از تجربه ها و هنرهای دیگران استفاده کنیم.

او گفت:زمانی به خط علاقه وافری پیدا کردم.در مدرسه خط خیلی بدی داشتم،اما تصمیم گرفتم خط یاد بگیرم.بعد،بلند شد و مقداری کاغذ با خود آورد و نشانم داد و گفت:این سی و دو نوع خط است که همه را خودم نوشته ام:نسخ،نستعلیق،ثلث،شکسته،کوفی و...سپس، تابلویی نشانم داد و گفت:این آیات،روی پردهٔ کعبه نوشته شده بود.من مرکّب و قلم را با خود به مسجد الحرام بردم و روبه روی کعبه نشستم و شب هنگام،عین خط پردهٔ کعبه را روی این تابلو نوشتم. ۸

او ادامه داد:وقتی در هنر خط تکامل لازم را در خود احساس کردم، تصمیم گرفتم نقاشی یاد بگیرم.با خود گفتم:درست است عبا و عمامه دارم،اما باید یک نقاش حرفه ای بشوم.ازاین رو،وسایل لازم برای نقاشی را فراهم کرده شروع به نقاشی کردم:درخت کشیدم،گل کشیدم،

پرنـده کشـیدم،رودخانه کشـیدم،و...،اما نمی توانسـتم آن ها را به کسـی نشان بـدهم،ازبس که نازیبا بود.با وجود این،به تلاش خود ادامه دادم.

ایشان پـدر خود را نیز به من معرفی کرد.او را می شـناختم.از عالمان ورزیـدۀ تهران به شـمار می آمـد که بر علوم غریبه تسـلط داشت و عکسـشان را در کتـاب هـا دیـده بودم.روحانی جوان سـپس تابلویی را به من نشان داد و گفت:این چاپ است یا خط است؟گفتم:نمی دانم!گفت:پس از مدتی،یک روز پدرم را به خانه آوردم و روی صـندلی نشاندم.نگاهش کردم و عکسش را کشیدم.بعد عکس چاپی پدر خود در کتاب را آورد و گفت:آیا این عکس با این عکس فرق می کند؟گفتم:نه!

او افزود:زمانی دیـدم دلم می خواهـد شـعر بگویم،درحالی که یک خط شـعر هم بلد نبودم.شـروع کردم به کلمات را کنار هم گذاشـتن،ولی خودم از شـعرهایم خنـده ام می گرفت،با این حال نا‌امیـد نشـدم.این بود تا فرصتی پیش آمـد با دوسـتان به بندر انزلی سـفر کنم.در آن سـفر،تـا صـبح در کنار امواج خروشان و نوای گوش نواز دریا،درحالی که سـتارگان آسـمان به زیبایی چشمک می زدند به سر بردم و سرانجام شاعر شدم.

یکی از شـعرهای دوران پختگی او در شاعری که دربارۀ حضـرت سـید الشهدا،علیه السلام،و در بارگاه آن حضرت سروده این است:

آه شب گیر کند فاش چو روزی رازم همچو منصور سر دار فنا سر بازم

مرغکی خسته دلم در قفس عشق اسیر سوی کوی تو به ناچار بود پروازم

شده ام غنچه صفت تنگدل و غرقۀ خون بس که با خار غم هجر تو من می سازم

من و شمع شب و پروانه،سه عاشق بودیم سوختند آن دو شبی من به غمت می سازم

می دهم جان به هوای رخت ای طلعت عشق به امیدی که بیایی و ببینی بازم

از ازل عبد تو مصباحم و دارای جهان تا ابد من به چنین سلطنتی می نازم.

از آنچه گفته شـد نتیجه می گیریم که نابغه کسـی است که قدرت تحمل را در خود پرورش داده است.بر این اساس،هرکسـی می تواند نابغه

باشد،زیرا کسی نابغه آفریده نشده است.افراد با افزایش قدرت تحمل خود از طریق تمرین و تکرار اعمال شایسته مانند مطالعه و تحصیل علم،نماز گزاردن،روزه گرفتن،و اعتکاف کم کم نابغه و منحصر به فرد می شوند و به سعادت انسانی و ابدی شان در دنیا و آخرت دست می یابند.

ص:۴۸۹

پی نوشت

(۱).این پندار از آن جا نشات می گیرد که عده ای با استناد به بعض آیات قرآن و روایات سعی بر نهادینه کردن مفهوم جبر دارند.مثلا،در روایتی از رسول خدا می خوانیم:«السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه».اگر این روایت را کنار این آیه قرآن قرار دهیم که می فرماید: «کُلٌّ یَعْمَلُ عَلیٰ شاکِلَتِهِ»، معلوم می شود که سخن حضرت مربوط به سیطره جبر در عالم نیست،بلکه ناظر به اهمیت تربیت در سعات و شقاوت آدمی است.در حقیقت،حضرت خواسته اند اهمیت تربیت را در این سخن نشان دهند و به مردم بفهمانند که سرنوشت هر انسانی حتی پیش از تولد او قابل پیش بینی است.

(۲).نجم،۳۹.

(۳).از سعدی است.

(۴).إقبال الأعمال،سید بن طاووس،ج ۱،ص ۱۰۱؛بحار الانوار،ج ۹۴،ص ۳۷۴(از اعمال مخصوص شب بیست و سوم):«الهم ان کنت عندک من الاشقیاء،فامنحنی من الاشقیاء و اکتبنی من السعداء،فانک تمحو ما تشاء و تثبت و عندک ام الکتاب».

(۵).مثنوی معنوی مولوی،دفتر اول.

(۶).مستدرک الوسائل،میرزا نوری،ج ۶،ص ۳۳۸؛منازل الاخره و المطالب الفاخره،شیخ عباس قمی،ص ۱۳۰:«و فیه مرسلا فی حدیث:ان عیسی،علیه السلام،نادی أمه مریم بعد وفاتها،فقال:یا أماه کلمینی،هل تریدین أن ترجعی إلی الدنیا؟قالت:نعم لاصلی للّه فی لیله شدیده البرد،و أصوم یوما شدید الحر،یا بنی فإن الطریق مخوف».

(۷).رجال نجاشی،ص ۱۹۷:صفوان بن یحیی أبو محمد البجلی بیاع السابری،کوفی،ثقه ثقه، عین.روی أبوه عن أبی عبد اللّه علیه السلام،و روی هو عن الرضا علیه السلام،و کانت له عنده منزله شریفه.ذکره الکشی فی رجال أبی الحسن موسی علیه السلام،و قد توکل للرضا و أبی جعفر علیهما السلام،و سلم مذهبه من الوقف،و کانت له منزله من الزهد و العباده،و کان جماعه الواقفه بذلوا له مالا کثیرا،و کان شریکا لعبد اللّه بن جندب و علی بن النعمان.و روی أنهم تعاقدوا فی بیت اللّه الحرام أنه من مات منهم صلی من بقی صلاته و صام عنه صیامه و زکی عنه زکاته.فماتا و بقی صفوان،فکان یصلی فی کل یوم مائه و خمسین رکعه،و یصوم فی السنه ثلاثه أشهر و یزکی زکاته ثلاث دفعات،و کل ما یتبرع به عن نفسه مما عدا ما ذکرناه یتبرع(تبرع)عنهما مثله.و حکی أصحابنا أن إنسانا کلفه حمل دینارین إلی أهله إلی

الکوفه فقال:إن جمالی مکریه و أنا أستأذن الاجراء.و کان من الورع و العباده علی ما لم یکن علیه أحد من طبقته رحمه اللّه.و صنف ثلاثین کتابا،کما ذکر أصحابنا.یعرف منها الان:کتاب الوضوء،کتاب الصلاه،کتاب الصوم،کتاب الحج،کتاب الزکاه،کتاب النکاح،کتاب الطلاق، کتاب الفرائض،کتاب الوصایا،کتاب الشراء(الشری)و البیع،کتاب العتق و التدبیر،کتاب البشارات نوادر.أخبرنا علی بن أحمد قال:حدثنا محمد بن الحسن قال:حدثنا محمد بن الحسن عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب الزیات،عن صفوان بسائر کتبه.مات صفوان بن یحیی رحمه اللّه سنه عشر و مائتین.

(۸).ایشان بعدها به یک قرآن و یک مفاتیح هم به خط خوش نوشت که چاپ شد و کتیبه خیلی از مسجدهای ایران به خط اوست.(مولف)

۲۲ انسان و بنیان الهی او

اشاره

شیراز،حسینیه عاشقان ثار اللّه دهه دوم رجب ۱۳۸۵

ص:۴۹۲

بسم اللّه الرحمن الرحیم.الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی جمیع الأنبیاء و المرسلین و صلّ علی محمّد و آله الطاهرین.

هیچ ساختمان و بنایی در عالم،حتی عالم ملکوت،با ارزش تر،قیمتی تر و مفیدتر از بنای انسانیت نیست.وجود مبارک پیامبر عظیم الشأن اسلام، صلی اللّه علیه و آله،این بنا را به پروردگار عالم نسبت می دهند،زیرا همهٔ مصالح این بنای معنوی را پروردگار مهربان عالم تأمین کرده است:

«الانسان بنیان اللّه».» ۱

پیامبر،صلی اللّه علیه و آله،در این روایت از کلمهٔ«بشر»استفاده نکرده اند، چراکه کلمهٔ بشر در ارتباط با ساختمان جسمی و خاکی آدمی است. ۲ در آیات قرآن کریم نیز،خداوند از لغت«بشر»برای اشاره به جسم و بدن، و از کلمهٔ«انسان»برای تأکید بر جنبهٔ معنوی آدمیزاد استفاده کرده است:

«یٰا أَیُّهَا الْإِنْسٰانُ إِنَّکَ کٰادِحٌ إِلیٰ رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاٰقِیهِ». ۳

ای انسان!یقینا تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی،پس او را درحالی که مقام فرمانروایی مطلق و حکومت بر همه چیز ویژه اوست و هیچ حکومتی در برابرش وجود ندارد،دیدار می کنی.

«یٰا أَیُّهَا الْإِنْسٰانُ مٰا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ». ۴

ای انسان!چه چیزی تو را به پروردگار بزرگوارت مغرور کرده است؟

آری،پیامبر عظیم الشأن اسلام جنبهٔ معنوی انسان را کاملا وابسته به پروردگار قلمداد می کند.درست است که آفرینش جسم انسان نیز در پیوند با خداست،اما مصالح ساختمان پیکر بشر از عالم طبیعت گرفته شده است؛یعنی عناصر عالم هستی به واسطهٔ اراده،حکمت،و علم خدا در نطفهٔ پدر و مادر جمع و ترکیب شده و جسم را به وجود آورده اند.

یادآور می شود،عناصر ساختمان انسانیت را عنایت مستقیم پروردگار مهربان عالم تشکیل می دهد و این عناصر از طریق انبیا و به وسیله کتب آسمانی به افراد بشر منتقل می شوند.

کمال انسان

انسان موجودی با ابعاد مختلف است.ازاین رو،کمال او در گرو آن است که تمام ابعاد وجودی اش،در کنار هم و به صورت هماهنگ رشد کنند و همهٔ استعدادها و قابلیت هایش،چه در ساحت روحانی و چه در حوزهٔ جسمانی،به گونه ای مطلوب به فعلیت درآیند.

هریک از مکاتب بشری،در ترسیم چهرهٔ انسان کامل،تنها بر یک یا چند بعد خاص تکیه می کنند:پاره ای از فیلسوفان کمال انسانی را به کمال قوّهٔ عاقله می دانند؛برخی از اهل عرفان آن را در دوری از طبیعت، عزلت گزینی،گوشه نشینی،زهد و ریاضت می جویند؛و گروهی تسخیر هرچه بیشتر طبیعت و بهره کشی از آن را معیاری برای کمال انسان می دانند.از دیدگاه اسلام،کمال انسان جز در سایهٔ پرورش هماهنگ همهٔ استعدادهای او فراهم نمی آید؛به گونه ای که همهٔ قوای او در راه عبودیت و تقرّب به خداوند به کار گرفته می شود.

گناه:ویرانگر بنای انسانیت

انسان یگانه موجودی است که جامعیت وجودی دارد؛زیرا در او هم

ص:۴۹۴

جنبه های ملکوتی و هم جنبه های حیوانی وجود دارد.انسانی که غرایز و شهوات بر وجودش حاکمیت داشته و عقل و خرد را به خدمت شهوات و تمایلات حیوانی گماشته باشد حریص،بخیل،ناسپاس،طغیانگر، ستم پیشه،و...خواهد بود.پیامبر اعظم،صلی اللّه علیه و آله،در ادامهٔ روایت پیش گفته می فرماید:

«من هدم بنیانه فهو ملعون».

هرکس در خراب کردن این ساختمان(انسانیت)سعی ورزد ملعون و از رحمت خدا به دور است.

حال،سوال این است که این ساختمان چگونه تخریب می شود؟

بنابر آیات قرآن و روایات،گناه و معصیت می تواند به راحتی این بنیان را براندازد.قرآن مجید گناهکار را«طاغوت»خطاب می کند.

طاغوت کسی است که در درون خود طوفان سهمگینی از گناه به پا کرده و به وسیله آن جنبهٔ معنوی خود را از بین برده است. ۵

قرآن مجید،گاه نیز از گناه به«آتش»تعبیر کرده است:

- «إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ الْکِتٰابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُولٰئِکَ مٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلاَّ النّٰارَ وَ لاٰ یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ وَ لاٰ یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ». ۶

قطعا کسانی که آنچه را خدا از کتاب(تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام)نازل کرده به سود خود،از بی سوادان یهود و نصاری پنهان می کنند، و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست می آورند،جز آتش به شکم های خود نمی ریزند.و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید،و از گناهان و زشتی ها پاکشان نمی کند،و برای آنان عذابی دردناک است.

- «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوٰالَ الْیَتٰامیٰ ظُلْماً إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً». ۷

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند،فقط در شکم های خود آتش می خورند،و به زودی در آتش فروزان درآیند.

ص:۴۹۵

باری،آتش گناه ممکن است ساختمان انسانیت را بسوزاند و مرد و زن گناهکار را از چارچوب انسانیت خارج کند و در زمره فاسقان ۸ قرار دهد.خداوند در قرآن کریم دربارهٔ گناهکاران می فرماید:

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ». ۹

و مسلما بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم،زیرا آنان را دل هایی است که به وسیله آن معارف الهی را در نمی یابند،و چشمانی است که توسط آن حقایق و نشانه های حق را نمی بینند،و گوش هایی است که به وسیله آن سخن خدا و پیامبران را نمی شنوند،آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛اینانند که بی خبر و غافل از معارف و آیات خدایند.

گناهکاران چشم دارند،ولی بصیرت ندارند و حقیقت بین نیستند:

اجسام،رنگ ها،و ظواهر را می بینند،اما نمی توانند حقایق را مشاهده کنند.ابو جهل و ابو لهب،در طول ۳۵ سال زندگی نزدیک با پیامبر، صلی اللّه علیه و آله،نتوانستد پیامبر را پیامبر ببینند.بنابراین،ایشان را«یتیم» خطاب می کردند و به آزار ایشان می پرداختند و بدین ترتیب می خواستند او را خوار کنند.در مقابل آنان سلمان فارسی بود که در اولین برخورد با پیامبر به او ایمان آورد.

قرآن کریم می فرماید:

«وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها».

ابو طالب و ابو لهب هر دو عموی پیامبر بودند و هر دو سال ها آیات قرآن را از زبان پیامبر،صلی اللّه علیه و آله،شنیدند،ولی یکی گوش کرد و دیگری گوش نکرد.شنیدن حرف حق با پذیرفتن آن متفاوت است؛ یعنی ممکن است کسی سخن حق را بشنود،اما آن حرف را گوش

ندهد.آن که چشمش خارج از ساختمان انسانیت کار می کند تنها صورت اجسام را می بیند:نان و پنیر،شیرینی و کیک،دیوار و آشپزخانه،و حیوان و آدم.همچنین،کسی که گوشش خارج از ساختمان انسانیت است کثیف ترین صداها را گوش می دهد،اما پاک ترین صداها به گوشش می خورد و آن را نمی پذیرد.به همین جهت است که پروردگار می فرماید:

«أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ».

یعنی اینان در پیشگاه خدا انسان محسوب نمی شوند،بلکه چهارپا هستند.البته،پروردگار در ادامه می فرماید:چهارپایان ارزش بیشتری از این افراد دارند،زیرا این ها اصلا ارزش ندارند.

خداوند در آیه دیگری از قرآن کریم می فرماید:

«مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرٰاةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهٰا کَمَثَلِ الْحِمٰارِ یَحْمِلُ أَسْفٰاراً بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ». ۱۰

وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است،آن گاه به آن عمل نکردند،مانند درازگوشی است که کتاب هایی را که هیچ آگاهی به محتویات آن ها ندارد حمل می کند.چه بد است سرگذشت مردمی که آیات خدا را تکذیب کردند.و خدا مردم ستمکار را هدایت نمی کند.

این افراد بیشتر به خودشان ظلم می کنند؛ساختمان انسانیت خود را نابود می کنند و روز قیامت با توشه ای کم ارزش در آستان حق تعالی حضور می یابند.خداوند متعال در قرآن مجید تأکید می کند که فقط خریدار انسان ها و اعمال قیمتی است:

«إِنَّ اللّٰهَ اشْتَریٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْرٰاةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفیٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بٰایَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ». ۱۱

یقینا خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان

باشد خریده؛همان کسانی که در راه خدا پیکار می کنند،پس دشمن را می کشند و خود در راه خدا کشته می شوند.خدا آنان را بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن وعده بهشت داده است.وعده ای حق؛و چه کسی به عهد و پیمانش از خدا وفادارتر است؟پس ای مؤمنان!به این داد و ستدی که انجام داده اید،خوشحال و شاد باشید؛و این است کامیابی بزرگ.

مؤمن باارزش است،جان و مال حلال مؤمن ارزش دارد؛بنابراین خدا خریدار مؤمن است.خدا حاضر است در این معامله،بهشت را به مؤمن ارزانی کند و البته،رضایت پروردگار از همه چیز بالاتر است.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت. ۱۲

ص:۵۰۰

پی نوشت

(۱).ر ك:تفسیر روح البیان.(مولف)-نیز:غریب الحدیث،ابن قتیبه،ج ۲،ص ۳۷۰؛لسان العرب،ابن منظور،ج ۱۲،ص ۶۰۳:«جاء فی الحدیث،أن سلیمان النبی، صلوات اللّه علیه،قال من هدم بنیان ربه فهو ملعون بین یدیه.یعنی من قتل النفس،لأن الجسم بنیان اللّه و ترکیبه،فإذا أبطله فقد هدم بنیان ربه»؛مجمع البحرین،طریحی، ج ۱،ص ۲۵۴(با کمی اختلاف در تاج العروس،زبیدی،ج ۹،ص ۹۹):«و فی الحدیث:"من هدم بنیان ربه فهو ملعون."ای من قتل نفسا بغیر حق،لان الجسم بنیان اللّه تعالی».

(۲).اشاره است به این آیات: «قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاٰئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ». حجر،۲۸؛ «وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ کَانَ رَبُّکَ قَدِیراً». فرقان،۵۴؛ «قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاٰئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ* فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ». ص،۷۱-۷۲.

(۳).انشقاق،۶.

(۴).انفطار،۶.

(۵).شخصیت های منفی موجود در قرآن طاغوت به شمار می آیند:قارون،بلعم باعورا، نمرود،فرعون و...تنها شیوه طغیان آنان با هم تفاوت دارد.در سوره طه خداوند به حضرت موسی(ع)دستور می دهد: «اِذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی».

(۶).بقره،۱۷۴.

(۷).نساء،۱۰.

(۸).قبل از اسلام و نزول قرآن،در مناطق گرم و خرماخیز،اعراب وقتی می دیدند خرما از غلافش بیرون آمده است می گفتند:عمل فسق انجام گرفته است.پس از نزول قرآن،پروردگار در آیات این کتاب آسمانی از کلمه فسق برای کسانی استفاده کرد که از حریم پاکی بیرون می آمدند.(مؤلف)

(۹).اعراف،۱۷۹.

(۱۰).جمعه،۵.

(۱۱).توبه،۱۱۱.

(۱۲).از سعدی است.

کتابنامه و فهرست ها

اشاره

ص:۵۰۳

کتابنامه

-قرآن مجید،ترجمه استاد حسین انصاریان،اسوه،تهران،۱۳۸۶ ش.

-ابن ابی الحدید(م ۶۵۶ ق).شرح نهج البلاغه،تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم،دار احیاء الکتب العربیه،قم،بی تا.

-ابن أبی جمهور الاحسائی(حدود ۸۴۰ ق).عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیه،تحقیق شهاب الدین مرعشی نجفی و مجتبی العراقی،بی نا،چ ۱،قم،۱۴۰۳ ق.

-ابن ادریس حلی،ابی جعفر محمد بن منصور بن احمد(م ۵۹۸ ق).السرائر،تحقیق گروهی از محققین،جامعه مدرسین،قم،۱۴۱۰ ق.

-ابن بابویه قمی،ابو الحسن علی بن حسین بن موسی(م ۳۲۹ ق).فقه الرضا،تحقیق موسسه آل البیت(قم)،موسسه امام رضا،چ ۱،مشهد،۱۴۰۶ ق.

-ابن بابویه رازی،منتجب الدین علی بن عبید اللّه(م حدود ۵۸۵ ش).الاربعون حدیثا،تحقیق و نشر موسسه امام مهدی(ع)،چ ۱،قم،۱۴۰۸ ش.-ابن بطریق اسدی حلی(م حدود ۶۰۰ ق).العمده، تحقیق جامعه مدرسین،موسسه نشر اسلامی،چ ۱،قم،۱۴۰۷ ق.

-ابن حزم اندلسی،علی بن احمد بن سعید(م ۴۵۶ ق).المحلی،تحقیق أحمد محمد شاکر،دار الفکر، بیروت،بی تا.

-ابن شهر آشوب سروی مازندرانی،ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی(م ۵۸۸ ق).مناقب آل أبی طالب،تحقیق جمعی از اساتید نجف،مکتبه الحیدریه،نجف،۱۳۷۶ ق.

-ابن عساکر(م ۵۷۱ ق).تاریخ مدینه دمشق،تحقیق علی شیری،دار الفکر،بیروت،۱۴۱۵ ق.

-ابن فهد حلی،احمد(م ۸۴۱ ق).المهذب البارع،تحقیق مجتبی عراقی،جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،قم،۱۴۱۱ ق.

-ابن فهد حلی،احمد(م ۸۴۱ ق).عده الداعی و نجاح الساعی،تحقیق احمد موحدی قمی،نشر وجدانی،قم،بی تا.

-ابن قتیبه دینوری،عبد اللّه بن مسلم(م ۲۷۶ ق).غریب الحدیث،محقق عبد اللّه الجبوری،دار الکتب العلمیه،چ ۱،بیروت،۱۴۰۸ ق.

-ابن منظور(م ۷۱۱ ق).لسان العرب،نشر ادب حوزه،چ ۱،بی جا،۱۴۰۵ ق.

-أحمد بن حنبل(م ۲۴۱ ق).مسند أحمد،دار صادر،بیروت،بی تا.

-احمد بن علی بن المثنی التمیمی(م ۳۰۷ ق).مسند أبو یعلی الموصلی،تحقیق حسین سلیم أسد،دار المأمون للتراث،دمشق،بی

تا.

ص:۵۰۵

-احمدی میانجی،علی بن حسینعلی(معاصر).مواقف الشیعه،موسسه نشر اسلامی،چ ۱،قم،۱۴۱۶ ق.

-اسکافی،محمد بن همام(م ۳۳۶ ق).التمحیص،تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی،قم،بی تا.

-الشریف المرتضی(م ۴۳۶ ق).الرسائل المرتضی،تحقیق سید احمد حسینی،دار القرآن،قم،چ ۱، ۱۴۱۰ ق.

-امین عاملی،سید محسن(م ۱۳۷۱ ق).لواعج الاشجان فی مقتل الحسین،نشر بصیرتی،قم.

-امینی،عبد الحسین(م ۱۳۹۲ ق).الغدیر،دار الکتاب العربی،بیروت،۱۳۷۹ ق.

-بحرانی،سید هاشم(م ۱۱۰۷ ق).مدینه المعاجز،تحقیق عزت اللّه مولایی همدانی،موسسه معارف اسلامی،چ ۱،۱۴۱۳ ق.

-بحرانی،شیخ عبد اللّه(م ۱۱۳۰ ق).العوالم الامام الحسین(ع)،تحقیق مدرسه امام مهدی،امیر،چ ۱، قم،۱۴۰۷ ق.

-بحرانی،کمال الدین میثم بن علی میثم(م قرن ۶).شرح مئه کلمه،تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی محدث،جامعه مدرسین،قم،بی تا.

-بغدادی،أحمد بن علی بن ثابت(م ۴۶۳ ق).الرحله فی طلب الحدیث،تحقیق نور الدین عتر،دار الکتب العلمیه،چ ۱،بیروت، ۱۳۹۵ ق.

-بکری دمیاطی(م ۱۳۱۰ ق).اعانه الطالبین،دار الفکر،چ ۱،بیروت،۱۴۱۸ ق.

-تمیمی مغربی،نعمان بن محمد(م ۳۶۳ ق).شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار،تحقیق سید محمد حسینی جلالی،موسسه نشر اسلامی،قم،بی تا.

-ثمالی،ابو حمزه(م ۱۴۸-ق).تفسیر القرآن الکریم،جمع آوری عبد الرزاق محمد حسین حرز الدین، دفتر نشر الهادی،چ ۱،قم، ۱۴۲۰ ق.

-حر عاملی،محمد بن حسن بن علی(م ۱۱۰۴ ق).الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه،نشر مفید، قم،بی تا.

-حر عاملی،محمد بن حسن بن علی(م ۱۱۰۴ ق).الفصول المهمه فی أصول الأئمه،تحقیق محمد بن محمد حسین القائینی،مؤسسه معارف اسلامی امام رضا،قم،چ ۱،۱۴۱۸ ق.

-حر عاملی،محمد بن حسن بن علی(م ۱۱۰۴ ق).وسائل الشیعه(آل البیت)،تحقیق و نشر موسسه آل البیت الاحیاء التراث،چ ۲،قم،۱۴۱۴ ق.

-حرانی،ابن شعبه(م قرن ۴ ق).تحف العقول عن آل الرسول،تحقیق علی اکبر غفاری،موسسه نشر اسلامی،چ ۲،قم،۱۳۶۳ ش.

-حسین بن عبد الوهاب(م قرن ۵).عیون المعجزات،المطبعه الحیدریه(ناشر محمد کاظم الشیخ صادق الکتبی)،نجف،۱۳۶۹ ق.

-حلی،حسن بن سلیمان(م قرن ۹).المحتضر،منشورات المطبعه الحیدریه،نجف،۱۳۷۰ ق.

-حلی،حسن بن سلیمان حلی.مختصر بصائر الدرجات،المطبعه الحیدریه،نجف،۱۳۷۰ ق.

-خوئی،سید ابو القاسم موسوی(م ۱۴۱۳ ق).معجم الرجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه،تحقیق گروهی از محققین،بی نا،بی جا،چ ۱۴۱۳،۵ ق.

-خوئی.مصباح الفقاهه،نشر وجدانی،چ ۳،قم،۱۳۷۱ ش.

ص:۵۰۶

-دهخدا،علی اکبر(م ۱۳۳۴ ش).امثال و حکم،امیر کبیر،تهران،چ ۱۰، ۱۳۷۷ ش.

-راوندی،قطب الدین(م ۵۷۳ ق).الخرائج و الجرائح،تحقیق و نشر مؤسسه امام مهدی،قم.

-راوندی،قطب الدین.الدعوات،تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی،چ ۱،قم،۱۴۰۷ ق.

-رحمانی همدانی،احمد(معاصر).الامام علی(ع)،منیر،چ ۱،تهران،۱۴۱۷ ق.

-زبیدی،محمد مرتضی(م ۱۲۰۵ ق).تاج العروس من جواهر القاموس،المکتبه الحیاه،بیروت،بی تا.

-زید بن علی(م ۱۲۲ ق).مسند زید بن علی،تحقیق یکی از علمای زیدی،دار الحیاه،بیروت،بی جا، بی تا.

-سبزواری،حاج ملا هادی(م ۱۳۰۰ ق).شرح الاسماء الحسنی،بصیرتی،قم،بی تا.

-سیستانی،سید علی حسینی(معاصر).الفتاوی و المیسره،مکتب آیه اللّه العظمی السید علی الحسینی السیستانی،چ ۳،قم،۱۴۱۷ ق.

-سید بن طاووس،سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس(م ۶۶۴ ق).اقبال الاعمال، تحقیق جواد قیومی اصفهانی،مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی،قم،۱۴۱۴ ق.

-سید بن طاووس.اللهوف فی قتلی الطفوف،دار الاضواء،چ ۱،بیروت،۱۴۱۷ ق.

-سید رضی،أبو الحسن محمد بن الحسین بن موسی موسوی بغدادی(م ۴۰۶ ق).نهج البلاغه،تحقیق شیخ محمد عبده،دار المعرفه،بیروت،بی تا.

-سید رضی.خصائص الائمه،تحقیق محمد هادی امینی،مرکز تحقیقات اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد،۱۴۰۶ ق.

-شاذان بن جبرئیل قمی(م حدود ۶۶۰ ق).الفضائل،المکتبه الحیدریه،نجف، ۱۳۸۱ ق.

-شروانی،ملا حیدر علی بن محمد(م ۱۲۰۰ ق).ما روته العامه من مناقب اهل البیت،تحقیق شیخ محمد الحسون،منشورات اسلامی،بی جا،۱۴۱۴ ق.

-شهید اول،محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملی(م ۷۸۶ ق).الذکری(ط.ق)،چاپ سنگی،بی نا، ۱۲۷۲ ق.

-شیخ جعفر کاشف الغطاء(م ۱۲۲۸ ق).کشف الغطاء،مهدوی،اصفهان،بی تا.

-شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن حسین قمی(م ۳۸۱ ق).خصال،تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،قم،بی تا.

-شیخ صدوق.امالی،تحقیق و نشر موسسه بعثت،چ ۱،قم،ق ۱۴۱۳.

-شیخ صدوق.کمال الدین و تمام النعمه،تحقیق علی اکبر غفاری،موسسه نشر اسلامی،قم ۱۴۰۵ ق.

-شیخ صدوق.معانی الاخبار،تحقیق علی اکبر غفاری،انتشارات اسلامی،قم،۱۳۶۱ ش.

-شیخ صدوق.من لا یحضره الفقیه،تحقیق علی اکبر غفاری،جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،چ ۲،قم، ۱۴۰۴ ق.

-شیخ صدوق،علل الشرایع،مکتبه الحیدریه،نجف ۱۳۸۶ ق.

-شیخ صدوق.عیون أخبار الرضا،تحقیق حسین اعلمی،موسسه الاعلمی،چ ۱،بیروت ۱۴۰۴.

-شیخ طبرسی،احمد بن علی(م ۵۶۰ ق).الاحتجاج،تحقیق محمد باقر الخرسان،دار النعمان،نجف، ۱۳۸۶ ق.

ص:۵۰۷

-شیخ طبرسی،أبی علی فضل بن حسن(حدود ۵۶۰ ق).مجمع البیان فی تفسیر القرآن،تحقیق گروهی از محققین،مؤسسه اعلمی للمطبوعات،چ ۱،بیروت،۱۴۱۵ ق.

-شیخ طبرسی،أبی الفضل علی(م قرن ۷ ق).مشکاه الانوار فی غرر الاخبار،با مقدمه صالح جعفری، مکتبه الحیدریه،چ ۲،نجف، ۱۳۸۵ ق.

-شیخ طبرسی،أبی نصر الحسن بن الفضل(م ۵۴۸ ق).مکارم الاخلاق،انتشارات شریف رضی،چ ۶، قم،۱۳۹۲ ق.

-شیخ طوسی(م ۴۶۰ ق).تهذیب الاحکام،تحقیق سید حسن خراسان،تصحیح محمد آخوندی،دار الکتب الاسلامیه،چ ۴،بی جا، ۱۳۶۵ ش.

-شیخ طوسی،أبی جعفر محمد بن الحسن(م ۴۶۰ ق).الأمالی،تحقیق موسسه بعثت،دار الثقافه، چ ۱،قم،۱۴۱۴ ق.

شیخ طوسی.اختیار معرفه الرجال،تحقیق میر داماد،محمد باقر حسینی،مهدی رجائی،مؤسسه آل البیت،قم،بی تا.

شیخ طوسی.التبیان فی تفسیر القرآن،تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی،مکتب الاعلام الاسلامی، چ ۱،بی جا،۱۴۰۹ ق.

-شیخ طوسی.الأمالی،تحقیق موسسه بعثت،دار الثقافه،چ ۱،قم،۱۴۱۴ ق.

-شیخ کلینی،محمد بن یعقوب(م ۳۲۹ ق).الکافی،تحقیق علی اکبر غفاری،دار الکتب الاسلامیه،قم ۱۳۸۸ ق.

-شیخ مفید،ابو عبد اللّه محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام(م ۴۱۳ ق).کتاب الأمالی،تحقیق حسین استاد ولی و دیگران،جامعه مدرسین،قم،۱۴۰۳ ق.

-شیخ مفید(م ۴۱۳ ق).الفصول المختاره،تحقیق میر علی شریفی،دار المفید،چ ۲،بیروت،۱۴۱۴ ق.

-شیخ مفید(م ۴۱۳ ق).المسائل الصاغانیه،تحقیق سید محمد قاضی،المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید،چ ۱،قم،۱۴۱۳ ق.

-شیخ مفید،المقنعه،تحقیق و نشر جامعه مدرسین،قم،۱۴۱۰ ق.

-شیخ مفید.تصحیح اعتقادات الامامیه،تحقیق حسین درگاهی،دار المفید،چ ۲،بیروت،۱۴۱۴ ق.

-شیخ مفید.الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی عباد،تحقیق موسسه ال البیت لتحقیق التراث،دار المفید، قم،بی تا.

-صالحی شامی،محمد بن یوسف(م ۹۴۲ ق).سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد،تحقیق شیخ عادل احمد عبد الموجود،دار الکتب العلمیه،چ ۱،بیروت،۱۴۱۴ ق.

-طباطبایی،سید محمد حسین(م ۱۴۰۲ ق).المیزان فی تفسیر القرآن،موسسه نشر اسلامی،قم.

-طباطبایی،سید محمد حسین(م ۱۴۰۲ ق).سنن النبی،تحقیق و الحاق محمد هادی فقهی،موسسه نشر اسلامی،قم،۱۴۱۶ ق.

-طبرانی،سلیمان بن أحمد بن أیوب لخمی(م ۳۶۰ ق).المعجم الکبیر،تحقیق حمدی عبد المجید السلفی،مکتبه ابن تیمیه،قاهره،چ ۲،بی تا.

-طبری امامی،محمد بن جریر بن رستم(م اوایل قرن ۴).المسترشد فی امامه امیر المؤمنین(ع)،تحقیق

ص:۵۰۸

شیخ احمد محمودی،مؤسسه الثقافه الاسلامیه لکوشانبور،قم،بی تا.

-طبری امامی.نوادر المعجزات فی مناقب الائمه الهداه،تحقیق و نشر موسسه امام مهدی،چ ۱،قم، ۱۴۱۰ ق.

-طبری،ابن جریر(م ۳۱۰ ق).تاریخ الامم و الملوک.تحقیق عده ای از علما،موسسه اعلمی،بیروت، بی تا.

-طوسی،ابن حمزه(م ۵۶۰ ق).الثاقب فی المناقب،تحقیق نبیل رضا علوان،موسسه انصاریان،چ ۲، قم،۱۴۱۲ ق.

-عاملی،شیخ امین(معاصر).ثلاثیات الکلینی،مؤسسه دار الحدیث الثقافیه،چ ۱،قم،۱۴۱۷ ق.

-عروسی حویزی،شیخ عبد العلی بن جمعه(م ۱۱۱۲ ق).تفسیر نور الثقلین،تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی،موسسه اسماعیلیان،چ ۴،قم،۱۴۱۲ ق.

-علاء الدین علی بن بلبان الفارسی(م ۷۳۹ ق)و محمد بن حبان بن أحمد(م ۳۵۴ ق).صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان.تحقیق شعیب الارنؤوط،موسسه رسالت،چ ۱۴۱۴،۲ ق.

-علامه حلی،(م ۷۲۶ ق).منتهی المطلب(ط.ق)،مقابله حسن پیشنماز،ناشر حاج احمد،تبریز، ۱۳۳۳ ق.

-علی بن ابراهیم قمی(م ۳۲۹ ق).تفسیر القمی،تصحیح سید طیب جزایری،مؤسسه دار الکتاب،چ ۳، قم،۱۴۰۴ ق.

-فاضل هندی،بهاء الدین محمد بن الحسن بن محمد الاصفهانی(م ۱۱۳۷ ق).کشف اللثام(ط.ق)، کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی،قم،۱۴۰۵ ق.

-فتال نیشابوری(م ۵۰۸ ق).روضه الواعظین،تحقیق السید محمد مهدی السید حسن الخرسان، انتشارات رضی،قم،بی تا.

-فیض کاشانی،ملا محسن محمد بن مرتضی(م ۱۰۹۱ ق).التحفه السنیه،شارح سید نعمت اللّه جزایری،مخطوط(میکرو فیلم)،کتابخانه آستان مقدس.

-فیض کاشانی،ملا محسن.تفسیر الصافی،تحقیق شیخ حسین أعلمی،نشر صدر،چ ۲،تهران،۱۴۱۶ ق.

-قرطبی،ابی عبد اللّه محمد بن احمد الانصاری(م ۶۷۱ ق).الجامع لاحکام القرآن،موسسه تاریخ عربی،بیروت،۱۴۰۵ ق.

-قزوینی،محمد بن یزید(م ۲۷۵ ق).سنن ابن ماجه،تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی،دار الفکر،بیروت، بی تا.

-قمی شیرازی،محمد طاهر(م ۱۰۹۸ ق).الاربعین فی إمامه الائمه الطاهرین،تحقیق سید مهدی الرجائی،محقق،چ ۱،بی جا،۱۴۱۸ ق.

-قندوزی حنفی،سلیمان بن ابراهیم(م ۱۲۹۴ ق).ینابیع الموده لذوی القربی،تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی،دار الاسوه،چ

۱،قم،۱۴۱۶ ق.

-کراجکی،ابن الفتح محمد بن علی(م ۴۴۹ ق).کنز الفوائد،مکتبه المصطفوی،چ ۲،قم،۱۴۱۰ ق.

-کوفی اهوازی،حسین بن سعید(م قبل ۳۰۰ ق).الزهد،تحقیق میرزا غلامرضا عرفانیان،علمیه،قم، ۱۳۹۹ ق.

ص:۵۰۹

-کوفی اهوازی.کتاب المؤمن،تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی،چ ۱،قم،۱۴۰۴ ق.

-کوفی قاضی،محمد بن سلیمان(م ۳۰۰ ق).مناقب الامام أمیر المؤمنین(ع)،تحقیق محمد باقر محمودی،مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه،چ ۱،۱۴۱۲ ق.

-کوفی،ابراهیم بن محمد ثقفی(م ۲۸۳ ق).الغارات،تحقیق جلال الدین محدث،قم،بی نا.

-کوفی،ابو القاسم فرات بن ابراهیم بن فرات(م ۳۵۲ ق).تفسیر فرات الکوفی،تحقیق محمد الکاظم، زیر نظر وزارت فرهنگ و راشاد اسلامی،چ ۱،۱۴۱۰ ق.

-مازندرانی،ملا محمد صالح(م ۱۰۸۱ ق).شرح أصول الکافی،بی نا،بی جا بی تا.

-متقی هندی،علی بن حسام الدین هندی(م ۹۷۵ ق).کنز العمال،تحقیق بکری حیانی،صفوه السقا، مؤسسه الرساله،بیروت،۱۴۰۹ ق.

-مجلسی،محمد باقر بن محمد تقی(م ۱۱۱۱ ق).بحار الانوار،موسسه الوفاء،بیروت،۱۴۰۳ ق.

-محقق اردبیلی(م ۹۹۳ ق).زبده البیان فی احکام القرآن،تحقیق محمد باقر بهبودی،مکتبه المرتضویه لاحیاء الاثار الجعفریه،بی تا.

-محقق اردبیلی(م ۹۹۳ ق).مجمع الفائده و البرهان،تحقیق إشتهاردی و دیگران،جامعه مدرسین،قم، ۱۴۰۳ ق.

-محقق سبزواری(م ۱۰۹۰ ق).ذخیره المعاد،موسسه آل البیت،قم،بی تا.

-محقق نوری،میرزا حسین بن محمد تقی طبرسی(م ۱۳۲۰ ق).مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث،چ ۲،قم،۱۴۰۸ ق.

-محمدیان،محمد(معاصر).حیاه أمیر المؤمنین(ع)،موسسه نشر اسلامی،چ ۱،قم،۱۴۱۷ ق.

-محمدی ری شهری،محمد.میزان الحکمه،دار الحدیث،قم،۱۳۷۵ ش.

-محمودی،محمد باقر.نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه،دار التعارف للمطبوعات،چ ۱،بیروت، ۱۳۸۵ ق.

-موسوی بجنوردی،محمد کاظم.دائره المعارف بزرگ اسلامی،مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی، چ ۵،تهران،۱۳۸۳ ش.

-نجاشی،ابو العباس أحمد بن علی اسدی کوفی(م ۴۵۰ ق).رجال النجاشی،تحقیق سید موسی شبیری زنجانی،موسسه نشر اسلامی،چ ۵،قم،۱۴۱۶ ق.

-نجفی،شیخ محمد حسن(م ۱۲۶۶ ق).جواهر الکلام،تحقیق شیخ عباس قوچانی،دار الکتب الاسلامیه،چ ۲،قم،۱۳۶۵ ش.

-نمازی شاهرودی،علی(م ۱۴۰۵ ق).مستدرک سفینه البحار،تحقیق حسن نمازی،موسسه نشر اسلامی،قم،۱۴۱۹ ق.

-هیثمی،نور الدین(م ۸۰۷ ق).مجمع الزوائد و منبع الفوائد،دار الکتب العلمیه،بیروت،۱۴۰۸.

نمایه اعلام،جای ها و رویدادها

ص:۵۱۳

فهرست آيات متن

«و إذا فعلوا فاحشه قالوا وجدنا عليها آباءنا و اللّه أمرنا بها قل إن اللّه لا يأمر بالفحشاء أتقولون على اللّه ما لا تعلمون*قل أمر ربى بالقسط و أقيموا وجوهكم عند كل مسجد و ادعوه مخلصين له الدين كما بدأكم تعودون»، ۲۸۳

«و إذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل اللّه قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا أو لو كان آباؤهم لا يعقلون شيئا و لا يهتدون»، ۱۲۴

«و اعبدوا اللّه و لا تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا و بذى القربى و اليتامى و المساكين و الجار ذى القربى و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبيل و ما ملكت أيمانكم إن اللّه لا يحب من كان مختالا فخورا»، ۲۸۳

«و البلد الطيب يخرج نباته بإذن ربه و الذى خبث لا يخرج إلا نكدا كذلك نصرف الآيات لقوم يشكرون»، ۲۱

«و البلد الطيب يخرج نباته بإذن ربه و الذى خبث لا يخرج إلا نكدا»، ۲۲-۱۵۶-۱۵۷

«و الذين فى اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم»، ۲۵۸

«و الذين يقولون ربنا هب لنا من أزواجنا و ذرياتنا قره أعين و اجعلنا للمتقين إماما»، ۹-۱۹

«و الذين يكنزون الذهب و الفضه و لا ينفقونها فى سبيل اللّه فبشرهم بعذاب أليم»، ۳۶۳

«و العاديات ضبحا.و الموريات قدحا.فالمغيرات صبحا.فأثرن به نقعا.فوسطن به جمعا.إن الانسان لرّبه لكنود.و إنّه على ذلك لشهيد.و إنّه

فهرست روایات متن

ص:۵۲۳

«و يتحرج من الكلام كما يتحرج من الميته التی قد اشتدنتنها»،۳۹۷

«یـا دنیـا یا دنیا أبی تعرضت؟أم إلی تشوقت؟ هیهات هیهات غری غیری لا حان حینک قـد أبتک ثلاثا عمرک قصـیر و خیرک حقیر و خطرک غیر کبیر آه آه من قله الزاد و بعد السفر و وحشه الطریق»،۲۶۵

«یا علی،لا مال اعود من العقل»،۴

«یحبّ من یحبّ خالقه»،۳۹۰

«یحبّ من یحبّ خالقه»،۳۹۰

انّ فی الجنّه نهرا من لبن/لعلی و حسین و حسن، ۱۹۶

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله:رب تال للقرآن و القرآن یلعنه»،۲۶۶

ص:۵۲۴

فهرست اشعار متن

حاجی احرام دگر بند و ببین یار کجاست،۳۲۳

حجره ای داده به من روزگار،۴۷۵

ص:۵۲۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹